



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول (جلسات اول تا بیستم) گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۴۰ جلسه و ۲ مجلد، از تاریخ ۷/۱۰/۷۴ الی ۷۵/۴/۵ به بحث پیرامون **الگوی تنظیم برنامه حوزه** پرداخته است. اهم مسائل مطرح شده در **الگوی تنظیم برنامه حوزه** ناظر به **روش تولید الگوی تنظیم برنامه** است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد. ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست اجمالی جلسات الگوی تنظیم برنامه حوزه:

جلد ۱ (جلسه ۱ الی ۲۰)

چکیده ۱

عنوان کلی: ارائه طرح و تولید برنامه با ضرب اوصاف «خاستگاه منطقی پژوهشی» در یکدیگر

- ۱- ضرب تعدادی از اوصاف خاستگاه منطقی پژوهش در یکدیگر
- ۲- تعریف مفردات برخی اوصاف خاستگاه منطقی پژوهش

چکیده ۲

عنوان کلی: تعریف چهار عنوان از عناوین جدول الگوی تولید طرح

- ۱- معنا شدن وصف «پیدایش» به پیدایش موضوع تحقیق
- ۲- معنا شدن وصف «پیدایش بیرونی موجود» به ضرورت
- ۳- معنا شدن وصف «پیدایش بیرونی مطلوب» به هدف
- ۴- معنا شدن وصف «پیدایش بیرونی انتقال» به موضوع

چکیده ۳

عنوان کلی: تعیین عنوان برای ۸ وصف از اوصاف جدول الگوی تولید طرح

- ۱- تعیین ترتیب ضرب اوصاف جدول
- ۲- ترجمه اوصاف «پیدایش بیرونی»
- ۳- تعیین ترتیب ترجمه اوصاف جدول
- ۴- ترجمه اوصاف «بیرونی موجود»
- ۵- ترجمه اوصاف «بیرون مطلوب»
- ۶- ترجمه «تکامل بیرونی انتقال» به «برنامه»

چکیده ۴

عنوان کلی: بررسی دو احتمال در بیان ارتباط اوصاف الگوی تولید طرح

- ۱- احتمال ۱: بیان «طرح اجمالی، طرح تفصیلی، طرح اجرایی» در سه مرحله پیدایش، تغییرات، تکامل
- ۲- احتمال ۲: بیان «تکون طرح، تغییرات عوامل طرح و اتمام طرح» در سه مرحله پیدایش، تغییرات، تکامل

عنوان کلی: مراحل شکل‌گیری جدول الگوی تولید طرح

- ۱- علت تقدم سه وصف «درون، بیرون، ارتباط» بر «ضرورت، بررسی، نمود»
- ۲- رابطه عناوین جدول الگو با نظام اوصاف
- ۳- «الگوی تولید طرح» عنوان جدول مورد بررسی
- ۴- تعیین مراحل شکل‌گیری الگوی تولید طرح اصلاح حوزه

عنوان کلی: تعیین عنوان برای ۱۱ وصف از اوصاف الگوی تولید طرح

- ۱- امکان شناسایی موضوع با اوصاف مقاطع (پیدایش، تغییرات، تکامل)
- ۲- امکان شناسایی مراحل کوچکتری از مقاطع با اوصاف مراحل (درون، بیرون، ارتباط)
- ۳- تعیین ۹ وصف دو قیدی از ضرب اوصاف مقاطع و مراحل
- ۴- تعیین ۲۷ وصف سه قیدی از ضرب اوصاف دو قیدی، در «اوصاف» سطوح (موجود، مطلوب، انتقال)
- ۵- ترجمه «پیدایش شرایط موجود» به «شناسایی پیدایش شرایط مکانی»
- ۶- «ارزیابی مکانی» در بررسی شرایط و «ارزیابی زمانی» در بررسی تغییرات
- ۷- ترجمه «تغییرات شرایط موجود» به «ارزیابی روند زمانی»
- ۸- بررسی عناوین ۹ وصف مربوط به «تکامل»

عنوان کلی: تعریف سه وصف «موجود، مطلوب، انتقال» و ارتباط آن با ۶ وصف اصلی دیگر

- ۱- تعریف سه وصف پیدایش، تغییرات، تکامل
- ۲- تقدم سه وصف «بیرون، درون، ارتباط» بر «موجود، مطلوب، انتقال»
- ۳- تعریف سه وصف موجود، مطلوب، انتقال

عنوان کلی: تعیین عناوین اصطلاحی جدول الگوی تنظیم طرح

- ۱- عناوین ۹ وصف «مقطع پیدایش»
- ۲- عناوین ۹ وصف «مقطع تغییرات»
- ۳- عناوین ۹ وصف «مقطع تکامل»

۴- تعلق به «فاعل موجود، فاعل مافوق و نظام فاعلیت» در سه وصف «موجود، مطلوب، انتقال»

۵- تعیین برخی امور لازم به بررسی به تکمیل جدول

۶- متفاوت بودن بکارگیری و کنترل طرح

چهارم ۹

عنوان کلی: تعیین شاخصه برای عناوین مقطع پیدایش

۱- عناوین ستون ۳، ۶، ۹ نسبت بین عناوین دو ستون قبل

۲- اصلاح بعضی عناوین جدول

۳- تعریف و تعیین شاخصه برای عناوین مقطع پیدایش

۴- شکل‌گیری روش و شاخصه‌های آن، در رفت و برگشت بین «فلسفه، روش، نمونه عینی»

چهارم ۱۰

عنوان کلی: مقایسه «طریق اثبات» در مبنای نظام ولایت و مبنای اصالت شی و مبنای تمثیل در آنها

۱- مقایسه طریق استدلال در منطق صوری و منطق نظام ولایت

چهارم ۱۱

عنوان کلی: بررسی احتمالات پیرامون طریق کوچک کردن مقیاس طرح

*- مقدمه ۱

۱- «مشابهت» به معنای واجدیت وصف به صورت تشکیکی

۲- لزوم وجود نسبی همه اوصاف کل، در کوچکترین مجموعه مورد بررسی

*- اصل بحث: بررسی احتمالاتی پیرامون طریق کوچک کردن مقیاس طرح

۱- احتمال ۱: کوچک کردن مجموعه از طریق ضرب اوصاف «خاستگاه منطقی پژوهش»

۲- احتمال ۲: کوچک کردن مجموعه از طریق ضرب اوصاف «مقاطع» در سه بخش «خاستگاه، جایگاه، پایگاه»

۳- احتمال ۳: کوچک کردن مجموعه از طریق ضرب سه وصف اصلی «خاستگاه، جایگاه، پایگاه»

۴- بیان ارتباط بعض عناوین جدول الگو با اوصاف سه قیدی

عنوان کلی: تعریف ۸ عنوان از عناوین جدول الگوی تنظیم برنامه حوزه

- ۱- «هدف حوزه» سرپرستی توسعه ظرفیت ایمان جامعه
- ۲- «موضوع فعالیت حوزه» ارائه احکام «توصیفی، تکلیفی، ارزشی»
- ۳- «روند گذشته حوزه» تعیین کننده تغییرات فعلی آن
- ۴- «روند آینده حوزه» تعیین کننده نیازمندیهای آینده آن
- ۵- «مراحل تغییر حوزه» تعیین کننده مراحل اصولی تولید و اجرای طرح
- ۶- «عوامل متغیر حوزه» تعیین کننده وضعیت روانی، ذهنی و عینی آن
- ۷- «عوامل تغییر حوزه» تعیین کننده ابزارهای تغییر آن (با توجه به شرایط حاکم)
- ۸- «استراتژی حوزه» تعیین کننده محور هماهنگی فعالیتها (مقابله با کفر)

عنوان کلی: تعریف ۵ عنوان از نظام عناوین الگوی تنظیم طرح حوزه

- ۱- «نظام فلسفی حوزه» بیانگر رابطه نظام فلسفی حوزه با برنامه
- ۲- «فلسفه تکامل حوزه» بیانگر تعریف تکامل بر مبنای حد اولیه فلسفی
- ۳- «الگوی ارزیابی حوزه» بیانگر وضعیت تکاملی حوزه
- ۴- «نظام توصیف شرایط موجود حوزه» بیانگر سطح «حساسیت و تفکر و عمل» نسبت به «جهت گیری توسعه، نسبت امور
به هم و آثار هر فعل»
- ۵- «نظام توصیف شرایط مطلوب حوزه»، بیانگر ارتقاء «حساسیت، تفکر و عمل» در سطح «جهت گیری توسعه»

عنوان کلی: بیان شاخصه برای دو عنوان از نظام عناوین طرح تنظیم حوزه

- ۱- «شدت تمایلات، توسعه روابط، گسترش تأثیر» شاخصه‌های فلسفه تکامل حوزه
- ۲- «سرعت رفتار سیاسی، دقت رفتار فرهنگی، انضباط رفتار اقتصادی» شاخصه‌های الگوی ارزیابی تکامل حوزه
- ۳- شناسایی وضع موجود حوزه با تعیین منزلت اجتماعی آن

عنوان کلی: توضیح عناوین الگوی تنظیم طرح حوزه

- ۱- توضیح عناوین «مقطع پیدایش» در الگوی تنظیم طرح حوزه
- ۲- توضیح عناوین مقطع تغییرات، در الگوی تنظیم طرح حوزه
- ۳- توضیح عناوین مقطع تکامل در الگوی تنظیم طرح حوزه

عنوان کلی: بررسی عناوین مقطع تکامل در الگوی تنظیم طرح حوزه

* - مقدمه

- ۱- مشابهت «برنامه» با «احتمال» در پیمودن مراحل «پیدایش، تغییرات، تکامل»
 - ۲- عدم امکان ارائه مدل برنامه موضوع، مستقل از سایر موضوعات
 - ۳- اشتراک بیشتر عناوین جدول الگو، در موضوعات مهم اجتماعی و اشتراک کمتر عناوین در موضوعات جزئی
 - ۴- مراحل لازم به بررسی در شکل‌گیری جدول الگو
 - ۵- توجه به عناوین مقطع تکامل و عدم توجه عناوین و مقطع «پیدایش و تغییرات» در برنامه‌ریزی‌های رایج
- * - اصل بحث: بررسی عناوین مقطع تکامل، در الگوی تنظیم طرح حوزه
- ۱- «مقدورات برنامه حوزه» بیانگر میزان نیروی انسانی و امکانات مالی در حوزه
 - ۲- «برنامه فعالیت حوزه» بیانگر «موضوع، روش و زمینه» فعالیتها در حوزه
 - ۳- «الگوی سازماندهی حوزه» بیانگر «شبکه‌ای، تمرکزی یا تجزیه‌ای بودن» سازماندهی فعالیتها در حوزه
 - ۴- «مقدورات سازمان در حوزه» بیانگر مقدورات مرکز مدیریت، مراکز پژوهشی و محققان حوزه
 - ۵- «سازماندهی سازمان در حوزه» بیانگر نظام وظائف و اختیارات در آن
 - ۶- «آئین‌نامه گردش عملیات سازمان در حوزه» بیانگر نحوه گردش کار در داخل سازمان مدیریت حوزه

عنوان کلی: تعریف دو عنوان از نظام عناوین الگوی تنظیم طرح حوزه

- ۱- بررسی احتمالاتی در تعریف «مقدور برنامه»
- ۲- خصوصیات و علت برگزیدن «مدیریت شبکه‌ای» به عنوان «الگوی سازماندهی در حوزه»

عنوان کلی: تعریف اوصاف مقاطع، مراحل و سطوح و ارتباط آنها با نظام عناوین

- ۱- تعریف «پیدایش، تغییرات، تکامل» به پیدایش شناخت، تغییرات شناخت و تکامل شناخت
- ۲- کارآمدی و مراحل اصولی شکل‌گیری الگوی تنظیم طرح
- ۳- تفاوت معنای «بیرون، درون، ارتباط» در سه مقطع «پیدایش، تغییرات، تکامل»
- ۴- امکان انتقال سریع به موضوعات اجتماعی از طریق دستیابی به الگوی شناخت اجتماعی
- ۵- معنا نمودن «موجود، مطلوب، انتقال» به «شناخت موجود، شناخت مطلوب، شناخت انتقال»
- ۶- نظام عناوین نمونه‌ای نظام‌مند از جدول زیرساخت

عنوان کلی: ملاحظه تناسب بعضی عناوین مقطع پیدایش با اوصاف اصولی جدول زیر ساخت

- ۱- ضرورت سه وصف «بیرون، درون، ارتباط»
- ۲- ضرورت سه وصف «موجود، مطلوب، انتقال»
- ۳- ملاحظه نسبت بعضی عناوین مقطع پیدایش، با اوصاف اصولی جدول زیرساخت
- ۴- تغییر مفهوم اوصاف زیرساخت متناسب با جایگاه هر وصف

عنوان کلی: ۱- تعریف سه وصف بیرون، درون، ارتباط ۲- تعیین محورهای کلیات برنامه بالندگی حوزه

- ۱- تعریف بیرون به «امور نظری»، درون به «امور حسی» و ارتباط به «کیف فعل» در الگوی شناخت
- ۲- تعیین محورهای کلیات برنامه بالندگی حوزه

جلسه ۱

تاریخ: ۲۴/۱۰/۵

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

ارائه طرح و تولید برنامه با ضرب اوصاف «خاستگاه منطقی پژوهش» در یکدیگر

فهرست

- ۱ - ضرب تعدادی از اوصاف خاستگاه منطقی پژوهش در یکدیگر
- ۱ - ۱/۱ - ارائه طرح کلیات، با ضرب وصف پیدایش در تقسیمات «مراحل و سطوح»
- ۲ - ۱/۱/۱ - «پیدایش بیرونی موجود»، معرف ضرورت
- ۲ - ۱/۱/۱/۱ - تعیین ضرورت در نسبت بین «نظام اوصاف» و «عینیت»
- ۲ - ۱/۱/۱/۲ - «هدف» ضرورت اشباع شده است
- ۲ - ۱/۱/۱/۳ - طبقه بندی شرایط، شرط تعیین ضرورت
- ۳ - ۱/۱/۲ - «پیدایش بیرونی مطلوب» معرف هدف
- ۳ - ۱/۱/۳ - «پیدایش بیرونی انتقال» معرف موضوع
- ۳ - ۱/۱/۴ - «پیدایش درونی موجود» معرف عوامل تشکیل دهنده موضوع

۳

۱/۱/۵- «پیدایش درونی مطلوب» معرف آثار عوامل تشکیل دهنده موضوع

۳

۱/۱/۶- «پیدایش درونی انتقال» معرف عنوان و مختصات برای موضوع

۳

۱/۲- ارائه طرح تفصیلی، با ضرب وصف «تغییرات» در تقسیمات «مراحل و سطوح» ✓

۵

۱/۳- ارائه طرح اجرایی، با ضرب وصف تکامل در تقسیمات «مراحل و سطوح»

۶

۱/۴- کفایت ضرب اوصاف خاستگاه منطقی پژوهش، برای ارائه برنامه تولید طرح

۸

۲- تعریف مفردات برخی اوصاف خاستگاه منطقی پژوهش ✓

۸

۲/۱- مقاطع، بیانگر «نوع فعالیتها»

۹

۲/۲- مراحل، بیانگر «موضوع فعالیتها»

۹

۲/۳- سطوح بیانگر «خصوصیات موضوع»

۱۰

۲/۴- تفاوت اوصاف مقاطع و مراحل

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۰۱
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۰/۵
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۰/۱۰
ویراستار:	برادران محسنی، جمالی و نیک منش	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۰/۱۰
حروفچینی:	بهینه سازان نشر، پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶ تیـراژ:	۲۰ نسخه	
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ: ۷۴/۱۰/۵

جلسه ۱

ارائه طرح و تولید برنامه با ضرب اوصاف «خاستگاه منطقی پژوهش» در یکدیگر

۱- ضرب تعدادی از اوصاف خاستگاه منطقی پژوهش در

یکدیگر

۱/۱- ارائه طرح کلیات، با ضرب وصف «پیدایش» در تقسیمات

«مراحل و سطوح»

حال بجای عنوان خاستگاه منطقی، «ضرورت تاریخی» را بگذاریم و جایگاه موضوعی را به «جریان ساختار» و پایگاه ارزشی را هم به «ساختار جریان» تبدیل کنیم. اما الان در خود عناوین معطل نمی شویم بلکه زیر بخش آنها را که می خواهیم برای طراحی طرح حوزه بکار بگیریم مورد دقت قرار می دهیم اما به مقداری که در طول دو هفته بتوان از آن نتایجی را حاصل کرد.

ما برای هر موضوعی یک مقطع «پیدایش» و یک مقطع «تغییرات» و یک «مقطع تکامل» داریم. یعنی اگر بگوئیم که یک موضوع، ضرورت در پیدایش پیدا می کند و یک ضرورت در تغییرات (اما نه بگونه ای که مطلقاً در ابتدای پیدایش خود تغییراتی ندارد بلکه در حقیقت جهت تکاملی آن افزایش پیدا می کند و یک مرحله هم دارد که تغییرات آن به تکامل می رسد که بعداً دو باره باید تبدیل شود به صورتی که چیز دیگری اصلاً پیدا شود) آیا می توان

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در این جلسه می خواهیم قسمت دیگری از جدول (کاربرد مهندسی طرح تحقیقات) را مورد بررسی قرار دهیم تا در عمل بتوانیم به نسبتی تقریبی، بحث «شاخصه ها» را نیز از تأمل بگذرانیم اما نه به صورتی که بخواهیم سیر منطقی آن را (که قرار است در آینده مورد بحث قرار گیرد) در اینجا مطرح کنیم. طبیعی است که با چنین سیری آن دقت لازم نمی تواند در اینجا اعمال شود لذا بنظر می رسد که همین برنامه نسبت به روال بحث «معادله» اما نسبت به موضوعی خاص نیز می تواند وجود داشته باشد.

برادر پیروزمند: اگر بتوان هر چه بیشتر نسبت این بحث را با جدول تعریف مشخص تر کنیم مسلماً بهتر است.

(ج): بله! اینطور نیست که مباحث اینجا مطلقاً بریده از مباحث «معرفی نامه ها» باشد چرا که آن زمان در جدول دوم بحث می کردیم اما الان می خواهیم نسبت به جدول اول بحث کنیم. یعنی اگر به کاربرد ارزیابی نگاه کنید آن زمان در «جایگاه موضوعی پژوهش» بحث می کردیم اما الان می خواهیم در «خاستگاه منطقی» بحث کنیم.

گفت که می‌تواند در «درون و بیرون و ارتباط» ضرب شده و یا در «موجود و مطلوب و انتقال» نیز ضرب گردد؟

۱/۱/۱- «پیدایش بیرونی موجود»، معرف ضرورت

مثلاً آیا می‌توان گفت که اگر «پیدایش»، در «بیرون» و «موجود» ضرب شود معنایش این است که یک «بیرون» داریم که یک ضرورت در «درون بیرون» آن پیدا شده است؟ یعنی اگر بخواهیم «ضرورت» را تعریف کنیم آن را به مجموعه‌ای که نمی‌توان انتظار مورد نظر را از آن بدست آورد تعریف می‌کنیم. به عبارت دیگر خلاء ی را نشان می‌دهد. حال آن خلاء و بیرون را که ما ملاحظه می‌کنیم و درمی‌یابیم که در اینجا نقطه‌ای را کم داریم مثل این است که مرتباً می‌بینیم نوک این مداد می‌شکند، یعنی نسبت به آن کارآمدی که از آن انتظار داشتیم ضعیف است. اما اگر صفتی به آن اضافه شود آن حاجت ما برآورده شده و از این خلاء نیز جلوگیری می‌شود لذا خود را نیازمند وجود صفتی در این مداد می‌بینیم. به تعبیر بهتر «ضروری» است که این مداد، صفت دیگری را هم دارا باشد تا نشکند. پس ما بیرونی را ملاحظه می‌کنیم که در آن بیرون، جای یک وصف و یا موضوع، است که اگر پیدا شود مشکل ما هم حل می‌شود.

۱/۱/۱/۱- تعیین ضرورت در نسبت بین «نظام اوصاف» و «عینیت»

حال آیا می‌توان به این بیرون به صورت مجرد رسید یا اینکه باید قائل شویم که ما یک «نظام اوصاف» و یک «نظام نیازمندی» داریم؟ یعنی یک عینیت و یک اوصاف وجود دارد که همواره نسبت بین آن نظام عینی و نظام توصیف ما از عینیت است که «ضرورت»، خودش را نشان می‌دهد.

اما اگر وضعیتی را هم برای آینده فرض کنید که ما

دارای یک «نظام دوم توصیفی» هستیم و یک «فرض شرایط دوم» و یک «نسبت» بین نظام توصیف دوم و شرایط دوم که نهایتاً «مطلوب و هدف» را نتیجه می‌دهد.

۱/۱/۱/۲- «هدف، ضرورت اشباع شده است

پس هدف، ضرورت اشباع شده است، چرا که «ضرورت»، خلاء را نشان می‌داد ولی «هدف»، ملاء را نشان می‌دهد. از اینرو در زمان دوم، دیگر آن ضرورت وجود ندارد چرا که تبدیل به یک موضوع عینی شده است. پس تعریف ما از ضرورت آغاز می‌شود ولی به تعیین هدف، تبیین می‌گردد. یعنی یک «اجمال» در باب ضرورت است که تبیین آن در تعیین هدف است. یک گمشده‌ای وجود دارد که تعریف آن در هدف مشخص شده است؛ یک فرض نفی و سلب داریم که در وضعیت دوم که آن را ملاحظه می‌کنیم در واقع فرض ایجاب آن می‌باشد.

پس «شرایط عینی» و «نظام توصیف»، ضرورت را مشخص می‌کند و شرایط دوم فرضی و نظام توصیف در باره آن شرایط فرضی، مطلوب را نشان می‌دهد.

۱/۱/۱/۳- طبقه‌بندی شرایط، شرط تعیین ضرورت

در حقیقت آیا صحیح است که بگوئیم شرایط طبقه‌بندی نشده هرگز نمی‌تواند ضرورتی را بطور صحیح مشخص کند؟ چرا که طبقه‌بندی آن از طریق نظام توصیف است. یعنی این نظام است که کمبودهای مختلفی را که در شرایط موجود داریم مشخص کرده و سپس می‌گوید ضرورت دارد که به اولویت مثلاً ۶۴ پرداخته شود. می‌گوئیم چرا به اولویت ۳۲ پرداخته نشود؟ می‌گوید اگر اولویت ۶۴ بدست آید آنگاه شما موفق به دستیابی به اولویت ۳۲ هم می‌شوید و یا بالعکس. (البته الان کاری

ندارم که باید از کدام طریق سیر کرد).

۱/۱/۲ - «پیدایش بیرونی مطلوب» معرف هدف

پس نظام توصیف است که به ما می‌گوید از میان کمبودهای فراوانی که وجود دارد کدام یک اولی به تأمل است. از آن طرف نظام توصیف ما به قید فرض پیدایش آن چیزی را که ما در اینجا به عنوان خلاء ذکر می‌کنیم (می‌باشد) و اما اگر در فرض ملاء و شرایط مطلوبی را که فرض می‌کنیم (یعنی شرایطی که این ضرورت در آنجا حل شده باشد) توصیف کنیم در واقع هدف نشان داده می‌شود. حال آیا صحیح است که بگوئیم پیدایش، ضربدر بیرون، ضربدر موجود، ضرورت را تحویل می‌دهد؟

۱/۱/۳ - «پیدایش بیرونی انتقال» معرف موضوع

و یا پیدایش ضربدر بیرون ضربدر مطلوب، هدف را تحویل می‌دهد؟ و آیا پیدایش ضربدر بیرون ضربدر انتقال می‌تواند موضوع را بنحو اجمال نتیجه دهد بگونه‌ای که اگر این موضوع تحصیل شود انتقال از وضع ضرورت به وضع هدف است؟

۱/۱/۴ - «پیدایش درونی موجود» معرف عوامل تشکیل‌دهنده موضوع

آیا می‌توان گفت که پیدایش ضربدر درون ضربدر موجود باید «عوامل تشکیل‌دهنده» را به صورت فرضی تحویل دهد؟ به تعبیر دیگر منظور از عوامل این است که آن را به اوصاف معرفی کند.

۱/۱/۵ - «پیدایش درونی مطلوب» معرف آثار عوامل تشکیل‌دهنده موضوع

و آیا پیدایش ضربدر درون ضربدر مطلوب، آثار را که از این عوامل نسبت به بیرون (هدف) می‌خواهیم می‌تواند

تحویل دهد؟ یعنی هدف ما چه آثاری را می‌تواند نسبت به بیرون داشته باشد؟

بنابراین منظور ما در اینجا این است که هنگام ترسیم چیزی در ابتداء می‌گوئیم ما یک ضرورت و یک هدف داریم که موضوعی که می‌تواند این را تحویل دهد قاعدتاً چنین است و می‌توان در مورد آن تخمین زد. یعنی آن را به صورت فرضی پیدا می‌کنیم لذا برای آن اوصافی را ذکر می‌کنیم که آن اوصاف می‌تواند این آثار را در هدف داشته باشد.

۱/۱/۶ - «پیدایش درونی انتقال» معرف عنوان و مختصات برای موضوع

البته بعداً باید در تغییرات، همگی اینها بررسی شده و نسبت بین آنها اعم از بعد نظری و علمی سنجیده شود؛ یعنی چه تحقیقات ما تحقیق نظری باشد و چه میدانی در این صورت آیا می‌توان گفت که پیدایش ضربدر درون ضربدر انتقال این نتیجه را می‌دهد که هم باید عوامل درونی موضوع ما مشخص شده باشد و هم آثار بیرونی آن بگونه‌ای که برای آن بتوان تعیین عنوان کرد و مختصات آن را بیان داشت؟ حال آیا می‌توان در مورد «تغییرات» و «تکامل» نیز چنین ضربهایی انجام داد؟ نهایت اینکه می‌گوئیم فصل ضرورت در پیدایش و به تعبیر دیگر فصل اول طرح ما که «طرح کلیات» و در قالب ضرورت و هدف و موضوع و عوامل و آثار آن می‌باشد در واقع فصل کلیات در پیدایش هر تحقیقی است.

۱/۲ - ارائه طرح تفصیلی، با ضرب وصف «تغییرات» در تقسیمات «مراحل و سطوح»

یعنی جدولی به عنوان جدول کلیات را درست می‌کنیم

که اگر عین آن جدول در تغییرات بیاید آنگاه باید به سراغ اموری برویم که به وسیله آنها می توان «مقدورات» خود را در قدرت تغییر و تکامل و پیاده کردن آن چیزی را که پیدا کرده ایم نشان دهد.

البته اگر بخواهیم می توانیم عین همین ضرب را هم در تکامل نیز بیاوریم این امر منوط بر این است که طرح تحقیقاتی ما به اتمام رسیده باشد، صرفنظر از اینکه این تحقیقات در باره مبادی است یا مبانی و یا نتایج. آیا در سطح نقد است یا نقض است یا طرح؟ (که البته تمامی اینها بعداً ذکر می شود) به تعبیر دیگر آیا می توان گفت که جدول ضرورت تاریخی برای هر مفهومی یا هر شیءای یا هر فاعلیت و یا نظام فاعلیتی همین است؟ آیا می توان گفت که این امر همان فصل ضرورت تاریخی است؟ (البته من ضرب لازم را در دو قسمت دیگر از جدول انجام ندادم تا ذهن آقایان مشوش نشود).

(س): فرمودید که ضرب تغییرات چه نتیجه ای را باید بدهد؟

(ج): باید همان چیزی را که در ضرورت گفتیم تحویل بدهد اما نه در یک وضعیت کلی و اجمالی بلکه آنچه را که شما قبلاً می گفتید بسیار کلی تر از آن چیزی است که در تغییرات تبدیل می کنید. مثلاً کلیاتی در باب پیاده شدن فرمایش مقام معظم رهبری بیان کرده و می گوئید کلیه طرحها باید طبقه بندی شود تا ببینیم که نقص از چه چیزی بوده است. یعنی فرمایش ایشان باید محور بندی شود تا ببینیم که چه خواسته ها و چه دستوراتی از طرف معظم له صادر شده است و اصولاً آیا راه حل اجرائی برای آنها وجود داشته است یا خیر؟ بعد هم باید ببینیم که آیا این

کارها را انجام داده اند یا خیر؟ آیا فعالیت های انجام گرفته متناسب با آن اهداف بوده است یا خیر؟ بعد هم می گوئید که این کار را چه کسانی باید انجام دهند؟ لذا آن را در سطح اول و در بخش ضرورت برده و کاملاً طبقه بندی می کنید.

اما بعد از آن در فصل تغییرات می گوئید چه کسانی باید چنین کارهایی را انجام دهند؟ مثلاً اول کار قائل می شوید که فرهنگستان باید چنین کارهایی را انجام دهد؛ سپس می گوئید که مثلاً سید منیر الدین و آقایان حسینیان و محسنی و پیرومند و... و همچنین بصورت عینی مشخص می کنید که در چه زمانی و در چه زمینه هایی باید این کار صورت پذیرد. اما بعداً می بینید بسیاری از این صحبتها را الان نمی توانیم به آنها پردازیم. چرا که مثلاً دو کمد طرح است که اگر قرار باشد این تعداد محدود بخواهند این مقدار کثیر از طرحها را مطالعه کنند ۶ ماه طول می کشد. سپس می گوئید که پس باید از این طرحها، گزینش کرد نه اینکه همه آنها را در دستور کار قرار داد؛ لذا آنها را دسته بندی کلی کرده و مرتباً از آنها حذف می کنید چرا که برای ما، عامل «زمان» هم مهم است. پس یکی از عوامل تغییرات این است که زمان ما چقدر است؟ اما یک مرتبه می بینید که امکانات نیروی انسانی و زمان زیاد می شود. مثلاً می گویند ۲۵ مرکز تحقیقاتی در طول ۵ سال بر روی مهندسی این طرح، متمرکز شوند. در این صورت می گوئیم که تنها طرح برنامه را تنظیم کنید، که در این صورت کار آسان می شود و اصلاً اگر ۲۵۰ نفر برای ما نیرو بفرستند و ما برای آنها در طی دو سال آموزش بگذاریم بعد از دو سال به راحتی می توانیم این همه تحقیقات و طرحها را یک هفته ای بررسی کنیم و دو سال باقیمانده را هم می توانیم

خیلی از کارهای دیگر را نیز انجام دهیم. بنابراین زیاد و کم بودن محدودیتها، مقدمات (مکان) و زمان، قدرت مانور و تغییرات را برای تولید مفهوم تغییر خواهند داد.

۱/۳- ارائه طرح اجرایی، با ضرب وصف تکامل در تقسیمات

«مراحل و سطوح»

بنابراین باید مقدمات در کلیات طرح تفصیلی مشخص باشند تا بتوانیم براساس آن مقدمات نوع کارها و مقدار قدرت کیفی و کمی را مشخص کنیم. البته آن چیزهایی که در کلیات گفته می شود در طرح تفصیلی بستگی به قدرت بالا دارد. به عبارت دیگر اگر آن را تحویل دادید و انجام گرفت تکامل آن مفهوم و طرح پیدا می شود و دیگر براساس آن می توانید بگوئید تکامل چگونه ایجاد می شود؟

بحث دیگر این است که آیا بجای هر کدام از این مفاهیم می توانیم مفهوم دیگری بگذاریم؟ یعنی پیدایش یک چیز دیگر و تکامل هم چیز دیگری باشد. یک اشاره دور و گذرا می کنم. یعنی بجای پیدایش، تغییرات، تکامل هم می توان گفت: «تکیف، تبدل و تمثیل» و هم می توان گفت «ایجاد فاعل، تصرفات و حضور فاعل در نظام عینیت» (این جایگزینی با اشاره به مبانی می باشد) البته فعلاً به این قسمت بحث نمی پردازیم و سرچایش باید پیرامون آن بحث کرد. (هر موضوعی باید پیدایش تغییرات و تکاملش در این سیر باشد یعنی فرقی ندارد این موضوع اطلاع در ذهن فرد باشد و یا اینکه تولید یک مفهوم به صورت اجتماعی باشد.)

به عبارت دیگر بحث بر سر اینکه آیا بهتر است درون را مقدم بر ارتباط بدانیم و یا اینکه بگوئیم: «ارتباط، درون،

بیرون» و یا اینکه بگوئیم: «بیرون، درون، ارتباط» خود مباحثی است که پیرامون اصل جدول مطرح می باشد الان جای طرح این مطالب نمی باشد. فعلاً ما مفروض می گیریم که با یک تخمینی همین جدول را در طرح بکار بگیریم. فی الجمله این طرح می تواند کارهایی را که می خواهیم برای تولید طرح بکنیم ضابطه مند بکند که در این صورت، در فصل پیدایش کلیات طرح در فصل تغییر «امکان سنجی طرح تفصیلی» و در فصل تکامل هم «ارائه طرح» انجام می پذیرد. البته در فصل تکامل اگر بخواهیم مجری طرح هم باشیم باید مقدمات و کارها از قبل معین شود که در این صورت تکامل طرح، پیاده کردن طرح می باشد.

به عبارت دیگر گاهی اوقات شما می توانید مسئله تغییرات و تکامل را هم در خود طرح بیاورید و بگوئید: خارج از فرهنگستان جایی نمی خواهیم برویم، یعنی هم پیدایش مطلب و هم بحث کردن و تغییرات و تکامل مطلب و هم ارائه اش به خارج همه در همین جا صورت می گیرد. یعنی بحث اجراء و به کمک گرفتن مراکز دیگر و... همه اینها مطلقاً حذف می شود، که در این صورت شما باید بتوانید این بحث را در کوچکترین مهره، در عمل فردی خودتان بیاورید به عبارت دیگر هم می توانید این جدول و نظام و ترتیب و تنظیم کار را در کار جمعی فرهنگستان بیاورید و هم می توانید از اینجا بالاتر بروید و با مقدمات وسیعی که در اختیاران قرار خواهند داد این تنظیمات را در مجموعه بزرگتری انجام دهید. مثلاً اگر ۲۵ مرکز برای کارهای تحقیقاتی و برنامه ریزی برای پیاده شدن فرمایشات مقام معظم رهبری در اختیاران قرار دهند می توانید این جدول و تنظیمات را در یک مجموعه بزرگتر

مثل حوزه انجام دهید.

بنابراین قاعده‌ای که برای تولید از آن صحبت می‌شود باید بتواند ضرورت تاریخی در پیدایش احتمال در ذهن یک فرد را هم در یک مجموعه و هم در یک مجموعه بزرگتر و هم در یک جامعه، سازمان بدهد.

قسمت اول بحث تمام شد، اگر سؤالی نیست ما طبق این جدول بحث را شروع کنیم و به پیاده کردن سه مرحله مشغول شویم. البته میزان وقت ما برای ارائه طرح محدود می‌باشد و لذا حداکثر وقت ما در طرح کلیات که در فصل پیدایش می‌باشد فعلاً باید مثلاً یک هفته یعنی ۳ جلسه باشد و در تغییرات هم مثلاً یک هفته وقت بگذاریم و تدوین و تکامل هم مثلاً یک هفته که روی هم سه هفته می‌شود. البته باید دقت داشته باشید که آیا مدل نوشتن و به صورت سطر و ستون در آوردن طرح کاری لازمی می‌باشد؟

برادر پیروزمند: اول اینکه حضرت عالی چه مقدار می‌خواهید از این جدول در طرح استفاده کنید، اگر واقعاً تأثیر شایان توجهی برای آن قائل هستید، ما هم طبیعتاً به میزانی که بر آن اشراف پیدا کنیم می‌توانیم همکاری کنیم و لذا...

۱/۴- کفایت ضرب اوصاف خاستگاه منطقی پژوهش، برای ارائه

برنامه تولید طرح

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: طرحی را که شما دارید حداقل باید دو خصصت داشته باشد. یکی اینکه نظم داشته باشد و دیگر اینکه آن نظم به هم پیوستگی داشته باشد. یعنی نظمش، نظم الفبائی و یا نظم معجم نویسی نباشد و بلکه در آن معلوم باشد که علاوه بر اینکه یک هدف

درست مشخص است، در تنظیم طرح هم یک زیرساخت و یک نظام رعایت شده است.

بنابراین آنچه را که الان پیرامون اصل طرح بیان کردیم این بود که ما باید روی ۲۷ قسمت صحبت کنیم. لذا در هر قسمت، هم باید خود آن و هم ربطش به قبل و بعدش مشخص شود. این ساده‌ترین نظمی است که می‌توانید ایجاد کنید. البته از این نظم دقیقتر و بهتر که باید سر جای خودش انجام بگیرد، نظمی است که در «جدول نظام تعریف» بوجود می‌آید و از آن بهتر هم این است که شاخصه عینیتان را برایش «عناوین تطبیقی» مشخص کنید و بعد آن را کنترل کنید، یعنی مرتباً نمونه‌گیری کنید. خلاصه اینکه کمترین سطح از نظم و انسجام باید در هر طرحی تحویل داده شود. لذا اگر ۱۰ طرح ارائه شود که در آن طرحها تخمیناً چیزهایی کنار چیزهایی دیگر نوشته شده باشد و هیچ انسجام منطقی هم بینشان نباشد، این طرحها راه بجائی نخواهند برد ولو اینکه خود تهیه کننده طرح ادعا کند که من با این طرح می‌خواهم کار شما را نظم دهم زیرا طرحی که خودش هماهنگ نباشد نمی‌تواند موضوع خودش را هماهنگ کند. به عبارت دیگر معنی مهندسی طرح این است که قدرت هماهنگی سازی را باید دارا باشیم.

(س): اصل فرمایشاتتان متین است اما سؤال بر سر این است که برای تحقق این مسئله، به چه مقدار از این اوصاف احتیاج داریم.

(ج): برای «پیدایش، بیرون، موجود»، تعاریف بسیار ساده و روانی بنظر می‌آید، که حداقل آن پرداختن به مبانی فلسفی مان است. در اول کار هم نگفتیم «تکیف، تمثیل،

تبدل» بلکه در آخر کار که مطلب را ذکر نمودیم اشاره‌ای کردیم که اینها، بی‌ربط به مباحث قبلی ما نیز نمی‌باشند. اگر این را به همین صورت ساده به جدول ۲۷ تائی تبدیل نمائید و بگوئید: مثلاً امروز قرار است در باره چه خانه‌ایی بحث و بررسی نمائیم، مثلاً این خانه جدول و خانه دیگر و خانه دیگر برابر چه چیزی است؟

(س): الان ما به ۲۷ تا یا ۹ تا این جدول نیاز داریم؟
(ج): نه اگر ۲۷ تا باشد خیلی راحت‌تر است، یعنی از اولین پله تا پله آخر، به عبارت دیگر از اول شروع ضرورت تا آخر آن پیشنهادهایی را که برای انجام فعالیت ارائه می‌دهیم همه آنها باید در اینجا باشد.

(س): اگر ۲۷ تا را نیاز داریم باید قبل از ضرب این قیود در یکدیگر (اگر صلاح می‌بینید) عناوین را از بالا شروع نمائید که معلوم شود که «خاستگاه، جایگاه و پایگاه» یعنی چه؟ سپس «مقاطع، مراحل، سطوح» یعنی چه؟ و بعد «پیدایش، تغییرات، تکامل» را توضیح دهید یعنی ابتدائاً شما مفردات جدول را بیان نمائید تا متوجه شویم که در حال تنظیم بتوانیم بر «پیدایش تغییرات، تکامل» بتوانیم منتقل شویم.

(ج): کل عناوین (۲۷ تا) یعنی ضربی را که در جدول اول خاستگاه طرح نمودیم، ۲۷ تا می‌شود در حالی که هنوز به «مبادی مبانی و نتایج» نپرداخته‌ایم، ولی هرگاه به ۲۷ تا پردازیم که ترتیب آنها را حتی اگر جدا بنویسیم، یعنی اگر لازم شود نیائیم سراغ ترکیب نمودن همه، که مجموعاً ۱۹ هزار تا بشوند، بلکه اگر بخواهیم آنها را جدا بنویسیم سه تا ۲۷ می‌شود. که یکی اثبات «ضرورت تاریخی» می‌شود و دیگری «جریان ساختار» (یعنی در

آنجایی که ساختار جاری می‌شود) و یکی دیگر «ساختار جریان» را نشان می‌دهد (یعنی نظام مطلب شما را نشان می‌دهد) که اینها ۳ تا ۲۷ تا می‌شوند که اگر بخواهیم وارد آنها بشویم، خود «کار برگ» را در سطح بالا، بررسی نموده‌ایم نه اینکه بخشی از آن را.

برای تغییر که الان داریم، سه تا سه تا می‌شود ۹ عنوان نه از ضرب آنها، ۲۷ عنوان حاصل می‌شود که باید این مطلب را تمام کرد. به جدول «مبادی، مبانی، نتایج» به نسبت (نه کامل) آشنایی داریم که فعلاً کاری به آن نداریم، البته ما جدول آخری را هم پس از اتمام این بحث به آن ضمیمه می‌نمائیم و می‌گوئیم همه این کارها را در «نقد کرد» ررحها، «نقض کردن» طرحها و حلاجی کردن طرحها باید بیاوریم. ما یک طرح داریم برای «تولید برنامه»، یعنی موضوع فعالیت آن، این است که طرحها را بررسی کند، پس این پایگاه ارزشی را بیاید که جدول و مدل آن را تحویل می‌دهیم. ولی لزوماً در این سطح اول مدل نمی‌دهیم مگر اینکه از ما درخواست شود.

(س): یعنی آیا «جریان ساختار» و «ساختار جریان» را نمی‌خواهیم بحث کنیم؟

(ج): در طرح خیرا بلکه می‌خواهیم بگوئیم: «طرح کلی» و «طرح تفصیلی» و «طرح اجراء».

(س): اینکه مجموعه‌اش را می‌فرمائید، «ضرورت تاریخی» را معلوم می‌نماید.

(ج): این ضرورت تاریخی را تمام می‌کند در صورتی که بخواهید کل تحقیقات را زیر پوشش بیاورید، یعنی اگر خواستید نقدها، نقضها، طرحها در مبادی، مبانی نتایج باشند، یعنی همه تحقیقات حوزه را بخواهید تحت پوشش

بیاورید در اینجا «ضرورت تاریخی» لازم است ولی یکبار می‌گوئید طرحی جهت «تولید طرح» می‌خواهیم و کاری به آنها نداریم.

(س): کار ما الان تولید طرح است یا خود طرح است؟
(ج): کار ما «تولید طرح» است. ما در حال حاضر، موضوع کارمان طرح برنامه تولید و یا به عبارت دیگر «تولید برنامه» است. مثلاً سازمان برنامه و بودجه مدلی چاپ کرده و گفته است که این مدل برنامه ریزی ماست و ما این مدل را در روشها می‌بریم که «برنامه» تولید می‌گردد. در اینجا هم شما دارید این مدل را در باره «تولید برنامه» برای حوزه تهیه می‌کنید و می‌خواهید بگوئید یک چنین چیزی ضرورت دارد و بعد روشی می‌دهید که با این روش، طرحهایی که ارائه می‌شود را کنترل می‌نماید. در حقیقت این طرح، «ارزش اجرائی» برای شورای عالی حوزه جهت اجرای اوامر مقام معظم رهبری را ندارد، بلکه ارزش «ایجاد برنامه» برای اجرای فرمایشات مقام معظم رهبری را خواهد داشت. پس اگر ما بخواهیم طرح بدهیم، دیگر آن کار زمان بیشتری را خواهد گرفت که بذهن می‌آید باید حوزه توجه کند که چرا این قدر طرح به سوی او آمده و لکن آنها را اجراء ننموده است؟! دقت کنند که این طرحها چه وضعی داشته است؟ ممکن است کسی بگوید: ضعف آنها این بوده که اعضای شورای مدیریت توجه به این مطلب نداشته‌اند. در اینجا باید گفت این خودش از ضعفهای طرح است چرا که انسانها جزو «مقدورات» ما هستند و ارتکازات و اطلاعات و کارآمدی‌هایشان از مقدورات می‌باشند. طرح ما باید چگونه باشد که خود اینها را با همین وضعیتی که دارند ملاحظه نمائیم؟ یعنی به

عبارت دیگر، «مقدورات عینی» همیشه محدودیتی را برای ما دیکته خواهد کرد؛ یعنی ما در فضای آرمانی و روایی که زندگی نمی‌کنیم، بلکه باید بدانیم در این فضا که هستیم، مقدورات ما همینها هستند، حالا ما چه کنیم تا اینها قدرت پیدا نمایند؟!

۲- تعریف مفردات برخی اوصاف خاستگاه منطقی پژوهش

۲/۱- مقاطع، بیانگر «نوع فعالیتها»

(س): اگر صلاح می‌دانید ابتدائاً معنای مفردات جدول (۱۲ عنوان) را بفرمائید.

(ج): غرض ما از «مقاطع» یک روند این است که یک مسیر چه قسمت‌هایی را دارد که در آنها «نوع فعالیت» باید عوض شود؟ یعنی به «اهداف مرحله‌ای» باید رسیده باشیم که «نوع فعالیت» باید عوض شده باشد. لذا اگر گفتیم: «پیدایش، تغییرات، تکامل»، پیدایش خود فصلی خواهد بود که باید در یک جا تمام شود بعد در آنچه دستان آمده شروع به تغییر خواهیم نمود که خود تغییرات هم باید در جایی تمام شود. در «تکامل» نوع تغییری که در «پیدایش» آن است با نوع تغییری که در «تغییرات» است باید فرق داشته باشد. هر کاری را در هر زمانی نمی‌توان پذیرفت، به عنوان مثال می‌خواهیم ساختمانی درست کنیم. در ابتدای امر کاری داریم بنام مصالح درست نمودن و یک کار دیگری بنام سنجیدن بین مصالحی که داریم و زمینی را که داریم و مطلوبی را که از آن داریم و یک کار نیز بنا ساختن و تمام شدن است. حالا این کارها را من مخلوط می‌کنم تا معلوم شود معنای حرف ما چیست؟ مصالح سازی را یک مرتبه می‌آورم وسط ساختن

ساختمان و می‌گوییم: ما شروع به ساختمان سازی کردیم، طرفی که مصالح آورده می‌گوید این بنا را خراب کن چون فهمیده‌ام که در زلزله، مقاومت اسکلت فلزی بهتر از بتن است! بعد از اینکه مدتی زمانی در اسکلت فلزی کار کردیم و آنها را کار گذاشتیم او که در آزمایشگاهش مدام مشغول کار است، می‌گوید: طبق آزمایشات من در مورد کشش و تنش مشخص شده که محورهایی که فشار را باید به زمین منتقل نمایند و برگردانند اگر اسکلت فلزی باشند ولی مصالح سنگین باشد آسیب پذیر خواهد بود، پس باید مصالح سبک باشد و اسکلت هم حتماً باید مشبک باشد! می‌گوئیم: شما هر روز دارید دستور تخریب می‌دهید به دلیل اینکه می‌خواهید مقاومت مصالح را عوض کنید، در حالی که مقاومت مصالح یک «زمان» خاص خود را دارد! یا اینکه نقشه را بیائید تغییر دهید، امروز آمده‌ایم در نقشه زمین که عرض آن ۶ متر است شروع به کار کرده‌ایم و او می‌گوید: نقشه خوبی نیست باید عوض شود. می‌گوئیم: یک فصلی را نشان بده که بدانیم کار روی نقشه تمام شده است. اگر می‌خواهید به «تکامل» برسد باید بگوئید: من سه محور کار مستقل دارم یک فصل، فصل مقاومت مصالح است که مرتباً می‌سنجیم و در یک فصل نیز مهندسی طرح را می‌سنجیم و یک فصل هم دارند بنا می‌نمایند، بعد می‌گوئید: هر سه دارند کارشان را به کمال می‌رسانند و کسی هم که مشغول ساختن خانه است، به کار خودش مشغول است، خوب خانه‌های بیست سال دیگر مسلماً کاملتر از خانه‌های فعلی است، این عیبی ندارد، شما بگوئید در هر سه محور یک عده مشغول کار هستند ولی یک عده اگر بخواهید یک کار را انجام بدهید نمی‌توانید

برای آن «مقطع» قرار ندهید. خوب برای هر مقطع باید آن را خرد و برای آن مرحله قرار دهید.

۲/۲- مراحل، بیانگر موضوع فعالیتها.

در «مقطع»، «تبدیل شدن نوع فعالیت» است و لکن در «مراحل»، «موضوع فعالیت» را خواهیم داشت.

برادر محسنی: تغییر در تغییرات با تغییر در تکامل چه تفاوتی دارد؟

(ج): باید دیگر موضوع یک تغییراتی را که می‌پذیریم در زمان تغییرات مثل تکلیف، تبدل، یک چیزهایی را که آنجا می‌پذیریم که آنها را مدام کم و یا زیاد نمائیم، یا وصف و موصوف یک مفهوم را یا نسبت آنها را اینها را باید تا یک سقفی انجام بدهیم و بعد از آن در تکامل که آمد، باید «انسجام عمومی» ملاحظه شود و بگوئید در بخش اجازه تغییر نمی‌باشد. در «تکامل»، «هماهنگی بین بخش‌ها» رعایت می‌شود نه «هماهنگی درونی خود اعضاء» و تغییراتی را که باید بکند.

در «مراحل»، «نوع فعالیت» را عوض نمی‌کنیم، بلکه «موضوع فعالیت» را تغییر می‌دهیم و در «سطوح» هم اجازه تعویض موضوع را نمی‌دهیم زیرا یک موضوع، چند بعد و فصل دارد و باید موضوع حفظ شود.

۲/۳- سطوح بیانگر خصوصیات موضوع.

بنابراین اگر گفتیم: «پیدایش» در «بیرون، درون، ارتباط» وقتی که به موجود، مطلوب، انتقال (اوصاف سطوح) می‌رسد باید حفظ موضوع هم بشود.

حالا به صورت ساده فرق «مقاطع، مراحل، سطوح» بیان شد، «سطوح» در حقیقت مراتب همزمان یک موضوع می‌تواند باشد، در حالی که در «مراحل» باید موضوع

عوض شود، در هر مرحله و مرحله‌ای که بیرون است با مرحله در درون و ارتباط، باید موضوع عوض شود، ولی نوع فعالیت باید یکی باشد.

پس یک نوع فعالیت داریم و یک موضوع فعالیت داریم و یک خصوصیات موضوع. نوع فعالیت فعل شما می‌باشد، وصف فعل شما در مقاطع باید عوض شود یعنی کارهایی را که می‌کنید نوع کارها در یک مقطع باید با نوعش در مقطع دوم عوض شود. اگر کار شما را تعریف کنند شما می‌گوئید: دارم احتمالات پیدایش یک موضوع را گردآوری می‌نمایم. زمانی که از پیدایش بیرون آمدید دیگر اجازه تکرار این کار را ندارد، سؤال می‌شود در چه مقطعی هستید؟ می‌گوئید: در مقطع تغییرات. گفته می‌شود موضوعتان پیدا شده؟ جواب می‌دهید: بله دارم «نسبتهای» آن را عوض می‌کنم تا موضوع کارم را بهتر بشناسم در اینجا فعالیت شما عوض شده است.

۲/۴ - تفاوت اوصاف مقاطع و مراحل

برادر پیروزمند: تفاوت نوع و موضوع چیست؟

(ج): مثلاً یک بحثی را برای شما می‌گویم، شما در یک مرحله آن را گردآوری می‌کنید و فهرست می‌زنید ولی اجازه نمی‌دهید که در خود موضوع، تغییرات عمده‌ای صورت بگیرد، بدلیل اینکه «نوع فعالیت» شما عوض شده است و می‌خواهید جهت تدوین، جوانب مختلف همان را که خواننده‌اید ملاحظه کنید که این دیگر، گردآوری احتمالات نخواهد بود. هر چند احتمال داده می‌شود ولی نحوه احتمال دادن، احتمالات تفصیلی آن مطلب است نه طرح اجمالی آن، طرح اجمالی دیگر تمام شده است، از اینجا که گذشت، می‌آئید چند جلسه می‌نشینید و

می‌گوئید، حالا چگونه آن را تدوین کنیم که برای مردم خوب باشد. این دیگر بخش تکامل آن است. این نوع فعالیت در «مقاطع» عوض می‌شود. اگر برای تولید نیز باشد قضیه همینطور است. برای نقد کردن باشد نیز می‌گوئید: دارم نقد می‌کنم، یعنی اینکه تا خانه آخر رفته باشید می‌گویم در چه مرحله‌ای هستید؟ می‌گوئید در مرحله «پیدایش». می‌گویم: پس شما می‌خواهید یک نقد را در بین مردم رواج بدهید، «ایجاد نقد» بکنید، نه اینکه خود شما نقد نمائید. می‌گوئید: در مبادی هم هستیم. می‌گوئیم: بسیار خوب. می‌گوئید در مصادیق هم هستیم می‌گویم می‌خواهید، گره‌های جامعه را جلوی جامعه بگذارید. کل اینها تا آن آخر کار می‌آید. خوب، یک وقت می‌گوئید نه من در آن قسمت نیستم در قسمت نقض هستم. نقض را همه قبول دارند خلاء را همه قبول دارند، می‌گوئید: می‌خواهم این نقد را درون مبانی آن یعنی علل پیدایش این ضعف و نارسائی ببرم تا برسانم که دستگاههای منطقی آنها ضعیف است، می‌گویم: خوب دستگاه منطقی را که می‌زنید که فقط این به تنهایی زده نمی‌شود. بلکه خیلی از امور نقض می‌شود، می‌گوئید نه اینبار نقض تمام شده، در قسمت طرح هستیم، می‌خواهم پی‌ریزی جدیدی بکنم، مطلب روشن شد؟

(س): نوع معلوم شد.

(ج): نوع معلوم شد، نوع فعالیت در مقاطع تغییر می‌کند، به همین دلیل لقب مقاطع را دادیم، مقاطع را در بخش دیگر هم، وقتی می‌گوئید مبادی تمام شد آمدم در مبانی، معنایش این است که نوع فعالیتی را که آنجا می‌کردم اموری برایش کافی بود که الان در مبانی کافی نیست، نوع

نتایج، که الان می‌گوئید مبانی هم پی‌ریزی شده و حالا دارم مدل سازی می‌کنم، این دیگر با نوع مبانی فرق دارد. کلاً نوع فعالیت در مقاطع فرق می‌کند. در مراحل، نوع یکی است، در هر نوع از فعالیت از سه نوع فعالیت که باشید، در همان نوع می‌توانید روی سه موضوع کار کنید، موضوع فعالیت، غیر از نوع آن است، در پیدایش هستیم (گردآوری احتمالات) احتمالات بیرونی را گردآوری می‌کنیم، احتمالات درونی را پیدا می‌کنیم. احتمالات ارتباطی را پیدا می‌کنیم، یا داریم تغییر می‌دهیم، در سطح تغییرات هستیم، احتمالات بیرونی را تغییر می‌دهیم، احتمالات درونی را تغییر می‌دهیم، تغییر می‌دهیم یعنی اینکه داریم آنرا بازنگری می‌کنیم، ملاحظه می‌کنیم که هماهنگی آن چیزی را که پیدا کردیم چگونه است؟ سازگاری و تلائم آن با بقیه دستگاهها چگونه است؟ در تکامل نیز مطلب همینطور است. «کمال بیرونی»، کمال آثار آن نسبت به بیرون است، کمال درونی و کمال ارتباطی را نیز خواهیم داشت. پس در هر نوع فعالیت تحقیقاتی، سه موضوع داریم.

البته فقط تحقیقات نیست، بعدها صحبت می‌کنیم که در هر فاعلیتی که نظام فاعلیت می‌کند، این جدول باید صادق باشد، یعنی اگر در جامعه ایجاد حب می‌کند، مثلاً اگر نسبت به اعداء ایجاد بغض می‌کند، اگر ایجاد یک برتری سیاسی و یا قدرت اقتصادی می‌کند، کل سیر باید بتواند در این جدول بیاید، یعنی قواعدی را که داریم در جای خودش که انشاءالله بحث آن را خواهیم داشت قواعد عمومی فاعلیت است، ولی فعلاً در اینجا در باره خود یک مفهوم در یک مفهوم کوچک، به عنوان برنامه (که در برنامه هم در قسمت برنامه برنامه) هستیم.

برادر پیروزمند: نوع فعالیت مگر یک موضوع ندارد؟
 یعنی مگر سه نوع فعالیت دارای یک موضوع نیست؟
 (ج): نه گاهی نوع فعالیت شما یک چیز است ولی سه موضوع دارد نوع فعالیت شما گردآوری است، ولی می‌روید گردآوری می‌کنید، مثلاً تیر آهن برای ساختمان گردآوری می‌کنید، آجر گردآوری می‌کنید، مصالح ملات، گچ، گردآوری می‌کنید. بعد می‌گوئید نوع فعالیت گردآوری مصالح تمام شد، مثلاً الان نوع فعالیت ساختمان است، ترکیب اینهاست، آنجا می‌رفتید، خرید و حمل و نقل را داشتید در اینجا خرید و پیاده کردن را دارید، هر چند موضوع مختلف است.

(س): یعنی آن چیزی که منشاء عدم تفرق کار می‌شود مگر وحدت موضوع، نیست؟ یعنی شما می‌گوئید از اول تا آخر می‌خواهیم ساختمان بسازیم.

(ج): نه اطلاق شدن کلمه موضوع، در مواضع مختلف فرق دارد، آنجائی که اطلاق می‌کنید که وحدت موضوع حافظ وحدت کل است، آنرا نباید از قبیل موضوعات جزئی بگیرید، خود فعالیت را هم می‌شود به عنوان یک موضوع مورد بررسی قرار داد و گفت اصلاً فعل چیست؟ چه نحو حرکتی است؟ اخلاق و انگیزه در این حرکت چه نقشی دارد فکر در آن چه نقشی دارد؟ اندام در آن چه نقشی دارد؟ ما نوع فعالیت را که می‌گوئیم، فعالیت را در تقسیمات، اصل قرار می‌دهیم، نوع فعالیت، با موضوعات فعالیت فرق دارد. نوع فعالیت، تجارت، کاسبی، موضوع کسب ممکن است هزار چیز باشد، کسب فرش باشد کسب حتی کتاب را هم می‌شود موضوع کسب قرار داد، حتی می‌توان در آنجا آن را موضوع خود تجارت قرار داد،

یعنی طرف کاری نداشته باشد که حالا موضوعی را که در پژوهش داریم با موضوعی که در اینجا بکار می‌بریم زمین تا آسمان فرق دارد. ممکن است طرف آدم لاابالی باشد، کاری نداشته باشد که مردم مفاتیح و قرآن می‌خواهند یا اینکه معاذالله و بلانسبت کتابهای کمونستی، می‌گویند قصد شما چیست؟ می‌گویند من چاپخانه‌ای خریده‌ام، قسط دارم می‌خواهم قسطهای چاپخانه را بدهم، مردم هر چه خواستند بخواهند، من برای همان کار می‌کنم! من مرده را می‌شورم می‌خواهد بهشت برود، می‌خواهد جهنم برود! می‌گوئی تو داری نشر کتب ضلال می‌کنی، می‌گویند نه، شاید هم اینها بخواهند آنها را بخوانند و رد بکنند، می‌گوئی که همه مردم که نمی‌خواهند کتاب کمونستی را رد بکنند، می‌گویند آنها را دیگر به گردن خودشان است، من به تک تک افراد که می‌فروشم این قصد را دارم که آنها بخوانند و آن را رد بکنند پس می‌توانید کسب کنید، نوع فعالیت کسب است، حالا یک وقت دارد تولید می‌کند، نوع فعالیت تولیدی است، می‌گویند سرمایه‌ای که گذاشتید ضرر می‌کنید؟ می‌گویند سود من در این است که یک قاعده‌ای را پیدا بکنم. می‌گویند زندگی از بین می‌رود؟! می‌گویند حالا گیرم که زندگی خودم و خانواده‌ام از بین رفت اما جامعه نجات پیدا می‌کند! زمانی نوع فعالیت مصرفی است پس موضوعات با نوع فعالیت فرق دارد، همانگونه که فرمودید در اینجا موضوعات درونی می‌شود.

(س): مراحل «موجود، مطلوب، انتقال» بیشتر باید به

مراحل نزدیک باشد و «بیرون، درون، ارتباط» به سطوح؟

(ج): نه، در باره اینکه اینها چگونه است لااقل آن را بگذاریم برای بعد، ما به ذهنمان می‌آید که «موجود، مطلوب، انتقال» مربوط به مرحله است. یک وقتی شما می‌آئید مرحله را برای تولید یک چیز نگاه می‌کنید، یعنی می‌آئید کار خودتان را ارزیابی می‌کنید، می‌گویند دارم در باره موجود کار می‌کنم و یا در باره مطلوب و یا انتقال کار می‌کنم. زمانی این را موضوع قرار نمی‌دهید، می‌گویند چه زمانی ضرورت پیدا می‌شود؟ و ضرورت چه خصوصیتی دارد؟ یک وقت می‌گویند: اصلاً در پیدایش یک مفهوم، به کجا نظر می‌کنید؟ می‌گویند: به بیرون نظر می‌کنم. خصوصاً که یادمان باشد، اینها به هم اضافه می‌شوند اینگونه نیست که اینجا قطع بشود و یک سطح دیگری بشود، یعنی گفته می‌شود: «پیدایش بیرونی موجود»، «پیدایش بیرونی مطلوب»، «پیدایش بیرونی انتقال» و این سه تا روی هم‌دیگر «بیرون تحقیق» می‌شود.

(س): آن وقت بیرون و درون ارتباط، بیرون، یعنی بیرون پژوهش.

(ج): هر مفهومی و هر احتمالی را که ما می‌خواهیم ملاحظه بکنیم، یک شرایط پیدایش دارد، اینطور نیست که اصلاً شرایط عینی نداشته باشد، باز خود مفاهیم هم برای هم‌دیگر شرایط هستند. این شرایط همیشه با آنها خواهد بود.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

جلسه ۲

تاریخ: ۶/۱۰/۷۴

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تشریح چهار عنوان از عناوین جدول الگوی تولید طرح

فهرست

- ۱- معنا شدن وصف «پیدایش» به پیدایش موضوع تحقیق - در برنامه‌های حوزه‌ها و در جدول استنادات جدول ۲
۱/۱- به کارگیری «پیدایش» به ۹ معنا در جدول
۲- معنا شدن وصف «پیدایش بیرونی موجود» به ضرورت
۲/۱- عدم کارآمدی مورد انتظار در ارتباط درون و بیرون مبین «ضرورت»
۲/۲- بیرون موضوع، آینده و گذشته آن را نیز در بر دارد
۲/۳- تقدم شناخت ضرورت بر شناخت هدف
۲/۳/۱- تقدم «ضرورت اجمالی» بر «اهداف تفصیلی»
۲/۳/۲- انجام شدن تعیین ضرورت از بیرون موضوع
۲/۳/۳- بدست آمدن مطلوب تفصیلی از سلب ضرورت‌های تفصیلی
۲/۳/۴- ضرورت وصف موضوع منتقل شونده

- ۸ ۲/۳/۵- تکامل به معنای اعم (نپذیرفتن وضع) تعیین کننده ضرورت اجمالی
- ۸ ۲/۳/۶- القاء شدن ضرورت اجمالی از جانب شرایط بیرونی
- ۹ ۳- معنا شدن وصف «پیدایش بیرونی مطلوب» به هدف
- ۱۰ ۳/۱- تعیین «هدف» با تعریف اثباتی موضوع
- ۱۱ ۳/۲- الزام تغییر اهداف در طول برنامه به لحاظ ضعف قدرت پیش بینی
- ۱۱ ۴- معنا شدن وصف «پیدایش بیرونی انتقال» به موضوع
- ۱۱ ۴/۱- «موضوع» یعنی آنچه با تغییراتش مطلوب حاصل می شود
- ۱۱ ۴/۲- ناظر بودن «ضرورت» هدف انتقال» به موضوع
- ۱۲ ۴/۳- بدست آمدن موضوع تفصیلی از طریق تعیین جزئیات برنامه
- ۱۲ ۴/۴- مراد از قید «انتقال»، منتقل شونده است
- ۱۲ ۴/۵- تبیین تعریف موضوع در سه سطح موجود، مطلوب، انتقال

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۰۲
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۰/۶
عنوان گزار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۰/۱۴
ویراستار:	برادران محسنی، جمالی و نیک منش	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۰/۱۴
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۷۴/۹/۲۶

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۲

تعریف چهار عنوان از عناوین جدول الگوی تولید طرح

مصادقی را گذرانده و نشان داده باشد که آثار برای آنها با هم درگیر هستند. حال پس از آنکه قواعد را با یکدیگر درگیر نمودند آنگاه مبانی را نقض می‌کنند چرا که دیگر تلائم لازم در مبنا وجود ندارد. آن وقت است که امکان «طرح» پیدا می‌شود که در این صورت از منزلت دیگری می‌توان سخن گفت.

بنابراین اگر دیدیم که در ابتدا نمی‌توانیم با دیگران تفاهم کنیم بخاطر طی نکردن سیری است که باید برای انتقال ذهن طرف مقابل صورت می‌گرفت. لذا اگر آن را در ابتدای کار در مصادیق بیاورید سریعاً تصدیق می‌کنند که ضرورت دارد تطبیق‌های جدیدی در قواعد انجام بگیرد، ولی زمانی که عین همان نقد را در کار آمدی قواعد آوردیم که منجر به رو در روئی مجدد قواعد با یکدیگر خواهد شد آنگاه زمینه «نقض» و اینکه باید بنیان استدلال و روش آن عوض شود مطرح می‌گردد. حال پس از اینکه این کار انجام گرفت آن وقت خلاء نسبت به

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث بدینجا رسید که اگر «پیدایش در بیرون و موجود» باشد «ضرورت» را تحویل می‌دهد اما همین ضرورت، در مدل ما باید ۸۱ بار تکرار پذیر باشد؛ یعنی آنچه را که در اینجا نتیجه می‌گیریم می‌تواند در یک مدل ۲۷ تائی که ۳ بار در هر منزلت و به ۳ معنا تکرار شده باشد بیاید. پس «ضرورت ضرورت ضرورت» را هم می‌توانیم تا ۸۱ بار داشته باشیم. طبیعی است که ضرورت موضوعات بر حسب منازل آنها خواهد بود. پس در این جدول کوچک که زیر بنا و مدل آن محسوب می‌شود ضرورت، در طرح «مبادی» به یک معناست و نسبت به «مبانی» معنای دیگر و در رابطه با «نتایج» هم بگونه‌ای است که امر دیگری را تمام می‌کند. و یا مثلاً ضرورت در مرحله «نقد»، خواستن برای مفاهمه با غیر است و یا در یک سطح می‌تواند به صورت «مصادقی» باشد و در عین حال در سطح دیگرش به صورت «تصنیفی» و «تطبیقی» به قواعد، آن هم پس از آنکه

کارآمدی یک سطح از افق جدید تکامل مشاهده خواهد شد که طبعاً صحبت از طرح نیز به میان می آید.

آیا بیان این مطالب به معنای مطرح کردن پایگاه ارزشی، آن هم خارج از موضوع است؟! و یا اینکه اگر بخواهیم برای تکامل حوزه، برنامه ای داشته باشیم باید نحوه ای از کار را پیش بگیریم که در برنامه ریزی، از هر سه جدول استفاده شود ولی در مدلی که می خواهد بر ضرورت برنامه و نحوه یاد دادن برنامه ریزی، مشیر باشد تنها کافی است که به همان قسمت اول (از جدول) پرداخته شود. بنابراین باید ابتدائاً ارتباط خاستگاه (یا ضرورت تاریخی) با جایگاه (یا جریان ساختار) و نیز پایگاه ارزشی (یا ساختار جریان) روشن باشد تا زمانی که به اینجا می رسیم به این مباحث، میدان داده شود و زمینه طرح آنها فراهم شده باشد.

حال اگر برادران سؤالی از بحث قبل دارند ابتدائاً مطرح کنند در غیر اینصورت به ادامه مباحث پردازیم. هر چند که اجمال بحث را به صورت ساده در جلسه قبل گفتیم اما اگر قرار باشد که تفصیل آن هم اکنون گفته شود شاید دیگر فرصتی باقی نماند.

برادر پیروزمند: اگر ممکن است لطفاً در مورد ترجمه ضرب اوصافی که صورت می پذیرد مطالبی را بفرمائید تا بعداً ببینیم چه سر فصل هایی را برای برنامه معین می کنیم. (ج): باید ۲۷ سر فصل برای مدل برنامه ما مشخص شود.

(س): در مورد مواردی که فرمودید آندسته از ضربهایی که در آخر آن قید «انتقال» آورده می شود چندان

واضح نیست که مناسب است توضیحاتی در این رابطه بفرمائید. مثلاً «پیدایش بیرونی انتقال» و «پیدایش درونی انتقال» به چه معناست؟

(ج): بهتر است که تمام اینها را از اول مورد بحث مختصر قرار دهیم تا به قید مزبور برسیم.

۱- معنا شدن وصف «پیدایش» به پیدایش موضوع تحقیق برادر محسنی: پیدایشی که در این جدول مطرح شده است آیا پیدایش احتمال است یا پیدایش برنامه؟ چرا که اگر صورت اول منظور باشد آنگاه پیدایش به معنی پیدایش احتمالاتی خواهد بود که در مورد تکمیل جوانب مختلف برنامه است.

(ج): اگر قرار باشد که برای گمانه ها، بانک و نظام درست کنیم حتماً باید احتمال وجود داشته باشد. یعنی در آنجائی که می خواهیم اطلاعات مختلف را از اول کنترل کنیم باید ببینیم وضع چگونه است؟ مثلاً می خواهیم همراه یک معدنچی باشیم اما به صورت حضور در آزمایش نمونه های اولیه سنگها و سپس استخراج و بهره برداری از معدن و نهایتاً تجزیه و آنالیز و ترکیب آنها و درست کردن محصولی که به عنوان مواد خام صنایع می باشد و همچنین می خواهیم همراه او تا زمانی که بدست مصرف کننده می رسد باشیم. حال اگر بخواهیم تمامی این سیر را هدایت کنیم باید بتوانیم زمینه تمام احتمالاتی را که در تمام این مسیر همواره وجود خواهد داشت فراهم کنیم. گاهی به کسی می گوئید فلان چیز را بساز و آن را با بازار یا نمایشگاه عرضه کن. اما گاهی هم به او می گوئید من در تمام این مراحل در کنار تو حضور خواهم داشت تا بتوانیم با اعمال

این مشارکت توسعه آن را در جهت مطلوب خود هدایت کنم. پس هماهنگی این امر باید توسط ابزار و حضور مستمر صورت پذیرد. حال اگر چنین باشد در آنجا حتماً باید پیدایش احتمال مطرح شود. ولی الان اصلاً صحبت از بانک اطلاعات مطرح نیست هر چند که این «کار برگ» برای چنین بانکی طراحی شده است. آیا این قاعده‌ای را که شما می‌گوئید صرفاً برای تولید مفاهیم است یا اینکه برای تولید اشیاء و کلاً هر کیفیتی که در نظام ولایت است نیز بکار می‌رود؟ اگر پای چنین (صورت اعمی) در کار باشد آیا می‌توان خود مدل را بگونه‌های مختلفی بکار گرفت؟ مسلماً این مدل به آن معنی مطلق که در عالم تجرید از آن یاد می‌شود نیست. لذا می‌توان گفت پیدایش موضوع خاصی برای تحقیق است چرا که بنا شد مدل شما از «احتمال» تا «شیء» را در بر گیرد یعنی بتواند کیفیت را در سطوح مختلف به عنوان موضوع کار خود قرار دهد. چون در یک سطح، خود موضوعات به صورت ضرورت یک موضوع و یا ضرورت یک بررسی مطرح است. لذا مهم این است که اگر مدل شما مرتبط با نظام منطقی‌تان باشد باید کاربردش به احتمال یا شیء یا موضوع خاصی منحصر نباشد. نهایتاً این است که در هر جایی متناسب با همانجا عمل کنید.

۱/۱- بکارگیری «پیدایش» به ۹ مبنای جدول

(س): ظاهراً خاستگاه منطقی پژوهش که در اینجا مطرح است به عنوان برنامه تولید طرح می‌باشد اما این پیدایش که در اینجا بیان شده است متعلق می‌خواهد که مشخص نیست این متعلق چیست؟

(ج): وقتی که شما می‌گوئید «پیدایش بیرونی وضعیت موجود»، «ضرورت» را تحویل می‌دهد این سؤال پیش می‌آید که ضرورت چه چیزی؟ جواب این است که «ضرورت» همان چیزی را که تحویل می‌دهد «پیدایش» نیز مربوط به همان است. مثلاً اگر ضرورت طرح تولید برنامه باشد متعلق پیدایش نیز (همین طرح) خواهد بود ولی شما «پیدایش» را به یک معنا نمی‌گیرید چرا که وقتی «پیدایش بیرونی مطلوب» را ملاحظه می‌کنید می‌بینید که «هدف» را تحویل می‌دهد. پس متعلق شما همان سه عنوان اول است که بالای جدول قرار می‌گیرند و جای مبادی، پیدایش را در ۹ مرتبه مورد دقت قرار می‌دهید. یعنی پیدایش به ۹ معنی و متناسب با مراتبش بکار گرفته می‌شود و نه به یک معنی. (س): آیا همه این ۹ معنی با همدیگر، آن ضرورت را مطرح می‌کنید؟

(ج): اصلاً مفهوم پیدایش در دستگاه ما به صورت بسیط مطرح نمی‌شود و به یک معنی که ابعاد مختلف را نسبت به یک موضوع می‌پوشاند... چنانچه در آنجا هم که مثلاً بجای «نتایج» قرار گرفته و به عنوان «تکامل» می‌آید به عنوان یک معنای تجریدی تحویل داده نشده است چرا که آن را از ۹ وجه مورد ملاحظه قرار می‌دهیم. نکته خیلی مهم این است که پس از آنکه این قسمت را بعداً در جدول تعریف آوردیم باید بتوانیم تغییرات اینها را کنترل کرده و به عنوان یک شیء در حال تغییر، مورد هدایت قرار دهیم.

۲- معنا شدن وصف «پیدایش بیرونی موجود» به ضرورت

۲/۱- عدم کارآمدی مورد انتظار در ارتباط درون و

بیرون مبین «ضرورت»

بنابراین باید دید که آیا می‌توانیم در برابر «پیدایش بیرونی» نسبت به «وضعیت موجود» ضرورت قرار دهیم؟ (آیا در این قسمت سؤالی ندارید؟) یعنی زمانی می‌توان صحبت از ضرورت کرد که کارآمدی یک مجموعه (را که از آن انتظار داریم) نداشته باشد. شما هر مجموعه‌ای را که لحاظ کنید می‌توان لقب ضرورت را نسبت به فعل یا موضوع یا صفت (در آن مجموعه) آورد. مثلاً برای فعل، موضوع فعل و اوصافش می‌توان در اینجا هم همان مثالی را که قبلاً در مورد نوع فعل و در قالب تولید، توزیع و مصرف که ساده‌ترین اجزاء در اقتصاد هستند و انسان به راحتی به آنها منتقل می‌شود آورد. مثلاً برای شغل تولیدی نیز حمل و نقل وجود دارد چرا که حمل و نقل‌های مختلفی وجود دارد اعم از آنچه که در داخل کارخانه، مواد واسطه‌ای را حمل کرده و به قسمتی که قرار است عمل تبدیل روی آنها صورت گیرد انتقال می‌دهند. پس توزیع و حمل و نقل وجود دارد اما نه توزیع مصرفی که اصطلاحاً در مقابل تولید قرار می‌گیرد. ممکن است کسی هم بگوید توزیع، موضوعی نسبی است چرا که مصرف کننده آن نیز می‌تواند تولیدگر باشد. این تعریف اشکالی ندارد اما قطعاً آن توزیع با توزیع مصرفی متغیر است. البته می‌توانیم مصرف را در حال آن تبدیلی بگیریم که حاصلش بعد از آن، انرژی خاصی برای مصرف کننده یا جامعه آن هم برای مرتبه بعد است.

حال آیا می‌توان شماره ۱ آن را «پیدایش» گذاشت و با گذاشتن ویرگول، «بیرون» را و با یک ویرگول دیگر «موجود» را آورد تا نتیجه‌اش «ضرورت» شود؟ یا اینکه اصولاً خود را درگیر مدار نحوه اضافه شدن نکنیم و بگوئیم آیا پیدایش همواره رهین این است که یک بیرون و یک کارآمدی مجموعه نسبت به بیرون وجود داشته باشد؟ یعنی ما اشیاء را به منزلتشان نیاز داریم. مثلاً این مداد به چه کاری می‌آید؟ برای نوشتن؛ اما می‌بینیم که پس از چند روز ذغال گرافیک آن خشک و غیر قابل مصرف می‌شود! حال وقتی که دیدم آنچه را که مربوط به این مداد و ارتباطش با آن چیزی که بیرون از آن است وجود ندارد ضروری می‌شود که حتماً در آن تغییراتی را ایجاد کنیم. پس آیا می‌توان گفت که:

ضرورت و اثبات یک خلاء در هر چیزی زمانی تمام می‌شود که ارتباط یک شیء با بیرون خودش متناسب با کارآمدی مورد انتظارش نباشد؟

آیا ما در صدد بکار بردن چیزی برای یک رابطه هستیم و یا اینکه رابطه وجود دارد؟ اگر چنین رابطه‌ای هست آیا «بیرون» می‌تواند خلاء چیزی را تمام کند؟ و اگر بله ضرورتی که پیدا می‌شود آیا بالاجمال است یا بالتفصیل؟ حال باید ببینیم که آیا این سه قید پیدایش بیرونی وضعیت موجود که می‌خواهد ضرورت را تحویل بدهد کافی است یا خیر؟

۲/۲- بیرون موضوع ما آینده و گذشته آن را نیز دربر دارد

برادر پیروزمند: شاید علت عدم کفایت آن این باشد که تنها نظر به بیرون آن چیز دارد نه اینکه در صدد لحاظ

درویش و نسبت بین آندو و یا میزان کارآمدی آن نیز داشته باشد.

(ج): بله اگر پیدایش تنها منحصر به همین مطلب بود امکان داشت که برای انسان چنین توهمی بوجود بیاید. ولی باید ببینیم کلاً ضرورت را چگونه می توان بدست آورد؟

(س): حتماً مطلوب داریم که کارآمدی لازم نسبت به آن وجود ندارد لذا احساس ضرورت می کنیم.

(ج): پس شما ضرورت را متخذ از مطلوب یا هدف می گیرید؟

(س): منظور من نقص نسبت به کارآمدی لازم بود.

(ج): یعنی یک کارآمدی لازم و به تعبیر دیگر انتظاراتی وجود دارد و آنچه هم که موجود است پاسخگوی آن انتظارات نیست لذا ضرورتی اثبات می شود ولو اینکه کلمه مطلوب را هم مورد توجه قرار ندهیم. اما این مجموعه آیا بیرون از شیء است یا درون شیء؟ یعنی انتظار من (به عنوان یک مجموعه) و ارتباط من با مداد چگونه است؟

(س): آن کارآمدی را که داراست در واقع درون مجموعه است و آنچه را که ندارد همان بیرون آن است.

(ج): خیر ما موضوعی داریم که می خواهیم ببینیم آیا ضرورت آن از بیرون مشخص می شود یا از درون؟

(س): اصل آن از «بیرون» است اما در واقع این نسبت را که فرمودید همان نسبت بین «درون و بیرون» است ولی در هر صورت «بیرون»، معیار است.

(ج): به عبارت دیگر شما خارج از شیء هستید که در صدد تغییر آن هستید؛ چه اینکه مطلوب شما نیز در خارج

است. حال هر چیزی را که ابتدائاً در مورد ضرورت بگوئیم و مثلاً آن را به ضرورت تاریخی یا ضرورت نظام یا... تعریف کنیم اما نمی توان مدعی شد که تنها ما هستیم که مشخص می کنیم چه چیز مطلوب ماست. یعنی می توان گفت که ما وضع داریم و در وضعیت موجودمان، یک بیرون هم نسبت به هر شیء مطرح می شود.

(س): اما این بیرون یک بیرون متعارف نیست که مثلاً شرایطی بر آن حاکم باشد.

(ج): این کلام صحیح است اما این به دلیل آن است که شما «اختیار» را در اینجا وارد کرده اید والا اگر بجای اختیار، نظام اختیارات را بیاورید باید بگوئید این بیرون است.

(س): با این وصف آن شرایط اعم از شرایط زمانی و مکانی می شود.

(ج): منی خواهم عرض کنم که بیرون به معنی بیرون شیء و آینده اش و گذشته اش و شیء و نظام موجودی که در آن بسر می برد می باشد، با این وصف چنین تعریفی به ما دیکته می کند که کارآمدی این خوب نیست و چیز دیگری را می خواهد. یعنی شرایط تغییر شیء بگونه ای است که حتی خود شما نیز در نظام فاعلیت به عنوان شرایط تغییر برای آن محسوب می شوید.

۲/۳- تقدم شناخت ضرورت بر شناخت هدف

حال آیا اگر بخواهیم موجود را برداریم و چنین بنویسیم: «پیدایش، بیرون، مطلوب» آیا می توان «ضرورت» را از آن نتیجه گرفت؟ یعنی آیا می توان بجای «موجود، مطلوب، انتقال» بگوئیم اولین چیزی که پیدا می شود همان

«هدف» است؟

(س): آیا بجای موجود، هدف بنویسیم؟

(ج): خیر! «مطلوب» را بنویسیم. یعنی آیا می توان «پیدایش بیرون مطلوب» و یا مثلاً «پیدایش درون، مطلوب» را نوشت تا ضرورت را نتیجه دهد؟ به تعبیر دیگر موضوع بررسی فعلی ما در این قسمت از بحث این است که اولین چیزی را که داریم آیا «ضرورت» است یا «هدف»؟ آیا این نیاز است که در ابتداء، رخ نشان می دهد و یا اینکه «نیاز رخ نشان نداده»، به شکل هدف، تفصیل پیدا کرده و خود را در این قالب نشان می دهد؟

فرق بین ضرورت و هدف چیست؟ آیا ضرورت همان هدف است اما نهایتاً بالاجمال و به صورتی منفی؟ یا اینکه ضرورت چیزی جز «ضرورت هدف» و «ضرورت برای رسیدن به هدف» نیست؟ ضرورت رسیدن به هدف، خود ضرورت موضوع نیست. مثلاً می گوئیم ضرورت درست کردن چای، داغ کردن آب است. پس این ضرورت، ضرورت موضوع و مقدمه برای آن است. ولی یک ضرورت هم ضرورت خوردن چای است که داغ کردن آب مقدمه آن محسوب نمی شود. آیا چای خوردن ضرورت دارد یا خیر؟ پس آیا ضرورت موضوع و ضرورت رسیدن به هدف، مقدم بر هدف است و یا اینکه چیزی که جزء مقدمات رسیدن به هدف است مقدم است و یا اصلاً هر دو معنا را لازم داریم؟

٢/٣/١- تقدم «ضرورت اجمالی» بر «اهداف تفصیلی»

(س): ابتدائاً ضرورت رسیدن به هدف مطرح است و نه مقدمات رسیدن به هدف.

(ج): خیر! ضرورت اصل شناخت هدف است (که به

عنوان آن امر مقدم مطرح می باشد) چرا که در ابتدا ما موضوع را نمی شناسیم ولی در عین حال کمبودهایی را یقین داریم. اما واقعاً چه چیزی کمبود است؟ نظر ما در ابتدا نظر به نفی است، یعنی ما یک گمشده ای داریم که آن را نمی شناسیم که با این وصف، بحث از ضرورت، مقدم بر بحث از هدف است. از اینرو ضروری است که قبل از هر چیزی نیازها را طبقه بندی کنیم تا اصلاً ببینیم به کدام یک از نیازها باید در ابتداء رسیدگی کرد؟ مثلاً فرهنگستان در آن کاری که باید انجام دهد هزاران هزار نیاز دارد (و بالاتر از آن) جامعه، احساس تعریف نشده ای نسبت به تکامل خودش دارد چرا که نمی خواهد از دشمن عقب بوده و آسیب پذیریش بالا باشد. برای «تکامل به صورت عام» تعریف دارد ولی اینکه به «صورت خاص» که الان چه چیزی می باشد و چه کار کنیم تا به کمال برسد را نمی داند.

٢/٣/٢- انجام شدن تقنین ضرورت از بیرون موضوع

ضرورتی که ما می گوئیم حتماً نسبت به «مطلوب خاص» تقدم دارد. بعلاوه که چنین ضرورتی از «بیرون وضعیت موجود» هم شناخته می شود. چگونه؟

می آئیم «نظام وصفها» را «طبقه بندی» می کنیم و براساس طبقه بندی نظام وصفهای فلسفی و منطقی ای که داریم «نیازمندیها» را طبقه بندی می نمائیم. نسبت نیازمندیها را که به هم می سنجمیم، «نظام نیازمندیها» بدست می آید. نظام نیازمندیها باید «تعین اولویت» را در باره «هدف گذاری» معین کند. اولویت در باره هدف که معلوم شد، دو باره باید گفت که پیدایش «بیرونی

عشق، ایثار و فداکاری مولد شده‌ایم؛ حالا قدرت فرهنگی را هم به یاری خدای متعال باید با «کارهای فکریمان» مولد بشویم و به دنبال آن باید «قدرت» عینی را نیز مولد بشویم، علاوه بر اینکه بایستی مولد باشیم باید تولیداتمان هم، تولیدات برتر باشد.

پس نسبت به وضع مطلوب ما «خصوصیات موجود» را «سلب» می‌کنیم. نظام نیازمندیها را در شکل نظامی که آن نیازها برطرف شده باشد، در طبقه‌بندی توصیفیهایمان می‌بینیم و می‌گوئیم مطلوبیتهای ما اینها می‌باشند. یعنی هدفمان را می‌شناسیم. شناخت تفصیلی آن نیز فقط «فاصله بین سلب و ایجاب» می‌باشد یعنی آن را از «ابهام» در می‌آوریم. ابتدا «تعین موضوع» کردیم، در طبقه‌بندی آنها نیز گفته‌ایم که محوری‌ترین آنها این نیاز می‌باشد. مثلاً در مورد فرهنگ فکر کرده‌ایم که فیلم بسازیم یا شعر بگوئیم و کارهای هنری بکنیم؛ بعد می‌گوئیم خیرا این حجم و وزنی را که به «توزیع فرهنگ» قبل از «تولید آن» داده‌ایم، نمی‌توانیم آنها را هماهنگ نمائیم. یا اگر بخواهیم آن را هماهنگ کنیم باید معادلات آن از معادلات وام و عاریه گرفته از «تشکیلات کفار» باشد که آنها «خاصیت خودشان» را می‌بخشند! پس می‌گوئیم بایستی نیروهای خوش فکرمان را به نسبت از «بخش توزیع فرهنگ» که کار هنری بود بیرون آوریم و در «تولید» قرار دهیم، تا قدرت تولید فرهنگی بالا برود. بعد در قدرت تولید فرهنگی مثلاً می‌بینیم که آمده‌اند در «کارهای مصداقی و تطبیقی» کار می‌کنند، می‌گوئیم مصداقی و تطبیقی حول چه امری می‌باشد؟ آیا حول نقد و نقض وضعیت موجود برای

مطلوب» چیست که باید «وضعیت دوم» را ترسیم نمود، که در آنجا خلاء و نیاز موجود اشباع شده باشد اوصافی که باید اضافه شود، همان «اوصاف مطلوب» شما می‌شود.

۲/۳/۳- بدست آوردن مطلوب تفصیلی از سلب ضرورت‌های تفصیلی (س): آن وقت هدف را به صورت طبقه‌بندی شده تعریف می‌کنید در آن همین بیان نشده است.

(ج): اول نیاز را تعریف کردیم بعد آمدیم دوباره «نظام اوصاف» را آوردیم ولی در این مرتبه دیگر نیازمندیها را در آن قرار ندادیم بلکه فرض کردیم که به نیازها باید به صورتی، پاسخ مثبت داده بشود. نسبت به اینکه تعین اولویت در باره آن کردیم نیز حساس می‌باشیم. اوصافی را که بنا به «سلب» آن را تعریف نمودیم آنها را «سلب سلب» می‌کنیم و «وصف ایجابی کلی» را تعریف می‌نمائیم.

به عنوان مثال: شما نظام ایران را ملاحظه می‌کنید، بعد می‌گوئید ما نظام را بررسی نمودیم، قدرت ارزی، قدرت تولید اعتبارات فرهنگی، قدرت تولید اعتبارات سیاسی، بعد می‌گوئید: ما باید در هر سه اعتبار «تکامل» پیدا کنیم و الان نیز «آسیب‌پذیری» ما در «اعتبارات فرهنگی» می‌باشد. اگر سؤال شود که اعتبارات فرهنگی شما چه ایرادی دارد که آسیب‌پذیر می‌باشد؟ می‌گوئید: که «معادلات کاربردی» دستگاههایی که «توسعه کفر» را نتیجه می‌دهند به دلیل «اضطراب» الان همان معادلات و محتوا و نظام آموزشی وجود دارد! ما الان «مصرف کننده»، «تولیدات فکری» آنها می‌باشیم. نباید اینگونه باشد! خودمان بایستی «مولد» باشیم. در «قدرت سیاسی» با

حاصل می شود.

۲/۳/۵- تکامل به معنای اعم (نپذیرفتن وضع) تعیین کننده

ضرورت اجمالی

(س): نمی گوئیم موضوع این است، می گوئیم در این

ضرورت...

(ج): سؤال همینجا می باشد. مضاف این ضرورت، ما

احساس خلاء می کنیم...

(س): هنوز در ضرورت اول احساس خلاء نمی کنیم. به

یک معنا اگر نگوئیم احساس خلاء نمی کنیم، بگوئیم

کمبودهایمان را نمی شناسیم. مثلاً نسبت به موضوع

بررسیمان ما قبل از اینکه بدانیم حوزه چگونه باید باشد

نمی دانیم که چه کمبودها و نقصهایی دارد؟ شاید نصفی از

آن هم زیادی باشد!

(س): این یک صحبت است که ضرورت می تواند به

بسیاری از چیزها اضافه بشود، ضرورت اولی، پیدایش

نفس ضرورت می باشد.

نفس ضرورت به معنای این است که ما خلاء و نیازی

داریم نه اینکه تفسیر آن چیست؟

«در نیازی داریم»، «تکامل به معنای اعم»، اصل

می باشد نه «تکامل به معنای اخص»، تکامل به معنای

اخص یعنی هدف داشتن.

تکامل به معنای اعم یعنی نپذیرفتن وضع.

زمانی کسی یا جامعه ای به وضع خودش معجب

می شود مثلاً یک عارف به کیف حالتش معجب می شود،

شهوت او نسبت به «کیف حالت» همان اندازه او را باز

می دارد که کیف حالت شهوت رانی یک کودک و نوجوان از

معرفی طرح وضعیت مطلوب می باشد؟ می گوئید: خیر!

می گوئیم: در آنجا زیاد وقت گذاشته اید، بلکه برای بنده

ضرورت اینجا بیشتر می باشد. کار اینها را بایستی آرایش

داد، نمی گوئیم که همه فیلسوف بشوند، خیر! همان کاری

را می کنند که در یک نظامی باشد که همه آنها کمک کار هم

باشند. پس بنابراین آنچه را ما در ضرورت معین کردیم باید

همان را ایجابی کنیم و هدف قرار دهیم.

۳/۳/۴- ضرورت وصف موضوع منتقل شونده

(س): مگر در ابتدا هدف را معلوم نکردیم؟ اول

فرمودید که باید و گمشده مان را معلوم کنیم بعد بگوئیم

باید به اینجا برسیم. آن وقت متناسب با آن می فهمیم که

الان چقدر...

(ج): وقتی داشتیم ضرورت را بحث می کردیم...

(س): بعد می فهمیم چه نداریم. زمانی می فهمیم چه

چیزی کم داریم که بفهمیم چه کاری باید انجام دهیم؟

(س): در تقدم و تأخر بحث در همین جا بود که بیان

کردیم اگر ضرورت، ضرورت رسیدن به هدف باشد،

ضرورت متأخر از هدف می باشد. اگر ضرورت به این معنا

که گمشده ای داریم و چه چیزی می باشد مقدم بر هدف

می باشد.

(ج): یعنی ضرورت شناخت هدف می شود با این

مطلبی که می فرمائید اولین گام ضرورت شناخت هدف

می شود. ضرورتی که موضوع آن خود هدف می باشد.

(س): سؤال این است که آیا ضرورتی را که معین

می کنیم موضوع آن هدف است یا بعد بحث می کنیم،

موضوع چیزی است که به وسیله تغییرات آن، هدف

هدف در جامعه باشد وقتی التفات شما به کمبودها ضروری است که از بیرون باشد، در اینجا کمبود به معنا الاخص، تعریف شده نمی باشد بلکه کمبود به معنا الاعم می باشد؛ یعنی میل به تکامل است آن هم بدون شناخت کمال مشخص.

۳- معنا شدن وصف «پیدایش بیرونی مطلوب» به هدف

(س): این اجمال و تفصیل آن در تقدم و تأخرش تأثیری نمی گذارد. وقتی که آن را اجمال کنیم...
(ج): مقدم می شود.

(س): خیر، کمال خواهی اجمالی اش منشأ این است که راضی به وضع نمی شود وقتی هم که آن را تفصیلی می کنید و به صورت مشخص می شود مطلوبیتهایی را که می بیند، منشأ می شود که...

(ج): حال یک فرق دارد که کمال خواهی بالا اجمال آن قهری می باشد.

(س): خوب قهری و غیر قهری...

(ج): آهسته برویم! فاعلیت تصرفی آن از کجاست؟

(س): در کمال خواهی اش هم جهت کمالش دست خودش می باشد.

(ج): خیر!

(س): آنکه قهری می باشد اصل آن می باشد والا اینکه کمالش الهی یا مادی باشد دست خودش می باشد.

(ج): اینکه اصل وضع را نپسندد نه کیف آن را...

(س): اصل آن مربوط به عالم ذهن می باشد.

(ج): نفرمائید!

فهم معنای حقیر. اگر بخواهیم مثال آن را طرح کنیم می گوئیم: تفاوتی است که شما بین دعای ابو حمزه با شعر بهترین عارف، می بینید! در شعر عارف التفات به کیف حالت می باشد گرچه دارد خودش را نفی می کند و یا دارد به خودش فحش می دهد ولی نحوه فحش دادنش به گونه ای می باشد که از فحش دادن به خودش حظ می کند، ولی در دعای ابو حمزه چنین چیزی نیست. از شعر یک نحوه خوش آمدنی وجود دارد که آن نسخ خوش آمدن از دعاها نمی باشد مگر اینکه دعا را به جمعیت یا بیرون از دعا اضافه بکند. (به مطلب عنایت دارید؟) زمانی است که دعا را به چیزی اضافه می کند، مثلاً دارد برای ملت دعا می خواند، خوب اینکه به دعا ربطی ندارد مثلاً شما از فعالیت تبلیغی ای که دارید انجام می دهید، خوشتان می آید ولی زمانی رابطه خود شما و خدا می باشد می بینید که از شعر بیشتر خوشتان می آید، علاوه بر اینکه جاهایی از آن مفاهیمی برای تخیل بکار گرفته شده که آن مفاهیم بیشتر شکل «مادی» دارد. علاوه بر این نحوه تقلب حالاتش هم «التفات به خود حال» می باشد و اگر کسی این را خوب مورد دقت قرار بدهد به نظر بنده می آید که دعا از معجزات است! یعنی اگر کسی بگوید معجزه ای بیاورید که دیگران از آوردن آن عاجز باشند می توان گفت که خود دعا از معجزات می باشد، یعنی هیچ روانشناسی و فیلسوفی نمی تواند مثل دعای ابو حمزه و خمسه عشرو دعاهایی که از معصومین علیهم السلام رسیده را تحویل بدهد.

(برگردیم و سراغ بحث خودمان بیائیم) ضرورت

می تواند ضرورت پیدایش یک فعل و یک موضوع و یا یک

(س): در عالم خارج که دارد در این جهت حرکت می کند یا آن جهت...

(ج): بفرمائید که اصل آن متعلق به کل عالم می باشد نه متعلق به ذهن یا خارج از ذهن، یعنی کل عالم که در یک مرتبه «فاعل تبعی» هستند، نمی توانند به فاعل بالاتر «متعلق» نباشند. اگر اینگونه بگوئیم حتماً ضرورت دیکته می شود؛ یعنی اگر ما بگیریم که یک سطح از حرکت، اجتناب ناپذیر می باشد در این صورت ضرورت های خودش را ایجاد می کند، «تمایلات» پیدا می شود و ظرفیت توسعه پیدا می کند، عطش پیدا می شود. اما اینکه از کدام راه بروم تا مثلاً آب بخورم مسئله جدایی می باشد.

(س): یعنی این عطش بدون اینکه احساس بکند...

(ج): یعنی این همان بحث علم و انگیزه می باشد، ضرورت باید از بیرون الزام بشود یعنی از «فاعل بالاتر». این ضرورت از وجود مبارک حضرت حق جلالت عظمته یک مرتبه دارد تا فاعلیتهای اجتماعی، تا نظام فاعلیت نسبت به اعضاء.

این کلام «کلافه هستم و آرام و قرار ندارم» لزومی ندارد که همیشه شناخته باشد که چه چیزی می خواهم؛ بلکه همیشه بشر در یک سطح کلافه می باشد و قرار ندارد، بی قرار است؛ سطح متأخر از این، چیزی که بی قرار بود برای او مشخص می شود که البته در این هم متصرف می باشد (الی آخر که حالا وارد بحث آن نمی شویم و اینجا جای بحث از آن نمی باشد) آنکه معین می شد باز بی قراری پیدا می کند. البته در بعض از حالات، این امر شدت پیدا

می کند، در دسته ای از «اضطراهای خیلی تند»، در کسالتها و بیماریها و حالاتی به گونه ای می شود که این ادراک از قرار نداشتن برای بشر واضح و واضح می شود والا شما همیشه به گونه ای بی قرار هستید یعنی در حقیقت «سائر» می باشید و سیر می کنید.

به ذهن ما می آید که همیشه ضرورت اول تقدم دارد و حتماً تعریف آن سلبی می باشد.

(س): ضرورت اول چه چیز می شود؟

(ج): ضرورت اول معنای انگیزه ای آن دغدغه می شود.

(س): متنازلیتر آن چه می شود؟

(ج): متنازل آن به نحوی که سراغ بحث خودمان بیائیم،

می شود «شرایط»، از بیرون «امری از روابط» را ایجاد می کند که این فرد مجبور به تغییر منزلت می باشد.

۳/۱- تعیین هدف با تعریف اثباتی موضوع

حالا موضوع ضرورت چیست؟ آیا موضوع، خود

هدف می باشد یا خیر؟

در نظر ما این است که موضوع، خود هدف نمی باشد؛

بلکه «هدف»، «تعریف اثباتی موضوع» می باشد.

هدف یک تعریف نفی ای دارد و یک تعریف به

اوصاف اثباتی.

وصفهای کلی طرح می شود که شما چگونه آن وصفها

را طرح کرده اید؟ آن وصفها را با «گمانه» درست کرده اید،

یعنی در حقیقت، فشار وضعیت، موجب ایجاد یک نظام

فرضی شده است اسم «نظام فرضی» را همیشه «مطلوب»

می گذارید.

۴- معنا شدن وصف «پیدایش بیرونی انتقال» به موضوع

۴/۱- «موضوع، یعنی آنچه با تغییرش مطلوب حاصل می شود

حال یک چیزی داریم که اگر آن تغییر بکند به مطلوب می رسیم که آن «موضوع» شما می باشد، موضوعی که هم ضرورت و هم هدف نسبت به آن ناظر بوده است؛ یعنی یک «واجبی» داشته اید که اگر این «واجد موجود» شما تغییر نماید، آن مطلوب شما می شود. الان یک جامعه ای دارید که ناقص می باشد یک جامعه فرضی کاملی می خواهید، همان جامعه ای که فعلاً به نقص آن نظر می کنید و می گوئید دارای نواقصی می باشد و باید تحول پیدا کند یا تغییر کمی یا کیفی نماید، هر چیزی که باید انجام بگیرد باید این، تغییراتی پیدا کند تا «مطلوب» بشود.

پس موضوع ما کمبودی است در یک «مجموعه ای» که این مجموعه را باید در حال تغییر ببینیم تا به مطلوب برسند. «یک روند» پیدا می کند که به آن روند می توانید «برنامه انتقال» بگوئید.

«وضعیت موجود» و «مفروض» را در دو طرف خط می گذارید. ولی باز می گوئید: برنامه انتقال چیست؟ می گوئید: «بزار تصرف» من در «وضعیت موجود» است، برای اینکه وضعیت موجود تغییر بکند.

۴/۲- ناظر بودن «ضرورت، هدف، انتقال» به موضوع

پس «ضرورت»، ضرورت تغییر وضعیت موجود می باشد؛ «مطلوب» نیز مطلوب تبدیل شدن این موجود به وضع دوم می باشد. ضرورت ما به موضوع ما ناظر می شود. عنوانی که روی آن ضرورت ناظر می شود، موضوع می شود.

۳/۲- لزوم تغییر اهداف در طول برنامه به لحاظ ضعف قدرت پیش بینی نکته ای را که در برنامه ریزی تمام شده است را مناسب است که در اینجا بیان کنیم. برنامه ۲۰ ساله ای که تنظیم می کنید، مرتباً که جلو می روید و عمل می کنید می فهمید که مطلوبه یاران را درست قرار نداده اید، باید آن را تغییر بدهید. اینگونه نیست که تا آخر کار، مطلوب ثابت بماند. دیگر دوره آخر برنامه، اگر ۴ تا ۵ ساله باشد متوجه می شوید اموری را که قرار داده بوده اید «طلب» شما را که نظام فرضی شما بود از چند جهت نمی تواند تحویل بدهد. از نظر زمانی و تطابق به اشکال برخورد می کنید، تطابق چرا؟ برای اینکه شما در عالم به تنهایی که نبوده اید بلکه دیگران هم در کنار شما بوده اند، برآورد شما نسبت به عملکرد دیگران به نسبت تضعیف می شود یعنی شما که موضع می گیرید دیگران هم موضع می گیرند. بنابراین تا آخر کار، برآورد شما از شرایط به نسبت اصلاح می شود. گفته اید برای ۲۰ سال آینده، ولی شما کلیه حوادث تا ۲۰ سال آینده را در جمیع جوانب نمی توانید کنترل کنید. مثلاً بگوئید: از سیل و زلزله گرفته، تا بیداری ملتها تا تغییر مثلاً شرکتها و ورشکسته شدن آنها گرفته، بنده می توانم همه اینها را چه درونی و چه بیرونی آنها محاسبه کنم! خیر! شما مقداری «ذهن گرایی» کرده اید! چرا که مرتباً باید «اهداف مطلوب» شما «تغییر» کند و حداقل آن، این است که «تکامل» پیدا بکند. پس یک «نظام مفروض» فرضی دارید که اسم آن «مطلوب» می شود.

موضوع متغیر شما یک وضعیت فعلی دارد که مورد پسند شما نمی باشد. یک وضعیت آتی هم دارد که برای آن فرض فرموده اید، پس عنوان شما یک معنون دارد که هم ضرورت نسبت به آن ناظر می باشد و هم هدف نسبت به آن ناظر می باشد، آن موضوع شما می شود و هم انتقال.

۴/۴ - مراد از قید «انتقال»، منتقل شونده نام است

(س): پس چرا ما روی پیدایش بیرونی انتقال، نام موضوع را بگذاریم.

(ج): حال بیان می کنم آن انتقالی را که شما می گوئید پیدا بکند، تصویر حرکت این شیء می باشد یا خودش موضوعیت دارد؟

(س): خود چه چیزی موضوعیت دارد؟

(ج): یعنی تصویر ترسیم حرکت را می کنید و می گوئید: برنامه انتقال یا خود منتقل شونده را؟ ابتدائاً خود منتقل شونده را می خواهیم. «منتقل شونده جامعه» می باشد.

۴/۵ - تبیین تعریف موضوع در سه سطح موجود، مطلوب، انتقال

(س): اینکه منتقل شونده چیست را می دانستیم.

(ج): خیر حالا فرض این است که...

(س): شما می فرمائید که ضرورت و هدف هم ناظر به آن بوده است.

(ج): همینجا دقت شود اصولاً ما چگونه ضرورت را بدست بیاریم و قاعده ما برای شناخت ضرورت، شناخت هدف و شناختن معنون چیست؟ شما عین همین کار را دو باره تکرار می کنید؛ بعد برنامه انتقال را هم می شناسید، در مرحله آخر که رسیدید شما آن وقتی که می گوئید «تکامل موجود»، «تکامل مطلوب»، «تکامل

ما از کجا و با چه قاعده ای می توانیم موضوع را پیدا کنیم؟ ضرورت ناظر به موضوع می باشد، هدف هم هدف از موضوع می باشد، برنامه نیز برنامه انتقال و تغییرات موضوع از وضع فعلی به وضع مطلوب می باشد.

۴/۳ - بدست آوردن موضوع تفصیلی از طریق تعیین جزئیات برنامه

ما همیشه باید بتوانیم موضوع را بین این سلب و ایجاب بدست بیاریم (البته به صورت مفروض) یعنی در مطلوب اوصاف و نظامی، مفروض داریم. نظام سلبی هم داریم که در ضرورتها می باشد. بعد از آن باید بگوئیم که «معنون» این چیست؟

به عبارت دیگر برنامه ما باید بیاید خرد بشود و به کمی و کیفی عینی برسد و معنون ما را نشان بدهد. باید قدرت سیاسی به عنوان اهداف دراز مدت بالا برود، «تغییر در مقیاس قدرت سیاسی»، «تغییر در مقیاس قدرت فرهنگی» وقتی حاصل می شود که زمان و مکان میزان سرعت، دقت و انضباط آنها عوض بشود و معیارهای سنجش در آنها تغییر نماید نه اینکه «ریز» بشود. اینها خوب است ولی چه اموری و چه کارهای عینی نسبت به چه موضوعات عینی این نتیجه را می دهد، اینهاست که برنامه را از کلی بودن بیرون می آورد.

اول از سیاستگزاری یا اهداف به کلیات برنامه می آید بعد به جزئیات و سرفصلها آمده تا می آید و به شیء عینی می رسد. می گوئیم مجموعه سازی از این اشیاء عینی به این ترتیب؛ این گونه تخصیص فعالیتها به این تبدیلهای خاص، آن چیزی که باید تغییر بکند موضوع شما می باشد.

انتقال»، دو باره اینها را می‌شناسید و شناسایی می‌کنید.

دفعه اول که شما ملاحظه می‌کنید مفروض این است که معنون را نمی‌شناسید. اول به صورت سلب ملاحظه می‌کنید یعنی دغدغه خودتان را می‌بیند. شدیدترین دغدغه را توصیف فلسفی می‌کنید نه توصیف عینی، پس از اینکه دغدغه را توصیف فلسفی کردید به نحو اثباتی اوصاف آن نظر می‌کنید که آن مطلوب شما می‌شود، بعد از معین کردن مطلوب هر دوی اینها را بر موضوع تطبیق می‌نمائید.

موضوعی کلی هم تعریفش را در مرتبه خودش انجام داده‌ایم، حالا اگر به وضعیت عینی تعریفش کنم، موضوع منتقل شونده نیز معلوم می‌شود. به عبارت دیگر یک بار به وصف فلسفی تعریف شد...

(س): به وصف فلسفی یعنی چه؟

(ج): یعنی طبقه‌بندی کردن نظام تعاریف فلسفی خودمان، متناسب با نیازهای جامعه، یعنی اولویتهایی که جامعه دارد معین می‌شود. مثلاً نسبت به هزاران چیز دغدغه داشتیم و قدرت انتخاب و قرار نداشتیم، ولی حالا بر یک امر مستقر شده‌ایم و آن را توصیف به وصفهای غیر فلسفی موضوعی از طریق اوصاف می‌کنیم. اوصاف موضوع، یعنی رابطه‌هایش با دیگران. ابتدا اوصاف کلی موضوع مبهم برای معلوم می‌شود و سپس می‌گوئیم چیزی که جامع این وصفها باشد معنون این عنوان می‌شود.

به عبارت دیگر ما در ابتدا باید ببینیم که چه چیزی می‌خواهیم درست کنیم. ما مدل برای طراحی درست می‌کنیم. به ما می‌گویند: خودتان بیرون بروید و ببینید چه

چیزی کمبود می‌باشد؟ نمی‌گویند: ما چه چیزی کم داریم. لذا شما از پایگاه فلسفه‌تان اگر بخواهید نگاه کنید ابتدائاً مفروضتان باید این باشد که مشخص نیست، سپس باید بگویند: این نظام فلسفی ما و این نیازمندیهایی که در جامعه هست «الف» می‌شود حال این «الف» و کمبود آن که به صورت سلبی «ضرورت» و به صورت ایجابی «رابطه» و فایده‌اش «اوصاف» نام می‌گیرد، نسبت به دیگر چیزها می‌گوئیم: الف چیزی است که آثار شماره «ب» را دارد. بعد می‌گوئیم: موضوعی که می‌توانم آثار «ب» را نسبت به آن در وضعیت مطلوب نسبت دهیم و همین الان ندارد، چیست؟

(س): تعیین موضوع یعنی چه؟ یکبار می‌گویند: تعیین موضوعی که می‌خواهیم تغییرش بدهیم، یعنی معنونی که می‌خواهد مورد تصرف ما واقع بشود که اگر این باشد از اولی که می‌خواهیم ضرورت را مشخص کنیم باید معلوم بشود. مثلاً: شما می‌گوئید: می‌خواهیم نظام حوزه را تغییر بدهیم و موضوع طرحتان اصلاح حوزه است. در این صورت لازم نیست که بگوئید: این را هم ما نمی‌دانیم و لذا باید نظام اجتماعی را طبقه‌بندی کنیم و سپس سراغ حوزه ...

(ج): شما موضوع مجهول دارید یا نه؟

(س): این معنون تغییر نیست.

(ج): بله هست. اگر شما توانستید بگوئید: این چیز از حوزه را باید تغییر داد، می‌توانید طرح بدهید و لذا نمی‌خواهید حوزه را به نحوی تغییر دهید که حوزه، غیر حوزه شود، بلکه برای تغییر و اصلاح حوزه ابتدا یک

مفهوم از حوزه در ذهنتان می باشد.

(س): یعنی طرح ما فقط ناظر به آن چیزی که باید تغییر نماید، نمی باشد، بلکه نظامی را ارائه می دهیم که ممکن است چیزهایی را نگه داریم و چیزهای دیگری را هم رها کنیم.

(ج): این حرف از شما که آشنای به مباحث هستید عجیب است! مگر می شود چیزهایی را نگه داریم و چیزهایی را عوض کنیم؟

(س): به صورت نظری خیر! ولی به تسامح عرفی مثلاً شما می گوئید: نظام آموزشی را فعلاً کاری نداریم، بلکه محتوای درسها را عوض می کنیم.

(ج): یعنی سراغ متغیر اصلی می رویم، نه اینکه کاری به آنها نداریم. ما در جلسه اول باید می گفتیم: «حاء، واو، زاء، ه»، «حوزه»، مفهوم ذهنی اش چیست؟ بعد می گفتیم: آنرا به چه چیزی تطبیق می کنید؟ مثلاً: انسانهایی هستند که اطلاعاتی را حفظ کرده اند و عده ای نیز چیزهایی را به عده دیگری یاد می دهند، حالا این حوزه با این وصف چه راندمانی دارد؟ و منتجه اش چیست؟ تا حضرت عالی برایتان روشن شود که اول خود موضوع که حوزه باشد منطقاً مجهول است، یعنی تعریف منطقی از آن نداریم تا بعد بگوئیم: آن متغیری که شما می خواهید یک وصفش تبدیل به یک وصف دیگر بشود چیست؟ که طبیعتاً نظام اوصاف، نظام روابط و نظام خصوصیات تبدیلیش هم تغییر می کند.

اشارتاً سراغ مباحث «معادلات کاربردی» می رویم و سریع می گذریم. شما معنایی برای هر سه تایی این

موضوعات (ضرورت، موضوع، هدف) دارید که باید یک تعریف تبعی و یک تعریف تصرفی و یک تعریف محوری ارائه دهید. در اولی می توان به صورت انتزاعی تجریدی یک «وصف» را از کلیه اوصاف جدا کرد و یک «عنوان» را برای یک معنون خاص نظری و ذهنی قرار داد. در دومی می توان «نسبت» را دید ولی جهت را نمی توان دید. در سومی، «جهت»، محور قرار داده می شود و حول محور موضوعات مشخص می شود. اگر سیر بر این اساس باشد، آن وقت در مفهوم ضرورت نمی گوئید: ما یک مفروضی و یک وضعی همیشه داریم، بلکه می گوئید: ضرورت پیدا می شود. حال آیا نسبت به هدف زودتر پیدا می شود و یا اینکه بعد طرح می شود؟

(س): شما «ضرورت» موضوع «هدف» را از خارج مسلم فرض کردید که ما لازم داریم و لذا مصر بر این مطلب هستید که قیود به گونه ای معنا شوند که اینها از آن بیرون بیاید.

(ج): به عبارت دیگر آیا می توانیم بگوئیم: «پیدایش، تغییرات، تکامل» ضرورت پیدا نکند و یا اینکه کمال تغییرات نباشد و کمال باشد؟ تغییرات ضرورت پیدا نکند؟ خیر نمی شود. بحث ساده ای که گفته می شود: «الشیء مالم یجب لم یوجد» در تعریف تبعی می باشد که در تعریف تکاملیش به گونه دیگری می باشد.

(س): صحبت دیگر اینکه اگر برای شما ثابت شده که باید این ۲۷ وصف مشخص شود تا بتوانیم طراحی طرح کنیم، ما همینها را اساس طرح بگذاریم.

(ج): یعنی ما به جای اینکه با استدلال این مطالب را

اینجا مطلب دیگری می باشد آنچه که در جامعه هست در شکل تبعی آنچه که ما می گوئیم می باشد و لذا خود جامعه، قدرت توصیف نظام یافته از آن را ندارد، یعنی قدرت تبدیل مفاهیم به یک نظام نسبتها را ندارد.

اگر شما نظام نسبتها را بدهید جامعه خیلی راحت تر نقص و کمال مفاهیم خودش را می تواند درک کند. بنابراین نسبت به هر مطلب و موضوعی ما باید ابتدا بتوانیم در نظام فلسفی خودمان منحل نمائیم و بار دیگر نظام فلسفی خودمان را به نظام تعاریف تبدیل کنیم و آن وقت شرایط توسعه و کثرتهايش را تعريف نمائيم و لذا ديگر فرق ندارد موضوع کارمان این رادیو باشد و یا اینکه فرمایشات مقام معظم رهبری باشد. به عبارت دیگر باید ابتدا بتوانیم آن را به یک ریشه برگردانیم و بعد آن را بیش از کثرتی که الان دارد کثرت بدهیم، یعنی وحدت و کثرت دیگری برایش تعریف کنیم.

والتسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بیان کنیم، ابتدا ۲۷ عنوان بنویسیم و سپس ۲۷ عنوان را هم تطبیقی بحث کنیم. یعنی بگوئیم: بیرون تعطیل بردار نیست و واقعیت قابلیت تسامح ندارد و واقعیت را هم به طنز نمی شود گذراند و حتماً باید پاسخ به مبتلا به های عینی نظام داده شود والا کفار سلطه پیدا می کنند. بعد بگوئیم: ضرورت فرهنگی سیاسی و اقتصادیش این است.

(س): اگر راه پیاده کردن این عناوین که راهنمایی ما هست همین قیود است...

(ج): هر مقدار شما اینها را مسلط شوید قدرت همکاریتان در مطلب بالا می رود. ولی می شود هم که ما هیچکدام اینها را نیاوریم و فقط عناوین را بحث کنیم. البته جای این سؤال هست که آیا ما مانند آنچه که در ارتکازات عامه می باشد (به اینکه، ابتدا بحث را از ضرورت شروع می کنند) بحث را شروع کنیم و چون در جامعه این اسم هست ما هم باید اینگونه بحث کنیم؟ یا اینکه ضرورت، در

100

100

جلسه ۳

تاریخ: ۷/۱۰/۷۴

الگوی تنظیم برنامه حوزه

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

تعیین عنوان برای ۸ وصف از اوصاف جدول الگوی تولید طرح

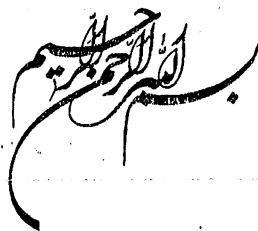
فهرست

- ۱- تعیین ترتیب ضرب اوصاف جدول
 - ۱- سبزه با بین ج بالا برود مقدم است در بیان الگو
 - ۲- جدول تنظیم جدول
- ۲- ترجمه اوصاف «پیدایش بیرونی»
 - ۲/۱- ترجمه پیدایش بیرونی موجود، به «ضرورت»
 - ۲/۲- ترجمه «پیدایش بیرونی مطلوب» به «هدف»
 - ۲/۳- ترجمه «پیدایش بیرونی انتقال» به «موضوع»
- ۳- تعیین ترتیب ترجمه اوصاف جدول
 - ۱- سبزه با بین ج بالا برود مقدم است در بیان الگو
- ۴- ترجمه اوصاف «بیرونی موجود»
 - ۴/۱- ترجمه «تغییرات بیرونی موجود» به «شرایط»

پاورقی - طرح احتمال وحدت موصوف در سه مرحله پیدایش، تغییرات، تکامل

- ۹ - ۴/۲ - ترجمه «تکامل بیرونی موجود» به «مقدورات»
- ۹ - ۴/۲/۱ - مقدورات "شرط تصرف
- ۱۰ - ۴/۲/۲ - ایجاد قدرت برنامه‌ریزی در مرحله تکامل
- ۱۰ - ترجمه اوصاف «بیرون مطلوب»
- ۱۰ - ۵/۱ - ترجمه «تغییرات بیرونی مطلوب» به «استراتژی»
- ۱۱ - ۵/۱/۱ - تولید عناوین با ملاحظه نسبت بین اوصاف فلسفی و موضوع عینی
- ۱۱ - ۵/۱/۲ - تعیین هماهنگی برنامه به وسیله استراتژی
- ۱۲ - ۵/۱/۳ - استراتژی، کنترل کننده تغییر مطلوبیتها
- ۱۲ - ۵/۲ - ترجمه «تکامل بیرونی مطلوب» به «سازمان»
- ۱۳ - ۶ - ترجمه «تکامل بیرونی انتقال» به «برنامه»

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۰۳
استان:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۰/۷
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۰/۱۹
ویراستار:	برادر ابراهیم نیک منش	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۰/۱۹
حروفچینی:	بهینه سازان نشر، پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۷۴/۱۰/۷

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۳

تعیین عنوان برای ۸ وصف از اوصاف جدول الگوی تولید طرح

۱- تعیین ترتیب ضرب اوصاف جدول

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ... و باید در سطر، «بیرون، درون و ارتباط» نوشته شود. پس ۹ خانه جدول پر می شود که عبارتند از: «بیرون موجود»، «بیرون مطلوب» و «بیرون انتقال»، «درون موجود»، «درون مطلوب» و «درون انتقال»، «ارتباط موجود»، «ارتباط مطلوب» و «ارتباط انتقال». تمام اینها به عنوان یک فرض محسوب می شود.

و اما فرض دیگر این است که در ستون، «بیرون، درون، ارتباط» و در سطر، «موجود، مطلوب، انتقال» را بیاوریم که چنین نتیجه می دهد: «موجود بیرون»، «موجود درون» و «موجود ارتباط»، «مطلوب بیرون»، «مطلوب درون» و «مطلوب ارتباط»، «انتقال بیرون»، «انتقال درون» و «انتقال ارتباط». حال هر چند که این فرض، بی معنا نیست ولی اگر قرار باشد اجزاء آن را تحت بررسی قرار دهیم (که بعداً خدمتتان عرض خواهد شد) آنگاه باید کل جدولها بگونه ای باشند که از بالا به پائین قدرت سیر داشته باشند همچنان که از پائین به بالا نیز باید چنین باشند. چه اینکه هرگاه از پائین سیر کنیم «مفاهیم» را مورد توجه قرار

می دهیم و هرگاه که از بالا بیائیم «موضوعات» را. هر چند که اکنون فرصت پردازش تفصیلی این مطلب نیست اما ضروری است که بالاجمال با این بحث آشنائی داشته باشیم. پس جدول بالائی همان جدولی است که با آن سروکار داریم اما اگر در درک مفهوم آن دچار مشکل شدیم می توانیم برای روشن شدن آن، سیری از پائین داشته باشیم؛ یعنی خود مفهوم، موضوع تحلیل قرار می گیرد.

حال اگر این ۹ تا را یکبار زیر «پیدایش» و یکبار هم زیر «تغییرات» و بار دیگر زیر «تکامل» بنویسیم باید ببینیم وضعیت جدول بچه شکل درمی آید؟ یعنی می خواهیم ببینیم که هر کدام از اینها برابر با چه (عنوانی) می شود؟ البته اگر ما ابتدائاً معادلات آنها را نوشته و سپس در جدول بیاوریم قاعدتاً برای توضیح آن، سهولت بیشتری فراهم می شود. مثلاً اگر با «پیدایش بیرون موجود» که «ضرورت» را تحویل می دهد بگونه ای برخورد شود که «ضرورت» را در جدول بیاوریم...

برادر پیروزمند: اگر قرار باشد که ما ضرورت را از روی این عناوین پیدا کنیم باید در ابتداء ترتیب این قیود مشخص

یکبار هم در این قسمت و بار دیگر هم در قسمت سوم تکرار می شود.

برادر محسنی: این جدول را که می فرمائید، قبلاً تهیه شده است که الان در اختیار شماست.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: اما با این تفاوت که در آنجا «پیدایش بیرونی موجود» که «ضرورت» را تحویل می دهد بگونه ای نیست که «موجود» آن را این طرف نوشته باشیم. (س): اما آن جدول دیروز عوض شده است!

(ج): بله! چون بالای سر همه آنها «پیدایش» نیست لذا همین جدول جدید صحیح است هر چند که در این سطر چیزی ننوشته اند. حال اگر در اینجا «بیرون، درون، ارتباط» بنویسید آنگاه...

برادر پیروزمند: اما معلوم نیست که در سطر بالا باید چه چیزی را بیاوریم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بنظر می رسد که این سه تای بالائی اشتباه نوشته شده است چرا که بالا نوشته اید «بیرونی، بیرونی، بیرونی» و پائین آن نوشته اید، «درونی، درونی، درونی»!

(س): اما چاره دیگری غیر از این نداریم!

(ج): اکنون من بگونه دیگری همین جدول را می نویسم تا دقت بیشتری صورت گیرد. البته بعداً با سر برگ اصلی هم باید تطبیق مختصری صورت پذیرد. با این وصف در آنجا «بیرون، درون، ارتباط» ۳ بار تکرار می شود که یکبار آن در فصل «پیدایش» است و یکبار هم زمانی است که پسوند برای «تکامل» قرار می گیرد و یکبار هم برای (تغییرات) یعنی بنابر آن ترتیبی که در آن جدول است باید بتوان گفت: «پیدایش بیرونی موجود» که در اینجا نوشته

بوده باشد تا بتوانیم با درست خواندن آنها مثلاً ضرورت را در جدول بیاوریم. البته این همان چیزی است که قبلاً عرض کردم که گاهی ما ابتدائاً این عنوانها را از خارج می دانیم ولی الان قصد داریم که آنها را با این قیود تطبیق دهیم.

(ج): یعنی با آن جدول ماتریسی که قبلاً درست کرده ایم الان می خواهیم به این شکل برخورد کنیم.

(س): البته اگر آن را از قبل بدانیم و بتوانیم برای آن توجیهی ولو توجیه اجتماعی و نه منطقی بیاوریم در واقع سطحی از کار است که شاید برای الان کافی باشد اما اگر قرار باشد که کار عمیقتری که حضرت عالی به آن اشاره داشتید صورت پذیرد بالطبع زمان بیشتری را هم طلب می کند. یعنی این ترتیبی را که فرمودید و در قالب «بیرون، درون، ارتباط» (که در ستون است) و «پیدایش، تغییرات و تکامل» (که در سطر است) اگر در یکدیگر ضرب شوند بالطبع با آن اصطلاحاتی که قبلاً داشتیم تفاوت پیدا می کند. چرا که الان باید مثلاً «بیرون موجود» و «بیرون مطلوب» و «بیرون انتقال» را در «پیدایش» ضرب کنیم که...

(ج): یعنی می گوئیم «پیدایش بیرون موجود».

(س): خیر! باید «بیرون موجود پیدایش» بشود.

(ج): مگر بالای جدول، پیدایش و در واقع یک مقطع را

ننوشتید؟!

(س): خیر! الان «بیرون، درون، ارتباط» در «موجود، مطلوب، انتقال» ضرب شد و کلاً ۹ وصف را ارائه داد که چون این ۹ تا می خواهد در ۳ تا ضرب شود لذا در اینجا می آید.

(ج): خیر! این ۹ تا را در این قسمت می گذارید چنانکه

حال اگر اینها را طبق یک مدل در نیاورده (و قاعده مند نکنیم) چه اشکالی دارد؟! یعنی اگر نتوانیم نحوه ارتباط مفاهیم را در تعاریف خودمان و در دستگاه نظری بیاوریم چه معضلی پیش می آید؟ جواب این است که اگر نحوه ارتباط آنها را نتوانیم مشخص کنیم آنگاه نمی توان امیدوار بود که سازمان چنین مفاهیمی را ارائه دهد که بالطبع دچار پراکنده گوئی می شویم. لذا هر مقدار که در اینجا به آن بها دهید بعداً برای تنظیم «نظام روش برنامه ریزی» خودتان موفق تر خواهید بود. و اما باید ببینیم که در ستون بعدی چه چیزی باید بنویسیم؟

۲/۳- ترجمه «پیدایش بیرونی انتقال» به «موضوع»

برادر محسنی: آیا نظرتان در «پیدایش بیرون انتقال» به موضوع منتقل شونده است؟
حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بله! نظر به موضوع منتقل شونده است.

(س): ولی در قید سوم، نفس انتقال مورد توجه قرار گرفته است!

(ج): وقتی که به منتقل شونده در سه سطح نگاه می کنیم آنگاه به آن لقب انتقال می دهیم. البته اگر تا آخر کار پیش برویم انتقال به صورت ۹ شکل در می آید. یعنی ۹ وصف را برای عمل انتقال ذکر می کنیم که تنها در یک جای آن موضوع قرار دارد و نه در همه جای آنها. چرا که در قسمتهای دیگر، برنامه انتقال، روابط انتقال و... قرار دارد. پس اگر انتقال، منهای موضوع مورد توجه قرار گیرد تنها به عنوان یک وصف قلمداد می شود. مثلاً اول، صحبت از متحرک نمی کنیم بلکه قبل از آن باید از حرکت بحث کرد تا بعداً به متحرک و سپس کیفیت و مکانیزم حرکت رسید.

می شود و «پیدایش درونی موجود» که در این قسمت نوشته می شود (و «پیدایش ارتباطی موجود» که در قسمت بعد آورده می شود) چرا که باید «پیدایش» ابتدائاً در این ۳ تا ضرب شده و حاصل ضرب آنها در ۳ نای بعدی ضرب گردد و هكذا «تغییرات» که در ابتداء در این ۳ تا ضرب می شود و سپس حاصل ضرب آن در این ۳ تا ضرب می شود و با «تکامل» نیز که به همین شکل عمل می شود حال چون چنین نتیجه ای از این جدول گرفته می شود لذا بهتر است که به همین شکل نوشته شود.

۲- ترجمه اوصاف «پیدایش بیرونی»

۲/۱- ترجمه «پیدایش بیرونی موجود» به «ضرورت»

و اما باید ببینیم که آیا نتیجه «پیدایش بیرونی موجود» همان «ضرورت» است یا خیر؟ براساس بحثی که در جلسه گذشته عرض شد دیدیم که چنین نتیجه ای از آن قابل انتاج است. اما باید متوجه باشیم که این ضرورت، ضرورت نسبت به اصل مطلب است. یعنی وقتی که می گوئید من قصد هدف گذاری دارم چون هدف گذاری در واقع به عنوان یک فعل محسوب می شود لذا باید همان ضرورت، شما را به سوی چنین فعلی تحریک کند. البته در جای خود آن را «ضرورت تاریخی» نامیدیم که بالطبع چنین ضرورتی در سطوح مختلف، قابل تفسیر است.

۲/۲- ترجمه «پیدایش بیرونی مطلوب» به «هدف»

اما آیا می توان «پیدایش بیرونی مطلوب» را برابر با «هدف» دانست؟ و آیا «پیدایش بیرونی انتقال» برابر با «موضوع» است؟ چرا که «موضوع» جامع اوصافی است که در «هدف» به آن اشاره شده است و نسبت بین آن ایجاب و سلب وضعیت موجود است.

بودار پیروزمند: بنظر می‌رسد که چون در ستون اول «پیدایش، تغییرات و تکامل»، وحدت موصوف وجود دارد لذا طبیعتاً اگر این سه تا را ابتدائاً تکمیل کنیم باعث هماهنگی سریعتر عناوین می‌شود.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی ابتدائاً «بیرونی پیدایش» و «بیرونی تغییرات» و «بیرونی تکامل» را باید پیدا کنیم تا بعداً...

(س): یعنی «پیدایش بیرونی موجود»، «تغییرات بیرونی موجود» و «تکامل بیرونی موجود» را باید تکمیل کنیم. به تعبیر دیگر موصوف همه آنها یکی است اما وصفش (پیدایش، تغییرات، تکامل) عوض می‌شود.

(ج): اما بالاخره شما آن را در «مطلوب» و «انتقال» اضافه می‌کنید.

(س): ولی زمانی که «پیدایش بیرون مطلوب» را مشخص کردیم آنگاه «تغییرات بیرون مطلوب» و «تکامل بیرون مطلوب» را بهتر می‌توانیم معلوم کنیم.

(ج): در عین حالی که مبنای ما هم همین است اما ممکن است این سؤال مطرح شود که «موجود، مطلوب و انتقال» با یکدیگر وحدت ندارند و سه چیز محسوب می‌شوند به صورتی که موجود، چیزی است و مطلوب، چیزی دیگر و انتقال هم امری سوم. پس چرا نباید برای «درون و بیرون و ارتباط»، وحدتی قائل شد و آنها را در یک کل نیاوریم؟!

(س): منظورتان از اینکه آنها را در یک «کل» بیاوریم چیست؟

(ج): منظور این است که چرا شما می‌خواهید این ستون را تا آخر تکمیل کنید اما نمی‌خواهید با این سطر هم

پس تفاوت بین انتقال و منتقل شونده این است که در واقع انتقال، یک صفت برای منتقل شونده محسوب می‌شود همچنانکه صفت برای شیوه انتقال و یا ابزار آن نیز قلمداد می‌گردد. کما اینکه «ارتباط» نیز به عنوان یک صفت ملاحظه می‌شود تا بتواند موضوعات متعددی را بپذیرد و از این طریق بتوان نسبت بین موضوعاتش را معین کرد.

۳- تعیین ترتیب ترجمه اوصاف جدول

حال به بررسی این نکته می‌پردازیم که اصولاً به چند طریق می‌توان جدول را پر کرد؟ گاهی می‌توان عین «بیرون» را در «تغییرات» و نیز در «تکامل» ملاحظه کرد. لذا اینطور نیست که برای تکمیل جدول از همان ابتداء ۹ خانه اول و سپس ۹ خانه دوم را پر کنیم بلکه ابتدائاً نگاه می‌کنیم که در قسمت «بیرون»، «تغییرات بیرون موجود» و پس از آن «تکامل بیرون موجود» چه چیزی می‌شود؟ اما جای این سؤال است که آیا اصلاً برای صحت چنین شیوه‌ای مؤیدی نیز در اختیار دارید؟ آیا کار مطلوبی است یا اینکه نه خوبی آن بد است و نه بدی آن؟! ابتدائی‌ترین تصویری که بذهن می‌آید همان است که باید قبل از هر چیز به تکمیل ۹ خانه «پیدایش» پرداخت و سپس ۹ خانه «تغییرات» و نهایتاً ۹ خانه «تکامل».

(س): پس حضرت عالی می‌فرمائید که ما کلاً ۲ فرض را پیش رو داریم: یکی اینکه ما در ابتداء ۹ خانه مربوط به هر بخش را تمام کنیم و سپس بسراغ بخش بعدی برویم... (ج): به تعبیر دیگر ما قصد داریم که الان بدون اینکه آموزش نظری بکارگیری یک روش را مورد بحث قرار دهیم آن را حین انجام کار و در واقع حین تولید بکار بندیم تا ببینیم که چه محصولی را نتیجه میدهد.

به همین صورت برخورد کنید در حالی که مفروض این است که «پیدایش» جامع وحدت اینهاست؟! (س): اشکال ندارد که جامع آنها باشد ولی ما قصد داریم برای اینکه بتوانیم راحتتر ترجمه آنها را پیدا کنیم باید آن دسته از عناوینی را که دارای تغییرات کمتری نسبت به هم هستند با هم معین کنیم.

(ج): در اینجا می توان مطلب دیگری نیز گفت به این صورت که اگر ما «پیدایش» را کاملاً بریده از «تغییرات» و خصوصیات آن داشتیم آیا در عمل ذهنی منجر به انفصال مطلق بین پیدایش و تغییرات نمی شد؟! یا اینکه در یک عمل ذهنی وضع چنین است که هرگاه ما ستون اول را در سه تایی پشت سر هم آورده و متأخر از آن، ستون دوم را بیاوریم ارتباط پیدایش به تغییرات و تکامل مشخص تر می شود و اما اگر کسی بگوید چرا باید این نوع ارتباط را مشخص تر کنیم می گوئیم آن وحدت کل را که داریم مگر اولین متوجه ها، «پیدایش و تغییر و تکامل» نمی شود؟ آیا مگر بقیه را فرع بر این سه تا نیاورده ایم؟ پس در واقع وحدت موضوع باید بوسیله آنها تمام شود؛ یعنی از طریق اینها باید اجزاء درون، متقوم به کل باشد و نه اینکه به درون خودشان (متقوم باشد). البته این بحث، اشاره ای فی الجمله به «جدول تعریف» است چرا که در آنجا هم نتیجه های اصلی را خرد و متشابه می کردیم. به بیان دیگر بر روی فروغ، به صورت علیحده کار نکرده و آنها را بدین صورت جمع بندی نمی کردیم.

۴- ترجمه اوصاف «بیرونی موجود»

۴/۱- ترجمه «تغییرات بیرونی موجود»

حال ببینیم که «تغییرات بیرونی موجود» چه می شود؟ آیا می توان بر آن، لقب «شرایط» را گذاشت؟ فعلاً به صورت یک فرض همین لقب را روی آن می گذاریم تا بعداً بهتر بتوان نسبت به آن اظهار نظر کرد.

(س): برای آنکه بهتر بتوان این عنوان را پیدا کرد بنظر می رسد همان «پیدایش بیرونی» را که گفتیم برای آنکه معنای این قیود، بهتر مشخص باشد...

(ج): مگر مفهومی در «پیدایش» و «ضرورت» نبود که از «شرایط» استفاده می شد؟! یعنی «بیرون» قبلاً منشأ پیدایش خلاء شده بود لذا الان نیز می تواند برای شما «شرایط» را تفسیر کند که به تعبیر دیگر تغییرات همان شرایط خواهد بود که در قالب «تغییرات شرایط موجود» می باشد و باید حین عمل و به صورت مرتب، ضرورت های جدیدی را برای ما تعریف کند. البته این امر در جدول دیگری که «جدول برنامه» است (مورد انتظار می باشد) چرا که این جدول جدولی است که به وسیله آن می توان تولید برنامه کرد لذا باید توسط آن بتوان تغییراتی را که حین عمل رخ می دهد اندازه گیری کنیم.

(س): پس در اینجا باید «تغییر شرایط» بنویسیم و نه «شرایط» صرفاً چرا که «شرایط»، وصف بیرون است.

(ج): اما شرایط چه چیزی؟ بله اگر شرایط را مثلاً به شرایط موضوع منتقل شونده در هر وصف، اضافه کنیم آنگاه...

پاورقی - طرح احتمال وحدت موصوف در سه مرحله پیدایش،

تغییرات، تکامل

(س): آیا موضوع منتقل شونده ما همان «موجود» نمی شود؟

(ج): فعلاً نمی توان به صورت سریع چنین قضاوتی کرد! یعنی ما دارای شرایط موجود که موضوع منتقل شونده در درون آن شرایط حرکت می کند، می باشیم. به تعبیر دیگر ما دارای شرایط بیرونی آن هستیم هر چند که شرایط درونی آن را دیگر به عنوان شرایط نمی خوانیم بلکه لقب «عوامل» را به آن می دهیم. چرا که آن چیزی که می خواهد منتقل شود هرگز نمی تواند بدون شرایط باشد و زمانی هم که درون شرایط عبور می کند در واقع خودش در حال تغییر است. لذا نمی توان شرایط آن را ثابت دانست. از اینرو زمانی که درون شرایط، تغییر می کند باید برنامه شما دارای قدرت تحرک باشد. یعنی احتمال وجود شرایط در اینجا...

(س): پس اگر بخواهیم آن را به زبان ترجمه بنویسیم باید بر آن نام «تغییر ضرورت» و یا «تکامل ضرورت» را بگذاریم.

(ج): اگر چنین باشد پس باید «درون» را که در ستون دوم از سطر «پیدایش» می نویسیم نیز به صورت «درون ضرورت» ترجمه کرده و باز به آن «ارتباط ضرورت» بگوئیم؟

(س): اما ستون دوم را که «هدف» نامیدیم؟

(ج): سطر دوم را «هدف» نامیدیم اما آیا ستون دوم را باید به «درون ضرورت» بنامیم؟

(س): اگر «پیدایش درونی موجود» را طبق معنای قبلی

«عوامل» بنامیم آنگاه...

(ج): اما آیا جای «عوامل» در اینجا نیست؟

(س): در اینجا «تغییرات بیرونی مطلوب» می باشد که نمی توان آن را «عوامل» نامید! چرا که «عوامل» همان «پیدایش درونی موجود» بود.

(ج): صحیح است. پس اگر در اینجا «عوامل» باشد دیگر نمی توان «ضرورت» را اینجا گذاشت.

(س): اگر اینجا «عوامل» باشد آنگاه «تغییرات درونی موجود»، «تغییرات عوامل» خواهد بود و در قسمت «تکامل» هم که می آید «تکامل عوامل» می شود لذا مهم این است که ما سه تای اولی را که همان ۹ خانه «پیدایش» است چه چیز معنا کنیم چرا که به هر صورتی که ترجمه شوند آنگاه...

(ج): منظور این است که وقتی آن را ترجمه کردیم و موضوع نیز در اینجا «ضرورت» باشد آنگاه دومی آن (یعنی پیدایش درونی موجود) را چه چیزی می نویسید؟

(س): مثلاً «عوامل» می نویسیم.

(ج): اما عوامل چه چیزی؟ آیا «عوامل ضرورت» است یا «عوامل موضوع»؟

(س): «عوامل موضوع» است.

(ج): اگر «عوامل» را در اینجا می نویسید بدین معناست که «ضرورت» در اینجا تغییر کرده است لذا باید در اینجا هم چیز دیگری نوشت.

(س): همینطور است.

(ج): حالا اگر اینها در حال تغییر است آیا در اینجا نیز عیناً باید بگوئید «تغییرات ضرورت»؟ یعنی باید تکرار شود یا اینکه می تواند عوض شود؟

- (س): می‌فرمائید که «بیرون» چیزی را به شما القاء می‌کند.
- (ج): یا اینکه شما را به حرکتی مجبور می‌کند.
- (س): خیلی خوب! پس «ضرورت» پیدا شد.
- (ج): آیا خود این در اینجا به معنی علت نیست؟ سعی می‌کنیم که به جدول معرفی نامه فرهنگستان برگردیم تا ذهن شما متمرکز شود. این فصل را که مورد توجه قرار دادیم همان فصل «فلسفه» بود یعنی در آنجا صحبت از بهینه محصول می‌کردید که بالنتیجه می‌گفتید نیازمند شاخصه‌ها و روش هستیم ولی در اینجا فلسفه موضوعاً عوض می‌شد یعنی فلسفه بهینه، ضرورت بهینه و...
- (س): یعنی ضرورت بهینه، فلسفه بهینه و روش (بهینه)
- (ج): بله! اما در اینجا (در مرحله تغییرات یا تکامل در جدول الگوی طرح) چیز دیگری به صورت علیحده می‌شود. آیا متناظر با آن عوض می‌شود یا خیر؟
- (س): عوض شدن آن منوط به تغییر قید «پیدایش و تغییرات و تکامل» است. یعنی به میزانی است که این قید می‌تواند تغییر ایجاد کند.
- (ج): اما این مطلب تمام شد. آیا آن وقت موضوعاً عوض می‌شود بگونه‌ای که یک مضاف و مضاف‌الیه را که درست می‌کنید برای چیز دیگری عنوان می‌شود یا اینکه عنوان برای همان چیز باشد؟ یعنی این فصل را که در آنجا به عنوان مبانی یا فلسفه می‌نامیدیم چیز دیگری غیر از آنچه که در اینجا مورد صحبت است می‌باشد. چرا که می‌گفتیم این «مبانی» است که علت پیدایش است. لذا چنین نبود که آن را همه جا (و البته در اینجا) به صورت قید مبانی بیاوریم چرا که رویهم‌رفته عنوانی برای فلسفه بوده
- (س): در آنجا «پیدایش بیرونی موجود» بود اما در اینجا «تغییرات بیرونی موجود» است. حال اگر «بیرون موجود» را در آنجا به هر صورتی معنا کنیم...
- (ج): آیا در آنجا «بیرون موجود»، «ضرورت» را تحویل می‌دهد؟ یعنی آیا موجب «پیدایش ضرورت» است؟
- (س): بله!
- (ج): اگر چنین است پس در اینجا هم باید «پیدایش تغییرات» باشد.
- (س): خیر! در اینجا «تغییرات ضرورت» است.
- (ج): آیا «تغییر ضرورت» با «تغییر شرایط» پیدا می‌شود؟
- (س): اگر ما در آنجا «شرایط و بیرون» را ضرورت ساز گرفتیم جواب این سؤال مثبت است.
- (ج): ما در اینجا «بیرون» را ضرورت ساز گرفته‌ایم.
- (س): وقتی که آنجا چنین شد آنگاه باید «تغییر بیرون» هم «تغییر ضرورت» را نتیجه دهد.
- (ج): آیا شما این را در اینجا با قید «تغییر» می‌گذارید و یا با قید «شرایط» که علت تغییر است؟
- (س): در اینجا می‌گوئیم «تغییر ضرورت» را نتیجه دهد.
- (ج): آیا شما این را در اینجا با قید «تغییر» می‌گذارید و یا با قید «شرایط» که علت تغییر است؟
- (س): در اینجا می‌گوئیم «تغییر ضرورت»؛ یعنی می‌گوئیم «پیدایش ضرورت»، «تغییر ضرورت» و «تکامل ضرورت».
- (ج): «تغییر ضرورت» را که در اینجا می‌آورد بوسیله چه چیزی پیدا می‌شود؟

(ج): اما تغییرات تغییر چه چیزی؟ آیا تغییرات تغییر موضوعمان است؟

(س): بله!

(ج): اما به چنین مطلبی باید در سطح سوم برسید!

(س): آنجا می توان موضوع را به معنای دیگری مثلاً

موضوع بالتفصیل قلمداد کرد. یعنی می توانیم تعیین کنیم که چه چیزی را می خواهیم تغییر دهیم.

(ج): اما در این ستون باید چنین چیزی را بگوئید.

(س): شما می فرمائید که فرق این موضوع با آن

موضوع چیست؟ لکن من عرض می کنم که موضوع در

اینجا موضوع بالتفصیل است ولی در آنجا موضوع بالاجمال است.

(ج): پس بگوئید که در اینجا است که موضوع قرار می گیرد و نه در آنجا.

(ج): چرا موضوع باید قرار گیرد و حال آنکه (اینجا جای تغییرات است.

(س): پس بنویسید تغییرات موضوع.

(س): باید بنویسیم تغییر ضرورت موضوع!

(ج): پس «تغییر ضرورت موضوع»، «شرایط» را تحویل می دهد. حال اگر شما در اینجا سه عنوان را به صورت علیحده بنویسید، مثلاً «تغییر موضوع»، «تغییر ضرورت موضوع» و...

(س): بله! همان تغییر ضرورت موضوع است چنانچه در آنجا هم همان ضرورت موضوع بوده است که آن را ذکر نکرده ایم. چون بالاخره ضرورت، ضرورت معلق نمی شود و باید ضرورت چیزی باشد.

(ج): البته به صورت ماتریسی، آنچه را که شما

است. از اینرو همانگونه که شما می فرمائید باید آن را رویهم قرار دهیم و بگوئیم «تغییرات بیرونی موجود»، اما به صورتی که معنون آن را ذکر کنیم و نه خود مطلب را؛ یعنی علت تغییر ضرورت که همان «شرایط» است (مد نظر می باشد).

(س): هر چیزی را که باید اضافه بر این بیاورید ضروری است که آن را در بالا ذکر کنید مثلاً اگر خواستیم صحبت از علت بکنیم باید بالای جدول بنویسیم «علت تغییرات» البته همه اینها در صورتی است که بخواهیم وضعیت جدول تغییر کند.

(ج): مثلاً مبادی، مبانی، نتایج...

(س): در همان جا هم قید مبانی بوده است که منشأ تغییر در عنوان زیربخش خودش شده است. هکذا در اینجا هم که قید تغییرات...

(ج): اصولاً چه تفاوتی می تواند بین «پیدایش» و «تغییرات» باشد؟

(س): پیدایش، اصل تکون موضوع است و تغییرات هم تغییرات آن است.

(ج): آیا پیدایش را عاری از تغییر می گیرید؟ یعنی گفته اید که ضرورت به وسیله چیزی بوجود آمده است که...

(س): یعنی خودش با یک تغییری پیدا شده است.

(ج): احسنت! پس می خواهید بگوئید که همان تغییر می خواهد تغییر کند که اگر قرار باشد این تغییر برای چنان تغییری اصل باشد آنگاه چگونه خواهد بود؟

(س): بالطبع باید در اینجا صحبت از تغییرات تغییر

بکنیم.

(س): بنظر می‌رسد که باید قید «بیرونی» داشته باشد!

۴/۲/۱- مقدمات شرط تصرف

(ج): حالا سؤال همین جاست که آیا مقدمات، شرط

عمل شما در فعل «انتقال» هست یا خیر؟

(س): بله!

(ج): همانطور که شرایط، ضرورت را تحویل داده و در

تغییر به عنوان علت معرفی می‌شود همانگونه هم مقدر،

نسبت به فعل شما به عنوان شرط محسوب می‌شود که

البته بیرون از شما نیز می‌باشد چرا که فرض این است که

جدول تولید برنامه در دست شماست. اما برای تولید

برنامه آنچه که بیرون از شما و حاکم بر شماست چیست؟

مسئلاً مقدرتان است.

به تعبیر دیگر محدودیت تاریخی، ایجاد ضرورت

می‌کند. حال اگر بخواهیم علتی را برای تغییرات پیدا کنیم

باید مسئله شرایط را (هر جایی که جای آن است) مورد

دقت قرار دهیم. اما آیا برای عمل شما می‌توان مقدمات

را ذکر کرد؟

هر چند که آن اشکال شما در مورد نوشتن ماتریس در

جای خود محترم است؛ یعنی ممکن است که اینجا

مقدمات را در مدل خودمان بنویسیم اما زمانی که

می‌خواهیم تعریفش را برای دیگران و به صورت تکامل

بیرونی بیاوریم باید بگونه‌ای باشد که آنها سریعاً به آن

تعریف منتقل شوند. به عبارت دیگر وقتی که در مقام تولید

برنامه و در امر تصرفات می‌خواهیم برنامه‌ای را بیاوریم با

این سؤال روبرو می‌شویم که این برنامه برنامه فعالیت چه

کسانی است؟ مثلاً می‌گویند برنامه مربوط به تیپ امام

صادق (ع) است که دارای ۸۰۰ طلبه است. در این صورت

می‌گویند نزدیک است؛ یعنی اگر کسی مثلاً در اینجا

بنویسد: «پیدایش ضرورت موضوع» و «تغییر ضرورت

موضوع» آنگاه چنین چیزی حتماً برای ترجمه بهتر خواهد

بود. لذا وقتی که اینها را در جدول ترجمه می‌آورید برای

مفاهمه با عموم مسلماً بهتر است. ولی اگر گفتیم که این

شرایط است که ضرورت را ایجاد می‌کند آنگاه «تغییر

ضرورت موضوع» در اینجا حتماً «شرایط» خواهد بود که

بالتبع تغییر شرایط می‌شود.

(س): خود شرایط و یا تغییر شرایط؟

(ج): یعنی تغییراتی که در نفس یک موضوع واقع شده

است و این شرایط است. پس شرایط در واقع حاصل این

تغییر است کما اینکه بعداً تغییرات را تا موضوع نیز

می‌آوریم.

۴/۲- ترجمه «تکامل بیرونی موجود» به «مقدمات»

(س): بهتر است که فعلاً همراه با نظر حضرت عالی

بحث را جلو ببریم. پس در آنجا می‌فرمائید که چه عنوانی

را باید گذاشت؟

(ج): ما اینجا می‌نویسیم «شرایط» اما باید ببینیم که

سطر بعدی آن را چه چیزی می‌توانیم بنویسیم «تغییرات

بیرونی مطلوب»...

(س): آیا بهتر نیست که ابتدائاً «تکامل بیرونی موجود»

را بفرمائید تا ببینیم که وضعیت سه تا عنوان چه می‌شود؟

(ج): بله! اینطور بهتر است. در مورد «تکامل بیرونی

موجود» می‌توانیم بگوئیم که ابتدائاً ضرورت پیدا شده و

سپس شرایطی مطرح شده است و حالا هم کمال پیدا شده

است. آیا در اینجا می‌توانید لقب «مقدمات» را بگذارید یا

خیر؟

صورت تخمینی و فی الجمله روشن است مفروض بگیری؛ یعنی تا آخر که جدول را پر کردید باید بعداً برای خودتان قدرت تبدیل را مفروض بگیری که آیا می توان چیزهای دیگری را در اینجا قرار داد و آن را زیرو کرد؟ لذا در زمان نوشتن مدل اصلاً خود را مشغول ضیق وقت نکنید. بله بیا آن را به بحث فلسفی کشاند تا بنای بررسی هر چیز دیگری قرار گیرد ولی در خود آن هم باید برای خودتان قدرت تحرک را باقی بگذارید.

حال که چنین شد بنظر شما چه چیزی را می توان در قسمت مطلوب در شکل «بیرونی تغییرات» گذاشت؟ آیا اگر هدف را به مفهوم شرایطی (و در قالب) «بیرون تغییرات» بگیریم آیا می توان کلمه «سیاستگذاری» یا «استراتژی» یا مفاهیمی از این قبیل را بجای آن گذاشت؟ می دانید آنچه را که به صورت ملاحظه نظام توصیف و با مثبت کردن نیاز مندیها تعریف می کردیم، نام هدف را بر آن می گذاشتیم. حال تغییراتی که موضوع باید بعداً بکند مبتنی بر این است که یک محور هماهنگ کننده ای داشته باشد. آیا در چنین صورتی می توان در اینجا لقب استراتژی را گذاشت؟

(س): آیا این مطلب را در مورد «پیدایش بیرونی مطلوب» می فرمائید؟

(ج): بله! یعنی بگوئیم نظام فرضی ما همان مطلوب است ولی محور نظام تغییرات فرضی مان استراتژی است که حافظ وحدت آن می باشد. یعنی آن چیزهایی را که ما برای برنامه می خواهیم باید تجزیه شده و بتوان آن را در مدل دید تا نهایتاً مدل تولید برنامه بشود.

ما می گوئیم پس مقدرات ما در همین حد است که بالطبع بگونه ای خاص می توانیم کار کنیم. اما گاهی می گویند مقدور شما در حد ۲۵ مرکز تحقیقاتی است که بگونه ای دیگر باید برنامه را تنظیم کنیم. و اگر بگویند همه روحانیت قم است بگونه ای دیگر.

۴/۲/۲- قدرت برنامه ریزی در مرحله تکامل

(س): اما منظور من این بود که قید تکامل در اینجا چه چیزی را مشخص کرده است؟ سؤال من از این جهت است که می خواهم بینم نقش این قیود در تعیین این مفهوم چیست؟

(ج): بفرمائید که تکامل، تکامل چه چیزی است تا من جواب سؤال شما را بدهم.

(س): «تکامل شرایط» است.

(ج): ورقه شما یک بعد بنام تکامل دارد که وقتی از مرحله تکامل گذشتیم آنگاه قدرت برنامه ریزی خواهیم داشت. اگر چنین چیزی باشد آیا در اینجا مقدرات، در تکامل نمی آید؟ یعنی شما باید قبلاً چیزهایی را شناخته باشید چرا که می خواهید ببینید که قدرتان چقدر است اما آیا نباید برای تحقق این عمل قبلاً معیاری درست کرده باشید تا بتوانید براساس آن برنامه ریزی کنید؟!

(ج): پس تمام کردن این ۹ خانه و آن ۹ خانه در واقع تمام کردن چیزهایی است که فعلاً شما آن را به صورت کلی در اختیار دارید که در فصل تکامل باید قادر به «تطبيق» آنها باشید.

۵- ترجمه اوصاف «بیرون مطلوب»

۵/۱- ترجمه «تغییرات بیرونی مطلوب» به «استراتژی»

حال مناسب است که اصل بحث را که برای من به

۵/۱/۱- تولید عناوین با ملاحظه نسبت بین اوصاف فلسفی و

موضوع عینی

(س): بنظر می‌رسد آنچه را که حضرت عالی می‌فرمائید، نسبت به آن چیزی است که برای برنامه نیازمندیم. یعنی خارج از این قیود و اصطلاحات، چیز دیگری نیز وجود دارد که برای آنکه برنامه‌ریزی کنیم باید مثلاً این ۱۰ چیز را هم معلوم کنیم. حال می‌خواهیم این ۱۰ چیز را از آن درآوریم.

(ج): و یا بالعکس آن بگوئید که هر دو را می‌توان از آن در آورد.

(س): یعنی نسبت بین این دو چیز، امر دیگری می‌شود.

(ج): احسنت! اما بالعکس آن را هم می‌توان بدین صورت آورد که یک نظام فلسفی و یک موضوع عینی داریم که باید بین آنها تخمینی را آورد تا معین شود؛ یعنی باید ببینیم که موضوعات را بچه صورت باید طبقه‌بندی نمود؟ مثلاً ما را در کتابخانه آقای مرعشی (ره) می‌برند و می‌گویند این کتابها موجود است آیا شما قدرت طبقه‌بندی اینها را دارید یا خیر؟ و یا مفاهیمی وجود دارد اما آیا چنین قدرتی دارید یا خیر؟ بله اگر توانستید طبقه‌بندی کرده و جای خالی را در میان آنها مشخص کنید خوب است ولی اگر نتوانستید چنین کنید آنگاه بر شما اشکال می‌کنند.

حال اگر این طرف را با عینیت ببریم و در عین حال بگوئیم ما از دقت کردن و ریز کردن خود فلسفه و لوازم آن می‌خواهیم به عینیت برسیم آیا چنین چیزی اصلاً شدنی است؟! البته این مطلب را باید در بحث شاخصه‌ها و معادلات مورد بحث قرار داد. هر چند که بحث ما فعلاً در

باب شاخصه‌ها و معادلات به صورت مطلق قطع نشده است ولو اینکه حوادثی مثل (تنظیم طرح حوزه) پیش بیاید که باز سعی می‌کنیم بحول الله و قوته، همان مطلب را به نسبتی مورد دقت قرار دهیم. لذا بسیار نامطلوب است که از آن طرف کار کنید. یعنی این جدول را بردارید و بگوئید که یک برنامه چه چیزهایی را می‌طلبد؟ سپس جواب دهند که نمی‌دانیم چه چیزهایی را می‌خواهد پس ۵ برنامه دیگری را که نوشته شده است بیاورید و مورد مطالعه قرار دهید تا به جواب آن سؤال برسیم! یعنی زنگ فلسفه و ارتباطش با مدل را تعطیل کنیم و بدون آنکه کاری به آن داشته باشیم صرفاً به مشترکات این چند برنامه بپردازیم اما با تعیین تخمینی آن در نهایت نتوانیم امور را با یکدیگر هماهنگ کنیم؟! یا اینکه ماتریسی را برای همان حرفها و احیاناً با همان روشها درست کنیم! مسلماً تمام این کارها غلط است.

۵/۱/۲- تعیین هماهنگی برنامه به وسیله استراتژی

حال به بحث برمی‌گردیم. اگر اینجا را سیاستگذاری یا استراتژی بگذاریم آنگاه چه چیزی از تغییرات را نشان می‌دهد؟

برادر حائری: آیا این استراتژی، در قسمت پیدایش است یا در تغییرات؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: شما قائل به این هستید که موضوع منتقل شونده شما ذاتاً دارای خصوصیتی است که اگر تبیین شود همان امر، محور اصلی انتقال قرار می‌گیرد؛ یعنی هماهنگی برنامه باید با آن محور سنجیده شود. بله از برنامه به یک معنا بیرون است چرا که حکومت دارد و هماهنگ می‌کند.

واقع شود (چرا که در جای خود خواهیم گفت که معنا ندارد این امر مطلقاً بیرون باشد) باید چیزی به عنوان ابزار کنترل (وجود داشته باشد) چرا که در تغییرات شرایطی که واقع می شود باید چیزی باشد که مانع از خروج آن از مسیر شود تا باعث نشود که این تغییرات سر از جای دیگری در آورند.

۵/۲- ترجمه «تکامل بیرونی مطلوب» به «سازمان»

برادر پیروزمند: اگر قرار باشد که چنین مفهومی در کار باشد باید «تکامل بیرونی مطلوب» نقش استراتژی را ایفاء کند. چرا که فرض بر این است که قرار است بعداً این پیدایش بیرونی می خواهد تغییر پیدا کند و این تغییرات هم می خواهند به تکامل برسند، لذا این تکامل، چه چیزی است که باید انجام شود؟

حسبة الاسلام والمسلمین حسینی: به فصل تکامل هم

می رسیم. اما اینجا را به عنوان استراتژی مفروض می گیریم و سؤال می کنیم که آیا سازمان نسبت به مقدمات همین حکم را دارد یا خیر؟

فراموش نکنیم که در ستون آخر باید چیزهایی را بیاوریم که قدرت تولید برنامه را دارد. یعنی تعاریف شما همچون مقدمات، سازمان و... تمام شده باشد (و اینجا که می رسید باید به بیان اموری که منجر به برنامه می شوند پرداخت).

(س): آیا حضرت عالی «تغییرات بیرونی مطلوب» را

استراتژی نامیدید؟

(ج): بله! حال آیا می توانیم بگوئیم که «تکامل بیرونی

مطلوب»، همان «سازمان» ما برای برنامه است؟ یعنی برنامه خودش به عنوان ابزار انتقال است که اگر مقدمات

این امر را به صورت تطبیق با یک مثال، بگونه ای ملموس برای برادران بیان می کنیم: مثلاً انسان کمال طلب است و در چنین کمال طلبی، مبارزه با وضع و دلخوش نشدن به آن، یک اصل مهم است. ولی می گوئید که اگر در حالات روحی به عجب رسیدیم می ایستیم و دیگر رشدی نخواهیم داشت و اگر جامعه، در وضعیت خودش همان ارتکازات را بپسندد دیگر رشدی برای او نخواهد بود و اگر مرتباً برخورد کرد اما با حفظ جهت (که این جهت، چیزی جز استراتژی نیست) آنگاه رشد می کند. پس محوری که او را حفظ می کند یک تعلق خاصی است که در مبارزه ظاهر می شود یعنی دوام مبارزه همان استراتژی می شود. لذا اگر با نفس خود مبارزه کند تهذیب می شود و اگر با نفوس سازمان یافته مبارزه کند اجتماع را تهذیب خواهد کرد.

۵/۱/۳- استراتژی، کنترل کننده تغییر مطلوبیتها

بنابراین جوهره محور استراتژی باید در موضوع باشد؛ یعنی تعریفی را که از انسان و کمال می کنیم باید این امر در آنجا تمام شده باشد ولی نفس استراتژی را آوردن، چیزی جز آوردن محور هماهنگی تغییرات نیست. یعنی تغییرات مطلوب بوسیله استراتژی صورت می گیرد. همانگونه که شرایط را علت تغییر می نامیم برای مطلوب بودن تغییر نیز نیازمند یک کنترل کننده هستیم والا چه معنا دارد که این تغییرات لزوماً بطرف هدف شما صورت بگیرد؟ اینکه تغییر حتماً در عالم صورت می گیرد امری اجتناب ناپذیر است و شرایط هم مسلماً تغییر خواهد کرد ولی چیزی که می خواهد تغییرات را به مطلوب رسانده و بر آنها حاکم باشد بگونه ای که این تغییرات بالنسبه به برنامه، بیرون

انسانی، امکانی و ارتباطی ما در یک الگوی تخصیص، آرایش شود آنگاه می تواند عنوان سازمان پیدا کند.

۶- ترجمه «تکامل بیرونی انتقال» به «برنامه»

هرگاه که این را داشته باشیم و مثلاً اگر گفتیم که انتقال موضوع در مرتبه تکامل (که بعداً به آن خواهیم پرداخت) صورت پذیرد آیا آنگاه می توان تعریفی از برنامه را ارائه داد یا اینکه باید چیز دیگری را قائل شد؟ یعنی مفهومی که در برنامه داریم حتماً عاری از مفهوم سازمان نیست چراکه برنامه فعالیت یک سازمان است (که ما برای این سازمان می خواهیم یک برنامه فعالیت ارائه دهیم). حال می گوئیم سازمان حتماً در خانه مربوط به تکامل باید جایی پیدا کند همانگونه که مقدمات نیز جا پیدا کرده است. با این وصف برنامه نیز باید در خانه آخر جایی پیدا کند.

(س): آیا سازمان، جزء قیود درونی همچون «تکامل درونی مطلوب» نیست؟

برادر محسنی: یعنی خصوصیت بیرونی و مطلوب در سازمان به چه صورت است؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: اگر بگوئیم که سازمان موجودی است که دارد فعالیت می کند (آنگاه باید ببینیم که وضع چگونه خواهد بود؟) مثلاً یک وزارتخانه برای جامعه، برنامه ای دارد که این یک مطلب است. یعنی این سازمان را برای انجام این کار بوجود آورده اند. ولی گاهی هم بنا دارید که ببینید تقسیمات درونی یک سازمان به چه صورت است؟ یعنی «سازماندهی» به چه نحو انجام شده است و چارت سازمانی آن چیست؟ توزیع اختیارات در درون آن چگونه است و گردش عملیات آن به چه صورت است؟ مثلاً سازمانی همچون وزارت نیرو را برای توزیع

آب و برق درست کرده ایم. آیا این سازمان را باید در درون موضوعی بنام آب و برق ملاحظه کرد یا اینکه این سازمان، مرکزی است برای انجام تصرفاتی در آن موضوع؟ زمانی می توان این امر را به صورت درونی فرض کرد که علت تشکیل چنین سازمانی برای توزیع آب و برق برای خودشان باشد و نه مردم جامعه!

حال که چنین نیست و بناست که این سازمان به عنوان یک ماشین برای ایجاد تغییر در غیر بکار گرفته شود آنگاه فرض درونی بودن سازمان منتفی خواهد شد هر چند که وجود برنامه برای چنین تغییری هم امری مسلم است. پس آیا این (سازمان) نسبت به موضوعی که در واقع موضوع برنامه ماست و باید انتقال یابد بیرون محسوب می شود یا خیر؟ حداقل می توان آن را بیرون دانست.

بحث دو جلسه اخیر هر چند که به صورت تمرینی بوده است اما دقت نسبت به آنها باعث می شود که دوستان نسبت به اصل بحث مهیاتر شوند. لذا ضروری است که برادران نسبت به این نکته توجه کنند که این مباحث را نگذارند که رویهم جمع شده و از دقت لازم روی آنها غفلت کنند.

برادر پیروزمند: تدوین این مطلب در واقع برای ما نقش طریقت دارد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: هر چند که چنین است اما طریقی است که به شما ابزاری را ارائه می دهد چرا که بعداً می خواهیم اینها را با آن موضوعی که قصد داریم برای آن تولید برنامه کنیم تطبیق دهیم لذا باید بر آن امر مسلط باشیم تا بتوان مفاهمه را راحتتر کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

تکامل		تغییرات				پیدایش		
ارتباط	درون	بیرون	ارتباط	درون	بیرون	ارتباط	درون	بیرون
تکامل ارتباطی موجود	تکامل درونی موجود	تکامل بیرونی موجود	تغییرات ارتباطی موجود	تغییرات درونی موجود	تغییرات بیرونی موجود	پیدایش ارتباطی موجود	پیدایش درونی موجود	پیدایش بیرونی موجود
	مقدورات درونی	مقدورات			شرایط		عوامل	ضرورت
تکامل ارتباطی مطلوب	تکامل درونی مطلوب	تکامل بیرونی مطلوب	تغییرات ارتباطی مطلوب	تغییرات درونی مطلوب	تغییرات بیرونی مطلوب	پیدایش ارتباطی مطلوب	پیدایش درونی مطلوب	پیدایش بیرونی مطلوب
	عناصر	سازمان			استراتژی			هدف
تکامل ارتباطی انتقال	تکامل درونی انتقال	تکامل بیرونی انتقال	تغییرات ارتباطی انتقال	تغییرات درونی انتقال	تغییرات بیرونی انتقال	پیدایش ارتباطی انتقال	پیدایش درونی انتقال	پیدایش بیرونی انتقال
	آئین نامه گردش عملیات	برنامه					موضوع	انتقال

جلسه ۴

تاریخ: ۷۴/۱۰/۹

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

در این علم بطور زیر بنا شده است
در عین حال بعضی لغات و بعضی دیگر نیز در این کتاب
بررسی دو احتمال در بیان ارتباط اوصاف الگوی تولید طرح

فهرست

- ۱- احتمال ۱: بیان «طرح اجمالی، طرح تفصیلی، طرح اجرائی» در سه مرحله پیدایش، تغییرات، تکامل
- ۱/۱- امکان طبقه‌بندی معنوها از طریق تعیین نسبت اوصاف به هم
- ۱/۲- امکان وصف قرار گرفتن «انتقال»، برای «موضوع، ابزار و روند»
- ۱/۳- تجربیدی نبودن اوصاف به علت اضافه شدن آنها به هم
- ۱/۴- وحدت نظام (به وحدت شخصی موضوعات) حافظ ارتباط اوصاف
- ۱/۵- نحوه ارتباط اوصاف در احتمال فوق
- ۱/۶- بازگشت ۲۷ عنوان به سه عنوان در احتمال فوق
- ۱/۷- تفاوت معنای دو وصف «ربط» و «انتقال»
- ۲- احتمال ۲: بیان «تکون طرح، تغییرات عوامل طرح و اتمام طرح» در سه مرحله پیدایش، تغییرات، تکامل
- ۲/۱- بررسی معنای «موجود، مطلوب، انتقال» در احتمال فوق

- ۹ - ۲/۲- لزوم تعیین «مقدورات» در مرحله تکامل
- ۱۰ - ۲/۳- تغییر موضوع (معنون) در اوصاف مختلف جدول، در احتمال فوق
- ۱۲ - ۲/۴- «مدل تولید برنامه» موضوع جدول، در احتمال فوق
- ۱۳ - ۲/۵- تقوم «مدل برنامه، برنامه، عینیت» به هم، در احتمال فوق
- ۱۴ - ۲/۶- تقومی بودن رابطه اوصاف جدول، در احتمال فوق
- ۱۴ - ۲/۶/۱- ظهور معنای جدید با تغییر هر قید از اوصاف در فرض تقوم اوصاف
- ۱۵ - ۲/۶/۲- حفظ نوع و تغییر فصل در فرض تجرید اوصاف
- ۱۵ - ۲/۷- لزوم دستیابی به عوامل متنوع سازنده یک وحدت در احتمال فوق

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۰۴
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۰/۹
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۰/۱۴
ویراستار:	برادران جمالی، نیک منش و رضوی	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۰/۱۴
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیـراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۹/۱۰/۷۴

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۴

بررسی دو احتمال در بیان ارتباط اوصاف الگوی تولید طرح

۱- احتمال ۱: بیان «طرح اجمالی، طرح تفصیلی، طرح

اجرایی» در سه مرحله پیدایش

برادر پیروزمند: طی صحبتی که با دوستان داشتیم همان

دو احتمالی که در جلسه نیز مطرح شده بود مورد بررسی

قرار گرفت تا ببینیم به چه صورت می‌توان براساس هر

یک، جدول را تنظیم نمود. یک احتمال در خصوص

ترجمه این عناوین این بود که ۹ عنوان اصلی ما در جدول

همان عناوین مربوط به «پیدایش» است که بالطبع در

قسمت «تغییرات» و «تکامل» هم باید از تغییرات و تکامل

همان موضوعی که در پیدایش مورد دقت بود صحبت کرد.

اما اشکالی که حضرت عالی در این احتمال فرمودید این

بود که با این وصف، نظر ما در یک جدول ماتریسی که باید

موضوعات در هر مرحله جدیدی موضوعاً عوض شوند

تأمین نمی‌شود. ولی آنچه که ما مورد بررسی قرار دادیم

این بود که اگر قرار باشد تغییراتی در مورد عناوین این سه

قسمت واقع شود باید بواسطه همان قیدی که خودمان

اضافه می‌کنیم باشد؛ به همان صورت که در گذشته برای

«مبادی، مبانی و نتایج» تعریفی ارائه می‌دادیم و مبادی را

ضرورت توسعه کل و مبانی را فلسفه و نتایج را روش چنین

توسعه‌ای می‌دانستیم که طبیعتاً آن تعریفی که برای مبادی،

مبانی و نتایج می‌شد منشأ تغییر برای عناوین زیر مجموعه

آن نیز بود. حال در اینجا نیز اگر قرار باشد تغییری در

عناوین زیر مجموعه این جدول ایجاد شود باید از طریق

تعریف دقیقتری که برای «پیدایش، تغییرات و تکامل»

صورت می‌گیرد به آن هدف برسیم. اما با تمام دقتی که در

این خصوص داشتیم چیزی بیشتر از این به ذهن ما نرسید

که پیدایش یعنی تکون طرح تولید برنامه...

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: اما در مورد هر طرحی

می‌تواند این عناوین مطرح شود.

(س): بله! یعنی تحقیق و موضوع پژوهش. پس پیدایش

یعنی تکون طرح، و تغییرات و تکامل هم به معنی تغییرات

و تکامل طرح خواهد بود. به عبارت بهتر در مرحله

تفصیلی» می شود و در تکامل، «طرح اجرائی»؛ به تعبیر دیگر در اینجا قید مقدمات و موانع می خورد.

۱/۱- امکان طبقه بندی معنوها از طریق تعیین اوصاف به هم

(ج): برای روشن شدن پیشنهاد شما چند سؤال را مطرح می کنیم: طرح کلیات را که در مقام پیدایش می فرمائید، شامل چه امور فردی می شود؟

(س): جواب این را باید با وارد شدن در عناوین زیر مجموعه پیدا کرد.

(ج): پس در آنجا اجمالی است که در اینجا تبدیل به تفصیل می شود. اما جای این سؤال است که اصلاً پیدایش چه چیزی مورد نظر است که شما از آن به عنوان طرح کلیات یاد می کنید؟ یعنی آن را به «وصف» برای من بگوئید و نه به «عنوان».

(س): تعریف آنها به وصف، منوط به این است که ما همین اوصاف را بتوانیم ترجمه کنیم.

(ج): در این سؤالی که شد دقت بفرمائید چرا که با جواب آن در قسمتهای دیگر کار داریم. گاهی ما تنها معنوی را ذکر می کنیم و گاهی هم وصفی را که آن وصف، شاخصه تعیین معنوی ماست.

(س): بدیهی است که آن وصف، همین «پیدایش بیرونی موجود» و امثال آن است.

(ج): احسنت! پس وصف ما همین پیدایش و امثال آن است. ولی مدل منطقی ما چنین ایجاب می کند که ما به سراغ «پیدایش، تغییرات و تکامل» بیائیم که بعداً این مدل ما تطبیق شده و می گوئیم چه چیزی پیدا شده است و یا چه چیزی تغییر پیدا کرده است؟ تمام اینها به عنوان قدم اول

پیدایش، طرح اجمالی و در مرحله تغییرات، طرح تفصیلی و بالاخره در مرحله تکامل، طرح اجرائی حاصل می شود لذا مرحله آخر مرحله ای است که قدرت ارائه طرح اجرائی را دارد. البته در این رابطه عناوین متناسب با این تعاریف نیز بذهن رسیده است که اگر ضروری بود خدمتتان ارائه می شود.

اما سؤال مهم این است که آیا این احتمال جدید می تواند نظر حضرت عالی را در مورد ضرورت تغییر در هر سه بخش تأمین کند یا خیر؟ طبیعی است که در صورت منفی بودن جواب، ضروری است تعاریف دقیقتری از «پیدایش، تغییرات و تکامل» داده شود تا بتوان به تعیین عناوین زیر مجموعه همت گماشت. مطلب دیگری نیز هنگام ارائه تعریف از عناوین بذهن رسید که اگر بخواهیم این عناوین را تعیین کنیم بهتر است که پس از بیان «پیدایش بیرونی موجود» و «تغییرات بیرونی موجود» و «تکامل بیرونی موجود»، تعاریف «مطلوب» و «انتقال» همین عناوین را هم در مرحله بعد ارائه دهیم. یعنی همان ترتیبی که در ترجمه عناوین رعایت شده پس از معین شدن عناوین سه گانه ای که در جلسه قبل صورت گرفت اینک به تعیین تعاریف مربوط به «موجود، مطلوب و انتقال» که در ستون عمودی هستند پردازیم.

(ج): پس پیشنهاد شما این است که ما بجای «پیدایش»، «طرح کلیات» را بگذاریم؟

(س): بله! یعنی به تعبیر منطقی، مقام پیدایش، مقام تکون طرح است و مقام تغییرات و تکامل هم مقام تغییرات و تکامل طرح، که البته در تغییرات، صحبت از «طرح

است که هر آنچه را که در اینجا ذکر می‌کنیم براساس شناخت اوصاف منطقی باشد اما چه نیازی به وجود این اوصاف داریم؟ جواب این است که اوصاف باید به یکدیگر نسبت داشته باشند و اصولاً براساس همین نسبت است که می‌توان معنوی را طبقه‌بندی کرد.

پس معنوی را هرگز نمی‌توان طبقه‌بندی نمود مگر اینکه آنها را براساس اوصافی تعریف کنیم که این اوصاف، نسبت به یکدیگر دارای یک نظام منطقی و یک نسبت باشند. لذا وسیله طبقه‌بندی موضوعات، طبقه‌بندی اوصاف آن موضوعات است.

پیدا کنیم پس اولین قدم، تنظیم نظام اوصاف است. اما اینکه کمیت اینها از نظر نسبت چقدر است امری است که در نظام تعاریف مشخص می‌شود. همچنانکه برای پیدا کردن میزان تأثیر تغییرات آنها باید آنها را در جایی که می‌گذاریم مشخص کنیم.

اما منظور ما از اوصاف، اوصاف یک موضوع واحد نیست. مثلاً غرض ما از استفاده از مداد، «نوشتن» است لذا نوشتن، وصفی است که برای کارآمدی آن ذکر می‌شود. اما همین مداد ممکن است تبدیل به خودکار شود که دیگر مداد نیست. یعنی اگر خصائص شخصی مداد را به چوبی بودن و گرافیتی بودن و... تعریف کنیم می‌بینیم که خودکار چون دارای لوله پلاستیکی و جوهر و روغن و ساچمه نوک آن است و نمی‌تواند آن خصوصیات را داشته باشد لذا مداد نخواهد بود. حال ممکن است به قلم دیگری مثل قلم کامپیوتر برخورد کنید که با فشار یک دکمه، عمل نوشتن انجام می‌شود اما در عین حال هیچ کدام از خصائص مداد و خودکار را هم دارا نباشد. یعنی در اینجا صرفاً پای ترسیم علائم خاصی بر یک صفحه در کار است لذا دیگر ضرورت ندارد که دست من نیز همراه نوشتن کلمات حرکت کند.

اما قبل از هر چیز باید ببینیم که در مقام تطبیق آیا می‌توان در اینجا طرح کلیات را گذاشت یا اینکه این نوع طرح، عبارتی است که فقط مرتکز در اذهان است؟ به تعبیر دیگر آیا تنها طرح اجمالی را می‌گیرد یا اینکه شامل چیزهای دیگری نیز می‌شود؟ مثلاً آیا «استراتژی» جزء طرح کلیات است؟ ممکن است بنا بر آنچه شما می‌گوئید نتوان استراتژی را در طرح تفصیلی آورد چرا که جایگاه آن مثلاً در طرح کلیات است. اما اینکه قبلاً گفتیم باید عناوین تغییر پیدا کند اگر بخواهیم صحبت از چگونگی این تغییر کنیم امری است که جایگاه خود را می‌طلبد و در مقام دیگری باید به آن پرداخت. یعنی کیفیت عرضه قاعده‌مند آن، بحث دیگری است. لذا قبل از هر چیز باید کلیت قضیه را دریافت و راه درک این کلیت همین است که هر سه تا خانه را بطور مشخص مورد دقت قرار دهیم تا ببینیم که در مقام تنظیم به چه صورت درمی‌آید.

پس اولین چیزی را که لازم داریم «مدل اوصاف»

اگر بخواهیم «پیدایش» را مطابق «طرح کلیات» بگیریم

آیا باید قبل از هر چیز ۹ خانه آن را که به عنوان سطح اول است تمام کنیم و سپس به سراغ ۹ خانه «تغییرات» و ۹ خانه «تکامل» برویم یا اینکه از همان اول، یک بخش از طرح کلیات و یک بخش از طرح تفصیلی و یک بخش هم از طرح اجرایی را مورد دقت قرار دهیم؟

(س): بنظر می‌رسد که اگر راه دوم را هم در پیش بگیریم اشکالی در کار ایجاد نمی‌شود.

برادر محسنی: اسم «اجمالی» همراه آن است. لذا باید ابتدائاً طرح اجمالی را تمام کرد و سپس به طرح تفصیلی پرداخت.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: خیر! می‌توان تدریجاً عناوین متناظر با هم را مشخص کرد تا در نهایت همگی آنها با هم مشخص شوند آیا سؤال دیگری نیز دارید؟

۱/۲- امکان وصف قرار گرفتن «انتقال» برای «موضوع، ابزار و روند»

(س): در مورد عناوینی که دارای قید «ارتباطی» بودند دچار ابهام شدیم چرا که ارتباط را صرفاً نسبت داشتن دو چیز به یکدیگر تعریف می‌کردیم که بالطبع آن را باید با قید «نسبت» می‌آوردیم و هکذا آنجا که دارای قید «انتقالی» بودند مردد بودیم که آیا آنها را به معنی موضوع مستقل شونده بگیریم یا چیز دیگر؟

(ج): قرار شد که انتقال، وصف باشد که هم روی موضوع و هم روی ابزار و هم روی روند آن می‌آید که جمعاً ۹ (خانه) را تشکیل می‌دهد. پس انتقال به معنی وصف می‌شود همچنان که مطلوب با موجود و یا بیرون نیز به عنوان وصف ذکر می‌شوند. یعنی در واقع نظام اوصاف را به ما تحویل می‌دهد. پس ما هرگز اینها را برای معنوی

خاص ذکر نمی‌کنیم چرا که باید زیر هر کدام، ۹ شکل از این وصف پیدا شود. همچنان که در مفاهیم تجزیدی نیز برای «سفیدی» چندین مصداق اعم از گچ و کاغذ و دیوار و... می‌آوردید در اینجا نیز باید اینها را به وصف ذکر کنید اما با این فرق که در اینجا باید این اوصاف، نسبت به یکدیگر متنوم باشند. به عبارت دیگر در اینجا یک مجموعه را که دارای خصوصیات مختلف از یک موضوع است ارائه می‌دهید. پس هیچگاه نمی‌گوئیم انتقال به چه چیزی گفته می‌شود؟ آیا به موضوع گفته می‌شود؟! چرا که انتقال به عنوان یک وصف مطرح می‌شود که می‌تواند یا وصف ابزار انتقال و یا صفت موضوع منتقل شونده و یا صفت روند انتقال باشد. یعنی شما بگوئید که در کجا بکار گرفته شده باشد، در چه نحوه اضافه‌ای قرار گرفته و دارای چه منزلتی باشد تا بگوئیم که آن چیز چیست.

۱/۳- تجزیدی نبودن اوصاف به علت اضافه شدن آنها به هم

(س): این مطلب روشن است اما باید دید که آن را در عناوینش چگونه معنا می‌کنیم؟

(ج): اصولاً مهمترین کار کارشناسی هم (که تدریجاً در حال بررسی آن هستیم) در همین خصوصیات خلاصه می‌شود. چه اینکه اذهان عادی که قدرت طبقه‌بندی را ندارند به این علت است که شیء را به وصف ذومراتبی که بین آنها «نسبت» برقرار باشد بکار نمی‌گیرند. پس اولاً موضوعات، با «وصف» ملاحظه می‌شوند و نه به «شخص» و ثانیاً هرگز وصف، وصف تجزیدی نیست بلکه وصف دارای اضافه است که این اضافه‌ها باید در این جدول که بیشتر از ۲۷ خانه ندارد همان ۲۷ تا باشد اما در جایی که

دارای خانه‌های بیشتری است بالطبع میزان اضافه‌ها نیز افزایش می‌یابد. تا اینجا مطلب روشن است.

(س): بله! اما مهم این است که ما بتوانیم اینها را در عمل نیز پیاده کنیم. همچنان که عرض شد یک احتمال این بود که ما پیدایش و تغییرات و تکامل را نسبت به یک موضوع بگیریم و همچنین در بخش مطلوب هم آن را وضعیت مطلوب همان چیزی بگیریم که در بخش موجود روی آن بحث شده بود و یا در بخش انتقال، صحبت از انتقال همان موضوع بکنیم. اما آنچه که حضرت عالی فرمودید احتمال دیگری بود که ما نتوانستیم آن را از میان این قیود درآوریم که بالطبع عناوینی را که ما براساس احتمال اول بدانها دست یافتیم با عناوینی که مد نظر شما بوده است تفاوت پیدا کرده و بعضاً تغییر پیدا می‌کند. اما عمده اشکالی که در مورد مفاهیم احتمال ارائه شده از سوی حضرت عالی بود این است که آن تغییراتی را که می‌خواهیم در بخش «پیدایش» قائل شویم چیست و اصولاً از کجا این اختلاف بوجود می‌آید؟ آیا این روند صحیح است که همانگونه که برای مبانی، تعریفی همچون فلسفه توسعه کل را ارائه می‌دادیم برای مثلاً تغییرات نیز تعریفی متناسب ارائه دهیم و بگوئیم نهایتاً باید این مجموعه، چنین چیزی را تحویل بدهد؟ اگر حضرت عالی این چنین روندی را صحیح می‌دانید در ابتداء مشخص بفرمائید تا بعداً به سراغ پیدا کردن عناوین زیر مجموعه هر یک برویم.

۱/۴- وحدت نظام (نه وحدت موضوعات شخصی موضوعات) حافظ

ارتباط اوصاف

بوادر محسنی: حضرت عالی فرمودید که متعلق «تغییرات و تکامل» باید با متعلق «پیدایش» متفاوت باشد اما از طرفی هم قرار است که راجع به «یک موضوع»، طرح ارائه شود لذا این سؤال مطرح می‌شود که حافظ وحدت موضوعی این سه خانه چیست؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: آنچه مورد نظر است «وحدت نظام» است و نه وحدت موضوع به معنی وحدت شخصی! یعنی وحدت در اینجا وحدت کل است.

(س): اما بالاخره هر یک از اینها به عنوان جزئی از همان کل مطرحند. یعنی ما فعلاً در مقام تجزیه این اجزاء هستیم تا بعداً نظام سازی کنیم.

(ج): مثلاً اگر ما تجزیه‌ای را انجام دادیم که... ترکیب بردار نبود...

(س): سؤال این است که اگر ما «تغییرات بیرونی موجود» را «شرایط» گرفتیم آیا این شرایط، شرایط همان موضوعی است که در «ضرورت» مورد دقت قرار گرفته بود؟

(ج): گاهی شما از «ضرورت موضوع» و گاهی هم از «ضرورت پیدایش» صحبت می‌کنید.

(س): اما ضرورت پیدایش چه چیزی؟

(ج): آیا «کل» باید روی هم جواب این سؤال را بدهد یا اینکه همین جا باید جواب داد؟

(س): آیا نظر حضرت عالی روی ضرورت پیدایش

است؟

بیرونی انتقال» همگی به یک چیز مربوط هستند. یعنی سه خانه در سطر و سه خانه در ستون، همگی یک چیز را می‌خواهند برسانند. و البته تکرار این ۵ تا در تمامی اوصاف و به صورت متناظر نیز وجود دارد.

(ج): پس شما می‌فرمائید این ضرورت، این مطلوب و این موضوع...

(س): یعنی موجود، مطلوب، انتقال، پیدایش، تغییرات و تکامل.

(ج): و از این طرف هم بگوئید تغییرات ضرورت و تکامل ضرورت.

(س): یعنی اینجا هم بگوئیم موجودش، مطلوبش و انتقالش.

(ج): بهترین راه تطبیق این است که یک جدول به همین شکل که می‌گوئید پر کنید.

(س): اما ما هیچ اصراری بر احتمال خود نداریم.

(ج): مسلماً منظور ما هم این نیست که خدای ناکرده پای لجاجتی در کار باشد بلکه می‌خواهیم برای آنکه مقایسهٔ بهتری صورت بگیرد و قدرت مقایسهٔ بیشتری پیدا کنید. عرض شد که به تهیهٔ جدول دیگری همت گمارید. اما باید متوجه باشید که این تناظر هم تنها بین آن ۵ خانه نیست بلکه کل اینها را تبدیل به یک جدول می‌کند. یعنی اگر ۵ تا از آن خانه‌ها را بر این اساس پر کردید مطمئن باشید که تمامی ۲۷ خانه نیز بر همین اساس تنظیم می‌شود. سرّ آن این است که وقتی مثلاً در «مطلوب» می‌رسید عین همین ۵ تا را در آنجا نیز خواهید داشت و هکذا به عین همین تناظر در خانهٔ پائین‌تر نیز برخورد

(ج): سؤال همین جاست که اگر «ضرورت» را به قول عام بکار برده و گفتید حدوث هر چیزی بدون ضرورت ممکن نیست؛ مثلاً گفتیم که «الممكن مالم یوجب لم یوجد» لذا اعم از این است که بگوئیم ضرورت چه چیزی؟! چون هر طرحی را که بیاورید دارای فصلی است که در آن باید ضرورت این طرح را تمام کرد.

برادر پیروزمند: پس ضرورت «ضرورت طرح» می‌شود؟
حجة الاسلام والمسلمین حسینی: خوب عنایت کنید! می‌گویند هنگام ضرورت طرح آیا باید به مقدرات و شرایط طرح نیز پرداخت؟ گاهی شما ضرورت را به یک طرح خاص تحقیقی اضافه می‌کنید که...

(س): خیر! منظور، ضرورت نسبت به اصل ارائه طرح است و نه یک طرح خاص. پس در هر صورت باید متعلقی داشته باشد.

۱/۵ - نحوهٔ ارتباط اوصاف در احتمال فوق

(ج): اگر ما در اینجا ضرورت را اصل گرفتیم و خواستیم آن را در ۹ خانه بیاوریم آیا همهٔ اینها اوصاف ضرورت می‌شوند؟ مثلاً درون ضرورت، بیرون ضرورت، ارتباط ضرورت و... آیا تا آخر، همهٔ آنها ضرورت می‌شود؟

(س): خیر! منظور این نیست.

(ج): آیا «موصوف» به ضرورت در اینجا (مطرح می‌شود؟)

(س): آنچه نظر ما بود این بود که ۵ خانه «پیدایش بیرونی موجود»، «تغییرات بیرونی موجود»، «تکامل بیرونی موجود»، «پیدایش بیرونی مطلوب» و «پیدایش

خواهید کرد. لذا بنظر می آید که ابتدائاً ۹ خانه آن بر این اساس تکمیل می شود.

(س): ۶ خانه یا ۹ خانه؟

(ج): یعنی ۵ خانه اول که تمام شد سراغ ستون «مطلوب» می آئید که باید مطلوب فعلی (یعنی «مطلوب پیدایش») و نیز «مطلوب تغییراتی» و «مطلوب تکاملی» هم باید به همان صورت تنظیم شود و وقتی هم که به «موضوع» می رسید و آن سه خانه را پر می کنید جمعاً به ۹ خانه دست می یابید. یعنی به صورت سه تا سه تا در می آید.

اما با پیدا کردن این ۹ تا این سؤال پیش می آید که مگر «درون» می تواند درون این نباشد؟! لذا به تنظیم خانه های ۹ گانه «درون» و سپس خانه های ۹ گانه «ارتباط» می پردازید. پس کل جدول بر این اساس شکل می گیرد که البته کاری ضروری محسوب می شود چرا که می توان با این وصف، مقایسه ای را بین کاری که در این جدول با کاری که در جدول دیگر صورت می گیرد انجام داد. از اینرو به راحتی می توان با این مقایسه دریافت که کدام یک از دو روند می تواند مطابق با مبانی فلسفی ما باشد و کدام یک خیر؟

۱/۶ - بازگشت ۲۷ عنوان به سه عنوان در احتمال فوق

(س): پس در این احتمال در واقع سه عنوان «پیدایش بیرونی موجود»، «پیدایش درونی موجود» و «پیدایش ارتباط موجود» است که نقش اساسی را بازی می کنند که در قالب «ضرورت»، «شرایط» و عنوان دیگری (که باید برای «پیدایش ارتباط موجود» یافت) خلاصه می شود. لذا

همین سه عنوان است که ۹ وجه را پیدا می کند و مجموعاً در قالب ۲۷ خانه ظهور پیدا می کند.

(ج): البته همه آن سه عنوان نیز به یک چیز برمی گردد.

چرا که شما می گوئید یک عنوان داریم که از آن می توان ضرورت و هدف و... را درآورد.

(س): حتماً آن یک چیز چیزی جز همان طرح نخواهد

بود ولی با توجه به محدودیت زمانی انطباق این است که پیگیر احتمال ارائه شده توسط حضرت عالی باشیم و نه احتمال مطرح شده از جانب خود.

(ج): اما در عین حال اگر می خواهید بحث را متوجه

شوید باید بالنسبه تحرک را برای ذهن خودتان حتی در همین ضیق وقت بپذیرید تا عمل مقایسه را بتوان انجام داد و از این طریق به تعاریفی روشن تر دست یافت. لذا ضروری است که برای جلسه آتی حتماً جدول دوم را هم تهیه فرمائید.

۱/۷ - تفاوت معنای دو وصف «ربط» و «انتقال»

(س): ما دیروز مشغول ترسیم این جدول بودیم، منتهی

در بعضی از خانه ها مثلاً آنجائی که قید ارتباط یا انتقال مطرح می شود، مطلب برایمان واضح نبود.

(ج): انتقال و ارتباط را به عنوان یک وصف لحاظ کنید.

فرق انتقال و ارتباط هم واضح می باشد در موضوع

«انتقال»، نقل و از جائی به جائی رفتن مطرح است ولی در

موضوع ارتباط تنها ربط دو چیز به یکدیگر مطرح

می باشد. یعنی کلاً تمام اینها معنای وصفی یا منتجه ای

دارند. خصوص ارتباط هم مانند آنها می باشد، ارتباط یک

وصف است مثلاً می توانید بین دو نحوه ربط فرق

تمام می‌شود. بنابراین هرگاه در طرح، سخن از «پیدایش» شد باید اموری را ذکر کنیم که در تکون و پیدایش طرح مؤثر هستند، ولی این طرحی را که ما در اینجا پیدا کردیم، دلیلی ندارد که خود این طرح در تغییرات باقی بماند. همچنین عواملش را باید پیدا کنیم، به اینکه بررسی کنیم که چه عواملی برای تغییراتش وجود دارد. لذا ابتدا عوامل تغییرات و سپس شاخصه‌ها و کمالش را ذکر می‌کنیم.

(س): پس در بخش تغییرات، در واقع تغییرات را لازم نیست بگوئیم و بلکه باید تنها شاخصه‌های تغییر را بیان کنیم.

(ج): حالا در اینجا باید ابتدائاً عوامل را به وصف بنویسیم و سپس تبدیل به شاخصه‌ها بکنیم.

(س): تکامل به چه معنا می‌باشد؟

(ج): تکامل یعنی کانه این دو تا تا حالا زیادی بود که گفتیم و آن چیزی که در آخر کار تحویل داده می‌شود فصل کمال می‌باشد و اصلاً غرضمان از کل مباحث آن بوده است. به عبارت دیگر یک بچه متولد و سپس تغییر و در چهل سالگی کامل می‌شود. در طرح هم ما یک پیدایش داریم، یعنی یک احتمال پیدا می‌شود و سپس زیرورو و تغییر می‌کند و در آخر یک جای خاصی را می‌گیرد که یک نسبت و تأثیری هم به مجموعه دارد. در آنجائی که مستقر شد می‌گوئیم: در آنجا «کامل» شده است. یعنی انتظاراتی که ما از آن داشتیم این بود که یک نسبتی به کل اطلاعاتمان و یک نسبتی هم اطلاعاتمان با آن داشته باشد و یک نیازمندی برطرف شود.

(س): آیا تکامل طرح بدین معنا نیست که بتواند قدرت

بگذارید، ربطهای مکانی را به عنوان ارتباط و ترتیب و ربطهای زمانی را به عنوان انتقال بکار ببرید و سپس آن را وصف کنید و از حالت موضوعی در بیاورید و لذا نگوئید: ربط بین دو چیز در ترتیب و بلکه بگوئید: وصفی به عنوان ارتباط. و ربط داشتن. همچنین انتقال را ابتدائاً به معنای ربط زمانی نگیرید و بلکه بگوئید: وصفی به معنای انتقال شدن و طلب نقل. طلب نقل به معنای جوهریش در جریان تکامل روی خود موضوع و برای وسیله یا ابزار یا روند به معنای وصفی لحاظ می‌شود. حال ما اگر بررسی کنیم و بگوئیم: «مقدورات، سازمان، برنامه» آیا می‌توانیم این سه تا را از قیود بدست بیاوریم؟ یعنی آیا «تکامل، بیرون، انتقال» معنای «برنامه» را می‌تواند داشته باشد؟

۲- احتمال ۲: بیان «تکون طرح، تغییرات عوامل طرح و

اتمام طرح» در سه مرحله پیدایش، تغییرات، تکامل

(س): آیا حضرت عالی نمی‌خواهید پیرامون قیود «پیدایش، تغییرات، تکامل» ابتدائاً توضیحاتی بدهید و سپس وارد بحث شوید؟

(ج): یعنی به نظر شما ابتدا سه وصف «پیدایش، تغییرات، تکامل» را توضیح بدهیم و سپس سه وصف، «موجود، مطلوب، انتقال» و هکذا «بیرون، درون، ارتباط» را معنا کنیم؟ «پیدایش»، وصف طرح و «تغییرات» وصف متغیرهای اصلی طرح و «تکامل» هم وصف تمام شدن طرح می‌باشد. یعنی طرح را به عنوان یک موجود زنده فرض بکنید و بعد بگوئید: طرح در یک جا متولد و در یک جا تغییر و در یک جا هم کامل شده و در یک جا هم اجالش

تصرف را ایجاد کند و نسبت تأثیر عینی از آن گرفته شود؟
 (ج): در تکامل چیزهای متعددی مطرح می شود که باید به آن بعداً پردازیم. مثلاً بگوئیم: طرح کامل، طرحی است که بتواند از بیرون خود طرح «مقدورات، سازمان، برنامه» تحویل بدهد (برنامه را به عنوان خود طرح نمی گیریم). سپس می گوئیم: یک مقدورات درونی برای خود مجریان و یک عناصر مجری دارد و باز یک گردش عملیاتی دارد که دیگر اسم آن را برنامه نمی گذاریم مثلاً می گوئیم: «آئین نامه گردش عملیات». فرق این با قبلی این است که قبلی در باره موضوع بود به لحاظ بیرونی را که می خواست تغییر بدهد، یعنی آن چیزهایی را که باید برای انجام این کار واجد باشد و اینها نمی توانند این کار را بکنند. سپس در ارتباطش باید معین کنیم که این بیرونی با درونی چه ربطی را در حین حرکت می توانند داشته باشند؟ حالا مجدداً به سراغ بحث برمی گردیم.

(س): معنای «موجود، مطلوب، انتقال» را هم بفرمائید.

(ج): یک موجودی را ما برای پیدایش تغییرات و تکامل ذکر می کنیم و یک مطلوبی را از هر کدام از اینها داریم. یعنی مثلاً مطلوب ما در مرحله پیدایش بیرونی، «هدف» می باشد ولی مطلوبمان در مرحله تکامل معنا ندارد که هدف باشد، آنجا مطلوب، ماشینی است که بتواند این کار را انجام بدهد. شما می خواهید بگوئید شیء باید از موضوع فعالیت ما بیرون باشد مثلاً: موضوع فعالیت یک دولت به کمال رساندن ملت می باشد، که این کار حتماً نیازمند سازمان و مطالعات مقدورات می باشد. از این پائین تر می آئیم و می گوئیم: شما مطلوبتان جای است و

شما بدون سازمان نمی توانید جای درست کنید. در مرحله تکامل آیا می تواند سازمان به نحو بیرونی باشد؟
 (س): پس مطلوب یعنی اوصافی که موجود ندارد ولی باید داشته باشد؟

(ج): در حال موجود شما نمی توانید جای سازمان با مقدورات را عوض کنید. یعنی در تکامل بیرونی موجود، سازمان داشته باشیم. فرض این است که سازمان را در اینجا باید معین کنید ولی مقدور را نمی توانید بگوئید: نداریم. موضوعتان حتماً مقدورات هست ولی تخصیص نیروی انسانی و مقدورات مادی نیست. لذا در موجود نمی توانید سازمان و یا برنامه بنویسید ولی در موجود بیرونی حتماً مقدورات را می توانید بنویسید.

(س): آیا مطلوب، همان مطلوب موجود است؟ یعنی

مطلوب همان اوصاف در موجود که باید به کمال برسند؟

(ج): حالا اگر مقدورات بخواهند برای رسیدن به هدف کارآمد بشوند، باید تخصیص پیدا کنند. ما می خواهیم به هدف برسیم و موجودی به نام مقدورات داریم، حال این مقدورات به چه باید تبدیل شوند تا هدف بشود؟

۲/۲- لزوم تعیین «مقدورات» در مرحله تکامل

(س): مثلاً باید بگوئیم: سازماندهی شدن یا بهینه شدن تنظیم مقدورات مطلوب می شود؟ یک مقدور موجود داریم و این می خواهد شکل مطلوب پیدا کند، یعنی خود این مقدورات ما باید یک نظام مندی مطلوب پیدا کند. بنا بر این مبنای وحدت موضوع در اینجا لحاظ می شود و لذا باز همان مشکلی را داریم که در پیدایش و تغییرات بود. یعنی آیا لازم است که در اینجا وحدت موضوع را حفظ کنیم و

بنابراین کلمه مقدورات را پشت سر ضرورت نمی‌توانید بیاورید، یعنی نمی‌توانید بگوئید: ضرورت کامل شده یعنی قدرت و بلکه ضرورت کامل شده یعنی اینکه خلاء کاملاً معرفی بشود.

(س): یعنی حالت اثباتی به خودش نمی‌گیرد و مقدر معین نمی‌کند و معنای خلاء را می‌دهد، منتهی خلاء گاهی اجمالی و گاهی تفصیلی و گاهی...

(ج): بله یعنی به تفصیلی هم که برسد باز معنای خلائی در کنه اش می‌باشد. پس ما ضرورت را در سه مرحله نمی‌توانیم بچرخانیم زیرا معنای خلائی را تا آخر می‌آورد؛ که اگر معنای خلائی را آورد دیگر مقدر، لقبش نمی‌باشد. ما آن چیزی را که در فصل تکامل می‌خواهیم این است که بیرون از موضوع ما قدرتی باشد که بتوانیم بر آن تکیه کنیم و موضوعمان را تغییر بدهیم. به عبارت دیگر صحبت از واجدیت در اینجا می‌کنیم.

۲/۳ - تغییر موضوع (معنون) در اوصاف مختلف جدول، در

احتمال فوق

(س): در بخش عوامل هم همینگونه می‌شود، یعنی تکامل درونی موجود به معنای مقدورات می‌باشد.
(ج): بخش عوامل، کدام بخش می‌باشد.
(س): «پسیدایش، درونی، موجود» را عوامل معنا می‌کنیم.

(ج): که این طرفش مقدورات می‌نویسیم. حال آیا عوامل ضرورت است یا اینکه عوامل چیز دیگری می‌باشد؟

(س): خیر عوامل ضرورت نیست و بلکه عوامل طرح

بگوئیم: همین موجود باید شکل مطلوب پیدا کند؟ یعنی اگر گفتیم: موجودمان مقدورات است، شکل مطلوب مقدورات چگونه است؟ و در انتقال هم باید بگوئیم: این مقدورات موجود اگر بخواهد به مقدورات مطلوب تبدیل بشود چگونه باید سیر کند؟ این تلقی ابتدائی از «موجود، مطلوب، انتقال» می‌باشد.

(ج): در اینجا ما با تخمینی که بتواند متناسب با اینها در بیاید باید معنوها را پیدا کنیم و وصفهایش را هم لحاظ کنیم. به عبارت دیگر وصف را دقت کنید: «تکامل، بیرون، موجود» یا «تکامل، بیرون، مطلوب» در مرحله تکامل دو معنا می‌توانید ارائه دهید. یکی اینکه بگوئید: «تکامل، بیرون، موجود» تکامل همان ضرورت می‌باشد.

(س): نه می‌گوئیم: تکامل پیدایش می‌باشد.

(ج): که همان ضرورت کامل شده می‌باشد که از این طرح و مقدورات در نمی‌آید.

(س): خیر، معنایش این است که اگر ما ضرورت را قید مقدورات بزنیم، ضرورت تکامل یافته می‌شود.

(ج): ضرورت خلائی بوده است و حال خلاء تکامل یافته است. به عبارت دیگر یکبار می‌گوئید: خلاء تکامل یافته یعنی شناخت قدرتی را که داریم و یکبار می‌گوئید: خلاء تکامل یافته یعنی شناخت چیزی که از قدرت نداریم. مقدورات یعنی تکیه‌گاه ما برای رسیدن، که در این صورت دیگر معنای خلائی و فاقدیت نمی‌دهد و بلکه معنای واجدیت می‌دهد و اینکه می‌خواهیم یک ضرورتی را از بین ببریم. به عبارت دیگر مقدر یعنی اینکه واجد هستید و اما ضرورت یعنی ضرورت هست که واجد بشویم.

و یا اینکه عوامل موضوع می باشد، همانگونه که ضرورت، ضرورت موضوع (طرح) بود.

(ج): عیبی ندارد، حالا روی این فرض هم تأملی می کنیم هر چند در این جلسه خانه ای ترجمه نمی شود. ولكن برای دقت کردن در مطلب، هم در ضبط کردن و هم در ذهن برادران مؤثر است. هرگاه ما در خانه دوم، پیدایش درونی موجود را «عوامل» بگیریم و عوامل را عوامل موضوع فرض کنیم (عوامل، عوامل درون موضوع شد) عوامل کامل شده موضوع، عوامل مقدرات است. موضوع ما یک شأنی دارد، مثلاً موضوع را یک چیز ساده قرار می دهیم، بر فرض موضوع درست شدن مداد است. پس موضوع «مداد» است. عوامل مداد، ذغال گرافیت و چوب و روغن است. حالا این سه عاملی را که در اینجا داریم اگر مقدراتمان را بخواهید بنویسید، آیا می نویسید مقداری که چوب و روغن و ذغال گرافیت داریم؟

(س): یعنی در عوامل و در تغییرات عوامل، نسبت بین این عوامل را معلوم می کنیم؟ یعنی آن را که تفصیل می دهیم، به معنای این است که می گوئیم شکل مطلوب نسبت به این عوامل چگونه باید باشد؟ به مرحله تکامل که می رسد، می گوئیم حالا ما چقدر می توانیم این نسبت را ایجاد کنیم، ما مداد با کیفیت عالی را الان نمی توانیم درست کنیم، مجبور هستیم نسبت آن را تخفیف دهیم.

(ج): از لحاظ کمیت یا می توانیم ۱۰۰ هزار عدد و یا ۱۰ هزار عدد درست کنیم. در اینجا از سازمان مدادسازی که صحبت نکردید!

(س): هنوز خیر! همه چیز که یک دفعه نمی شود، باید

کم کم پیش رفت!

(ج): بله! در عین حال ببینید که سؤال من چگونه است و به کجا اشکال می کنم. اشکال من این است که برای مداد ساختن، مقدور شما آیا مواد اولیه است که آن را جزء عوامل مداد در اینجا قرار می دهید؟ توجه کنید که عوامل را روی موضوع بیاورید. آن فرمایشی که شما می گوئید حتماً می آید ولی من حساس بر روی این مطلب هستم که آیا همان موضوع را ما می توانیم در چندین خانه بچرخانیم یا اینکه آن موضوعی که می آید یک وصفی دارد که آن وصف بگونه ای دیگر می آید و معنون آن نیز در بیشتر از یک خانه نمی آید. این ابتدائاً ماتریس را بهم می زند؛ یعنی نمی گوید که موضوع را تا آخر حفظ کرده اید، ولی در وصف که بیائیم، حتماً وصف حفظ شده است. مانند وصف انتقال که عرض کردیم، بحث موجود در تمام آن حفظ شده است. نکته ای را که بنده می خواهم عرض کنم.

(س): منتهی فقط مشکل این احتمال حضرت عالی این است که ما بتوانیم ارتباط بین معنوها را با این وصفها پیدا کنیم، یعنی اگر بتوانیم هم ارتباط را پیدا کنیم و هم در عین حال تغییر کند، مشکلی ندارد.

(ج): به عبارت دیگر ما باید آن مشکل را حل کنیم. یک مشکل این است که اصولاً چگونه تطبیق به عینیت پیدا می کند. آنچه که موضوع صحبت است این است که تطبیق به عینیت از طریق وصف و تبدیل شدن به امور مختلف معین می شود نه از طریق تجرید وصف و تکرار آن با قید ذهنی. اگر در مفاهیم نظری باشیم و جدول درست کنیم،

که حالا یا می‌خواهید آن را بهتر کرده یا تولید نموده و یا هر کار دیگری که باید انجام دهید. ولی آنجا غیر از مواد اولیه آیا ماشینی که بخواهد این را تغییراتی بدهد، می‌خواهید؟ (س): بستگی به این دارد که موضوع کارمان را چه امری قرار داده‌ایم. اگر موضوع را خود مداد قرار دهید، اینگونه خواهد شد؛ اگر موضوع را طراحی تولید مداد قرار دادید یک چیز دیگری خواهد شد.

(ج): هر چه را که شما قرار دادید، موضوع قرار می‌دهیم.

(س): اگر آن چیزی را که حضرت عالی دنبال می‌کنید، ما موضوع را به جای آنکه مداد قرار دهیم باید طراحی تولید مداد یا کارخانه تولید مداد قرار دهیم.

(ج): حالا ما می‌خواهیم یک مدل تولید برنامه درست کنیم. موضوع ما در اینجا چیست؟ آیا خود مدل موضوع است؟ آیا برنامه است؟ آیا تغییراتی که به وسیله برنامه در خارج انجام می‌گیرد می‌باشد؟ ما می‌خواهیم مدل تنظیم برنامه یا تولید برنامه‌ای را درست کنیم که آن برنامه، نحوه تغییر در عینیت را تحویل می‌دهد. موضوع بالواسطه ما چیست؟ و موضوع بلاواسطه ما چیست؟ اگر موضوع بالواسطه ما را آن چیزی بگیرد که برنامه می‌خواهد آن را تغییر دهد، در اینجا موضوع ما برنامه نیست؛ هر چند مدلمان، مدل تولید برنامه است ولی می‌خواهد برنامه تولید یک امری دیگری را در خارج تولید کند. حالا شما موضوع را کدام یک از این سه تا باید قرار دهید؟

(س): طبیعتاً این اولی موضوع بحث است.

اشکالی ندارد که همان مفهوم را در ۲۷ خانه بیاورید؛ ولی اگر در مدل کاربردی باشد، برای هر جا یک معنون لازم است. مثلاً مجموعه اشیاء مختلفی است که ضبط صوت را نتیجه می‌دهد. چنانچه آن را به وصف بیاورید، حتماً اینگونه نیست بلکه خواهید گفت: اینجا اثر صوت از مکانیکی به الکتریکی تبدیل می‌شود. در اینجا اگر الکتریکی تقویت می‌شود و پس از تقویت بالای سر «هد» می‌آید و بعد بر روی نواری که اکسید آهن روی آن است، می‌آید که در اینجا کار اولیه ضبط تمام می‌شود. این هم الکترو موتور آن است که این نوار را می‌چرخاند. به خارج که می‌آید معنا ندارد بگوئیم: چرا شما چیزهای مختلفی را می‌آورید؟!

۲/۴- «مدل تولید برنامه، موضوع جدول، در احتمال فوق

عین همین را در برنامه دارید. به همین قسمتی که شما فرمودید برمی‌گردیم و می‌گوئیم: چنانچه عوامل را عوامل خود موضوع بگیرید، عیبی ندارد. مثلاً ذغال گرافیت، چربی و چوب، مداد را تحویل می‌دهد و موضوع را هم مداد بگیرد. در تغییرات هم بگوئید: اندازه‌گیری اینها و معلوم شدن اینکه به چه نسبت می‌توانیم از هر کدام برداشته یا چند مداد می‌توانیم بسازیم. در قسمت آخر هم بگوئید که اینجا مقدمات ساختن مداد را می‌نویسیم. من هم می‌نویسم که در برنامه، این مقدمات ساختن شما نیست. زیرا شما یک ماشینی می‌خواهید درست کنید که مداد را تحویل بدهد یا تغییرات مداد را داده تا مداد را بهینه کند. در برنامه آن اینگونه نیست که موضوع را نداشته باشید موضوع را داشته به عنوان موضوع انتقال هم دارید

برنامه‌سازی با مدل شما برنامه تولیدی می‌سازند. یک جایگاه خاصی برای آن می‌گذارند. حالا ما موضوعمان را هر چه که شما قرار دهید، قرار خواهیم داد. می‌گوئیم: موضوعمان مدل تنظیم برنامه تغییر حوزه است. آیا ما باید تغییرات خود این مدل را اینجا ببینیم و برنامه‌ریزی کنیم و بعد هم تکامل مدلمان را ببینیم؟ یا اینکه این مدل برای درست کردن برنامه است و نه برای درست کردن خود مدل؟ موضوع برنامه در برنامه جا ندارد. نمی‌شود موضوع برنامه در برنامه جا نداشته باشد. کما اینکه ضرورت برنامه باید جا داشته باشد.

(س): پس تمام اینها را قید با واسطه آن قرار داده و می‌گوئیم: ضرورت یعنی ضرورت برنامه و عوامل یعنی عوامل برنامه.

(ج): این را در سطح دوم بررسی می‌کنیم. وقتی به آن قید برنامه می‌زنید و نگوئید: برنامه، مدل، عینیت هر سه به هم متقوم می‌باشند. آن موضوع خاصی را که شما می‌خواهید به وسیله برنامه تغییر دهید، قاعدتاً نیست، چون خود برنامه است. آیا برنامه به قید موضوع می‌خواهد اینجا باشد؛ یعنی موضوع برنامه شود؟ اینگونه بگوئیم: ضرورت برنامه، هدف برنامه، موضوع برنامه.

(س): آن وقت با خود برنامه یکی خواهد شد.

(ج): احسنت! من گمان می‌کنم در عین حالی که امروز به نظر آمد که بحثی را نگفتیم، ولی زیر بناهایی که در ذهنتان ممکن بود مخلوط شود با وقتی که بخواهیم مفاهیم تجربیدی را تنظیم کنیم. فرق بین مدل شاخصه با مدلی که بخواهیم مفاهیم نظری را تنظیم کنیم. البته آنجا هم سه

۲/۵- تقوم «مدل برنامه، برنامه، عینیت» به هم در احتمال فوق

(ج): یعنی آیا مدل تولید برنامه است؟ اگر مدل را اول گذاشتیم، آیا در مدل شما موضوع برنامه نیز جا دارد یا خیر؟ در مدل تولید برنامه تغییر استکان، آیا استکان می‌تواند از مدل تولید برنامه‌تان مطلقاً حذف شود؟ به عبارت دیگر آیا این مدلتان بطور علیحده، مجرد است و سطح دوم آن نیز مستقلاً مجرد و بریده است و سطح سوم نیز علیحده مجرد و بریده می‌باشد؟ یا اینکه قطعاً موضوعتان یک جایی دارد که باید آن را جای دهید؟

(س): جای دادن به معنای این نیست که در یک خانه قرار می‌گیرد؛ یعنی اگر موضوع، طرح تولید برنامه تغییر استکان شده باشد مراحل آن به یک گونه خاصی می‌باشد و اگر مثلاً برنامه تغییر میکروفون شد، باید مراحل آن به گونه‌ای دیگر باشد.

(ج): یک وقت است که بحث می‌کنیم چگونه مدل را درست کنیم؛ ولی یک وقت می‌گوئیم که مدلمان باید چه خاصیتی داشته باشد و واجد چه چیزی باشد. نمی‌خواهیم بگوئیم که مدلمان را چگونه درست کنیم، زیرا این بحث دیگری است. ما می‌گوئیم مدلمان واجد چه شاخصه‌هایی باشد. آیا مدلمان می‌شود از موضوع برنامه هیچ منزلتی برای موضوع برنامه در آن نباشد و بعد مدلی باشد که بوسیله آن، برنامه تغییر یک چیز درست می‌شود؟

(س): یعنی قید آن موضوع بالواسطه باید در کل آن جاری باشد.

(ج): یعنی این امر باید یک منزلتی داشته باشد که به بقیه متقوم باشد و بقیه هم به آن متقوم باشند. برای

(س): اینکه ما در خارج این را لازم داریم صحیح است؛
منتهی ما تعدد معنویهای خویش را مجبور هستیم از تغییر
قیود بدست آوریم.

(ج): تعدد اوصاف وصفی را باید از تغییر چه چیز
بدست آوریم؟ به عبارت دیگر...

(س): یعنی با تغییر قیود، تغییر وصف بدست می آید و
با تغییر وصف باید تغییر معنوی بدست آید.

۲/۶/۱ - ظهور معنای جدید با تغییر هر قید از اوصاف در

فرض تقووم اوصاف

(ج): یعنی اوصاف را می توانیم بر روی هم بگوئیم قید
که می خورد باز هوبتاً چیز دیگری می شود که باید جستجو
کرده و آن را پیدا کنید. گاهی می گوئیم برای قیود به تنهایی
معنای مجرد ارائه دهید؛ یعنی «پیدایش» را یک معنای
مجرد بگوئید که در هر سه جا یک نحوه ظهور پیدا می کند.
موجود را هم بگوئید که یک نحوه ظهور پیدا می کند آیا
عنایت فرمودید که اشکال من به کجا می باشد؟

(س): بله! منتهی...

(ج): یک وقت می گوئید: این پیدایش بیرون موجود،
وحدت ترکیبی پیدا کرده و یک امر می شود، یک وصفی
می شود که به هم مقوم می شوند که احیاناً با وصف جانبی
خود نه اینکه از نظر ترکیب متعدد است، بلکه از
خصوصیت ذاتی هم ترکیب جدید به ترکیب قبلی تا آن حد
مشابهت ندارد که بگوئیم مثلاً پیدایش در هر سه تا یکی
است و بیرونی هم در هر سه تا یکی است، مثلاً یک قید که
اضافه و کم شده است، باقی مانده است.

(س): بله! یعنی ما تغییر معنوی که پیدا می کنیم به

نحوه می شود درست کرد. متناسب با اذهان عمومی این
است که به آنها به صورت تجریدی تفاهم کنید؛ یعنی خود
آنها متصرف در مفاهیم نیستند. نحوه ارتکاز شما آنجا جا
پیدا نکرده است. بنابراین شما باید در آنجا همان یک
موضوع را حفظ کرده و تکرار کنید که خیلی راحت به
اذهان بیاید، کما اینکه اینجا هم که کار را تمام کردیم باید به
یک نحوه با یک قید خاصی آن را بیاوریم که به ذهن تمامی
آنها بیاید که همان است؛ یعنی ما محوری تنظیم کرده و
تبعی ارائه می دهیم. نهایت این است که خود آنها تعجب
می کنند که چرا خودشان نمی توانند اینگونه تنظیم کنند.
علت آن هم این است که ما با یک ابزاری تنظیم می کنیم که
آن ابزار در دست آنها نیست.

۲/۶ - تقوومی بودن رابطه اوصاف جدول در احتمال فوق

(س): یعنی تفاوتی که می گوئید: تجریدی و غیر

تجریدی...

(ج): وقتی که وحدت موضوع را بخواهیم بیاوریم و
همان را بخواهیم بگردانیم با وقتی که می گوئیم تفاوت
دارد. در ابتدا اوصاف است، یعنی تعدد است و وحدت به
آن معنا نیست بلکه وحدت، وحدت نظام است. بعد
اوصاف متعدد ما هم که مبتنی بر وحدت نظام هستند به
معنای نسبی بکار می روند؛ یعنی نه به معنای «تجریدی
مطلق» و نه به معنای «عنوان یک موضوع». بعد به صورت
نسبی هم که بکار رفتند (که آنها را با قید مثلاً تغییرات
بیرون موجود یا پیدایش بیرون موجود یا تکامل بیرون
موجود می خوانیم) بعد از این، قسمت معنوی آنها باید در
۲۷ تا متعدد باشند.

شخصی می‌گیرید، بلندگوی کوچک و بزرگ یا بوق بزرگ نیز تماماً پخش کن می‌باشد که تقریباً از یک مکانیزم برخوردار هستند؛ یعنی تماماً یک حوزه مغناطیسی طبیعی باضافه ایجاد یک حوزه الکتریکی که در مقابل آن دارد و تحریکاتی که دارد حرکت مکانیکی را ایجاد می‌کند. این مطلب با مطلبی که نوع عمل «هد» با نوع عمل «پخش کن» فرق دارد، «هد» بالای سر نوار است که شنونده آن یعنی متأثر شونده آن، نوار است. بوق هم تأثیرگذار بر گوش می‌باشد. بله! بلندگو می‌شود از میکروفون به داخل تقویت رفته و مستقیماً به بلندگو آمده و گوش بنده متأثر شود. بعداً هم بجای میکروفون، هد قرار گرفته که صدا را از روی نوار گرفته و به داخل بلندگو می‌فرستد تا اینکه بنده با گوش می‌شنوم؛ ولی آن وقتی که نوار می‌شنود با آن وقتی که بنده می‌شنوم، نوع موضوعش مختلف است.

۲/۷- لزوم دستیابی به عوامل متنوع سازنده یک وحدت در

احتمال فوق

حالا آنچه را که ما در کل مجموعه سازه‌های عینی خودمان نیاز داریم، آیا عوامل مختلفی که یک «وحدت» و یک «نظام» را بوجود می‌آورد، می‌خواهیم؟ یا اینکه جنس و فصل کردن و تفکیک کردن و طبقه کردن را می‌خواهیم؟ (س): خیر! حتماً عوامل مختلف می‌خواهیم؛ منتهی عوامل مختلف را از طریق اوصافی که فقط قیود آنها تفاوت دارد بدست آوردن آنها مشکل است.

(ج): از طریق اوصاف و ترکیب کردن اوصاف، اگر ما یک مرتبه در نحوه وحدتی که جنس و فصل را درست می‌کند، وارد شدیم؛ یعنی گفتیم: جنس، پیدایش است و

میزانی است که تفاوت این دو قید به ما اجازه می‌دهد، مازاد بر این را از کجا می‌آوریم؟ مثلاً در «پیدایش بیرونی موجود» با «تغییرات بیرونی موجود»، این «پیدایش و تغییرات» وصف بیرونی موجود شده‌اند؛ یعنی «بیرونی موجود» الان برای این موصوف شده است.

(ج): اگر کسی بگوید که این وصف، موصوف شیء است و تعین شیء به همه خصوصیات است که این «هد» شده است و این «بلندگو» شده است، شما به لحاظ وصف می‌توانید بگوئید که «هد» بر روی نوار اکسید آهن، پخش می‌کند و پخش کن نیز بر روی ایجاد حرکت مکانیکی در فضا پخش می‌کند. این را با گوش می‌توان شنید و آن را با نوار می‌توان شنید. نوار آن صدا را می‌شنود، یعنی بر نوار اثر می‌گذارد. وظیفه «هد» در ضبط صوت با وظیفه پخش کن مشابه است. هد بر روی نوار اثر می‌گذارد و پخش کن بر روی گوش بنده اثر می‌گذارد ولی محال است که بگوئید این با یک قید کم و زیاد، عینیت آن خواهد بود. شما به «تحلیل فنی» آن را پیدا می‌کنید نه به اضافه یک قیدی. نظیر بلندگوی کوچک و بلندگوی بزرگ نمی‌باشد که بگوئید نوع آن یکی است و جنس و فصل آن یکی است منتهی با قید اینکه اگر دهانه بوق آن ۲۵ سانت باشد، اینگونه است یا «یونیت» باشد اگر مثلاً «اهم» آن این درجه باشد برای بلندگوهای بزرگ، اینگونه است. شما این را نمی‌خواهید بگوئید.

۲/۶/۲- حفظ نوع و تغییر فصل در فرض تجرید اوصاف

فرقی که بنده عرض می‌کنم این است که اگر تجریدی بحث بفرمائید نوع را واحد می‌گیرید و فصل را خصوصیت

فصل، بیرونی است و عرض هم موجود است، در این صورت نحوه دسته‌بندی و طبقه‌بندی به گونه‌ای دیگر خواهد شد. (روی هم رفته به گمانم مطلب وضوح پیدا کرده باشد).

(س): حالا اگر با توجه به این توضیح، موجود و مطلوب و انتقال در خاتمه عناوین اصلی ما معلوم باشد که بتوانیم یک مقدار در درون آن فکر کنیم. اگر چیزی به خاطرتان بیاید استفاده می‌کنیم. بالاخره با توجه به این توضیحی که باید بدهیم آیا مطلوب، موجود می‌شود یا باید بگوئیم مطلوب چیزی دیگری می‌شود؟

(ج): عناوین کلاً در هر خانه‌ای که قرار می‌گیرند باید

خصوصیاتشان چیز دیگری را تحویل دهد؛ یعنی مثلاً اگر مطلوب در اینجا هدف شد حتماً اینجا باید یک چیز دیگری غیر از هدف شود. باید چیزی شود که خاصیت هدف را در منزلت خودش داشته باشد نه اینکه خود هدف در اینجا باشد. اینجا باید چیزی باشد که خاصیت هدف را در اینجا داشته باشد.

(س): یعنی در عین اینکه یک نوع مشابهتی در آن حفظ می‌شود ولیکن...

(ج): اگر تقوم بفرمائید، شاید بهتر باشد. بگوئیم: یک تقومی ملاحظه می‌شود ولی هرگز مشابهت آن از قبیل جنس و فصل نیست.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

جلسه ۵

تاریخ: ۲۴/۱۰/۱۲

الگوی تنظیم برنامه حوزه

مجلس تنظیم جدول

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

مراحل شکل گیری جدول الگوی تولید طرح

فهرست

جدول تحریری - جدول نهایی

- ۱- علت تقدم سه وصف «درون، بیرون، ارتباط» بر «ضرورت، بررسی، نمود»
- ۱/۱- ضرورت بررسی کوچکترین نظام درونی و بیرونی در توصیف موضوع
- ۱/۲- مستقل شدن لحاظ ابتدائی موضوع در صورت تقدم سه وصف «ضرورت، بررسی، نمود»
- ۲- رابطه عناوین جدول الگو با نظام اوصاف
- ۲/۱- اوصاف علت پیدایش عناوین (منتجه‌ها)
- ۲/۲- تابعیت «چیستی»، از «کجائی» (نظام نسبتها)
- ۲/۳- امکان ترجمه اصطلاحات به ادبیات تبعی
- ۳- «الگوی تولید طرح» عنوان جدول مورد بررسی
- ۳/۱- تعریف طرح به نقشه‌ای که حداکثر نیازمندیها را با حداکثر بهره‌وری از امکانات تأمین کند

۳/۲- بیان سطوح مختلف برای طرح (نقشه)

۳/۳- اشتراک «تاریف کیفی» و اختلاف «ضرائب فنی» در طرحهای مختلف

۴- تعیین مراحل شکل‌گیری الگوی تولید طرح اصلاح حوزه

۴/۱- تعیین اوصاف فلسفی زیر ساخت، اولین مرحله تعیین الگو

۴/۲- تعیین اصطلاح برای اوصاف، دومین مرحله تعیین الگو

۴/۳- ترجمه اصطلاحات به ادبیات انتزاعی، سومین مرحله تعیین الگو

۴/۴- مقید کردن اصطلاحات به موضوع خاص، چهارمین مرحله تعیین الگو

نام جزوه :	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۲۰۰۵
اسناد :	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین :	۷۴/۱۰/۱۲
عنوان گذار :	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار :	۷۴/۱۰/۲۰
ویراستار :	برادران محسنی، جمالی	تاریخ بایگانی :	۷۴/۱۰/۲۰
حروفچینی :	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ :	۲۰ نسخه
تکثیر از :	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر :	اول



تاریخ: ۱۲/۱۰/۷۴

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۵

مراحل شکل‌گیری جدول الگوی تولید طرح

۱- علت تقدم سه صفت «درون، بیرون، ارتباط» بر «ضرورت، بررسی، نمود»

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ابتدا چند مطلب را عرض کنم، جدولی که تنظیم نمودید (جدول ضمیمه) از جهتی خوب بود چرا که برای تنظیم آن زحمت کشیده بودید، از جهتی به ذهن می‌آید که «ضرورت، بررسی، نمود» در این جدول بیشتر قید دوم شده است تا «بیرون، درون، ارتباط» آیا همین طور بوده است یا نه؟ یعنی در سطح اول موجود که نگاه می‌کنیم می‌توانیم بگوئیم: ضرورت بعد از پیدایش است، عوامل «به معنای بررسی» و نمود «به معنای کارائی» می‌باشد مثل همین هم تکرار می‌شود ضرورت عوامل، کارائی ضرورت، عوامل کارائی، همین طور است؟ برادر پیروزمند: چون ما ارتباط را به معنی کارایی با منتهجه معنا می‌کردیم.

۱/۱- ضرورت بررسی کوچکترین نظام درونی و بیرونی در

توصیف موضوع

(ج): ما «ضرورت، بررسی، نمود» را در مرحله جایگاه موضوعی پژوهش در مراحل، به صورت «ثبوت، اثبات و

آثار» ذکر کرده‌ایم ولیکن در مرحله آخر (در پایگاه ارزشی) «تألیف، تصنیف و تأسیس» است و در مرحله اول (خاستگاه) «بیرون، درون، ارتباط» می‌باشد.

ابتدائاً تفاوت این دو را خدمتان عرض می‌کنم. در صورتی که در خاطرتان باشد، در منطق عمل مجبور هستیم خود شیء را، به صورت یک نظام ملاحظه نماییم. سپس در این حال که این یک نظام هست مجبور هستیم حداقل این را درون یک نظام دیگری هم ملاحظه کنیم، یعنی بایستی کوچکترین نظام شامل و مشمول را حتماً مورد توجه قرار دهیم آن را نمی‌توانیم منفعل بینیم و بگوئیم که یک موضوع منطقی یا موضوع عینی‌ای یا مفهومی را که داریم اگر متغیر است نمی‌توانیم بگوئیم که این «بسیط» می‌باشد بلکه باید بگوئیم که این یک نظام است، بعد که گفتیم یک نظام است باز کنترل تغییرش به درد نمی‌خورد مگر اینکه بگوئیم که شامل یک نظام درون کوچکترین نظام است، یعنی مجبوریم که کوچکترین نظام شامل و مشمول را ملاحظه کنیم، هیچگاه نمی‌توانیم نظام را منفرداً بیرون بیاوریم، بنابراین مبنای حتماً بایستی موضوع درون و

باید این را مورد توجه قرار بدهیم که پیدایش (یعنی خاستگاه) را ولو به اجمال، بریده بحث آن را نموده ایم.

یعنی آمده ایم عین اینکه می گوئید یک موضوع از سایر مستقل و بریده است، نمی توانید بگوئید که یک نظام هم از سایر نظامات بریده است. اگر شما آمدید «ثبوت، اثبات، آثار»، یا «ضرورت، بررسی، نمود» را بر «درون و بیرون» مقدم داشتید بدین معناست که نیامدید ابتدا ولو به نحو اجمال ربط را ملاحظه کرده و سپس آن را کامل بکنید. مثال ساده آن از قبیل این است که بیائید مفهوم «وحدت» را «یک بودن» را از سلب تعدد بدست آورید و مفهوم «چندتائی» را از سلب وحدت بدست آورید و بگوئید داخل این لیوان چند تا شیء است، یکی نیست، این مفهوم ذهنی شما از سلب مفهوم دیگری بدست می آید، وحدت از تعدد، نفی تعدد برابر است با یکی بودن، نفی چند تا بودن برابر است با یکی بودن، نفی یکی بودن هم برابر است با چند تا بودن، در این صورت دو مفهوم مستقل بوجود می آید بنام «وحدت»، «کثرت».

حالا شما از وحدت و کثرت نمی توانید یک مفهوم مرکب بسازید چرا که در پیش فرضتان اذن استقلال داده اید، یعنی در هویت وحدت، تقوم به کثرت اخذ نشده است که بگوئیم این مفهوم نمی تواند باشد مگر اینکه متصل به آن باشد، با سلب آن را بریده و جدا کرده اید ولو به تحلیل عقلی؛ این امر وحدت و کثرت متقوم را تحویل نمی دهد. کلیه مفاهیم ما در دستگامی است که ربط را در اصل موضوعتان لحاظ کنید، نه اینکه ربط را به موضوعی که مستقلاً قابل لحاظ می باشد، اضافه نمائید. اگر «ضرورت، بررسی، نمود» را در ابتدا آوردیم در این

بیرون برای کنترل تغییر مورد توجه قرار بگیرد، در کجا؟ اگر بخواهیم بحث خاستگاه تغییر را بکنیم ولی اگر بخواهیم منزلت آن را داخل منزلت (صدها یا هزارها یا حداقل آن ۷۲۹/۰۰۰ آن را در) یک روند بینیم یا در یک مجموعه خیلی بزرگتر بینیم که در آنجا بخواهیم بگوئیم که جایگاه ایشان کجاست؟ در اینجا لزوماً دیگر صحبت از درون و بیرون و عامل کنترل و تغییر نیست؛ در اینجا می گوئیم ثبوتاً جای کل آن چیزی را که از تغییرش بحث کردید در کجا می باشد؟ مثلاً شما می گوئید پیدایش و حدوث تغییر کجاست؟ بعد می گوئید: کلاً جایگاه و نسبتش به متغیرها کدام است؟ بعد می گوئید ارزش و کارائی اش چقدر است؟

۱/۲ - مستقل شدن لحاظ ابتدایی موضوع در صورت تقدم سه وصف «ضرورت، بررسی، نمود»

بنابراین در جدول شامل بزرگ حتماً «ضرورت، بررسی، نمود» را داریم ولی اگر جای «ضرورت، بررسی، نمود» را عوض کنیم، اینبار می گوئیم «ضرورت، بررسی، نمود» را در «خاستگاه» و «پیدایش» آورده و «بیرون» و «درون» و «ارتباط» را در مرحله دوم می آوریم تا بینیم که این چه اشکالی دارد؟

همچنان که ابتدائاً نیز به ذهن همین طور خطور می کند. به طوری که در ابتدا بیائید بحث «ثبوت و اثبات و آثارش» یا «ضرورت و بررسی و نمودش» را انجام دهید، بعد بگوئید که حالا فرق این جدول تعریفی یا معادله ای را که داریم یا جدولهای دیگر چگونه می شود؟ نه اینکه اول بیائید «درون و بیرون» را ولو به نحو اجمال برای آن بگوئید، بعد ذکر کنید که منزلتش کجاست؟ اگر عوض کنیم

بنظر می آید، به نحو اجمال نه تفصیل، باید «بیرون»، «درون» و «ارتباط» را بر «ضرورت پیدایش نمود» مقدم بدانیم، همچنانکه اگر این دو مرحله تمام شد، دیگر عیبی ندارد و در جای خودش هم می گوئیم که چه تنازعی دارد که آن را آورده ایم «تألیف تصنیف، تأسیس» را به اصطلاح همین مطلب را دارد و نهایت خیلی نازلترش را متناسب با منزلت ارزش این بالاجمال اشاره ای شد.

این را هم توضیح دهم که اینگونه نیست که دوست داشته باشیم بنویسم مثلاً «بیرون، درون، ارتباط» یا لغت کم بیاوریم و اینها را بنویسیم.^۱

۲- رابطه عناوین جدول الگو با نظام اوصاف

برگردیم روی اشکالاتی که فرموده بودید توضیحاتش را یک مقداری بیشتر در محضرتان باشیم: قسمت یک و دو

۱- گاهی در بعضی از جلسات بعضی از دوستان بنظرشان آمده است که از باب تعیل خوب است چند تا لغت کنار هم بیاوریم، یا مثلاً یکی از دوستان موقعی (البته شأن دوستان اجل در منزلت خودش می باشد و ما جیره خوار اخلاصشان هستیم و اگر لطفی از ناحیه وجود امام زمان (عج) می شود از برکت اخلاص دوستان می باشد) می گفتند: که آیا شما به این لغت نامه مراجعه می کنید؟! ما یک دوره فرهنگ معین داریم و این را هم خدمتان عرض کنم: نه اینکه هیچ وقت رجوع نکنیم، ولی نه اینکه بیائیم براساس لغت نامه و تشابه لغتی در اینجا معین کنیم، بلکه یک عنوان، مفهوماً به ذهنمان می رسد بعد دچار این شبهه می شویم که این از نظر لغوی غلط نیست می رویم در لغت نامه نگاه می کنیم، در می یابیم که نه! این مفهومی را که در نظر ما هست با این لغت هماهنگ نیست، باید یک لغت دیگری را پیدا کنیم تا اینکه بتواند این مفهوم را برساند. گاهی مثلاً در لغت نامه هم پیدا نمی کنیم و جستجو می کنیم و می بینیم که نتیجه ندارد، این مفهوم را باید یک قالب دیگری برای آن پیدا کنیم و مجبور می شویم که به دایرة المعارف مصاحب رجوع کنیم و ببینیم که در آنجا می توانیم لغتی را در اصطلاحات پیدا کنیم که بتواند یک شباهتی به این مفهوم داشته باشد که بتوانیم آن را بکار بگیریم؟ این مطلب را تذکر دهم که برای دقت کردن خود اینکه مقابل جدول، جدول درست بشود، کار بسیار خوبی است، یعنی از بهترین کارهایی که مطلب را می تواند به وضوح انتقال دهد این است که به اصطلاح نظیر آن درست شود و مقایسه و بررسی شود تا ضعف ها و قوت های آن ملاحظه گردد.

صورت لحاظ استقلالی آن قابل طرح می باشد، مفاهیم ما مستقل هستند، حالا از مفاهیم متصل یک اضافه ای درست می کنیم و می گوئیم: «درون» و «بیرون» نه اینکه متقوم باشند. در این صورت اینگونه برخورد کردن طبیعتاً نمی تواند مفاهیم ابزار کنترل تغییر را تحویل بدهد.

اگر بخواهید اولاً ربط فلسفی آن را حفظ کنید و ثانیاً بعد از آن بخواهید نسبت هائی را که می گیرید، نسبت های قابل تعریفی باشد باید «درون، بیرون، ارتباط» را مقدم بدارید. البته این دقتی را که در اینجا ما اعمال می نمائیم نوعاً آقایان در برنامه ریزی این دقت را نمی کنند مگر اینکه کسی بخواهد از موضع کمال تسلط برخورد کند؛ یعنی بخواهد «معادله تغییر متغیر» را پیدا کند، آن هم باز اگر کار «کمی» پیدا کردن معادله تغییر باشد نه کار «طراحی و تئوریش»؛ آن هم نوعاً التفات ندارند، نمونه هایی را که گفته اند، برداشته و ضریب فنی ای را که به آنها گفته اند، اندازه می گیرند، ولی اینکه چرا این ضریب فنی به شما پاسخ تئوری داد یا پاسخ نداد، را مطلع نیستند! یعنی اینکه چرا پاسخ نمی دهد و چرا این تئوری نمی تواند این عمل را کنترل کند، نوع دانشجویان حتی در رساله دکترایشان مطلع نمی شوند! مثلاً برادرمان آقای نجابت می گفت که ما رفتیم آنجا، مثلاً به ما گفتند این مجموعه و این کمپ تحقیقاتی این کار را بکنند و به کمپ دیگر یک کار دیگری را تعیین کرده بودند که انجام دهند، کارمان صحیح درآمد، معذالک گفتند درست نیست چون کار آنها با کار شما میزان نیست، دو باره تئوری ای را درست کردند! خوب خود این دانشجویان کار کمی اش را انجام می دهند اما متوجه نیستند که چرا اینجوری می گویند درست نیست!

اسم علت پیدایش ضرورت باشد، اینجا هم باید اسم علت پیدایش تغییر باشد. آنجا هم مثلاً علت پیدایش تکامل باشد که همین تقریباً قسمت دوم می باشد.

(س): یک پیشنهاد هم این بود که برای اینکه بتوانیم عناوین را بهتر پیدا بکنیم اگر بشود برای عناوین دو قیدی عنوانی معین کرد...

(ج): که وقتی سه قید می شوند باز یک درجه دیگر، یعنی ساده ترین راه که کمی طولانی و در جای خودش نیز صحیح است این است که ما اول یک قیدی ها را تک تک تعریف کنیم، بعد دو قید که می شود (درست است که می گوئید وحدت جدید پیدا می کنند) باز آنها هم تعریف بشود، بعد سه قید هم که می شود آنها نیز تعریف بشوند، یعنی در حقیقت در آن صورت علی القاعده حدود چهار تعریف پیدا می کند که بیست و هفت تای آن داخل می باشند یعنی نه تا بالای سرش قرار می گیرد، یک سه تائی هم بالای آن قرار می گیرد و یک کلی هم برای کل آن خواهد بود.

حالا در این قیود مقداری دقت کنیم (روی اشکالاتی را که فرمودید) به ذهن می رسد که آن علت پیدایش ضرورت می باشد.

۲/۲ - تابعیت «چیستی» از «کجایی» (نظام نسبتها)

به عبارت دیگر داخل هر خانه ای از این خانه ها که معنون ما (نه فقط اینجا) منسوب «نسبت» است یعنی اصل در پیدایش خصوصیتش، «نسبت» می باشد. اگر این قاعده به این صورت باشد، به عنوان مثال عرض می کنم: بگوئیم این عنوان چیست؟ در پاسخ بایستی بگوئیم که در کجا قرار دارد که بگویم چیست؟ بنابراین شما یک نظام نسبتهایی را

و سه توضیحات عمومی راجع به جدول همانطوری که انتظار می رفت، تنظیم و معین شده بود. مطلب دیگری که در باره احتمال یک با تغییر یک قید معنون عوض نمی شود بلکه معنون قبل، و صفت جدید به خود می گیرد، مثل «پیدایش ضرورت»، «تغییرات ضرورت»، «تکامل ضرورت»

حالا آیا این همینطور است؟ یعنی ما باید به عنوان مثال، بنابر بحث سه تا ضرورت داشته باشیم یا اینکه باید موضوعات عوض شود.

۲/۱ - اوصاف علت پیدایش عناوین (منتجه ها)

برادر پیروزمند: با توجه به توضیحاتی که حضرت عالی فرمودید و صحبتی که با آقای محسنی داشتیم مشخص است که مثلاً اگر پیدایش بیرونی موجود را روی هم یک ضرورت نامگذاری کنیم، طبیعتاً وقتی می خواهیم تغییرات بیرونی موجود را بگوئیم دیگر نباید بگوئیم: «تغییرات ضرورت»، چون خود قید «پیدایش» هم یک جزو از اوصافمان بود.

(ج): احسنت!

(س): اما اگر که بیرونی موجود را، «ضرورت» نامگذاری کردیم مثلاً برای دو قید آخر یک نامی گذاشتیم، بعد «پیدایش بیرونی» موجود باید عنوان دیگری بشود، مثلاً بگوئیم «پیدایش ضرورت»، و برای پیدایش ضرورت هم فرضاً یک عنوانی پیدا کنیم، آن وقت «تغییرات بیرونی موجود» را اگر «تغییرات ضرورت» بگوئیم، صحیح است؛ به فرضی که «ضرورت»، اسم بیرونی موجود باشد نه اسم «پیدایش بیرونی موجود».

(ج): یعنی اسم علت پیدایش ضرورت نباشد ولی اگر

بیان می‌کنید، «نظام نسبتها» با «نظام قیود»، زمین تا آسمان فرق دارد. «قیود»، (همان چیزی را که عرض کردیم) از قبیل جنس و فصل است، که یک جنسی را بجز نوع آخر به انواع مختلف تبدیل می‌کند، یک مابه‌الاشتراک انتزاعی برایشان فرض می‌باشد (مثل آن چیزی را که در منطق می‌گوئید) این برخلاف این است که شما بگوئید اصلاً پیدایش این فصل منوط به یک نسبت به یک اوصاف دیگر می‌باشد، (پیدایش فصل نه وصف) اصلاً قضیه، جنس و فصلی نیست، اوصافی را هم که ما در اینجا می‌گوئیم به معنای «نسبت» بین ذی وصف‌ها می‌باشد که ذی وصف به وسیله این نسبتی که به هم دارند موصوف به وصف شده است؛ یعنی نسبت چگونگی اگر به کل برگردد نه اینکه برگردد به اینکه این موضوعی است از موضوعات دیگری که تحت عنوان کلی قرار دارد، اگر موضوعی شد که تحت عنوان کلی قرار دارد؛ طبیعتاً معنای آن این خواهد بود که جدولتان تجریدی است!

۲/۳- امکان ترجمه اصطلاحات به ادبیات تبعی

(حالا خوب عنایت فرمائید) که این نکته حساسی است که می‌خواهیم به آن برسیم و این را به این جهت می‌گوئیم که دغدغه‌ای را از خاطر تان برطرف کنیم) ممکن است ما این جدول را براساس نظام نسبتهایی که داریم، پر نمائیم، با یک نسبت تقریبی پیدا کنیم و بعد هم مقداری کم و زیاد کنیم یا جابجایش کنیم، می‌بینیم که خیر! بقیه را اینجا نمی‌شود بیاوریم یعنی حداکثر تخمینی را که نسبت به هر موضوع به منزلت خاصی (متناسب با وصفی که بالای سرش نوشته‌ایم) خواهیم داشت، تمام می‌کنیم، حالا که تمام کردیم، بعد می‌آئیم و می‌گوئیم مابه‌الاشتراک اینها در

مسئله انتقال چیست؟ مثلاً می‌گوئیم «موضوع انتقال»، «ابزار انتقال»، «روند انتقال»، «شرایط انتقال» آن را اینطوری می‌نویسیم و دیگر از آن خصوصیتی که در اول کار آن را طبقه‌بندی کردیم از آن صرف نظر می‌کنیم، می‌گوئید که برای چه؟ می‌گوئیم که آن را به ادبیات تبعی ترجمه می‌کنیم تا بتوانیم آن را به دیگران منتقل کنیم، ولی خودمان می‌دانیم که ابزار را اینجا قرار دادیم یا آنجا قرار دادیم، این درجه اهمیت ابزار به جایگاه وصفی‌اش برگردد. به عبارت دیگر می‌گوئید نقش ابزار انتقال چقدر است؟ براساس جدولی که قبلاً کشیدیم، که اسم آن ابزار انتقال نبوده است، بلکه اسم آن یک نظام وصفها و نسبتهایی بوده است که این را در اینجا قرار دادیم، گفتیم: حالا اسم این چه می‌شود و این اسم را چگونه می‌توانیم ترجمه کنیم؟ بعد که نوشتیم می‌آئیم مابه‌الاشتراک انتزاعی‌اش را می‌گیریم که ضرری هم ندارد. تعیینش برای خودمان، نسبت به جایگاه خاص، براساس انتزاع نیست ولی تعریفش برای غیر لزومی ندارد که او همراه ما مدل ساز باشد. آن را حتماً به صورت انتزاعی مابه‌الاشتراک خاصی را از آن می‌گیریم و اینجا می‌نویسیم و بعد هم می‌گوئیم که این براساس این، تکرار بشود. او هم کاملاً سریع منتقل می‌شود ولی برایش مجهول است که چرا این را برایش این منزلت را دادیم و این را به صفحه دیگر منتقل کرده‌ایم. خوب این معنایش این است که الگوی طبقه‌بندی ما با الگوی طبقه‌بندی دیگران تفاوت می‌کند.

(س): البته این نکته‌ای را که می‌فرمائید ما معنوی‌هایمان با نظام نسبتها تعریف می‌شوند درست است اما باید توجه داشت در این مرحله ما عناوین خودمان را

نمی‌تواند نسبتها را معلوم کند.

(ج): اصلاً با این جدول به تنهایی خود پیدایش تغییرات تکامل هم معنا ندارد یعنی اگر ما بخواهیم فله‌ای برداریم به چه دلیل اینها را برداریم؟ بلکه یکی دیگر را برمی‌داریم اینها به نسبت به فلسفه توجه دارند، کاری را هم که روی آن انجام می‌دهیم مرتباً سعی داریم که اشاره‌ای به مبانی فلسفی‌اش بکنیم، مثلاً همین که اینها روی هم باید علت معنونها باشد. چرا؟ چون نظام نسبتها همیشه علت پیدایش کیفیتها هستند، نه اینکه کیفیتها به قیود تجزیه می‌شوند، باز این نکته‌ای را که عرض می‌کنیم فرق چه چیز است؟ فرق آنجائی که جدول ما تجریدی باشد، در این است که در جدول تجریدی معنون همیشه، عنوان این قیودی می‌باشد که در اینجا است، نه معلول آن.

۳- «الگوی تولید طرح» عنوان جدول مورد بررسی

خوب حالا برگردیم به سراغ دو سه نکته دیگر که در فرمایشاتتان بود، که آنها را هم به صورت کلی اشاره‌ای بکنیم.

این جلسه ممکن است که یک کمی به اصطلاح برای تقریب مطلب صرف شود لکن در جای خودش لازم است. یک صحبت دیگری که از سؤالاتی را که مرقوم فرمودید این است که ما عنوان جدول را چه بگذاریم؟ بگوئیم عنوان طرح حوزه یا اینکه چیز دیگر باید قرار دهیم، طرح جامع یعنی چه؟

(س): قید نزنیم، به عنوان طرح جامع باشد.

(ج): شما آن چیزی را که در حقیقت می‌نویسید مدل برنامه می‌باشد، چیزی را که در حال درست کردن آن هستید چیزی است که به وسیله آن «برنامه» تهیه و

داخل جدول تعریف نمی‌بریم که تعریف بکنیم، چون داخل جدول تعریف نمی‌بریم پس نسبت بین اینها را معلوم نمی‌کنیم، در واقع معنوهایمان را از طریق اضافات قیود داریم تعریف می‌کنیم.

(ج): نسبتمان باید اینجا معین شده باشد، اگر این اضافات قیود، معنایش، معنای ایجاد می‌باشد، باید متناسب آن معنوهاایی نوشته بشود. ما داخل جدول تعریف خاصی را که داریم آن را داخل کنترل معادله نمی‌بریم.

(س): لذا نسبت این عنوان معنونها با همدیگر معلوم نمی‌شود یعنی داخل نظام نسبتها...

(ج): برای خودمان چرا؟ به عنوان مثال ما در کل این می‌دانیم که داخل این جدول هستیم اینکه خود این چگونه داخل یک جدول تعریف می‌آید. اول یک ۲۷ تا را می‌دهد، بعد چگونه می‌آید داخل ۷۲۹ تا، بعد چگونه می‌آید داخل ۱۹ هزار تا الان این را به نحو اجمال به آن التفات داریم، هر چند آن را الان تطبیق نکنید، اینجا را هر چند عدد بالای سر آن قرار ندهیم و آن را بارم‌بندی نکنیم، ولی در نظرمان است که چه سطحی نسبت به چه سطحی به چه میزانی برتری دارد؟ به عنوان مثال: این موجود باید ضرورت آن ۶۴ باشد، این باید یک باشد یعنی قوت طرح برمی‌گردد به درک ضرورت، نه اینکه قوت طرح برگردد به تمام شدن طرح.

(س): یعنی این نکته‌ای را که بیان می‌فرمائید باز، تابع جایگاهی که برای یک جدول تعریف نظرتان است می‌باشد.

(ج): احسنت!

(س): یعنی خود این جدول ماتریسی به تنهایی

درست می شود.

۳/۱- تعریف طرح به نقشه‌ای که حداکثر نیازمندیها را با حداکثر

بهره‌وری از امکانات تأمین کند

کلمه «طرح» را ما یک متناظری برایش بیان می‌کنیم به ذهن برادران واضح‌تر بیاید.

«طرح» یعنی: «نقشه».

من در مورد طرح مقداری بیشتر توضیح دهم که خوب برادران بر آن تسلط پیدا کنند. نقشه یعنی چه؟ ابتدائاً با نقشه به چند شکل می‌توانید برخورد کنید که ساده‌ترین آن به این شکل است که شما زمینی دارید به ابعاد ۶ متر عرض و ۳۶ متر طول (یعنی یک ششم عرض) به نظر زمین را بدقواره کرده است. چرا زمین بدقواره را مثال می‌زنم؟ بخاطر این است که زمین خوش قواره را به راحتی می‌توان اتاق بندی کرد مثلاً؛ اگر به شما گفتند: ۱۰ هزار متر زمین می‌باشد و شما باید ۴ اتاق در آن در بیاورید به راحتی می‌توانید این کار را انجام دهید. ولی اگر زمین بدقواره باشد مثلاً شش متر عرض و ۳۶ متر طول داشته باشد و به شما هم بگویند: ۵ اتاق در آن بیاورید، شما سؤال می‌کنید: اتاقها چند در چند باشد، می‌گویند: چند اتاق ۳×۴ و حال داشته باشد. پس محدودیت در مقذور (که همان مساحت زمین می‌باشد) ایجاد می‌شود و حداکثر بهره‌وری هم از شما خواسته شده است.

بنابراین یک محدودیت و یک حداکثر بهره‌وری دارید و از طرف دیگر یک تعریف هم از نیازمندیهای خودتان دارید که پایه برای معنای بهره‌وری می‌باشد. در اینجا می‌گوئیم: باید حداکثر نیازمندیها با بهره گرفتن از این زمین برطرف بشود. مهندس وظیفه‌اش این است که بگونه‌ای

این زمین را به نیازهای شما تخصیص بدهد که حداکثر بهره‌وری منتجه‌اش بشود. لذا این مهندس قلم و کاغذ دست می‌گیرد و یک نقشه‌ای را تهیه می‌کند، که این نقشه، نقشه تخصیص زمین به نیازمندیهای شما می‌باشد و مردم این نقشه را بیشتر می‌شناسند. یعنی وقتی نزد مهندس برای دریافت نقشه می‌روند، او این نقشه را ارائه می‌دهد.

۳/۲- بیان سطوح مختلف برای طرح (نقشه)

حالا اگر ساختمان بزرگی در نظر شما بود و خواستید مثلاً روی یک زمین ۲۰۰۰ متری ۳۰ طبقه بسازید، دیگر این نقشه اولیه کافی نمی‌باشد و بلکه علاوه بر آن نقشه بردارهای نیرو هم باید رسم شود و کارشناس هم باید پیرامون قدرت مقاومت نقشه نظر بدهد. در اینجا باید مقاومت مصالح و محوره‌های کنترل کشش و تنش معین شود و در آخر یک نقشه فنی ارائه شود. البته این نقشه هم نقشه هست و آن اولی هم نقشه می‌باشد. در آنجا مهندس هم نقشه شالوده و هم نقشه ظاهری ساختمان را به شما می‌دهد ولی هرگز نقشه فنی به شما نمی‌دهد و یا اینکه آن را با کامپیوتر دقیقاً محاسبه نمی‌کند زیرا ساختمان یک طبقه نقشه فنی نیاز ندارد. اما در ساختمان ۳۰ طبقه نقشه فنی، عوامل تغییرری را که در ساختمان یک طبقه محاسبه‌اشان معنا ندارد محاسبه می‌شود. مثلاً برخورد ساختمان با هوا در این ساختمان محاسبه می‌شود زیرا این ساختمان تکان دارد و لذا باید بگونه‌ای مقاومت مصالح محاسبه شود که ساختمان فرو نریزد، مثلاً: طبق محاسبات حداکثر فشار باد در این مناطق و سپس بادگیر ساختمان محاسبه می‌شود و از نسبت ایندو مقاومت مصالح مشخص می‌شود. پس اگر سخن از تغییر به میان آمد، مطالب

می‌باشد. نسبت به نقشه کل طبیعتاً حوزه خصوصياتی را دارد که احیاناً در دولت آن را نمی‌بینید و دولت هم به عنوان یک نظام اجرائی خصوصياتی را دارد که آن خصوصيات در ضرائب کمی را حوزه ندارد. البته بحث «کیف» به نسبتی باید نسبت به موضوعات مختلف عام باشد.

(س): وقتی بخواهد قید موضوع بخورد چگونه می‌شود؟

(ج): وقتی که این جدول را درست می‌کنیم ابتدائاً قید حوزه نمی‌خورد بلکه «مدل تولید برنامه تغییر» می‌شود. یعنی موضوعش در حقیقت برنامه تغییر می‌باشد، که بعد از تهیه برنامه تغییر (در زمان معین شده) تطبیق بر حوزه و در آخر تدوین می‌شود.

البته باید دقت داشته باشید که در فشار زمانی ممکن است که ضعفهایی پیدا شود و نتوان جدول شاخصه‌های عامی را که باید بعد از مدل معادله نوشته شود بدست آورد، ولی در عین حال اینگونه هم نیست که هیچ اثری هم نداشته باشد.

مطلب مهم این است که بتوانیم از اصول فلسفی مختارمان در این طرح حداکثر استفاده را داشته باشیم تا تخمینهایمان عدول از مباحث فلسفی نداشته باشند.

۴- تعیین مراحل شکل‌گیری الگوی تولید طرح اصلاح حوزه

۴/۱- تعیین اوصاف فلسفی زیرساخت اولین مرحله تعیین الگو

(س): وقتی ما قید موضوع به این مدل می‌زنیم آیا این قید موضوع، پشت سر همه این قیود می‌آید؟ مثلاً جدول کامل شد، حالا که کامل شد آیا قید حوزه می‌زنیم؟

دیگری طرح می‌شود به عبارت دیگر نقشه هست ولی نه نقشه ثابت و کوچک، بلکه نقشه‌ای فنی که از همه جوانب محاسبه شده است.

حال شما به دنبال طرح برنامه و یا نقشه برنامه تغییر دادن می‌باشید. در جامعه یک چیزی وجود دارد و می‌خواهیم وضع جامعه تغییر بکند و یا در حوزه یک چیزی وجود دارد و می‌خواهیم آن چیز تغییر و یک چیز دیگری شود. پس یک نقشه‌ای داریم که موضوعش برنامه تغییر می‌باشد. حال آیا نقشه تغییر حوزه از یک وضعیت به وضعیت دیگر، نیازمند به یک مدل یا وسیله‌ای برای تولید برنامه می‌باشد؟ حتماً برای تولید برنامه نیازمند نقشه می‌باشد. آن چیزی را که شما می‌خواهید درست کنید «نقشه تولید برنامه تغییر حوزه» می‌باشد.

۳/۳- اشتراک «تعاریف کیفی» و اختلاف «ضرائب فنی» در

طرحهای مختلف

(س): الان جدول ما قید حوزه دارد یا ندارد؟

(ج): اگر شما مدلتان مدل برنامه هست برایش فرقی ندارد که موضوعش برنامه تغییر کشور و یا برنامه تغییر حوزه و یا هرگونه طرح جامعی که از امور متعدد می‌خواهد یک وحدت را نگاه کند و برنامه برای موضوعمان بدهد باشد. به عبارت دیگر مدل ما عمومیت دارد و تخصیص به این برنامه یا آن برنامه ندارد. البته یادمان نرود که در ضرائب حتماً متناسب با خصوصیت موضوع فرقی پیدا می‌کند، اما تعاریف کیفیش هیچ فرقی با تعاریف کیفی موضوع دیگر ندارد. مثلاً: امور روحی که کار حوزه هست ضرائبش و شاخصه‌اش مثلاً شاخصه ۱۶ و یا شاخه ۳۲ می‌باشد ولی مثلاً برای دولت شاخه ۸ یا ۴

(ج): خیر، هنوز هم به آن قید حوزه نمی‌زنیم، بلکه بعد از این مرحله، یک ترجمه انتزاعی همانگونه که بیان شد انجام می‌دهیم مثلاً می‌گوئیم: خصلت مشترک این ۹ تا خانه نسبت به انتقال چه می‌باشد؟ بعد به صورت انتزاعی قید اضافه می‌کنیم. مثلاً می‌گوئیم: یکی موضوع انتقال، یکی ابزار انتقال، یکی روند انتقال و دیگری هم عوامل اصولی انتقال می‌باشد. یعنی نامهای دیگری غیر اینهایی که در اینجا هست بر آنها تطبیق می‌کنیم.

(س): آیا این کار لازم هست یا نه؟ فرضاً که ما چنین نامهایی را گذاشتیم، سپس می‌خواهیم به آن قید حوزه بزینم، در این صورت دیگر باید بگوئیم: ضرورت طرح حوزه، عوامل طرح حوزه و...

(ج): خیر، در قید دومی که می‌زنیم دیگر می‌توانیم حوزه را اضافه کنیم زیرا دومی انتزاعی و متناسب با ارتکازات می‌باشد. بله زیر ساختش دست ما می‌باشد، و لذا دقت می‌کنیم که حرف بی‌ربطی نزنیم و لکن زیر ساخت همیشه غیر از ساختار و نظام قابل ارائه می‌باشد. زیر ساخت مانند محاسبات فنی خانه ۳۰ طبقه می‌باشد که مردم آن را ملاحظه نمی‌کنند و بلکه آنها تنها اطاق و هال و... را می‌بینند. لذا ما هم آن چیزهایی را که در بهره‌وری بکار می‌آیند را به آنها ارائه می‌دهیم.

(س): آیا وقتی ترجمه کردیم تفاوت تنها در قید موضوع می‌باشد یا اینکه از ابتدا یک معنوی جدیدی در هر موضوعی باید ترجمه کنیم؟

(ج): چهار کار صورت می‌گیرد: اولاً:

این اوصاف شکل می‌گیرند.

ثانیاً: این معنوها از این اوصاف بدست می‌آیند.

ثالثاً: ترجمه می‌شوند.

رابعاً: قید موضوع، مثلاً: قید حوزه می‌خورند.

(س): ترجمه یعنی چه؟

(ج): ترجمه یعنی بعد از مرحله سوم، این را به یک

وصفی که نسبت به این انتزاعی دارا باشد.

۴/۲- تعیین اصلاح برای اوصاف، دومین مرحله تعیین الگو

(س): آیا قید حوزه یا هر موضوعی دیگر را که وارد

می‌کنیم منشأ یک نظام عناوین، یک نظام معنوها، یک نظام

طبقه‌بندی جدیدی می‌شود؟ یا اینکه همان عناوین جامعی

که داریم هم می‌تواند قید حوزه و هم قید دیگری مثلاً:

دولت را بخورد؟

(ج): حتماً در عناوین زیرساختی نمی‌باشند. عناوین

زیرساختی، عناوینی هستند که الان می‌نویسیم. عناوین

زیرساختی ابتدا ترجمه و سپس به ترجمه شده‌اش مثلاً

قید حوزه زده می‌شود. البته عناوین ترجمه شده اصولاً

برای افراد باید قابل فهم باشد.

* نکته دیگر اینکه این عناوین (مثلاً ضرورت) معنای

خاص اصطلاحی می‌باشد ولو اینکه کلمه ضرورت را در

ترجمه تکرار کنید. البته در آنجا به عنایت انتزاعی ساده

بیان می‌شود.

(س): آیا این عناوینی که در طرح جامع پیدا می‌کنیم که

غیر از آن اوصاف سه قیدی اوصاف می‌باشند...

(ج): این عناوین، معنای نسبتها می‌باشند ولی عناوین

بعدی معنای زیرساختها می‌باشند.

(س): آیا این عناوین در همه موضوعات به یک گونه

می‌باشند؟ یعنی آیا دست روی هر موضوع مرکب که

بگذاریم باید این زیرساخت را دارا باشند؟

(ج): بله، باید داشته باشند. باید هر طرح جامعی که برنامه تغییر می‌باشد این عناوین و این دو تای دیگر را داشته باشد. البته اینکه می‌گوئیم طرح جامع باید قدرت تغییر داشته باشد معنایش این نیست که باید موضوعش عام باشد، بلکه طرح جامع و معادله ساختن این مداد پاکن با طرح جامع تولید یک هواپیما در قواعد اصلی تغییر باید برابر باشند. یعنی فلسفه تغییرشان و همچنین تقسیمات تغییرشان یکی می‌باشد. البته هواپیما را به عنوان یک وحدت، موضوع بحث قرار دادن در تقسیمات بخشهایش غیر از عنوان مداد پاکن می‌باشد. مثلاً: هواپیما بخش سوخت هوا، کنترل هوا و... دارد که همه این تقسیمات که تحت یک وحدت عنوانی هستند و تا ریزترین جزء که مولکول باشد این تقسیم جریان پیدا می‌کنند. حالا اگر ما گفتیم: مولکول باید محاسبه شود این محاسبه چه در پاک‌کن و چه در هواپیما و جدول بررسی مشترکی پیدا می‌کند. آیا جواب سؤال شما روشن شد؟ این سه قید علت پیدایش یک عنوان شده است که این عنوان زیرساخت نمی‌باشد.

۴/۳- ترجمه اصطلاحات به ادبیات انتزاعی سومین مرحله تعیین الگو

این عنوان را به یک عنوان دیگر که معنی تبعی دارد ترجمه پیدا می‌کند. البته شاید در ترجمه، همین عنوان را با یک پسوند بیاوریم که معنای تبعی را برساند. به عبارت دیگر اینها ولو مشابهت در تلفظ با الفاظ متداول در عرف دارند ولی حقیقتاً عرف از اینها آن معنایی را که ما اراده می‌کنیم اراده نمی‌کند. در اینجا صحیح است که بگوئیم: الفاظی را که در اینجا داریم اصطلاحات ما و متناسب با زیرساختها می‌باشند. یعنی مثلاً اصطلاحاً ما به چنین

چیزی هدف یا ضرورت می‌گوئیم. عرف در تعریف ضرورت نمی‌گوید: ضرورت یعنی بدست آمده از طبقه‌بندی شدن نظام نیازمندها و نظام فلسفی تعاریف و معین کردن نسبت نیازمندها به فلسفه تغییر. مردم ضرورت را به چیزی که در بالای سر ضرورت قرار دارد (موضوع بحث) اضافه می‌کنند و می‌گویند: ضرورت این مطلب و یا به هدف اضافه می‌کنند. خلاصه اینکه تنها یک نیاز را ذکر می‌کنند و دیگر آن را در نظام فلسفی نمی‌برند و اما ما تعریفی را که برای کل اینها می‌دهیم در نظام فلسفی می‌بریم و تعریف اصطلاحی می‌شود.

پس مرحله بعد از تعریف اصطلاحی پائین می‌آید و تعریف ارتکازی می‌شود. تعریف اصطلاحی اگر بخواهد تعریف ارتکازی بشود حتماً قید می‌خورد.

۴/۴- مقید کردن اصطلاحات به موضوع خاص چهارمین مرحله

تعیین الگو

به عبارت دیگر عناوین اصطلاحی را عناوین ارتکازی می‌کنند و سپس این عناوین ارتکازی مقید به حوزه می‌کنید.

عناوین اصطلاحی شما، عناوین کلی کلیه برنامه‌های تغییر می‌باشند، همانگونه که مدلتان، مدل برنامه تغییر می‌باشد.

(س): آیا به همان دلیلی که می‌فرمودید: ما در موضوعات مختلف، احتیاج به تنوع موضوعات داریم، ایجاب نمی‌کند که ما اصطلاحات ثابتی را برای کل موضوعات در نظر بگیریم؟

(ج): هر چند اصطلاحات به زیرساخت مدل بخورد که در این صورت محال است که بتوانید هماهنگ بکنید اما...

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: که عمومیت دارد و باید هم داشته باشیم. اگر عنوان اصطلاحی نداشته باشیم و همه قیود را بخواهیم بیاوریم، دچار مشکل می شویم زیرا هنوز برای خودمان وحدت این سه تعریف شده نمی باشد.

(س): متناسب با ارتکازات آنها تعریف می کنیم و طبیعتاً متناسب هر موضوعی، تعریف و ترجمه نیز تغییر می کند.

(ج): بله ترجمه ها تغییر می کنند. پس ما این عنوان را وحدت این سه تا می دانیم، یادمان نرود که وحدت اینها را از قیود بالا نمی توانیم بدست بیاوریم، زیرا اگر از بالا بدست بیاوریم در آخر سه تا می شوند. گاهی می گوئید: این جدول وقتی که هر خانه اش بخواهد تغییر کند و در نظام خودش به وحدت برسد اینگونه می شود و گاهی می گوئید: وقتی پشت سر هم قید می آوریم وحدت هر خانه اینگونه می شود.

برادر پیروزمند: یعنی فرق است بین اینکه ما بخواهیم برای این قیود وحدتی را معین کنیم مثلاً برای ۳ تا وحدتی را معین کنیم تا اینکه...

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بله، اگر بخواهیم برای هر ۳ تا یک وحدتی معین کنیم قطعاً فرق می کند با عنوانی که در اینجا هست و نشانه وحدت کل می باشد. البته وحدت این قیود بالا متقوم به وحدت قیود پائین تر و قاعدتاً وحدت اینها هم متقوم به وحدت بالاتر می باشد.

(س): پس مشکل بر این برمی گردد که چگونه می توانیم برای این اوصاف فلسفی امان عنوان پیدا کنیم؟

(ج): پس تا حال این عناوینی را که ذکر کردیم، عناوین اصطلاحی ما می شوند که زیرساخت آنها وحدت پیدا

(س): آن چیزی که باید هماهنگ بکند و باید سه یک فلسفه برگردد روشن است، اما آن چیزی که هماهنگ می کند تنها اوصاف فلسفی می باشد.

(ج): معنایش این است که اینها اصطلاحی بکار نبریم. اگر اینها را اصطلاحی بکار بردیم اصطلاحات ما می شوند. (س): بنابراین آن مبنا دیگر اطلاعات عام نمی توانیم داشته باشیم ولو اوصاف عام می توانیم داشته باشیم. این تغییرات بیرونی موجود قید حوزه که می خورد یک معنا و یک اصطلاحی را نتیجه می دهد و وقتی قید دانشگاه می خورد یک معنا و یک اصطلاح دیگری را تحویل می دهد.

(ج): بنابراین شما اینها را علت پیدایش یک عنوان اصطلاحی نگرفتید و بلکه وصفها را جدا جدا ملاحظه کردید. (س): خیر، می گوئیم: عنوان اصطلاحی بدون قید موضوع، شکل نمی گیرد.

(ج): به عبارت دیگر اینها را شما علت پیدایش یک عنوان اصطلاحی می گیرید که اگر بخواهید این اصطلاح را معنا کنید باید به زیرساختن معنا کنید. اینها در عین حالی که نسبت به بقیه در جدول خاص هستند ولی نسبت به همه برنامه های تغییر عام می باشند. البته ممکن است شرایط را در حوزه بگونه ای بیان کنید که با شرایط تغییر دانشگاه متفاوت باشد. به عبارت دیگر اگر اینها به صورت اصطلاحی بیان نشوند مشکل ایجاد می شود و لذا باید اصطلاحی معنا کنیم. وحدت پیدا کردن این سه قید که منتجه اش عنوان را ضروری می کند...

برادر محسنی: این عنوان اصطلاحی خود مدل می باشد که عمومیت دارد.

کردن اینها به عنوان علت یا به عنوان نتیجه می باشد.

برادر محسنی: آیا زیرساخت منتهی می شود یا آن نسبتها؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: زیرساخت نسبتها می شود.

اینها علت پیدایش این منتهی می باشند و این منتهیها اصطلاحات مدل زیرساخت ما می شوند.

(س): آیا ساختار آن ترجمه ها می شود؟

(ج): ساختاری را که به جامعه می دهیم، ساختاری

ارتكازی متناسب با فهم عموم می باشد.

(س): دیگر یک عنوانی برای این منتهی نمی گذاریم.

(ج): خیر، ما فقط این منتهی را با قید حوزه ترجمه

می کنیم و دقت هم می کنیم که مثلاً در حوزه شرایط چگونه

می باشد؟ مثلاً «شرایط سیاسی حوزه»، اعتباراتی است که

این فرهنگ دارا می باشد مثل مرجعیت که یک اعتبار

می باشد. سپس می گوئیم: مثلاً با این اعتبار در حوزه،

قدرت علمیش را در کجا پیدا می کنیم؟ قدرت اقتصادی

چگونه محاسبه می شود؟ آیا این قدرت جزء شرایط تغییر

می باشد؟ بهر حال هر تغییری که در حوزه بخواهیم بدهیم

این آقایان و صاحبان این اعتبارات مطرح می باشند و لذا

باید دقت کنید که کار شما چه نسبتی باید با صاحبان اعتبار

داشته باشد؟ یا مثلاً می گویند: مقدمات در حوزه، طلاب

جوان هستند حالا چگونه و کجا ادراکات فرهنگی و مراتب

فرهنگی آنها معین می شود؟ وابستگی این طلاب به

صاحبان اعتبار و آزادی عمل آنها چه مقدار می باشد؟ اگر

این مقدمات بخواهند موانع را برطرف کنند چگونه باید

عمل کنند؟ که پیرامون این مسائل بعداً باید دقت کنیم.

بنابراین با این توضیحات در بعضی از جاها کیفیت

قاعده مند کردن مطرح شد مثلاً: گفتیم: این ۳ تا روی علت

پیدایش هستند و لکن طبیعی است که ۲۷ علت پیدایش

بدست آمد که با هم مختلف می باشند. همچنین از راه

نسبت خود اینها به یکدیگر می توانیم راهنما باشد ولی

باید دقت کرد که چگونه می توانیم عناوین را بدست

بیاوریم؟

برادر پیروزمند: البته یک احتمال ضعیف هم در اینجا

می باشد و آن اینکه شاید با خود این ۹ قید اصلی هم نتوان

طرح را ارائه داد؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: چرا احتمال ضعیف

می باشد؟ خیر! اصلاً بگوئیم: ۵۰٪ احتمال دارد. لذا در این

مطلب هم باید دقت کنیم به اینکه آیا در قسمت وسط

«ضرورت، بررسی، نمود» همان باید باشد که در خودش

ضرب بشود؟ ما «بیرون، درون، ارتباط» را که در اینجا

مطرح کردیم باید امتیازش را هم بیان کنیم. «پیدایش،

تغییرات، تکامل» همان «تکیف، تبدیل، تمثیل» می باشد که

فقط در موضوع شناخت پیدا نمی شود و بلکه در کلیه

نسبتها پیدا می شود.

یعنی اگر دستگاهتان، دستگاه فاعلیتی می باشد، هر

نسبیتی باید «پیدایش، تغییرات، تکامل» برایش فرض

شود... البته اگر در خانه ها متناظر (سطوح دوم و سوم)

ملاحظه کنید آنجا «نسبت استناد تناسب» می باشد. یعنی

در اولی ایجاد نسبت و استناد یا ابزار نسبت و تناسب در

تکاملش می باشد. در عملیات فرهنگی «مصدق، فلسفه،

روش» می گوئید. حالا آیا این «موجود، مطلوب، انتقال» از

همین قبیل می باشد؟ یعنی موجودتان در حقیقت نسبتهایی

است که در پیدایش و تغییرات و تکامل هم بیرونی و هم

درونی لحاظ می شود؟ اگر تعلق در فاعل اصل باشد آیا

می شود مثلاً: اگر گندم بنا هست که بذر و زراعت بشود
دیگر معنا ندارد که بگوئید: موجود این گندم، انتقال پیدا
کند به چیز دیگری که ربط به گندم ندارد.

مطلوبتان منزلت استناد دارد؟ مطلوب، مستند تغییر
می شود و انتقال از حاصل موجود و مطلوب بدست
می آید. به عبارت دیگر شیء متغیر، به دلیل اینکه دارای
یک تعلق یا مستند تغییر می باشد انتقالش متناسب با همان

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

تکامل		تغییرات				پیدایش			
تکامل	تکامل	تکامل	تغییرات	تغییرات	تغییرات	پیدایش	پیدایش	پیدایش	
موجود کارائی	موجود عوامل	ضرورت	موجود کارائی	موجود عوامل	ضرورت	موجود کارائی	موجود عوامل	ضرورت	موجود
طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	
نهایت کارائی	سازماندهی قابل انجام	ضرورت قابل رفیع	کارائی تفصیلی موجود	تغییر موجود سازماندهی	ضرورت تفصیلی	کارائی اجمالی	سازماندهی اجمالی موجود	ضرورت اجمالی	
تکامل	تکامل	تکامل	تغییرات	تغییرات	تغییرات	پیدایش	پیدایش	پیدایش	
مطلوب کارائی	مطلوب عوامل	هدف	مطلوب کارائی	مطلوب عوامل	هدف	مطلوب کارائی	مطلوب عوامل	هدف	مطلوب
طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	
کارائی مطلوب	سازماندهی مطلوب قابل دسترسی	هدف قابل دسترسی	کارائی تفصیلی مطلوب	تغییر مطلوب سازماندهی	هدف تفصیلی	کارائی اجمالی مطلوب	سازماندهی اجمالی مطلوب	هدف اجمالی	
تکامل	تکامل	تکامل	تغییرات	تغییرات	تغییرات	پیدایش	پیدایش	پیدایش	
انتقال کارائی	انتقال عوامل	موضوع	انتقال کارائی	انتقال عوامل	موضوع	انتقال کارائی	انتقال عوامل	موضوع	انتقال
طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	طرح	
تکامل کارائی	تکامل انتقال سازماندهی	تعیین حدود موضوع	کارائی تفصیلی انتقال	تغییر انتقال سازماندهی	موضوع تفصیلی	کارائی اجمالی انتقال	سازماندهی اجمالی انتقال	موضوع	

جلسه ۶

تاریخ: ۷۴/۱۰/۱۱

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تعیین عنوان برای اوصاف از اوصاف الگوی تولید طرح

فهرست

- ۱- امکان شناسایی موضوع با اوصاف مقاطع (پیدایش، تغییرات، تکامل) ۱
- ۲- امکان شناسایی مراحل کوچکتری از مقاطع با اوصاف مراحل (درون، بیرون، ارتباط) ۲
- ۲/۱- تعریف «بیرون، درون، ارتباط» به «شرایط، عوامل، موضوع» ۲
- ۳- تعیین ۹ وصف دو قیدی از ضرب اوصاف مقاطع و مراحل ۲
- ۴- تعیین ۲۷ وصف سه قیدی از ضرب اوصاف دو قیدی، در «اوصاف» سطوح (موجود، مطلوب، انتقال) ۳
- ۵- ترجمه «پیدایش شرایط موجود» به «شناسایی پیدایش شرایط مکانی» ۴
- ۶- «ارزیابی مکانی» در بررسی شرایط و «ارزیابی زمانی» در بررسی تغییرات ۸
- ۷- ترجمه «تغییرات شرایط موجود» به «ارزیابی روند زمانی» ۸

۸- بررسی عناوین ۹ وصف مربوط به «تکامل»

- ۹
- ۹
- ۱۰
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۲
- ۱۳

۸/۱- لزوم تعیین مقدمات در مقطع تکامل

۸/۲- امکان تولید برنامه در مقطع تکامل

۸/۳- ذکر بعضی عناوین لازم به بررسی در تولید برنامه

۸/۴- ذکر ۹ عنوان برای اوصاف مقطع تکامل

۸/۵- رعایت تقویم عناوین در عنوان گذاری فوق

۸/۵/۱- مستقل نبودن تعریف یک عنوان از نظام نسبتها

۸/۵/۲- عدم تشکیل مجموعه با تقسیم بر اساس جنس و فصل

ش

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۰۶
اسـتاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۰/۱۱
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۰/۲۶
ویراستار:	برادران محسنی	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۰/۲۶
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۱۱/۱۰/۷۴

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۶

تعیین عنوان برای ۱۱ وصف از اوصاف الگوی تولید طرح

۱- امکان شناسایی موضوع با اوصاف مقاطع (پیدایش، تغییرات، تکامل)

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: با توجه به اینکه چند جلسه دیگر بیشتر در خدمتتان می‌باشیم، سعی می‌کنیم از دقت فلسفی کم کنیم و از روشی استفاده می‌کنیم که این سیر، یعنی ۲۷ خانه را به یاری خدای متعال به نسبتی سریعتر تمام بکند.

اول به نظر می‌رسد که موضوع اصل جدول، پس از بحثهایی که شده، کاملاً زمینه طرح و آشنایی با آن فراهم شده باشد.

ابتدائاً موضوع ما خود حوزه و اصلاح آن نمی‌باشد، بلکه «شناسایی مسئله تولید برنامه» می‌باشد. یعنی الگوی تولید برنامه، الگوی شناسایی است که در آینده این الگو که می‌تواند اندازه‌گیریها را کم‌وکیفاً بدست بدهد.

این یک مطلب، مطلب دیگر اینکه در اولین قسمت شناسایی چه چیزهایی را داریم که در شناسایی پیدایش، تغییرات و تکامل رکن می‌باشند؟ به عبارت دیگر اگر ما در «پیدایش شناسایی» نه شناخت خودمان را، (یعنی آن

چیزی را که می‌خواهیم بشناسیم) هیچگونه نظری نسبت به پیدایش موضوع شناختمان نداشته باشیم، طبیعی است که نسبت به تغییرات آن هم نمی‌توانیم نظر داشته باشیم. یعنی ابتدا باید یک موضوع را بتوان ابتدائاً اجمالاً شناسایی کرد، تا بعد بشود «تغییرات» آن و سپس «تکامل» آن را شناسایی نمود.

بنابراین مقاطعی را که در آن «پیدایش، تغییرات و تکامل» قرار می‌دهیم، صرف نظر از مباحثی که در «تکیف، تبدل و تمثیل» گفته‌ایم، در شناختی هم که بخواهیم در جامعه معین بکنیم، باز از آن هم صرف‌نظر بکنیم، می‌خواهیم در باره موضوع مورد شناختمان بحث کنیم.

زمانی «شناخت» را در «انسان‌شناسی» و زمانی «شناخت» را در «جامعه‌شناسی» تعریف می‌کنند اما زمانی که می‌آئیم نسبت به «موضوع مورد شناسایی» صحبت می‌کنیم (آن چیزی را که می‌خواهیم شناسایی کنیم) اگر بتوانیم آن چیز را از سه بعد «پیدایش، تغییرات، تکامل» شناسایی کنیم در این صورت می‌توانیم در باره آن قدرت برنامه دادن داشته باشیم چون برنامه برای تصرف می‌باشد

و لذا نمی شود بدون امکان شناسایی پیدایش و تغییرات و تکامل بتوانیم در چیزی تصرف بکنیم.

پیدایش، تغییرات و تکامل را باید به عنوان «مقاطع روند شناسایی» یک موضوع و یک مورد قرار بدهیم و نه مکانیزم پیدایش شناخت؛ حال فرقی نمی کند که در جامعه باشد و یا در فرد. البته حتماً با آن تناسب دارد، نمی شود تناسب نداشته باشد مکانیزم شناخت و خود شناسایی که فعالیت این دستگاه شناخت برای حصول یک چنین چیزی می باشد.

۲- امکان شناسایی مراحل کوچکتری از مقاطع با اوصاف مراحل (درون، بیرون، ارتباط)

۲/۱- تعریف «بیرون، درون، ارتباط» به «شرایط، عوامل، موضوع» این مقطعی را که داریم به مراحل کوچکتری تقسیم می شود که در جلسه گذشته مطرح شد که به «بیرون، درون و ارتباط» شناسایی می شود. آیا می توانید، بیرون و درون ارتباط را با جمله ای واضح تر بیان کنید تا الان تقریباً ما در این دوره ای که داریم سربعتر انجام گیرد؟ یعنی یک چیزی بین اضافه کردن و وحدتی را که در جلسه گذشته گفتیم (می باشد). مثلاً می شود جای «بیرون» را «شرایط»، جای «درون» را «عوامل» و جای «ارتباط» را هم «موضوع» بگذاریم. نمی خواهیم بگویم این عین همان را نتیجه می دهد ولی ما این سه را اضافه می کنیم و می گوئیم «پیدایش شرایط»، «پیدایش عوامل» و «پیدایش موضوع»، و هکذا «تغییرات شرایط»، «تغییرات عوامل» و «تغییرات موضوع» و همچنین «تکامل شرایط»، «تکامل عوامل» و «تکامل موضوع».

۳- تعیین ۹ وصف دو قیدی از ضرب اوصاف مقاطع و مراحل

«تحلیل فلسفی» آن این است که آیا ما بدون اینکه بخواهیم آنها را به صورت مضاف و مضاف الیه در بیاوریم چگونه می توانیم اینها را تنظیم کنیم؟ به نظر می رسد که بیش از سه جلسه بحث ببرد، خصوصاً اینکه می خواهیم ۲۷ تا را پیدا کنیم؛ یعنی درست است که اگر آنها را پیدا کنیم خود آن «قاعده» می باشد و لازم نیست برای آن قاعده بیان کنید. مثل کلیه مراحل فلسفه ایمان که باید فقط ارتباط آن را به قبل تمام بکنیم. ارتباط پیدا کردن به قبل در درست کردن قاعده، غیر از بکارگیری قاعده در تولید می باشد. یعنی باید قواعد ما تکامل پیدا بکند و با استدلال تمام بشود. با استدلال تمام شدن ۲۷ تا خانه هم بعید می دانم که با سه جلسه بحث تمام بشود. بنابراین یک چیزی که نسبت بین آن و این باشد، با یک نسبت تقریبی به ذهن می رسد، همینها را ضربدر هم کنیم. حال اگر اینها را که زیر روند بنویسیم در این جدول دو چیز را درست کرده ایم؛ این طرف روند که روند به پیدایش، تغییرات و تکامل تقسیم می شود. زیر آن «زیر بخش روند» می باشد که تبدیل به شرایط، عوامل و موضوع شده و سپس در هم ضرب گردیده است که نهایتاً «پیدایش شرایط»، «پیدایش عوامل»، «پیدایش موضوع» الی آخر را نتیجه داده است. خوب تقسیمات زیر مراحل «سطوح» شده است که دیگر سطوح «موجود، مطلوب و انتقال» می شود.

برادر پیروزمند: چه چیز را مراحل گرفته اید؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مراحل را شرایط گرفته ایم،

لذا «بیرون، درون و ارتباط» را «شرایط، عوامل، موضوع»

را موضوع بررسی قرار می‌دهید. شناسایی پیدایش عوامل موجود، «پیدایش موضوع موجود». آیا می‌توانیم به جای شرایط موجود «ضرورت» بنویسیم یا اینکه نمی‌توانیم بنویسیم؟

(س): نکته مهمی که باعث تفاوت این جدول و آن جدول می‌باشد، همان دو احتمالی می‌باشد که قبلاً بررسی می‌کردیم. الان در احتمال جدول اخیر براساس همان احتمال اول بررسی شده است. کل جدول ما روی ۳ عنوان می‌چرخد، یعنی «شرایط، عوامل و موضوع» را در ۲۷ وصف گردانده‌ایم و هر کدام از آنها را در ۹ وصف. یعنی تکامل تغییرات را در وضعیت موجود، مطلوب و انتقال ملاحظه نموده‌ایم. آن وقت تغییرات، تغییرات همان چیزی که پیدا شده می‌شود، تکامل هم تکامل همان چیزی که پیدا شده خواهد بود و در موجود، مطلوب و انتقال هم همین‌گونه می‌باشد. مطلوب، مطلوب همان موجود است، انتقال نیز انتقال همان موجود می‌باشد.

(ج): حالا اگر شما ستونهای عمودی را نگاه بکنید: ۹ تا پیدایش، ۹ تا تغییرات و ۹ تا تکامل دارید. اگر ستونهای افقی را نگاه کنید ۹ تا موجود، ۹ تا مطلوب و ۹ تا انتقال دارید. اگر نسبت بین این دو را نگاه کنید ۹ تا شرایط، ۹ تا عوامل و ۹ تا موضوع دارید؛ یعنی در حقیقت ۳ تا عنوان نمی‌باشد. بلکه ۹ تا می‌باشد که ۳ دسته موضوع دارید و نحوه ترکیب آنها با همدیگر، اینگونه قرار گرفته که شما نمی‌توانید بگوئید: تنها یک ۳ تایی آن می‌باشد که همه جدول روی آن می‌چرخد. (برای بار دوم روی آن دقت بفرمائید) عین اینکه می‌شود گفت جدول بر «موجود و مطلوب و انتقال»، در واقع این ۹ تایی هستند که آخرین

گرفته‌ایم. البته به حرفهای فلسفی مان در جای خودش نزدیک می‌باشد؛ یعنی شرایط همیشه به کلمه بیرون نزدیک می‌باشد و عوامل هم به مفهوم کلمه درون، نزدیک است و موضوع نیز بایستی ارتباط بین درون و بیرون باشد. (س): روند و مراحل البته به بحث جدول برمی‌گردد اما چه تفاوتی بین روند و مراحل می‌گذارید؟

(ج): بیان کردیم که از قبیل آن چیزی است که در مقاطع می‌گوئیم. یعنی از قبیل نوع فعالیت می‌باشد که قبلاً بیان شده است و آن چیزی هم که در مراحل می‌باشد، از قبیل نوع موضوع فعالیت می‌باشد. (البته از قبیل آن می‌باشد نه اینکه خود آن باشد) مثلاً فعالیت‌های شناسایی که انجام می‌گیرد زمانی نوع آن منسوب به پیدایش می‌باشد مثل نوعی که قبلاً در تولید، توزیع و مصرف بیان کردیم. آنچه که در مراحل می‌باشد از قبیل موضوعی است که در آن نوع می‌باشد مثلاً تجارت فرش، تجارت ظرف، آنچه که مطرح است، ممکن است تجارت فرش یا تجارت ظرف یا هر چیز دیگری مثل انبارداری، حمل و نقل و امثال آن باشد که باید با حمل و نقل و انبارداری تولیدی تفاوت داشته باشد.

۴- تعیین ۲۷ وصف سه قیدی از ضرب اوصاف دو قیدی،

در «اوصاف سطوح» (موجود، مطلوب، انتقال)

آیا می‌شود «موجود، مطلوب و انتقال» را هم بنویسیم، یعنی بگوئیم این عناوین نیازی به بیان کردن متناظر ندارد؟ آن وقت بگوئیم: «پیدایش شرایط موجود»، «پیدایش عوامل موجود»، «پیدایش موضوع موجود»؟ در این صورت به نظر می‌رسد مفهوماً با جدول قبلی تفاوت داشته باشد. در حقیقت شما در شناسایی دارید وضعیت موجود

و بگوئیم: «شناسایی ضرورت» یعنی «تعیین ضرورت» چرا که ما یک شرایطی داریم که آن را در بالا به جای ضرورت می‌گذاریم آیا کلام صحیحی گفته‌ایم؟

برای اینکه دچار اشکال نشویم خانه‌هایمان را شماره‌گذاری بسیار ساده‌ای بکنیم که روی آن معطل نشویم، «موجود» را «۱»، «مطلوب» را «۲» و انتقال را «۳» می‌گوئیم. هر کدام را تا ۹ جلو می‌بریم. اگر اینگونه بیان کنیم، آیا «پیدایش شرایط موجود»، پیدایش خود شرایط نمی‌شود؟

(س): خود شرایط می‌شود یعنی چه؟

(ج): یعنی اینجا بنویسیم: «ارزیابی شرایط»، «شناسایی شرایط».

برادر محسنی: این عنوان ساختاری با قید زیرساخت چه فرقی می‌کند؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: با کدام عنوان، با عنوان اصلی؟

(س): اگر عنوان ۳ قیدی را شرایط بگیریم با خود قیدی که در وسط قرار گرفته و آن هم شرایط است، چه فرقی می‌کند؟

(ج): می‌خواهیم بگوئیم که ما حاصل اینکه بخواهیم بگوئیم در خانه اول باید چه کاری بکنیم باید بگوئیم ارزیابی شرایط، شناسایی شرایط که آن وقت نتیجه آن پیدایش ضرورت بشود. اگر شرایط را بشناسیم مثلاً می‌توانیم ضرورت را تحویل بدهیم. (ملاحظه می‌فرمائید چه بیان می‌کنم؟) اگر اینجا را شرایط و اینجا را ضرورت بگیریم، آن وقت باید موضوع منتقل شونده ما هم در اینجا باشد.

اضافه‌ها هستند، یعنی «مضاف‌الیه کل»، ۳ تا مضاف‌الیه داریم (البته مضاف‌الیه دوم نه اولی) «موجود، مطلوب و انتقال»، ولی در ستون عمودی که نگاه کنیم اینگونه نمی‌باشد. اگر در تقسیم، اضافه‌ها را اصل بگیریم ۹ تا پیدایش، ۹ تا تغییرات و ۹ تا تکامل دارید. بنابراین در جدول ما ۳ تا ۳ تا ۳ تا ۹ تا می‌باشد اصل است.

(س): غرض بنده این است که متوجه باشیم که الان روی همان احتمال برگشته‌ایم.

(ج): حال سؤال همینجاست که الان با حفظ اینکه بخواهیم سریع از آن عبور کنیم یعنی نخواهیم بایستیم و دانه دانه آن را به صورت «وحدت ترکیبی» ملاحظه کنیم، آیا این می‌تواند دید ما را نزدیک بکند؟ یعنی فرق آن با «ضرورت، بررسی و نمود» این است که عناوینی را که گرفته‌ایم، عناوینی می‌باشد که متناسب با فلسفه ماست. نحوه تعاقب را هم به نسبت می‌توانیم رعایت بکنیم؛ یعنی ما الان نمی‌توانیم روی ایجاد ترکیب بیش از سه جلسه وقت بگذاریم.

۵- ترجمه «پیدایش شرایط موجود» به «شناسایی پیدایش شرایط مکانی»

به عبارت دیگر در حقیقت ما ۲۷ تا را اینجا براساس فلسفه معین نمی‌کنیم، بلکه سعی می‌کنیم حداقلی را که می‌تواند به آنجا شباهت داشته باشد معین نمائیم.

حالا آیا ما می‌توانیم خانه اول را «ضرورت» بنویسیم؟ یا اصلاً «پیدایش شرایط مطلوب» می‌تواند در سطح دوم به عنوان «ضرورت» قرار بگیرد که آن وقت جای «هدف» می‌باشد؟ اگر فرضاً ضرورت را در خانه اول «مطلوب»، در «پیدایش» قرار بدهیم و «هدف» را در «تکامل» قرار بدهیم

- حال اگر اینگونه برخورد نکنیم، آیا «پیدایش عوامل موجود»، «عوامل موجود شرایط» می شود یا «عوامل موجود موضوع»؟
- (س): عوامل موجود موضوع می شود.
- برادر پیروزمند: اما شرایط موجود، شرایط موجود چه چیزی بوده است؟
- حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مثلاً شرایط موجود جامعه می باشد.
- (س): خوب موضوع ما بوده است.
- (ج): آن وقت در خانه بعدی آن ضرورت در شرایط موجود ما می شود؟
- (س): خیر.
- (ج): شماره ۲/۱ چه چیزی می شود؟
- (س): شناسایی شرایط موجود، شناسایی شرایط مطلوب.
- (ج): شناسایی شرایط مطلوب و شناسایی موضوع هم آخرین قسمت می شود، آیا درست است؟
- (س): خیر، شناسایی شرایط انتقال می شود؛ یعنی شناسایی شرایطی که در آن انتقال واقع می شود، موجود که در کدهای ۱/۳ و ۲/۳ و ۳/۳.
- (ج): بنابراین الان باید در کد ۱/۱ چه بگذاریم؟
- (س): الان ما در ۱/۱ به جای پیدایش، شناسایی گذاشته ایم بقیه آن همان که بوده می شود.
- (ج): یعنی ارزیابی شرایط، شناخت شرایط.
- (س): شناخت شرایط موجود موضوع، پیدایش شرایط مطلوب موضوع.
- (ج): حال آنرا می نویسم تا ببینیم چه می شود. شناخت شرایط موجود موضوع، دومی چه می شود؟
- (س): زیر آن شناسایی شرایط مطلوب موضوع می شود.
- (ج): در اینجا که خبری از «ضرورت» نمی باشد؟
- (س): آن وقت باید بگوئیم که شناسایی شرایط موجود موضوع، در شناخت موضوع به ما کمک می کند...
- (ج): کمک می کند حرف دیگری است، نتیجه می دهد...
- (س): یعنی آن ضرورت شناخت می شود.
- (ج): خیر! یعنی یک وقت می گوئید: در اینجا، تعیین ضرورت می شود زمانی می گوئید: تعیین ضرورت در دومی یا در سومی می شود. گاهی هم می گوئید: اینها جزو عواملی هستند که کمک می کنند.
- (س): یعنی شناسایی شرایط موجود موضوع؛ چون خود شرایط موجود موضوع برابر با ضرورت نمی باشد. شرایط موجود موضوع، ضرورت را هم می رساند و می فهماند.
- (ج): آیا در اینجا در باره موضوعمان چیزی را می دانیم یا خیر؟
- (س): بله.
- برادر محسنی: احساس کرده ایم ولی تعریف شده نمی باشد.
- حجة الاسلام والمسلمین حسینی: دو فرق مهمی را که قبلاً گفته ایم، فقط اشاره می کنیم که در عین حالی که ذهن می خواهد تخمین بزند اما با یک نسبت تقریب با حرفهای گذشته باشد.
- زمانی می گوئید: حدوث شناسایی چگونه می شود؟

اصلاً کدام موضوع را انتخاب بکنم، خود اینکه تعیین اولویت چه چیز باشد؟ زمانی می‌گوئید: پس از اینکه گفته‌ام بهتر است که در باره «حوزه» صحبت بکنیم، حال باید دید در باره حوزه چه چیزی اولویت دارد؟

برادر پیروزمند: خیر اولویت خود این موضوع باید در یک جدول دیگری معلوم بشود.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: احسنت! جدول برنامه چکار می‌کند؟ شما یک جدول برای تولید برنامه دارید که حتماً در آن، موضوع معین شده است.

(س): یعنی در جدول تولید برنامه، باز خود برنامه، موضوع جدولمان می‌باشد اما باز بدون موضوع نمی‌باشد. یعنی می‌گوئیم: «شناسایی شرایط موجود برنامه» یا تولید برنامه یا طرح تولید برنامه، هر چه بگذاریم در آن می‌آید، تفاوتی ندارد.

(ج): بله، حالا ببینیم در دومین خانه یعنی ۲/۱ چه چیزی باید بگذاریم؟

(س): بر این اساس می‌شود شناسایی شرایط مطلوب ما.

برادر محسنی: اشکال عمده‌ای که دارد اینکه این ۳ قید یک عنوان ساختاری ندارد، دو باره داریم قیود را با عناوین مخلوط می‌کنیم.

برادر پیروزمند: خودمان را الان گیر آن نیندازیم، اگر الان برای آن، عنوان هم پیدا نکنیم ولی بدانیم داریم چکار می‌کنیم، کافی می‌باشد.

برادر محسنی: آیا برای عنوان زیر ساخت باید عناوین ساختاری بدهیم یا خیر؟

برادر پیروزمند: حالا هم ندادیم، ندادیم فعلاً خیلی

سخت نمی‌گیریم!

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: حال جناب آقای پیروزمند مطلب را مقداری جلو می‌برند.

برادر پیروزمند: خیر ما جلو نمی‌بریم، داریم این جدول را ترجمه می‌کنیم یعنی مثلاً فرمودید پیدایش را شناسایی می‌گوئیم...

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: شما به انتقال موضوع چه چیز می‌خواهید بدهید؟ یعنی می‌خواهید بگوئید: برنامه را درست می‌کند.

(س): بله! باید در آن، مراحل را بگوئید.

(ج): شرایط انتقال مراحل، مراحل برنامه باید بگوئید سیاستگذارها، استراتژی...

(س): یعنی اینجا، مراحل شرایط می‌شود نه مراحل عوامل، یعنی باید خود مراحل را و عین انتقال را که در آن مراحل بیان می‌شود سه قسمت بکنیم، یا مراحل شرایط... (ج): آیا شما در این جدولی که الان درست کرده‌ام به

نسبت به جدول قبل راحت‌تر می‌توانید حرکت بکنید؟

(س): خوب جدول قبلی هنوز کامل نشده است.

(ج): بنده می‌خواهم بگویم که عناوین آن کامل بوده، نه زیر عناوینها.

(س): یعنی اینجا جای «بیرون، درون و ارتباط» عناوین مشخص‌تری گذاشته‌ایم که طبیعتاً رساتر شده است.

(ج): می‌خواهم عرض کنم تا چه اندازه بیشتر می‌توانید روی آن کار بکنید.

(س): الان این معلوم می‌باشد، یعنی معنی اصطلاحات معلوم است، ژند هم می‌باشد. ولی اینکه این چقدر مشکل ما را حل کند مسئله می‌باشد.

(ج): حال بنویسیم و جلو برویم تا ببینیم تا آخر آن چگونه می شود.

«پیدایش عوامل موجود موضوع» یعنی شما دارید موضوع را در کل می آورید (در خاطر جنابعالی که می باشد) یعنی گویا کل این را می گذارید با قید موضوع؛ آیا این در پیدا کردن عناوین می تواند به شما کمکی بکند یا خیر؟ در حقیقت، کلمه پیدایش را هم شما در اینجا به شناخت معنا کرده اید در این صورت «تغییرات» را چه می کنید؟ آیا آن را هم می گوئید: شناخت تغییرات یا اینکه تعبیر دیگری برای تغییرات بیان می کنید؟ حالا اول ۹ تای اولی را پر می کنیم تا ببینیم چه می شود. «شناخت عوامل موجود موضوع»...

(س): اینکه پیدایش را به شناسایی معنا و ترجمه کنیم مؤونه می خواهد.

(ج): مگر اینکه شناسایی را قبل از پیدایش بیاورید و بگوئید: شناسایی پیدایش.

(س): آن را از کجا بیاوریم؟

(ج): مگر کار شما شناسایی نمی باشد؟ یعنی فعل شما چه فعلی می باشد؟ فعل برنامه چه چیزی می باشد؟ فعل شما از قبیل شناسایی می باشد یا از قبیل انجام است؟
(س): «برنامه»، هم باید شناسایی باشد، و هم انجام.

(ج): خیر! یادم مان نرسود «برنامه»، «برنامه انجام» می باشد.

(س): انجام معنایش این نیست که فعل خارجی را انجام بدهیم.

(ج): کل کار شما، کار شناسایی می باشد. یعنی از اول تا آخر کاری را که شما انجام می دهید شناسایی می باشد اما

موضوع شناسایی شما مرتباً عوض می شود.
(س): بله درست است.

(ج): پس مؤونه ای نمی برد، نهایت اینکه می شود شناسایی را جای پیدایش آورد، همان کاری که شما کرده اید و بنده هم از آن تبعیت کرده ام اما می شود این کار را نکرد، بلکه شناخت را نسبت به «پیدایش، تغییرات و تکامل» اصل قرار داد و بگوئیم: «شناسایی پیدایش».
(س): درست آن هم همین است.

(ج): احسنت! ولی بنده تبعیت از حضرت عالی کردم و همانگونه که فرموده اید نوشتم!

(س): خیر از ما تبعیت نکنید!

(ج): چرا؟!

(س): شما حرف خودتان را پیش ببرید!

(ج): خیر! با همدیگر مشغول تنظیم می باشیم. آن وقت شناسایی پیدایش، شناسایی شرایط خیلی با هم تفاوت دارد. حالا اگر آن را به «شناسایی پیدایش شرایط موجود» تبدیل کردید در این صورت این در تعیین چه چیزی مؤثر می باشد؟ اینکه نسبت تقریب این جدول، با جدول ضرورت که مرقوم فرموده بودید به جدول فلسفی مان نزدیک می باشد آیا واضح می باشد؟
(س): بله.

(ج): به نسبت روشنتر از این جدول می باشد، الان برای اینکه حتماً «وحدت ترکیبی» بدهیم تأکید زیادی نداریم ولی ضرورت اینکه «عنوان» تحویل بدهد تأکید داریم، یعنی ما الان نمی خواهیم عنوان را در صورت محوری تمام بکنیم ولی باید از این مفاهیم، عنوان بیرون بیاید.

(س): یعنی مثلاً شناسایی پیدایش شرایط موجود، موضوع یک عنوان بشود.

(ج): بشود یک عنوان یا مثلاً شرایط بشود، خود شرایط، ارزیابی شرایط.

(س): نمی شود بلکه باید یک قیدی غیر از چیزهایی که در خودش می باشد بیاید.

(ج): یعنی باید یک کاری در این خانه انجام بگیرد که اسم آن کار، «شناسایی پیدایش شرایط موجود» باشد.

(س): آن کار همین است. آن کار، شناسایی شرایط موجود می باشد.

(ج): خیر! دارید این کار را توضیح به «مفهوم» می دهید نه به «عنوان»! یعنی می گوئید: این آقایان دارند با

نمونه برداری چکار می کنند؟ می گویند: دارند شرایط موجود را شناسایی می کنند، یعنی «فعلی» را «تعریف»

می کنند؛ آن کار «عنوان» دارد. همیشه عنوان و تعریف دو تا می باشد. این تعریفی را داده است لذا به ذهن می آید که

«معنون» آن «ارزیابی شرایط» باشد.

(س): خیر! باید قید پیدایش هم بیاید، برای اینکه بعد از آن، تغییرات شرایط موجود هم باز ارزیابی شرایط...

(ج): سؤال همینجاست.

(س): اگر یک قید آن را بیندازیم اختلاف آن معلوم نمی شود.

۶- «ارزیابی مکانی» در بررسی شرایط و «ارزیابی زمانی» در بررسی تغییرات

(ج): سؤال اینجاست که آیا همین ارزیابی باید در اینجا بیاید یا در آنجا باید کار دیگری انجام دهیم؟ (خوب دقت

بفرمائید) می خواهیم بگوئیم که گاهی «روند تغییرات» را

که ملاحظه می کنید، یعنی یک «مسیر طولانی» را تبدیل شدن یک چیز، نمی توانید در این روند جای کلمه تغییرات

بگذارید. اول آن، خود موضوع را می دهد نه موضوع خودمان را که مورد بررسی می باشد، بلکه «شرایط

موضوع» را می دهد، دومی از آن «روند تغییر شرایط» را می دهد. «تغییرات»، «روند ساز» می باشد. خود آن چیز را

ملاحظه نمی کند بلکه آن را در طول ملاحظه می نمائید. به عبارت دیگر آیا می توانید به «شرایط»، «ارزیابی مکانی» و

به «روند»، «ارزیابی زمانی» لقب بدهیم؟

(س): آن وقت معنایش این است که شرایط را به معنای

«شرایط علی المبنا» معنا نکنیم.

(ج): با حفظ تنزلی را که داریم، می گوئیم:

«نمونه برداری» می کنیم...

(س): اگر شرایط را همان معنای مکانی بکنیم. یعنی آن

را در نظام ولایت نیاوریم.

(ج): حال سؤال این است که آیا این مطلب بنابر مبنا

نمی باشد یا اینکه بر مبنای خودمان هم مجبوریم ابتدائاً

یک «برداشت انتزاعی» داشته باشیم، تا بعد از آن در

نسبت، هزار تغییر و تحول در آن دهیم تا به «مکان به

معنای خاصی که منزلت اشیاء» است، برسیم که در

«تکامل» باید یک چیز دیگری بشود.

۷- ترجمه «تغییرات شرایط موجود» به «ارزیابی

روند زمانی»

(۱/۱) ارزیابی شرایط مکانی، حالا آیا نسبت (۱/۴)

می توانیم بگوئیم: «ارزیابی روند زمانی»؟

(س): «روند»، دیگر زمانی می باشد پس باید بگوئیم

ارزیابی روند تغییر شرایط یعنی تغییر مکان.

(ج): تغییر مکان، همان زمان می شود.

(س): خیر، مکان باز، عوامل درونی هم یک بخش از مکانش هستند یا خیر؟ پیدایش عوامل موجود.

(ج): الان مکان را به بیرون بیان کرده اید.

(س): مکان، مکان بیرونی آن می شود.

(ج): مکان بیرونی، اینجا هم زمان بیرونی می شود.

(س): یعنی همان قید شرایط می باشد که اینگونه جلوه

می کند.

(ج): اشکالی ندارد. بگوئیم: ارزیابی روند زمانی، مثلاً

شرایط، یا اینکه کلاً ارزیابی روند که می کنیم دیگر این مفهوم را تمام می کند. به عبارت دیگر...

(س): روند که می گویم باز آن را اعم از درون، بیرون و

موضوع می کند. آن وقت اگر قید بیرونی آنرا بیندازیم،

دیگر نمی توانیم اختلاف آن را با عنوانهای دیگر بیان بکنیم.

(ج): اگر بخواهیم همین موضوع را حفظ بکنیم حرف

شما صحیح است اما اگر بخواهیم موضوع دیگری را بیاوریم شاید اینگونه نباشد.

(س): حال اگر موضوع دیگر را بشود بیاوریم بله، ولی

عرض کردم که این ترتیب و تعاقب و حدودی که درست کرده ایم داریم قید عنوان را عوض می کنیم.

(ج): تشابه آن با جدول شما بسیار نزدیک می باشد،

فقط اختلافهای جزئی در آن می باشد.

(س): یعنی آن ایرادی را که حضرت عالی می گرفتید به

این وارد می شود که ما نوع فعالیتهای مختلف در برنامه

می خواهیم و این...

(ج): حالا آن چیزی را که الان می خواهیم این است که

نسبت بین جدول شما و آن جدول را بیاوریم نمی خواهیم به صورت مطلق نه آن باشد و نه این بلکه با یک نسبت تقریبی بتوانیم آن را تهیه کنیم. یعنی اینجا شرایط را مکانی عام می نویسیم، بدون قید داخلی آن، شرایط چیزی را که می خواهند ملاحظه بکنند، آن وقت در اینجا زمان را هم عام می نویسیم.

۸- بررسی عناوین ۹ وصف مربوط به «تکامل»

۸/۱- لزوم تعیین مقدرات در مقطع تکامل

حالا ما در تکامل چه چیزی را می توانیم بنویسیم؟

(س): دیگر «تکامل شرایط» می شود.

(ج): آیا می توانیم مقدرات را بگذاریم یا خیر؟ که

شناسایی مقدرات حاصل آن است.

(س): خیر، «تکامل شرایط موجود»؛ «تکامل شرایط

موجود»، یعنی تکامل وضعی که الان می باشد. یعنی وضع

موجود را ارزیابی کرده و بعد روند آن را تغییر داده ایم.

(ج): یعنی در ابتدا که کمال را به موجود نسبت

می دهید از آن «مفهوم مطلوبی» می گیرید؟

(س): بله.

(ج): پس تکامل شرایط مطلوب چیست؟

(س): بعد سؤال دیگری در مطلوب پیدا می شود که ما

در محور مطلوب، گویا مطلوب را باز موضوع برنامه و

تغییر قرار داده ایم در صورتی که بخواهیم این قیود را معنا

بکنیم، می گوئیم خود مطلوب یک پیدایش، یک تغییرات و

یک تکامل دارد.

(ج): آن وقت شما در «برنامه نویسی» هم همین را

می خواهید؟!

(س): خیر ما را دور می کند!

(ج): و حال آنکه اگر اینجا مقدمات را بنویسید و بگوئید در شناسایی ما...

(س): آخر باید بشود بنویسیم.

(ج): سؤال این است که در شناسایی، در موضوع شناسایی چه چیز کامل می شود؟ یعنی در «شرایط موجود»، شناسایی شما چه وقت کامل می شود؟ در وقتی که قدرتان را بشناسید؟

(س): دارید شناسایی تکامل شرایط را در واقع قید ضرورت...

(ج): شناسایی کامل...

(س): دارید «تکامل شناسایی» را معنا می کنید.

(ج): می خواهم فرق بین ایندو را بیان کنم. از پائین که به بالا می روید بایستی بتواند معرفی بکند. یعنی ما باید بگوئیم «تکامل شرایط موجود»، «شناسایی تکامل»، برعکس آن را نیز بیاوریم و بگوئیم تکامل شناسایی چه وقت واقع می شود؟ یعنی عین همین جدول را که نوشته ایم. فرضاً اینجا یک جدول شماره (۱) نوشته ایم یک ۹ تایی و یک شماره (۲) هم برعکس آن نوشته ایم یعنی آن کاری که خودمان داریم انجام می دهیم «موضوع» قرار بگیرد. اگر کاری را که خودمان انجام می دهیم موضوع قرار بگیرد آیا در اینجا «مقدورات» را شناخته ایم؟

(س): تکامل شناسایی، تغییرات شناسایی، آن وقت

مثلاً اینجا...

۸/۲- امکان تولید برنامه در مقطع تکامل

(ج): (حال بنده یک صحبت دیگری می کنم گمان می کنم مطلب را برای شما نزدیک کند تا بعداً روی آن فکر بکنید.)

باید در «فصل پیدایش» کارهایی را انجام بدهیم که دارای ۹ عنوان می باشد، (...) کارهایی را هم باید اینجا انجام بدهیم که این هم ۹ عنوان دارد (...) کارهایی را هم باید اینجا انجام بدهیم که دیگر کار تمام شده است. یعنی نمی شود کارهای اینجا را هم انجام بدهیم، چون این «مدل» کار کردن ما می باشد. نقشه ای است که اگر بر طبق آن حرکت کنیم، «برنامه» بایستی تولید بشود. نمی شود این کارها را انجام بدهیم، و تا خانه ۲۷ این نقشه بیاییم اما برنامه تولید نشده باشد و کار دیگری شده باشد.

۸/۳- ذکر بعضی عناوین لازم به بررسی در تولید برنامه

برنامه هم در اینجا باید «برنامه کامل» باشد. یعنی باید «مقدورات، سازمان» و برنامه آن را شناخته باشیم. «مقدورات تخصیصی» سازمان و «سازماندهی گردش عملیات» خود سازمان را نیز شناخته باشیم. یعنی خردترین امر باید در اینجا تمام شده باشد. اگر بگوئید ما این را که داریم، برنامه را می دهد اما سازمان را نمی دهد، معنای آن این است که این در «عینیت»، چیز کاملی نبوده و برای سازماندهی نیاز به یک برنامه دیگری هستیم، یعنی عینی نشده است. اگر بگوئید سازمان را داده است ولی اینکه مقدوراتمان برای سازماندهی را چگونه تخصیص بدهیم ندارد؛ اگر بگوئیم «گردش عملیات» ندارد آنگاه هر چیزی را که بگوئیم ندارد می گوئیم: پس «مدل برنامه» نمی باشد و بعد هم برنامه ای را که تحویل می دهید می گوئید: «برنامه جامع» نمی باشد بلکه فقط برنامه فعالیت سازمان می باشد. ولیکن اگر برنامه، برنامه جامع باشد باید برنامه خود سازماندهی، برنامه فعالیت سازمان، برنامه تغییرات و کنترل عینیت را بدهد.

۸/۴- ذکر ۹ عنوان برای اوصاف مقطع تکامل

(بنابراین آن چیزی که در خاطر خودم می باشد حضور مبارکتان اشاره بیشتری به آن می کنم).

به نظر ما می آید ۳ خانه آخری «ستونهای کنترل» می باشند، یعنی کنترل تغییراتی که در عینیت ایجاد می شود یا باید ایجاد بشود که نسبت بین کاری که مربوط به خود سازمان تغییر دهنده است و کاری که متعلق به «برنامه تغییرات موضوع» می باشد؛ یعنی بر فرض اینکه ما در ستون شماره (۱/۷) مقدمات را بنویسیم در (۲/۷) سازمان را و در (۳/۷) برنامه را بنویسیم، باید در (۱/۸) «مقدمات سازمان» و در (۲/۸) «وظایف و اختیارات»، یعنی «تخصیص» و در (۳/۸) گردش عملیات سازمان را بنویسیم، یعنی موضوع ما در «تکامل عوامل» طوری است که دیگر در آنجا درونی موضوع نمی شود بگوئیم. موضوع ما در این ستون باید سازمانی باشد که «مولد موضوع» می باشد، کارخانه ما باید باشد. خوب فعالیت این کارخانه را تعریف کرده اید...

برادر محسنی: در (۱/۷) مقدمات تغییر موضوع است یا خود موضوع؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مقدمات تغییر موضوع، غیر از مقدمات سازمان تغییر دهند. و در (۳/۷) برنامه است. حال باید کنترل بشود...

برادر پیرومند: برنامه یعنی چه؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: (به این نکته ای که دارم بیان می کنم خوب عنایت بفرمائید).

شما یک ماشین یا کارخانه دارید که دارد درون خود این ماشین کاری انجام می گیرد. یک کاری هم نسبت به

پیرونش انجام می گیرد. یعنی این ماشین را برای اینکه سر جای خودش درجا کار بکند درست نکرده اند تا ببینند دارد یک چرخهایی می چرخد. بلکه این ماشین را برای حمل و نقل تهیه کرده اند. کارخانه را هم برای درست کردن یک محصولی ایجاد کرده اند. آن چیزی که محصول می باشد هرگز کار کردن خود سازمان نمی باشد «برنامه» برنامه فعالیت سازمان به عنوان یک وحدت می باشد نه «سازماندهی درونی سازمان».

(س): می توانید یک مثال برای تفاوت فعالیت سازمان با سازماندهی درونی آن بفرمائید؟ آیا منظورتان از فعالیت آن، ارتباط آن با بیرون می باشد؟

(ج): بله، فعالیت های بیرونی یعنی فعل این سازمان، به عنوان یک واحد و یک نظام نسبت به تغییراتی که باید در شرایط ایجاد بکند، یعنی باید موضوع را تغییر و انتقال بدهد.

(س): کدام موضوع را؟

(ج): موضوعی را که این ماشین برای آن، درست شده است. ضمناً با این مثال کاملاً روشن شد که در عین حالی که سعی می کنیم از عناوینی که در اینجا ضرب کردیم کمک بگیریم، در عین حال موضوعاتی که در اینجا می آید باید متناسب با «منزلتش» فرق کند، یعنی نباید عین همان باضافه قید تکرار بشود. در اینجا موضوع را به عنوان «موضوع متغیر» آورده ایم و گفته ایم که مقدماتمان برای تغییر موضوع در خارج از سازمان خواهد بود و «سازمان» به عنوان ماشین آن، یعنی ابزار تغییر شد و «برنامه» هم برنامه تغییر یا تکامل شد.

خوب حال سه عنوان آخری را هم ملاحظه بفرمائید که

عملکرد، و در (۱/۹) هم «قدرت عملکرد» یعنی مقدرات سازمان و مقدرات بیرونی روی هم خواهد بود.

۸/۵- رعایت تقویم عناوین در عنوان گذاری فوق

حالا تفاوت آن چیزی را که می خواهید در جدول پر بکنید با چیزی که تجریدی می باشد فی الجمله معلوم می شود. یعنی فعالیت های متنوع و مختلفی دارید، از اولی که شناسایی وضعیت می کنید تا آخر که کار تمام می شود که اینها هرگز به وسیله «تعاقب قیود» بدست نمی آید این در صورتی است که بخواهید مفهوم اول را به صورت «تجریدی» حفظ نمایند ولی اگر بخواهید «مفهوم منسوب» بیاورید (به عرض حقیر خوب عنایت بفرمائید) بگوئیم: این، در این منزلت منسوب به آن می شود، در این صورت حتماً همه اینها به هم نسبت دارند.

(س): به چه چیزی منسوب است؟

(ج): عناوین مثلاً کلمه انتقال را که می آورید می گوئید منسوب به انتقال است: یک مفهوم مجرد برای انتقال نمی آورید بلکه باید «ابزار، موضوع، شرایط» را هم بگیرد، چیزهای مختلفی را باید بگیرد.

۸/۵/۱- مستقل نبودن تعریف یک عنوان از نظام نسبتها

برادر محسنی: ما چه کار جدیدی بایستی انجام دهیم تا اینکه مفهوم تجریدی، مفهوم منسوب بشود؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: به نظر بنده می آید مهمترین مطلب در درک بعدی جدول شاخصه ها همین مطلب می باشد. در ابتدا باید خودتان را خلاص بکنید که یک کلمه یا یک مفهوم بدون موضوعات متعدد، خودش دارای هویت مستقل کاربردی می باشد. باید بگوئید: چنین

اگر ما بخواهیم نسبت بین این دو را بگیریم، یعنی ببینیم موجود چگونه تکامل پیدا می کند؟ به عبارت دیگر در جامعه مقدراتی داشتیم و یک ماشین داشتیم که بین آن مقدرات یک نحوه ارتباط برقرار می کند تا موضوع ایجاد بشود. باید بگوئیم که این مقدرات چه نحوه تغییراتی را انجام می دهد؟ «وضعیت موجود» قدرت تغییر سازمان چگونه می باشد؟ یعنی این ۳ تای آخری کنترل می باشد، «کنترل انتقال»، «کنترل عملکردهای بهینه یا مطلوب»، «کنترل وضعیت عملکرد سازمان» می باشد نه گردش عملیاتی آن، یعنی «قدرت عملکرد»، «بهینه قدرت عملکرد» و «موضوع متغیر» ما یعنی این ماشین ما می باشد. این هم برنامه ای داشته که این ماشین درست شده بود که این برنامه را انجام بدهد. باید مرتباً این عمل را کنترل بکنیم تا ببینیم آیا این عمل انجام می گیرد یا خیر؟ بنابراین مقدر در اینجا «قدرت عملکرد سازمان» می شود، البته باضافه مقدرات بیرونی. یعنی مقدرات درونی سازمان باضافه «مقدرات بیرونی»، «منتجه قدرت عملکرد یا قدرت تأثیر و قدرت اثرگذاری را نتیجه می دهد. بعد از آن «بهینه سازی» آن لازم است پس اینگونه نیست که دستگاه شما بهینه سازی نخواهد که به این امر، کنترل نظارت می گوئیم. بعد از آن مرتباً «محصول» شما بایستی «ارزیابی» بشود، البته این غیر از کنترل نظارت عملکرد سازمان می باشد. محصول شما باید کنترل بشود.

(س): آیا آن را در انتقال می آورید؟

(ج): بله! در انتقال، یعنی منتقل شونده شما کنترل می شود نه اینکه عملکرد کنترل می شود. کنترل محصول، در (۳/۹) است و در (۲/۹) کنترل عملکرد یا برآینده

هویتی ندارد. اگر بگویند: چگونه؟ می گویند: ایشان در ضمن افراد در خارج پیدا می شوند بنابراین حتماً باید معنای متغیری باشد، نبایستی «معنای ثابت» برای آن فرض کنید.

(س): یعنی پارامتر تغییرمان را در مفهوم می بریم.

(ج): در خود مفهوم. هر وقت پارامتر در مفهوم آمد معنای منسوب خواهد شد. می گویند به کدام خانه منسوب می باشد تا بگویم معنای آن چه چیزی می باشد!

۸/۵/۲- عدم تشکیل مجموعه با تقسیم بر اساس جنس و فصل

(س): پس چیز دیگری غیر از تغییر را لازم نداریم.

(ج): وقتی که تغییر را آوردید، معنایش این می شود که معنای آن متناسب با منزلت، عوض می شود ولی وقتی که به صورت اطلاق و تقیید بیاورید، همان است اما با یک قید! مثل جنس و فصل آوردن می ماند، آن وقت اگر تقسیمات «تقسیمات جنس و فصلی» باشد محال است از آن «مجموعه» بیرون بیاید. هر چقدر هم شما خرد کنید و بالا ببرید و به «وحدت و کثرت» برسانید، نه وحدت آن به معنای کل خواهد بود (بلکه به معنای بزرگترین انتزاع می باشد) و نه کثرت آن به معنای «پیدایش نسبت» می باشد (بلکه به معنای خرد کردن به انواع و اصناف مختلف و امثال آن می باشد) گمان می کنم تا حدودی در ذهن جنابعالی زمینه اینکه می شود یک مطلب را در جاهای مختلف به صورت چیزهای مختلف آورد، روشن شد.

برادر پیروزمند: الان هم مشکل این است که، شاید بهتر این باشد یک سری از عناوینی که جنابعالی به نظرتان می آید در برنامه آنها را لازم داریم (فارغ از قیودی که بالا می باشد) آنها را بفرومائید. اصلاً کاری به جدول اوصاف

نداشته باشید. همان طرف که می فرمائید که اگر در «برنامه»، «مقدورات»، «گردش عملیات» و «سازماندهی» در آن معلوم نباشد مسلماً از این «برنامه»، طرحی در نمی آید، از آن طرف اموری ثابت است که باید طرح ما اینها را در خودش جا بدهد در غیر این صورت ناقص می باشد. اینگونه عناوین را که تعدادی از آنها را نیز فرمودید لیست کنیم، بعد این عناوین هم در ذهنمان باشد، آن وقت بیائیم ببینیم در ترکیب آنها چه چیزی از آب در می آید و چقدر می توانیم اینها را به همدیگر نزدیک کنیم. الان حضرت عالی هم این عناوین را فرمودید. اگر بخواهیم این عناوین را از آن طریق استدلال کنیم و بگوئیم خوب این چیزها در برنامه لازم است خوب می شود کار را پیش برد، ولی اگر خواستیم بگوئیم حالا ارتباط آن را بایستی معلوم کنیم، مثلاً بگوئیم: تکامل شرایط موجود به مقدورات چه ربطی دارد؟ یا اینکه تکامل عوامل موجود، تکامل عوامل موجود با مقدورات سازمان...

(ج): کلمه شناسایی را بیاورید، شناسایی تکامل شرایط موجود اگر برعکس شود که خود جنابعالی می گویند که اگر بخواهیم بگوئیم که تکامل شناسایی باشد، تکامل شناسایی حتماً وقتی است که مقدورات را بشناسیم، یعنی اگر برعکس بشود...

(س): خوب، در شناسایی پیدایش اصلاً لازم نیست مقدورات را بشناسیم؟ یا اینکه می گویند مقدورات کم و زیاد می شود.

(ج): خیر! در آنجا یک چیز دیگری را می شناسید. شما باید شرایطی را بشناسید که در این شرایط، شرایط قدرت را نمی گوید، «قدرت» بعد از اینکه معلوم شده باشد

ضرورت دارد که چنین کاری را انجام دهیم، اما زمانی شرایط را می‌شناسید و می‌گوئید: قدرتش را نیز دارد. آن مرحله اول، شناسایی شرایط است و این مرحله آخر آن می‌باشد.

«موضوع و استراتژی» و حدود زیادی از کار معلوم شده باشد آن وقت معلوم است که چه مقدار قدرت دارید. یعنی چندین مرتبه شرایط را می‌شناسید. یک وقت که شرایط را می‌شناسید فقط برای شما ضرورت ظهور پیدا می‌کند، یک بار هم مثلاً شرایط را می‌شناسید و می‌گوئید:

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنای

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تعریف سه وصف «موجود، مطلوب، انتقال» و ارتباط آن با ۶ وصف اصلی دیگر

فهرست

- ۱ - تعریف سه وصف پیدایش، تغییرات، تکامل
- ۱/۱ - معنا شدن پیدایش، تغییرات، تکامل با توجه به تعریف فاعلیتی از کیفیت
- ۱/۲ - برخورد فاعل با دیگر فاعلها در «تغییرات» و حضور آن در نسبت فاعلیت در «تکامل»
- ۱/۲/۱ - تعیین منزلت و کارآمدی فاعل در تکامل
- ۱/۲/۲ - اشاره به تفاوت نسبت بر مبنای ولایت و نسبت بر مبنای مادی
- ۱/۳ - متفاوت شدن معنای پیدایش، تغییرات، تکامل با موجود، مطلوب، انتقال
- ۲ - تقدم سه وصف «بیرون، درون، ارتباط» بر «موجود، مطلوب، انتقال»
- ۲/۱ - سه وصف «بیرون، درون، ارتباط» وسیله برقراری ارتباط بین تغییرات
- ۲/۲ - تعریف «بیرون»، به کوچکترین مجموعه شامل و «درون»، به کوچکترین مجموعه مشمول و «ارتباط» به نسبت بین ایندو

- ۳-۳- تعریف «بیرون، درون، ارتباط» به مکان زمان (نه مکان در مقابل زمان)
- ۴- تعریف سه وصف موجود، مطلوب، انتقال
- ۳/۱- وجود ترتب مکانی بین اوصاف سطوح
- ۳/۲- وجود ترتیب بین عناوین جدول الگو
- ۳/۳- قدرت آسیب شناسی، معیار عینی بودن الگوی تولید طرح
- ۳/۴- تعریف «موجود، مطلوب، انتقال» به «موجود شناسی، مطلوب شناسی و انتقال شناسی» برای امکان یافتن آسیب شناسی
- ۳/۵- ایجاد هم زمانی بین «موجود، مطلوب، انتقال» با توجه به تعریف فوق
- ۳/۶- حکومت اوصاف «بیرون، درون، ارتباط» بر «موجود، مطلوب، انتقال» با توجه به جدول تعریف و معادله
- ۳/۷- لزوم توجه^۳ زمان به «موجود، مطلوب، انتقال» در مدل برنامه
- ۳/۷/۱- تفاوت «موجود، مطلوب، انتقال» با «پیدایش، تغییرات، تکامل»
- ۳/۷/۲- تفاوت معنای «موجود، مطلوب، انتقال» در برنامه و مدل برنامه

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۰۷
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۰/۱۳
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۰/۲۵
ویراستار:	برادر نیک منش	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۰/۲۵
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۷۴/۱۰/۱۳

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۷

تعریف سه وصف «موجود، مطلوب، انتقال» و ارتباط آن با ۶ وصف اصلی دیگر

۱- تعریف سه وصف پیدایش، تغییرات، تکامل

۱/۱- معنا شدن پیدایش، تغییرات، تکامل با توجه به تعریف

فاعلیتی از کیفیت

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در این جدول جدیدی که تهیه کرده‌اید (جدول ضمیمه) شما «موجود، مطلوب و انتقال» را که در قسمت «سطوح» بود به قسمت «مراحل» منتقل کرده‌اید. در حالی که اگر بخواهیم همین را هم به صورت تجریدی نگاه کنیم باید «موجود» را به عنوان یک مرحله فرض کنیم؛ یعنی یک مرحله مرحله موجود است و یک مرحله هم که بعداً به آن می‌رسیم مرحله انتقال (مطلوب) است و یک مرحله هم که حد فاصل میان موجود و مطلوب ماست ولی استفاده از کلمات موجود، مطلوب و انتقال در این جدول جدید اصلاً به این شکل انجام نگرفته است بلکه ما بر حسب فلسفه خود «پیدایش، تغییرات و تکامل» را ضرورت پیدایش یک کیفیت می‌دانیم. یعنی اگر کیفیت بخواهد در نظام ولایت، حضور پیدا کند به صرف پیدایش نمی‌تواند حاضر شود. سر مطلب این است که ما فاعلیت را در نفس کیفیت برده‌ایم؛

یعنی توانسته‌ایم (امر) دارای حرکت و تغییر بودن، برخورد داشتن با دیگر فاعلها و وارد شدن در موازنه را در نفس کیفیت بیاوریم. لذا دیگر صحبت از یک نقشه که کسی جائی را به صورت یک قوطی به آن اضافه کند در کار نیست بلکه چیزی را ایجاد می‌کنند که فاعل ورودش در نظام فاعلیت، در قالب برخورد فعلها با یکدیگر انجام می‌شود. بنابراین مرحله تمام شدن حضور آن در نظام فاعلیت، زمانی است که در مفاهیم به «تمثل» و در کیفیات به «تکامل» نائل شود.

به تعبیر روشنتر در (مرحله) تکامل است که می‌توان گفت وضعیت ولایت و تولی آن چگونه است؟ بنابراین وجودش یک وجود تدریجی است اما تا مرحله تکامل. چرا که تکامل، آخرین منزلت آن کیفیت است که از آن به بعد بطرف شیب می‌رود. یعنی به محض آنکه به آن منزلت رسید هر چند که شروع به ولایت و تولی می‌کند اما باید قوس نزولی آن را ببینیم چرا که وجود چیزهای دیگری که به تکامل می‌رسند حضور آن را در آن منزلت نمی‌پذیرند. در این حال از این نظام ولایت به نظام ولایت

که گاهی این سختی و سستی و... را نسبت به اشیاء دیگر سنجیده و می‌گوئیم که آن نسبتی که حرکت این شیء به حرکات کیفیات دیگر دارد باعث می‌شود وضعیت این کیفیت در مقابل آنها نیز مشخص شود لذا آن را منسوب به منزلت حرکتی و منزلت فاعلیت‌ش کرده و سپس صحبت از حضور آن در نسبیت نظام فاعلیت می‌کنید.

۱/۲/۲ - اشاره به تفاوت نسبیت بر مبنای ولایت و نسبیت

بر مبنای مادی

البته بارها گفته‌ایم که نسبیت مورد نظر ما با نسبیت ادعائی کفار، تفاوت اساسی دارد چرا که نسبیت بر مبنای ما به «فاعل واحد» بازگشت دارد و کل فاعلیتها در هر مرحله‌ای که هست بگونه‌ای است که حرکت را به تعلق به او برمی‌گرداند و حال آنکه آنها عاجز از تفسیر حرکتند و اگر هم (حرکت) را ذاتی ماده تعریف کنند (بنابر مباحث گذشته) ادعائی است که قابل دفاع نمی‌باشد مگر اینکه حاضر به ورود در بحث حرکت آن نشوند.

۱/۳ - متفاوت شدن معنای پیدایش، تغییرات، تکامل با موجود،

مطلوب، انتقال

پس «پیدایش، تغییرات و تکامل» نمی‌تواند موضوعاً به منزله «موجود، مطلوب و انتقال» باشد تا آنگاه اشکال شود که ما در واقع یک چیز را دوبار در هم ضرب کرده‌ایم! چرا که یک فرض این است که پیدایش را موجود و تغییرات را انتقال و تکامل را مطلوب بدانیم و حال آنکه چنین فرضی صحیح نیست. چون «پیدایش، تغییرات و تکامل»، سیری است که برای تکلیف در نظام فاعلیت و حضور در نسبیت وجود پیدا می‌کند. یعنی این مکانیزم برای خود شناسائی وجود دارد که قبلاً صحبت از «تکیف، تبدیل و تمثل»

دیگری منتقل می‌شود نه اینکه از آن منزلت، تنزل یافته و به جای اول خود برگردد! یعنی به جای دیگری انتقال می‌یابد که البته در آنجا هم حضورش تا مقام تکاملش فاصله زیادی دارد.

۱/۲ - برخورد فاعل با دیگر فاعلها در «تغییرات» و حضور آن در نسبیت فاعلیت در «تکامل»

بنابراین دو مفهوم «پیدایش اولیه» و «پیدایش تکامل» فاصله زیادی با هم دارند چرا که حتماً از مرحله تبدیل و تغییرات که همان برخورد فاعلها با یکدیگر است می‌گذرد. حضور آن در تکامل، حضور در «نسبیت» است؛ یعنی منزلت‌ش به نسبتش به غیر منسوب می‌شود و کارآمدی آن در این سطح مثل این آهن خواهد بود در حالی که از سختی و سستی آن سؤال کنیم.

۱/۲/۱ - تعیین منزلت و کارآمدی فاعل در تکامل

اما با سؤال دیگری روبرو می‌شویم که در مقابل چه چیزی و نسبت به چه کیفیتی؟! اگر بگوئید در مقابل مثلاً یک حرارت ۶۰۰۰ درجه، آنگاه جواب می‌شنوید که هیچگونه مقاومت و سختی از خود نشان نخواهد داد چرا که از چنین حرارتی متأثر شده و اصلاً خود نیز تبدیل به تشعشع می‌شود. حال اگر آن درجه از حرارت را کمتر کنید به درجه سیلان این آهن و اگر آن را کمتر کنید به درجه انجماد آن می‌رسید تا جایی که قدرت عرض اندام در مقابل چوب و آجر و خشت را براحتی خواهد داشت. اما وقتی که از مقاومت و یا تأثیر آن نسبت به الماس سؤال می‌کنیم جواب می‌شنویم که هیچگونه تأثیری بر الماس ندارد بلکه متأثر از آن نیز می‌شود. پس شما در واقع این کیفیت را به آن جایگاهی که دارد تعریف می‌کنید بگونه‌ای

مجموعه شامل و «درون» کوچکترین مجموعه مشمول و «ارتباط» هم نسبت بین آنهاست که موضوع یا کیفیت ما همانگونه که در تکامل می‌گوئیم حضور پیدا می‌کند در اینجا نیز بگونه‌ای است که در واقع حضور دیگرش را مورد لحاظ قرار می‌دهیم؛ در آنجا حضور زمانی آن را مورد دقت قرار می‌دادیم ولی در اینجا حضور مکانی اش را.

۲/۳- تعریف بیرون، درون، ارتباط به مکان زمان (نه مکان

در مقابل زمان)

برادر پیروزمند: اگر ما قید سوم را هم بیاوریم بالاخره این ارتباط برقرار شده است چرا که نظام ما به کمتر از ۲۷ وصف توصیف نمی‌شود.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: خیر! نهایت این است که این سؤال مهم مطرح می‌شود که اگر ما جای وصفی را عوض کنیم چه تأثیری دارد؟ یعنی باید دید وصفی که بایست بعد از زمان و به عنوان مکان آورده شود تا سپس وصف سوم که نسبت بین زمان و مکان است تحویل داده شود کدام یک از آنها می‌تواند باشد؟

(س): اگر (آن وصف) مکان باشد که بالطبع باید آن را «سطوح» معنا کرد.

(ج): خیر! مکانی را که در زمان ذکر می‌کنید (مد نظر است). در خاطراتان هست که این مطلب را قبلاً مورد بحث قرار داده‌ایم که هنگام نزول مکانی شیء که از بالا به پائین صورت می‌گیرد حقیقت چنین است که در همان حال، صعود زمانی از بالا به پائین نیز برای او اتفاق می‌افتد. لذا مکان در مقابل زمان مطرح نیست تا همانگونه که خودتان فرمودید آن را به عنوان «سطوح» ذکر کنیم! و اما سؤال

می‌کردیم و برای خود مفاهیم موضوع شناسائی نیز وجود دارد. پس نه تنها این سیر صرفاً برای مکانیزم، ساختار و نظام شناخت وجود دارد بلکه برای مفاهیم هم بنفسها و نیز کیفیات غیر مفهومی چنین سیری هست. بنابراین چه فاعل، تصرفی باشد که مکانیزم نظام شناخت را به آن نسبت می‌دهیم و چه تبعی باشد در هر صورت چنین سیری برای آنها وجود دارد. هکذا فاعل تبعی، چه از قبیل مفاهیم باشد که بر فاعلهای تبعی نازلتر مسلطند (و در قالب) معادلات تصرف و شکل دادن و ایجاد آنها می‌باشد و چه از قبیل کیفیات اشیاء باشد باز چنین سیری وجود دارد.

۲- تقوم سه وصف «بیرون، درون، ارتباط» بر «موجود، مطلوب، انتقال»

۲/۱- سه وصف بیرون، درون، ارتباط وسیله برقراری ارتباط

بین تغییرات

حال پس از بیان این مقدمه که اشاره‌ای به وضعیت فلسفی آن مطلب بود می‌گوئیم آن چیزی که باید پس از این قسمت آورده شده و به آن اضافه شود «درون، بیرون و ارتباط» است و نه «موجود، مطلوب و انتقال». چرا که قرار است تغییرات، تغییرات وابسته به هم باشند که «درون، بیرون و ارتباط» همان مفهومی است که از ارتباط کوچکترین مجموعه شامل و مشمول صحبت می‌کند.

۲/۲- تعریف «بیرون» به کوچکترین مجموعه شامل، و درون به کوچکترین مجموعه مشمول و ارتباط به نسبت بین این دو حال که چنین است جای این سؤال خواهد بود که پس برای مفهوم «موجود، مطلوب و انتقال» چه تعریفی ارائه می‌دهید؟ اما قبلاً باید بدانیم که «بیرون» کوچکترین

به معنای «توالی» (البته این مباحث در جای خود مورد بررسی قرار گرفته است).

۳/۲- وجود ترتیب بین عناوین جدول الگو

حال آیا می‌توان «موجود، مطلوب و انتقال» را از قبیل سطوح دانست؟ در حالی که شما در یک مفهوم، موضوعاتی را ذکر می‌کنید که بایست معلول اوصافی در تولید یک نظام مفاهیم باشند. یعنی باید نظام مفاهیم برنامه شما نظامی باشد که هر قسمت از آن که به صورت متقوم با دیگر قسمت‌هاست در واقع متکفل موضوعی خاص است که طبعاً چنین معنایی را افاده می‌کند که نمی‌توان بدون ملاحظه آن قسمت، از این قسمت سخن گفت. به تعبیر دیگر حضور تصرفی شما در نظام فاعلیت (برای تصرفی که می‌خواهید صورت دهید) نمی‌تواند بدون نظام وارد شود، بگونه‌ای که مثلاً از یک موضوع وارد شود و یا به صورت خطی برخورد کند! چرا که بنظر شما موضوع بسیط در کار نیست و هر چه هست موضوع مرکب است که بالطبع باید آن را متقوماً ملاحظه نمود.

حال منزلت کلمه «موجود» با قیودی که حاکم بر آن است باید علت ملاحظه یک عنوان وصفی باشد تا شما بتوانید بر روی آن، یک موضوع را گذاشته و بخشی از کار را معرفی کنید. مثلاً در اینجا که ما تقریباً خانه آخر از جدول را تعریف کرده‌ایم محال است که کسی بتواند این خانه را در عینیت معین کند مادامی که خانه‌های قبلی را لحاظ نکرده باشد. و هکذا محال است که خانه‌های قبلی، ابزار تصرف عینی را تحویل دهند مگر اینکه به خانه‌های مربوط به «تکامل» برسند. به عنوان مثال این نکته را عرض می‌کنم که اگر «مقدورات» را در برنامه خود لحاظ نکرده

بعدی این است که آیا اصولاً «موجود، مطلوب و انتقال» می‌تواند به عنوان «سطوح» ذکر شود؟

بنابراین در جواب سؤالی که حضرت عالی فرمودید این نکته را متذکر می‌شویم که نمی‌توان تغییر را کنترل کرد مگر با مجموعه بیرونی؛ مثلاً ۲۷ مجموعه یا جدول در اختیار داشته باشیم که یکی از آن ۲۷ تا یکی از اینهاست. (و نیز نمی‌توان تغییر را کنترل کرد مگر) با یک مجموعه درونی، یعنی تصرفاتی را که در نسبت‌های اینها انجام می‌دهیم و با ملاحظه تأثیراتی را که «بیرون» می‌گذارد و در جدول نظام تعریف هم بالنسبت به این مطلب پرداخته شد باعث می‌شود که کیفیت بوجود بیاید.

۳- تعریف سه وصف موجود، مطلوب، انتقال

۳/۱- وجود ترتب مکانی بین اوصاف سطوح

حال به سراغ مفهوم «موجود، مطلوب و انتقال» می‌رویم که اصلاً این مفهوم چگونه می‌تواند هم‌عرض و هم‌سطح قرار بگیرد؟ چرا که سطوح را نمی‌توان به معنای مکانی که ما از مکان ارائه دادیم دانست بلکه این سطوح را بایست به معنای «مکان متراتب» که معنای ترتب را می‌رساند تعریف نمود. لذا در معنای سطوح بگونه‌ای هم‌زمانی نسبی قابل لحاظ است برخلاف زمان و مکانی را که بنابر تعریف فلسفی ما انجام گرفت و در آنجا چنین هم‌زمانی را نمی‌توانستیم ببینیم بلکه به صورت یک نحوه حرکت متقوم به هم لحاظ می‌شوند که یکی از آنها کثرت ساز بود و دیگری منزلت ساز. یعنی منزلت زمانی، تعلق دارد بدین معنا که رشد پیدا می‌کند لذا برای آن مفهوم زمان را می‌آوریم چرا که قائلیم توسعه خلافت و منزلت پیدا کرده است. پس زمان را به معنی «قرب» معنا کرده‌ایم و نه

باشید قطعاً آن برنامه برنامه‌ای عینی نخواهد بود؛ حتی اگر آن مقدورات، مقدورات سازمانی باشد. یعنی اگر برنامه را بگونه‌ای درست کنید که «سازماندهی» و حتی «گردش عملیات» آن متناسب با برنامه شما نباشد حتماً برنامه شما عینی نبوده و قابل اجراء نخواهد بود بلکه صرفاً ترسیم نقشه‌ای ذهنی است. بنابراین زمانی نقشه شما می‌تواند در نظام ولایت و برای تصرف، حضور پیدا کند که (بقول عوام) تا «تاء تمت» آن کامل شده باشد. چه اینکه اگر در زمینه کنترلها اعم از کنترل عملکرد یا کنترل محصول (و به قول امروزی آن، کنترل کیفیت) کاری نکرده باشید حتماً کار شما به انجام نرسیده است. محال است که در تمام این قسمت از ستون آخر زمانی که آن را در مقدورات سازمان می‌سنجید چنین نگوئید که این سهم از آن برای کنترل قدرت عملکرد است. یعنی باید مشخص کنید که این مقدار از افراد و با این میزان از پول و ابزار و در این حجم زمانی برای کنترل قدرت عملکرد سازمان و به صورت لحظه به لحظه و یا روز بروز باید وجود داشته باشند. مثال ساده آن را می‌توان در مورد هیدرولیک آورد که در آن چنین کنترل می‌شود که بالاخره چه مقدار آب، بازدهی شد؟ و در اینجا می‌گوئید که در شبکه به چه صورت می‌چرخد؟ و در جای دیگر می‌گوئید وضع محصول چگونه شد؟

۳/۳- قدرت آسیب‌شناسی، معیار عینی بودن الگوی تولید طرح

پس مهمترین چیزی را که از فلسفه تا جدول باید مورد توجه قرار داد همان مسئله عینی شدن آن است. البته ادعای مربوط به عینیت از سوی افراد بسیاری صورت می‌گیرد چه اینکه ممکن است بعضی از امور عینی را هم

بتوانند بیاورند ولی اینکه بتوانند برای نسبت بین اینها نظریه‌ای فلسفی ارائه داده و قادر به کنترل آن باشند بگونه‌ای که از عهده آسیب‌شناسی آن برآیند (امری است که در توان آنها نیست). به عبارت دیگر تقسیم کار در تشکیلات بسیار ساده است اگر کسی توجهی به مسئله آسیب‌شناسی نداشته باشد. یعنی اگر کسی به دنبال علت یابی نباشد این امر بسیار سهل است چرا که فقط کافی است در مقام شناسائی کاری که می‌خواهد انجام گردد و یا محصولی که می‌خواهد تولید شود برآئیم. لذا وقتی که متوجه شدیم می‌خواهیم محصولی مثل میکروفون را تولید کنیم می‌گوئیم ابتدائاً باید افرادی را برای شناسائی قطعات آن قرار داد که پس از شناسائی آنها می‌توان تولید هر قطعه را به افرادی خاص سپرد و در کنار آن، میزان هزینه کار و امور دیگر را هم براحتی مشخص کرد. معنای این شیوه این است که کاری به سنجیدن نسبت بین آنها نداریم؛ مثلاً چه مقدار سیم‌پیچ برای ایجاد حوزه در میکروفون مغناطیسی (و نه شیمیائی) و یا چه میزان آهن‌ربا تولید می‌شود؟ اما اگر قرار باشد که این میکروفون را بگونه‌ای درآوریم که دیگر نیازی به سیم‌پیچ نداشته باشد و حساسیت آن بالاتر رود نمی‌توان از چنان شیوه‌ای که قدرت آسیب‌شناسی، کنترل، توسعه دادن و جلوگیری از ضرر را ندارد بهره جست. پس این نوع تشکیلاتها هر چند که قدرت تقسیم کار را دارند ولی قدرت ملاحظه نسبتها را با عینیت ندارند.

البته نسبتها را هم در چند سطح می‌توان ملاحظه نمود: یک سطح به صورت این نسبت است که می‌تواند وضعیت فعلی را اداره کند به اینکه در یک دفتر معین مقدار

اینها همزمان می‌شوند؟

(ج): همزمانی آنها به این صورت است که اگر در جدول برنامه آورده شدند همانگونه که تکامل، به پیدایش وابستگی دارد به همان صورت هم «موجود، مطلوب و انتقال» به یکدیگر وابستگی داشته و هم سطح می‌شوند. یعنی به یک معنا می‌توانید بگوئید که من زمان و مکان را در یک سطح آوردم ولی موضوعاتی که باید در اینجا مطرح شوند این موضوعات است. مثلاً موضوعاتی که باید در ابتدای پیدایش طرح شوند این دسته از موضوعاتند. چه اینکه ما در صفحه پیدایش، ضرورت را می‌بینیم و در آخر کار هم چیزی ضروری مثل ضرورت سازمان را ملاحظه می‌کنیم ولی تفاوت بین ضرورت اینجا که بالاجمال است با ضرورت تفصیلی که می‌گوید در اینجا چه چیزهایی را به صورت ضروری داریم از زمین تا آسمان است.

(س): اما این تفاوت همان تفاوتی است که پیدایش و

تکامل، در اوصاف ایجاد می‌کنند!

(ج): اما از بالا به پایین هم می‌توان عین همین حضوری را که شما از پیدایش و تکامل دارید بگونه‌ای دیگر اما به صورت همزمان داشت. برای چه جدولی چنین است؟ برای آن جدولی که نظام شما از اداره عینیت محسوب می‌شود. به عبارت دیگر برای جدولتان وحدتی قائل می‌شوید و می‌گوئید جدول اداره عینیت...

(س): اینکه ما همزمان می‌توانیم «موجود و مطلوب و انتقال» را مورد لحاظ و شناسائی قرار دهیم امری صحیح است اما...

(ج): ولی باید برای آن بتوانید موضوعاتی را ذکر کنید؟

یعنی جمعاً ٢٧ موضوع را باید برای تصرف در عینیت

بودجه‌ای را که برای این قسمت و یا آن قسمت در نظر گرفته‌ایم نوشته و هزینه آنها را ثبت می‌کنیم. و گاهی هم این حسابرسی در دفتر روزنامه است که براساس فاکتورهای جمع‌آوری شده در ماه و سپس سال صورت می‌گیرد که در این شیوه، نظر به هزینه است. اما یک قدم بالاتر این است که سر فصل‌های هزینه‌ها را مشخص کرده و می‌گوئیم چه مقدار صرف خرید مثلاً نوار یا کتاب یا... شده است که در پایان هم آنها را جمع زده و کل هزینه‌ها را حساب می‌کنیم. ولی بالاتر از این سطح چنین است که بگوئیم اصلاً باید دید که نسبت بین این سرفصلها چگونه است و آیا نحوه تقسیم اینها صحیح است یا خیر؟ اگر نسبت بین این سرفصلها را کم و زیاد کنیم چه تأثیری در کارآمدی کل تشکیلات خواهد داشت؟

٣/٤- تعریف «موجود، مطلوب، انتقال» به وجود شناسی، مطلوب

شناسی و انتقال شناسی، برای امکان یافتن آسیب‌شناسی

نتیجه اینکه اگر قرار باشد که آسیب شناسی و علت‌یابی نیز مورد توجه قرار گیرد باید بگونه‌ای دیگر به «موجود، مطلوب و انتقال» نگاه کرد چرا که در اینجا «موجود، مطلوب و انتقال» سرفصلهایی می‌شود که شناسائی خود از موجود و شناسائی و برآوردتان از مطلوب و بالاخره شناسائی خودتان را از انتقال در تعریف دیگری می‌برید که می‌توانید هر سه آنها را با هم ببینید. اما باید دید که ما چه موضوعاتی را می‌توانیم روبروی هم قرار دهیم تا بتوانیم اینها را بدست آوریم؟

٣/٥- ایجاد هم‌زمانی بین موجود، مطلوب، انتقال با توجه به

تعریف فوق

(س): این قسمت را به چه صورت تعریف نمودید که

ملاحظه نمائید بگونه‌ای که برای کل آن، یک وحدت قائل شوید که وقتی می‌خواهید آن را از ابعاد مختلف برش بزنید بتوانید موضوعاتی را که باید در نسیت موجود مطرح باشند ملاحظه کنید. پس کل آن را باید به صورت یک نظام مفاهیم که مشعر به یک نظام اوصاف است ملاحظه کرد که البته آن نظام اوصاف هم باید در جای خود قدرت تبیین اوصاف عینی و کنترل آنرا داشته باشند.

(س): اما با این وصف باز نمی‌توان موجود و مطلوب را همزمان داشت!

(ج): اصلاً شما همزمانی را بچه صورت تعریف می‌کنید؟

(س): اگر بخواهیم در این رابطه مثالی را از «معرفی نامه‌ها» بیاوریم می‌گوئیم در آنجا صحبت از دستیابی به احکام التزامی و شناسائی معادلات و تولید برنامه بود که...

(ج): که البته همه اینها در جدولی که پس از جدول ۱ می‌باشد قرار می‌گیرند.

(س): این مطلب صحیح است اما من می‌خواهم مثالی را برای «سطوح» بیاورم. عرض من این است که اگر ما قصد داریم اینها را به عنوان سطوح ذکر کنیم آنگاه نه تنها این سه تا به موازات یکدیگر می‌توانند بلکه باید وجود داشته باشند و رشد کنند بگونه‌ای که عملیات لازم نسبت به تکامل آنها صورت پذیرد.

(ج): البته ما در آنجا تا آخر کار وارد سطوح نشدیم! در آنجا سطوح شما «نسبت، استناد و تناسب» بود که وارد آن نشدید ولی ما در جدول معرفی نامه «مبادی، مبانی، نتایج» را بجای «پیدایش، تغییرات و تکامل» آوردیم و ذیل آنرا هم «ضرورت، بررسی و نمود» قرار داده و سعی نمودیم که

مجدداً هم معنی با «ضرورت، بررسی و نمود» آن را تعریف کرده و جدول بسازیم. یعنی گفتیم که اینها نسبت به اوصاف کل اینطور هستند و نسبت به اوصاف درون خودشان هم همین را دارند لذا صحبت از «ضرورت، بررسی و نمود» کردیم. از اینرو برای خود «ضرورت» چنین آوردیم: «ضرورت ضرورت» و «بررسی ضرورت». سپس آن را به روند و مباحثی که داریم تطبیق داده و برای آن در آنجا سطوح را درست کردیم. به عبارت بهتر در آنجا خیلی سریعتر از این کاری که الان در حال انجام آن هستیم به آن پرداختیم. اما جای سؤال است که چرا ما چنان شیوه‌ای را در اینجا دنبال نکردیم؟! یعنی با توجه به ضیق وقتی که اکنون درگیر با آن هستیم چرا چنین نکردیم؟! جواب این است که این (جدول) قرار است که نهایتاً مدلی برای «برنامه» باشند و نه مدلی برای تعریف کار خودمان. یعنی موضوعاً باید بتوانیم بر این اساس و در آینده برنامه بدهیم. پس این مدل، مدل تولید برنامه است و نه مدل تعریف کاری که انجام داده‌ایم. در آنجا دست ما به نسبت بازتر است، لذا اصلاً ستون اول را که ستون «خاستگاه» بود حذف کرده و آن را در جایگاه مفاهیم بردیم که در این جایگاه هم با کم کردن یک نسبت تعریف (ملاحظه نمودیم) چرا که نمی‌توانستیم آن را در «نسبت، استناد و تناسب» ببریم که در غیر اینصورت اگر آن را در این مفهوم می‌بردیم آنگاه باید تمام استدلالات خود را منظم کرده و بگوئیم که این فرضها با این مستندات (سازگار است که البته این استدلالات از سنخ) بانک اطلاعات است. آیا جواب سؤال شما روشن شد؟

(س): خیر! عرض من این بود که ما گاهی می‌گوئیم

باید در نسبتها بیاید. مثل «موجود، مطلوب و انتقال» که هر کدام از آنها یک موضوع پیدا کرده و بلافاصله هر کدام از این موضوعها سه شاخصه پیدا می‌کند که این شاخصه‌ها هم تا ۸۱ نوشته می‌شود. هر سه تای از اینها یعنی یک موجود، یک مطلوب و یک انتقال باید رویهم در یکی از این خانه‌های ۹ گانه باشد تا کم و زیاد کردن آنها بتواند عکس‌العمل آنها را براساس جدول تعریف نشان دهد. به عبارت دیگر بتوان گفت که آیا ارزیابی موجود، غلط بود و یا ارزیابی مطلوب؟ و اصلاً معنای سطر قرار گرفتن آن هم چنین است. مثلاً مفروض ما این باشد که نظر ما در مورد «پیدایش شرایط موجود» غلط بوده است. حال باید بتوان این حقیقت را دریافت که آیا این طرف غلط بوده است یا آن طرف؟ بنابراین این ۳ تا را روی هم به عنوان یک سطح از این می‌گیریم یعنی در آن ۹ خانه‌ای که در جدول تعریف قرار می‌گیرد.

(س): اما در جدول تعریف که یک ۹ خانه نداریم!

(ج): اگر در خاطر تان باشد در این جدول، شما یک ۲۷ تایی دارید که حاصل ضرب سه شاخصه در هر کدام از «موجود، مطلوب و انتقال» است؛ یعنی روی هر کدام از اینها سه شاخصه وجود دارد. اما در چه ستونی؟

(س): در ستون شاخصه‌ها که جمعاً ۸۱ شاخصه داریم و عناوین آن هم در آن عناوین آمده است.

(ج): البته عناوین آنها به صورتی است که شما به صورت ۲۷ نحوه «موجود، مطلوب و انتقال» را در این جدول ذکر کرده‌اید که هر سه تای از اینها یک خانه را در بالای سر خود که چیزی جز «خانه نسبت» نمی‌باشد تحویل می‌دهد. یعنی این خانه، نسبت بین نسبتهاست.

«موجود، مطلوب و انتقال» سه عامل یا سه جزء و یا سه محوری است که در «برنامه» می‌خواهیم راجع به «پیدایش، تغییرات و تکامل» آن صحبت کنیم.

(ج): اما آنچه مهم است تعریف شما از سطوح می‌باشد. تعریف شما از «سطوح» چیست؟

(س): همانگونه که فرمودید عواملی هستند که مترتب بر همدیگر و به موازات و همراه هم در تغییرات حضور دارند.

(ج): اما در عین حال غیر از مکان هستند چرا که براساس فلسفه تان مکانی که درون و بیرون را با هم و براساس منزلت تعریف می‌کند غیر از این مکانی است که در سطوح بیان می‌دارید.

۳/۶- حکومت اوصاف «بیرون، درون، ارتباط» بر «موجود، مطلوب، انتقال» با توجه به جدول تعریف و معادله

(س): بنظر می‌آید برای تعریفی که برای مکان می‌کنیم شاید بهتر است که «موجود، مطلوب و انتقال» را برای چنان تعریفی مناسبتر بدانیم همچنانکه خوب است «درون، بیرون و ارتباط» را با «سطوح» مناسبتر بدانیم.

(ج): خیر! چرا که باید درون و بیرون بر ادراکاتی که از موجود و مطلوب دارید حکومت داشته باشد چون قرار بر این است که تصحیح شود. یعنی معادله شما در «درون، بیرون و ارتباط» است. به عبارت دیگر زیر اینها باید سه تا (مفهوم) قرار گیرد و در سطر «شاخصه‌ها» بیاید. مثلاً موضوعی همچون «ارزیابی» را ذکر می‌کنید که باید سه شاخصه به آن بدهید تا در (جدول) ۸۱ شاخصه بتوانید آنرا در سطح شاخصه‌ها بیاورید در حالی که هر سه تای از اینها باید در «نسبتها» بیاید. یعنی هر سه تا از این سه تایی‌ها

(س): حال اگر بخواهیم طبق آن روال صحبت کنیم
مطلب به این صورت است که قرار بوده است ۲ تا دسته ۹
تائی را تحویل بدهد. یعنی ۲ تا دسته ۲۷ تائی که بعداً
ترکیب هر سه تا سه تائی آنها تبدیل به ۲ دسته ۹ تائی
می شود.

(ج): پس بفرمائید که ما یک ۹ تائی را در این طرف
داریم و یک ۹ تائی هم در آن طرف که در اصل باید
کارآمدی طرف مقابل را نشان دهد. ولی آنچه برای شما
اصل است همان نسبت حاکم بین آنهاست که چیزی جز
نسبت بین کارآمدی و ذی وصفها نمی باشد.

۳/۷- لزوم توجه زمان به موجود، مطلوب، انتقال در مدل برنامه

حال اگر قرار بر همان روال باشد، باید حتماً یک
موجود، یک مطلوب و یک انتقال را زیر یک عنوان قرار
داد تا کارآمدی آن و خودش، یک وصف حاکم پیدا کند.
یعنی شما می خواهید بگوئید که از چه چیزی کم کنیم و به
چه چیزی اضافه کنیم تا بتوانیم چه تغییری را ببینیم؟ مثلاً
در اینجا «ارزیابی شرایط» را و در اینجا هم «ضرورت» را
فرض می کنیم به این صورت که حتماً یکی از این دو تا
دارای اشتباه بوده است. اما آیا باید بتوانیم این اشتباه را به
کنترل درآوریم؟ خوب به این مطلب مهم توجه کنید که
گاهی ما به صورت تجربیدی برنامه ریزی می کنیم که شبیه
(همان ثبت اطلاعات) در دفترهای روزنامه، معین و کل
می باشد که قبلاً مثال زدیم. یعنی خرجهای مربوط به یک
تاجر و یا یک شرکت را در این دفاتر ثبت می کنید اما دیگر
خوبی یا بدی خرجها را نمی توانید در اینها منعکس کنید.
آیا اصلاً معنای خوب خرج کردن این است که در جائی
صرفه جوئی کرده باشیم و معنای بد خرج کردن هم به

دست و دل بازی در هزینه هاست که در پایان سال شاهد
خرج زیاد بوده ایم؟
ولی گاهی هم خوبی و بدی خرج کردن را نه به
صرفه جوئی معنا می کنیم و نه به دست و دل بازی. چرا که
در جای خود اگر نیازمند خرج زیاد هستیم باید چنین کرد
لذا اگر اندکی نیز از آن مقدار لازم کمتر خرج کنیم دلالت بر
بد خرج کردن ما خواهد داشت. مثلاً قرار است که
دستگاهی را برای صدا و سیما و به منظور انعکاس بیانات
مقام معظم رهبری به سراسر دنیا خریداری کنیم لذا پس از
جستجو در بازارهای بین المللی صرفاً به خرید یک دستگاه
لامپی ساده اکتفا می کنیم! اما کسی به ما اعتراض می کند که
این دستگاه از آن برد لازم برای هدفی که در نظر داشتید
برخوردار نیست. ما هم به او می گوئیم «اما قیمت نازل آن
را نگاه کن که یک صدم قیمت دستگاههای پیشرفته است!»
می گویند اما این دستگاه نمی تواند تصویر را به آنجائی که
ما در نظر داریم برساند ولی می گوئیم مگر آنهایی که
تا بحال دیده اند به کجا رسیده اند که خود را محتاج ارسال
تصویر به دیگران کنیم؟! می گویند اصلاً غرض ما از تجهیز
صدا و سیما چه بوده است؟ می گوئیم تنها به همان اندازه
که عمل به تکلیف شده باشد و مثلاً اطراف تهران را
پوشش دهد کافی است! می گویند اما صدای آن هم چندان
رسانا نیست. ولی می گوئیم اگر کسی دل بدهد می فهمد!
می گویند تصویر ارسالی آن هم زیبا نیست ولی می گوئیم
چه زمانی باید به زیبایی بها داد که حالا باید بار دوم آن
باشد؟! ولی یک فرض دیگر این است که من دستگاهی
می خرم که بتواند از طریق ماهواره تا قلب اروپا را نیز
زیرپوشش قرار دهد و آنها قادر به کنترل آن نباشند

بگونه‌ای که تجهیزاتی را بتوان روی این دستگاه نصب کرد که به صورت اتوماتیک قدرت مبارزه با ویروس‌های کامپیوتری را داشته باشد. می‌گویند اما هزینه خرید چنین دستگاهی زیاد می‌شود! می‌گوئیم اشکالی ندارد چرا که بنا بود صدا و تصویر مقام معظم رهبری به سراسر دنیا برسد. لذا اگر می‌خواهید از چیزی کم بگذارید باید خرج‌های دیگر را تعدیل کنید. اما برای برآورد چنین امری که از چه چیزی چه مقدار کم کنیم تا بتوانیم به این امر بها دهیم واقعی‌تری است که با دفتر روزنامه قابل اجراء نیست. هم چنین اگر به دفتر معین که در آن سرفصل‌های هزینه‌ها ثبت است نیز رجوع کنید باز نمی‌توانید از آنها به این مطلب برسید که مناسب است از کدام سرفصلها کم کنید و به کدام یک اضافه کنید و یا کدام یک را کلاً حذف نمائید.

حال عین همین امر در مورد برنامه نیز که دارای سرفصل‌های متعدد و ارزیابی‌ها و مطلوبی مشخص می‌باشد صادق است. گاهی شما ممکن است چنین بگوئید که ارزیابی از موجود، ربطی به لحاظ مطلوب ندارد لذا کافی است هر یک از موجود، مطلوب و انتقال را به صورت علیحده مورد دقت قرار دهیم! ولی گاهی هم می‌گوئید این مدل برنامه باید قادر به بهینه‌کار باشد بگونه‌ای که بتواند خوبی یا بدی آن ارزیابی را که از جانب ما صورت گرفته است مشخص کند. پس مدلی که می‌خواهد برنامه را کنترل کند باید از عهده تشخیص خوبی یا بدی برنامه برآید. و البته زمانی می‌توان برنامه را خوب دانست که نسبت بین موجودشناسی و مطلوبشناسی معین شده باشد.

(س): اما بالاخره این امر تفاوتی در معنی موجود و

مطلوب ایجاد نکرده است!

(ج): ولی شما را در مدلی وارد می‌کند که در آنجا می‌توانید سطوح مختلفی را ملاحظه کنید. یعنی می‌گوید دید شما نسبت به موجود، یک سطح است و دیدتان هم نسبت به مطلوب و یا انتقال به عنوان سطوح دیگری است که همین امر هم باعث اصلاح دید شما می‌شود.

(س): منظورتان از «اصلاح دید» چیست؟

(ج): یعنی مدل شما سطوحی را معین می‌کند و می‌گوید مثلاً آقای پرومند بر این اساس که موجود را چنین دیده است مطلوب و یا انتقال را هم این چنین ترسیم کرده است و یا اگر شما برنامه‌نویس باشید و من هم به عنوان قاضی بر کار شما باشم آنگاه باید ابزار قضاوتم همین (مدل) باشد.

۳/۷/۱- تفاوت «موجود، مطلوب، انتقال» با «پیدایش، تغییرات، تکامل

(س): اما در هر صورت نمی‌توان این امر را با این تعریف از موجود که به وضعیت فعلی معنا می‌شود و با این تعریف از مطلوب که به وضعیت آن که باید به آن رسید و با این تعریف از انتقال که وضعیت میان آندو وضعیت را نشان می‌دهد، منافی دانست! یعنی این تعاریف، منافاتی با این ندارد که بگوئیم شناسائی وضعیت موجود، متأثر از این است که شما مطلوب یا انتقال را به چه صورت تعریف می‌کنید و یا بالعکس، هر چند که بعداً هم صحبت از قدرت کنترل آنها بشود.

(ج): اگر شما بخواهید فرق بین «پیدایش، تغییرات و تکامل» را با «موجود، مطلوب و انتقال» مشخص کنید چه می‌گوئید؟ آیا آن را به معنی کل و درون می‌گیرید؟ به آن معنا، پیدایش ادراکتان را از برنامه در قسمت «پیدایش»

تعبیر دیگر «موجود و مطلوب و انتقال» ذهنی نیست بلکه موجود، مطلوب و انتقال «یک جریان» است.

۳/۷/۲ - تفاوت معنای «موجود، مطلوب، انتقال» در برنامه و

مدل برنامه

(س): آیا در پیدایش، تغییرات (این چنین است)؟

(ج): بله! (یعنی موجود، مطلوب و انتقال یک جریان

است) که برنامه در عینیت دارد پیدا می شود؛ به تعبیر دیگر

علل پیدایش برنامه است. اما این کلام، هیچگاه به معنی

این نیست که ما خودمان داریم برنامه را (در قالب)

«موجود، مطلوب و انتقال» می نویسیم. چرا که این مدل

است (که برنامه را ارائه می دهد). فرضاً یکی از دوستان در

حال نوشتن برنامه است ولی شما احساس می کنید که

نیازمند ابزار قضاوت هستید چرا که می خواهد بر کار او

نظارت کنید لذا سؤال می کنید ارزیابی این شخص نسبت به

موجود چگونه بود؟ سپس جواب می دهید که مثلاً

«خوب» بود. می گوئیم آن را به چه صورت سنجیدید؟

می گوئید به وسیله ارزیابی آن نسبت به مطلوب و هر دو

اینها را هم به وسیله ارزیابی آنها نسبت به انتقال. می گوئیم

چرا؟ می گوئید چون ما علت پیدایش هر کدام اینها را از

طریق وصف ملاحظه می کنیم. مثلاً ۵۰ نفر برنامه ریز

برنامه ای را تهیه می کنند و خودشان هم مدلهای شاخصه را

درست کرده و می فرستند تا بتوانند براساس شاخصه های

بدست آمده برنامه ریزی کنند. اما شما می خواهید به

عنوان ممتحن عمل کنید لذا دیگر «موجود» مطلوب و

انتقال را به عنوان چیزهای دیگر نمی بینید که مثلاً بگوئید

وضعیت موجود یعنی الان و وضعیت مطلوب یعنی

وضعیت ۵ سال دیگر بلکه می گوئید اصلاً برنامه نویسی

قرار دادید و سپس انتقال خودتان را در برنامه ریزی، در

قسمت «تغییرات» آوردید چرا که انتقال، دارای ابزاری

است و خود بخود واقع نمی شود و بالاخره سائلی که آنها

را در «تکامل» می آورید. یعنی مجموعاً سه دسته وسایل را

در اختیار داشته اید تا توانسته اید به تهیه برنامه مبادرت

کنید. لذا فرق بین اینکه پیدایش را به موجود، و تغییرات را

به انتقال و تکامل را به مطلوب معنا کنیم و بین این

«موجود، مطلوب و انتقال» که در این طرف است چیست؟

چه چیزی را شما در این طرف می بینید؟

(س): این مطلب را اجمالاً متوجه شدم که فرمودید

«پیدایش، تغییرات و تکامل» با آن «تکیف، تبدل و تمثل»

متناظر است که تعیین جایگاه موضوع در نسبیت می باشد.

(ج): خیر! در آنجا شما می گوئید برنامه دارای کیفیتی

است؛ یعنی موضوعاتی داریم که اگر اینها گردش لازمی را

که سبب کمال آنهاست داشته باشند آنگاه به عنوان ابزار

تصرف قلمداد می شوند.

پس موضوعاً پیدایش برنامه، پیدایش یک امر بسیط

نیست بلکه پیدایش یک «امر مرکب» است که نیازمند

موضوعات متعددی است که آن را به صورت یک نظام به

ما تحویل می دهد؛ یعنی هر کدام از عوامل این نظام،

مؤثر در پیدایش یک پدیده هستند که مجموعاً می توانند

«پیدایش برنامه» را تحویل بدهند. هم چنین تغییرات،

دارای نظام و موضوعاتی است که آن موضوعات، علت

پیدایش تغییرات لازم در برنامه می شوند و تکامل هم

دارای موضوعاتی است که علت تصرف عینی می شوند

ولی نمی توان تکامل را پیدا کرد مگر در بهترین تغییرات؛ و

هكذا تغییرات پیدا نمی شود مگر در بستر پیدایش. به

ایشان بد است. مثلاً در همین شرکت سفینه می گوئید ۵ نفر مهندس کامپیوتر را برای کار در ۵ قسمت از سازمان تعاون روستائی استخدام کرده ایم تا پس از ارزیابی امور، برآورد نهائی را تحویل دهند. حال شما که در مقام ممتحن هستید ارزیابی یکی را خوب و ارزیابی دیگری را بد می دانید اما این امر منوط به در اختیار داشتن شاخصه (و در واقع) ابزاری است که باید در دست شما باشد. پس طبیعی است که اگر چنین ابزاری را نداشته باشید آنگاه تنها برنامه را در اختیار خواهید داشت و نه مدل برنامه را. اصلاً فرق بین در اختیار داشتن برنامه و مدل برنامه در همین است که در برنامه، «موجود» به عنوان سر فصل مقدم است و «مطلوب»، سر فصل مؤخر و «انتقال» هم سرفصلی است که باید عمل انتقال بین دو سر فصل مزبور را ترسیم کند. لذا دیگر چنین چیزی را نمی توان مدل برنامه نامید چرا که در این مدل باید توان قضاوت و آسیب شناسی نسبت به مثلاً موجود شناسی یا مطلوب شناسی شما وجود داشته باشد؛ امری که در خود برنامه وجود ندارد. هم چنین باید بتواند معین کند که آیا نسبتی بین موجودشناسی و مطلوب شناسی شما وجود دارد یا خیر؟ مثلاً کسی که نسبت اوصاف را در اختیار ندارد و هنگام شاخصه بندی هم یک کار ساده و عوامانه را تحویل می دهد وقتی که بخواهد موجود را ترسیم کند تنها با پرسش از دیگران به این کار اکتفاء و مبادرت می کند و زمانی هم که می خواهد مطلوب را ترسیم کند آن را به صورت رؤیائی می آورد. مسلماً چنین برنامه ای اصلاً قابلیت اجراء نخواهد داشت. مثلاً قرار است که وضعیت اقتصادی قم را مورد ارزیابی و برنامه ریزی قرار دهند. لذا می گویند تولیدات این شهر از

فرش و سوهان و مواد غذایی گرفته تا محصولات فرهنگی می باشد سپس که در مقام ترسیم وضعیت مطلوب برمی آیند می گویند درآمد سرانه که رویهم مطلوب نبوده است لذا باید زمینه این سقف از درآمد را ایجاد کرد لذا در ترسیم این وضعیت، به رؤیا پردازی و آرمان گرایی دچار می شوند. در نهایت یک برنامه انتقال را می آورند که اصلاً با آنها سازگار نیست! و هکذا در مقام بر شمردن موانع تحقق برنامه می گویند یکی از موانع در این شهر حساسیت های خاص مذهبی بوده است که مانع جدی در اجرای برنامه ها بوده است. و یا اگر بخواهند مشکلات حوزه را مورد دقت قرار دهند گاهی است که بیشتر به وضعیت معیشتی طلاب که از غالب مردم جامعه فقیرترند توجه می کنند لذا می گویند زمان شروع تحصیل طلاب، از زمان ورودشان در حوزه است اما زمان اتمام آن اصلاً ضابطه مند نیست؛ حال بخاطر فوت طلبه باشد و یا احساس عدم علاقه او به دروس حوزوی. پس از ورودش در حوزه، نه کسی سؤال می کند که چرا آمدید و نه اینکه چرا رفتید؟! در مورد کسانی هم که علاقمند و دلگرم به دروس حوزوی هستند می گوئیم چه خدمتی می کنند و چه چیزهایی را فرا می گیرند؟ می گویند مشخص نیست و دست خودشان است! یعنی شهریه ای می گیرند و درآمدی هم از قبیل تبلیغ محرم و صفر دارند و اگر هم بتوانند از جواهرات استفاده کرده و بدین طریق گذران عمر می کنند. می گوئیم اما نیازهای اجتماعی زیادی وجود دارد که ما را ملزم به تغییر در حوزه می کند چرا که هیچ کس را متکفل رفع این نیازها غیر از حوزه نمی توان یافت. از اینرو گاهی ممکن است بگوئید باید در مقابل اصطلاحات رایج حوزه

باشیم؛ یعنی شهریه آنها را کماکان پرداخت کرده و اگر هم مایل بودید حتی امتحان هم از ایشان نمی‌گیرید بلکه مزایائی مثل معافیت از خدمت و... نیز در اختیار آنها می‌گذارید ولو اینکه همه اینها باعث زیاد شدن جمعیت‌شان نیز بشود. اما اگر شما بتوانید مراکز تحقیقاتی را که فعلاً وجود دارد و شاید به ۵۰ مرکز برسند بگونه‌ای سازماندهی کنید که بگوئید در این موضوع خاص، ما محتاج احداث دو مرکز دیگر تحقیقاتی هستیم. البته معنای سازماندهی این مراکز به معنی اعمال اداره به صورت متمرکز که هم اکنون در وزارتخانه‌ها مرسوم است نمی‌باشد چرا که اعمال چنین شیوه‌ای در حوزه باعث ایجاد وحشت می‌شود بلکه به صورت «شبکه‌ای» به آنها خدمات اطلاع رسانی و مدل برنامه ارائه می‌دهیم تا باعث بالا رفتن سرعت، دقت، بازدهی و انضباط کار خودشان شود و البته امکانات مالی مورد نیاز را هم در اختیارشان می‌گذاریم تا جائی که اگر بخواهید به هر نفر تا صد هزار تومان نیز حقوق داده شود؛ مثل افرادی که در نظام موجود نیز از چنین حقوقی برخوردارند. مثلاً از آقای دکتر طه هاشمی می‌خواهیم که برنامه‌ریزی کامپیوتر را هم به افراد طلبه آموزش دهد اما ایشان می‌گویند اگر قرار باشد یک برنامه‌ریز ماهر که کاملاً بر ریاضی هم مسلط باشد استخدام کنیم باید ساعتی پنج هزار تومان هزینه کنیم. می‌گوئیم اشکالی ندارد بلکه به طلابی که می‌توانند بجای چنین شخصی قرار گیرند نیز صد هزار تومان حقوق بدهید. چرا که حتماً ضرورت دارد که دستگاه شما کاملاً از تهران مستقل شود تا دیگر نیازی به استخدام نیرو از آنجا نداشته باشید؛ یعنی مدل ساز ریاضی را هم باید خودمان

ایستاد تا بتوان امنیت فعلی را بهم زد. و گاهی هم می‌گوئید ما کاری به این امور نداریم. به عبارت دیگر زمانی می‌خواهید حوزه‌ای را درون این حوزه درست کنید؛ یعنی در ابتداء شبکه‌ای را بین مراکز تحقیقاتی ایجاد کرده و سپس مدارس برنامه‌ای را بین این شبکه تقسیم می‌کنید. مثلاً مؤسسه‌ای مثل مؤسسه کامپیوتر را ملزم می‌کنید که برنامه خود را در توسعه مورد دقت قرار داده و برآورد نهائی را عرضه کند تا بتواند بگوید به چند نفر طلبه تا ۵ سال آینده نیازمند است؟ مثلاً می‌گوید هر سال ۱۰۰ نفر و مجموعاً ۵۰۰ نفر دانشجو را لازم دارد. لذا می‌گوئیم هر سال ۱۰۰ نفر از طلاب مثلاً مدرسه معصومیه را کاملاً در اختیار این مؤسسه بگذارند و البته سرپرستی اجرایی و مالی مربوط به این افراد را هم تماماً به عهده همین مؤسسه قرار دهند اما بگونه‌ای که حقوق و مزایای آنها را در اختیار مؤسسه قرار می‌دهیم و آنها را از حوزه جدا می‌کنیم. یعنی گزینش و سرپرستی آنها را به عهده آن مرکز گذاشته و مثلاً مقرر می‌کنیم که پس از سه دوره رد شدن در امتحانات مربوطه آنها را از آن مرکز به حوزه آزاد منتقل کنند. البته برای این حوزه حتی امتحان هم قرار نمی‌دهیم یعنی این حوزه برای خود و با اصطلاحات رایج خودش کار می‌کند و ما هم کاری به آنها نداریم. حال اگر شبکه تحقیقات شما توانست اصطلاحاتی قویتر از اصطلاحات اصول و منطق آنجا را تولید کند، زمانی که کتابهای شما را می‌خوانند چنین احساس می‌کنند که واقعاً چیزی در اختیار آنها نیست و آنها نمی‌توانند شاگردان خود را اقناع کنند. پس ما در اینجا حوزه‌ای تشکیلاتی و سازمانی را درون آن حوزه درست کرده‌ایم اما بدون آنکه به اصل آن حوزه دست زده

نداریم اما اینکه این کار محقق می شود با اینکه «موجود، مطلوب و انتقال»...

(ج): حتماً «موجود، مطلوب و انتقال» به عنوان موضوع کار شما در کنترل برنامه نویسی خواهد بود اما فراموش نکنیم که خود آنها هم مورد نظر نیستند بلکه علت پیدایش موضوعی که آن موضوع، دارای این کارآمدی در سه وجه باشد (باید مورد دقت قرار گیرد). مثلاً موضوع شما دارای ۹ سطح است که سه سطح آن در پیدایش و سه سطح در تغییرات و سه سطح هم در تکامل است. به عبارت دیگر شما بیرون از برنامه نویسی در واقع بر نسبتهایی که باید در برنامه نویسی لحاظ شود حکومت می کنید. لذا شما خودتان عمل برنامه نویسی را انجام نمی دهید البته بیرون از برنامه که هستید باید محورهای متعددی را رسم کنید که در هر محوری هم به یک نحو باید کنترل نمود.

برادر محسنی: آیا این فرمایش شما به این معناست که باید در ابتداء ۹ خانه مربوط به «پیدایش» را تمام کرد و سپس به سراغ ۹ خانه تغییرات و در آخر ۹ خانه تکامل رفت و یا اینکه هر سه خانه از این سه عنوان را در کنار هم باید تکمیل کنیم؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: اگر ما می توانستیم ابتدائاً «پیدایش شرایط» را مثلاً در هر سه تا تمام کنیم و سپس «پیدایش عوامل» و در نهایت «پیدایش موضوع» را مسلماً بهتر بود ولی برای آنکه نسبت تقریب آن تا اندازه ای سریعتر شود ابتدائاً به تکمیل ۹ خانه آخر پرداختیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

تربیت کنیم. سپس می گوئید باید انگیزه مذهبی و مادی را در آن کاری که ضروری به اصل و بنیاد نداشته باشد تقویت نمود. سؤال می کنید که آیا در آنجا نیز باید آن شخص، اهل اخلاق و اجتهاد باشد؟ جواب می دهیم که بله باید اهل ورع و تقوا بوده و زندگی ساده هم داشته باشد چرا که کار آن کار ریاضی نیست و وظیفه دیگری را برعهده دارد. یعنی در مجموعه باید متناسب با هر کس و آن وظیفه ای که بر عهده دارد وضعیت انگیزه او را مشخص کنید. به عبارت دیگر (یک مدل ساز ریاضی) بنا نیست در آیات و روایات تأمل کند بلکه صرفاً می خواهد عمل کارگزاری ریاضی را برای شبکه شما انجام دهد، ولی دیگری قرار است که حشر و نشر با توسعه تعبد داشته باشد که حتماً باید دارای خصلت روحی دیگری باشد. بله بعداً می توان کسی را که همین وظیفه کارگزاری ریاضی را قرینه الی الله انجام دهد یافت و یا تربیت نمود ولی در مرحله انتقال نمی توان چنین ضوابطی را قرار داد.

پس شما در حال تهیه مدل برنامه نویسی هستید که بالطبع باید قدرت کنترل برنامه نویسان را داشته باشید که قرار است سه وضعیت «موجود، مطلوب و انتقال» را ارزیابی کرده و همین امر را علت تصمیم گیری خود در آینده قرار دهند. یعنی بتوانید به راحتی تشخیص دهید که آیا آنها خوب کار کرده اند یا بد؟ آیا می توان چنین کاری را خود برنامه فلمداد کرد؟

(س): مسلماً خیر! هیچ بحثی نیز در ضرورت این کار

تکامل			تغییرات			پیدایش			روند
تکامل انتقال	تکامل مطلوب	تکامل موجود	تغییرات انتقال	تغییرات مطلوب	تغییرات موجود	پیدایش انتقال	پیدایش مطلوب	پیدایش موجود	مراحل
تکامل انتقال شرایط	تکامل مطلوب شرایط	تکامل موجود شرایط	تغییرات انتقال شرایط	تغییرات مطلوب شرایط	تغییرات موجود شرایط	پیدایش انتقال شرایط	پیدایش مطلوب شرایط	پیدایش موجود شرایط	سطوح
تکامل انتقال عوامل	تکامل مطلوب عوامل	تکامل موجود عوامل	تغییرات انتقال عوامل	تغییرات مطلوب عوامل	تغییرات موجود عوامل	پیدایش انتقال عوامل	پیدایش مطلوب عوامل	پیدایش موجود عوامل	بیرون (شرایط)
تکامل انتقال موضوع	تکامل مطلوب موضوع	تکامل موجود موضوع	تغییرات انتقال موضوع	تغییرات مطلوب موضوع	تغییرات موجود موضوع	پیدایش انتقال موضوع	پیدایش مطلوب موضوع	پیدایش موجود موضوع	درون (عوامل)
تکامل انتقال موضوع	تکامل مطلوب موضوع	تکامل موجود موضوع	تغییرات انتقال موضوع	تغییرات مطلوب موضوع	تغییرات موجود موضوع	پیدایش انتقال موضوع	پیدایش مطلوب موضوع	پیدایش موجود موضوع	ارتباط (موضوع)

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تعیین عناوین اصطلاحی جدول الگوی تنظیم طرح

فهرست

۱- عناوین ۹ وصف «مقطع پیدایش»

۱/۱- «نظام فلسفی، فلسفه تکامل، الگوی ارزیابی تکامل» عناوین ستون اول جدول

۱/۲- «شرایط موجود، شرایط مطلوب، نظام نیازمندیها» عناوین ستون دوم جدول

۱/۳- «ضرورت، هدف، موضوع» عناوین ستون سوم جدول

۱/۳/۱- «هدف» بیانگر هدف از نیازمندی است نه هدف از موضوع

۱/۳/۲- «ضرورت» بیانگر ضرورت نیازمندی است نه ضرورت موضوع

۲- عناوین ۹ وصف «مقطع تغییرات»

۲/۱- «روند گذشته، روند آینده، مراحل تغییر» عناوین ستون چهارم جدول

۲/۱/۱- تفاوت روند گذشته و آینده با شرایط موجود و مطلوب

- ۳ - ۲/۱/۲ - تفاوت روند گذشته و آینده با شرایط گذشته و آینده
- ۳ - ۲/۱/۳ - تفاوت روند آینده و مراحل تغییر
- ۴ - ۲/۲ - «عوامل موضوع، عوامل تغییر موضوع، استراتژی تغییر» عناوین ستون پنجم جدول
- ۴ - ۲/۲/۱ - تفاوت عوامل موضوع و عوامل تغییر موضوع
- ۵ - ۲/۲/۲ - تفاوت عوامل تغییر و استراتژی تغییر
- ۵ - ۲/۳ - «ضرائب کمی، الگوی تخصیص، کلیات برنامه» عناوین ستون ششم جدول
- ۵ - ۳ - عناوین ۹ وصف «مقطع تکامل»
- ۵ - ۳/۱ - «مقدورات، سازماندهی، برنامه» عناوین ستون هشتم جدول
- ۵ - ۳/۱/۱ - تفاوت مقدورات برنامه و مقدورات سازماندهی
- ۵ - ۳/۲ - «مقدورات سازمان، سازماندهی سازمان، گردش عملیات سازمان» عناوین ستون هشتم جدول
- ۵ - ۳/۳ - «قدرت عملکرد، کنترل عملیات، کنترل محصول» عناوین ستون نهم جدول
- ۵ - ۳/۳/۱ - تفاوت قدرت عملکرد و مقدورات
- ۶ - ۳/۳/۲ - تفاوت سازمان، سازماندهی سازمان، گردش عملیات سازمان
- ۷ - ۳/۳/۳ - تفاوت گردش عملیات و کنترل عملیات
- ۸ - ۴ - تعلق به «فاعل موجود، فاعل مافوق و نظام فاعلیت» در سه وصف «موجود، مطلوب، انتقال»
- ۸ - ۵ - تعیین برخی امور لازم به بررسی به تکمیل جدول
- ۸ - ۵/۱ - ترجمه عناوین به ادبیات ارتکازی
- ۹ - ۵/۲ - تعیین نسبت عناوین به اوصاف
- ۹ - ۵/۲/۱ - کامل بودن و هماهنگی عناوین
- ۹ - ۵/۳ - شاخصه بندی عناوین
- ۱۰ - ۶ - متفاوت بودن بکارگیری و کنترل طرح

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۰۸
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۰/۱۶
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۰/۲۵
ویراستار:	برادران محسنی، نیک منش	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۰/۲۵
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۷۴/۱۰/۱۶

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۸

تعیین عناوین اصطلاحی جدول الگوی تنظیم طرح

۱- عناوین ۹ وصف «مقطع پیدایش»

۱/۱- «نظام فلسفی، فلسفه تکامل، الگوی ارزیابی تکامل، عناوین

ستون اول جدول

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: اولین خانه جدول که با کد

۱/۱ مشخص شده است یعنی وصف پیدایش شرایط

موجود معرف «نظام فلسفی» می باشد. دومین خانه،

زیربخش مطلوب، یعنی پیدایش شرایط، «فلسفه تکامل» و

سومین خانه که زیربخش انتقال است که زیربخش پیدایش

شرایط می باشد، «الگوی ارزیابی» می باشد.

اما توجیه این مطلب بدین صورت است که نمی توان

هیچ «برنامه ریزی» را بدون نفی مطلق این ادراکها انجام

داد، یعنی ممکن است کسی غفلت داشته باشد و دخالت

منطقی ندهد، ولی کسی که به سادگی می خواهد برنامه

ریزی کند، ادراکی از فلسفه خودش دارد، یعنی ما قبلاً

می گفتیم: یک نظام توصیف و یک نظام نیازمندیها داریم،

فرد نمی تواند عاری از این دو باشد بطوری که او را صفر

فرض کنیم و با این حال بخواهد موضوعی را به عنوان

نیازمندی الان ما، مشخص بکند. در اینجا هر چند ممکن

است ضعیف باشد و نتواند او را در نظام فلسفی واردش

نماید. اما حتماً وجود دارد.

در فلسفه تکامل هم بدینگونه است، یعنی کسی ممکن

است برای کمال، علت را به صورت منطقی بیان نکند زیرا

قدرت منطقی بیان نمودن علت پیدایش کمال را ندارد، ولی

بهرحال تعریفی از تکامل دارد و برای آن تکامل، عللی را

ولو به صورت غیر نظام یافته می تواند بیان نماید. ذکر

کردیم که لازم است «نظام توصیف» و «نظام نیازمندیها»

را داشته باشیم و نظام نیازمندیهایمان حتماً در نظام

مطلوب مشخص می گردد، یعنی نیاز با مطلوب ارتباط

دارند.

بعد از این کارهاست که شما می توانید الگوی ارزیابی

داشته باشید؛ مثلاً شما می گوئید: می خواهیم برنامه

دیگران را ارزیابی کنیم برای این کار، شما باید منطقاً

«جایگاه توصیف» تکامل نحوه ارزیابی و ربط بین اینها (که

«نیازمندیها» را نشان می دهد) داشته باشید.

۱/۳/۲ - «ضرورت» بیانگر ضرورت نیازمندی است نه ضرورت موضوع

برادر محسنی: با این بیان، آیا باید ضرورت از حیث

منطقی تمام شود و بعد سراغ موضوع رفت؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ضرورت را قبل از اینکه

بگوئید ضرورت موضوع، می گوئید ضرورت یا نیاز

مشخص شده نه اینکه گفته شود: «نیاز موضوع»، بلکه

می گوئید ضرورت مشخص شده بین موجود و مطلوب. به

عنوان مثال اگر مشخص شد ما خواهان آب هستیم، ولی

اینکه آب از سد یا چاه یا دریا است، معلوم نمی باشد. در

اینجا فقط نیاز شما مشخص می گردد و ضرورت را به

عنوان نیازمندی مشخص شده بین مطلوب و موجود، معین

می کنید، یعنی در حقیقت اگر بخواهیم بگوئیم: دو نظام

توصیف داریم که یکی نظام توصیف شرایط موجود

دیگری نظام توصیف شرایط مطلوب است سومی آن

نیازمندی هایی بین موجود و مطلوب می شود.

حالا اگر گفتیم: «موضوع»، عنوان شامل بر

نیازمندی هایمان که بنابر ضرورت بوده است می توان بالای

سر ضرورت، نیازمندی ها را نوشت، البته نیازمندی های

مشخص شده نه موضوع مشخص شده (زیرا ضرورت

موضوع نیست).

حالا موضوعی که داریم، می تواند پاسخگوی

نیازهایمان باشد و هدفی را که ما از تغییرات موضوع

داریم، یعنی «هدف نسبت به ضرورت» نه «هدف از

موضوع»، بعداً باید موضوع تغییراتی داشته باشد تا به این

هدف برسد و کارآمدی موضوعمان هم باید منتقل به

وضعیت بعد شود را باز خواهیم دید.

۱/۲ - «شرایط موجود، شرایط مطلوب، نظام نیازمندیها، عناوین

ستون دوم جدول

در صورت دارا بودن این سه، باید بتوانید «شرایط

موجود» را ارزیابی کنید و در فرض ارزیابی شرایط

موجود، شرایط مطلوب را هم بتوانید ولو به صورت

فرضی ارزیابی نمایید. از نسبت بین این دو می توان «نظام

نیازمندیها» را مشخص ساخت.

۱/۳ - «ضرورت، هدف، موضوع» عناوین ستون سوم جدول

پس از آن در ستون سوم می توانید «ضرورت» لحاظ

نمائید، ضرورت اینکه چه چیزی در نیازمندیها اولویت

دارد، پس از احراز ضرورت، (یعنی زمانی که ضرورت به

صورت خلاء تمام شد) باید بتوانید در بررسی موجود،

موضوع را شناسائی کنیم و هدف و کارآمدی موضوع را نیز

بتوانیم ملاحظه کنیم، یعنی نسبت موضوع به هدفمان را

بتوانیم مشخص نمائیم.

۱/۳/۱ - «هدف» بیانگر هدف نیازمندی است نه هدف از موضوع

در اینجا سؤالی مطرح می شود که آیا این «هدف»،

«هدف از موضوع» است یا هدفی که ما نسبت به نیازمندی

تشخیص داده ایم و برای برطرف کردن آن، عنوان موضوع

را آورده ایم؟ قاعدتاً هدف، باید هدف نسبت به ضرورت

باشد، یعنی در هدف مقابل ضرورت؛ و موضوع از بین

اینها بدست می آید آن هم موضوعی که نمی تواند موجود

نباشد؛ بلکه موضوع را به لحاظ وجود فعلی اش باید

ملاحظه کنید و «کارآمدی موضوع» در وضعیت فعلی باید

مشخص باشد تا بتوانید کارائیهای آن را در آینده، مورد

تصرف قرار دهید. پس قسمت سوم کارآمدی شد.

۲- عناوین ۹ وصف «مقطع تغییرات»

۲/۱- روند گذشت، روند آینده، مراحل تغییر، عناوین

ستون چهارم جدول

(تا اینجا قسمت پیدایش خاتمه یافت و اینک وارد

تغییرات می شویم)

ما باید روند گذشته را در «شرایط» ملاحظه کنیم که این

«روند» غیر از شرایط موجود و مطلوب است همچنین باید

بتوانیم روند آینده را هم ملاحظه کنیم.

۲/۱/۱- تفاوت روند گذشته و آینده با شرایط موجود و مطلوب

من در اینجا تفاوت این را با شرایط موجود و مطلوب

عرض می کنم.

مثلاً می گوئید: این مداد در اثر سیر و تحولاتی پیدا

شده است، بدینگونه که بشر ابتدا که می خواست چیزی

بنویسد با قلم چوبی روی خشت خام می نوشته و بعد

خشت را می پخت؛ زیرا به دنبال ثبت علائمی بوده است

بعد از زمانی قلم سنگی را درست کرده که بوسیله آن روی

سنگ می نوشت و سپس سیر رسیده تا به اینجا که قلم

چوبی و مرکب و صفحه کاغذ و پوست باشد و در مراحل

بعدی به ذغال و چوب تا به اینجا رسیده است. ولی در

آینده طبق برآورد شما مداد شاید چیز دیگری شود، مثلاً

مردم بجای قلم بدست گرفتن از ماشین تایپ استفاده کنند،

مسلم در این صورت نیازی به قلم نخواهد بود. بهرحال

باید دانست سیر آینده چه چیزی است؟ تا من بگویم این

موضوع در آینده حفظ و توسعه و نگهداری و توسعه اش

باید باشد یا خیر؟ پس برآورد آینده غیر از «آینده قلم به

وسیله تغییرات شما» است. روند آینده را ترسیم می کنید

که آیا مواضع رو به گسترش است و می خواهد آن را حذف

کند یا اینکه به کمک خواهد آمد. اگر در حال مدد به شما

باشد، مسئله تغییر خیلی راحت انجام می گیرد، یعنی این را

با بیرون خودش در وضعیت و وضعیت ثابت آینده

ملاحظه نمی کنید، بلکه در دو سیر زمانی ملاحظه می کنید

(سیر زمانی گذشته که به اینجا رسیده و سیر زمانی

آینده ای که می توانیم آن را بررسی نمائیم) بعدها از این دو

۸ می توانید مراحل تغییر را در پائین ستون مقابل انتقال

بنویسید.

پس مرحله بندی برای تغییر، نمی شود به صرف اینکه

این تنها را، وضعیت شرایط موجود و مطلوب و

کارآمدی اش را دیده اید و موضوع و هدفش را شناختید،

معین کنید. بلکه باید بگوئید روند گذشته اش چه بوده تا در

جامعه به اینجا رسیده و حالا در جامعه آینده در کجا قرار

دارد؟ پس از اینکه مراحل تغییر را ملاحظه کردید...

۲/۱/۲- تفاوت روند گذشته و آینده با شرایط گذشته و آینده

برادر پیروزمند: آیا این روند گذشته و آینده به معنی

شرایط گذشته و آینده نیست؟

(ج): ابدأً شرایط نیست بلکه روند است، یعنی شرایط

موجود یک مطلبی است که شرایط گذشته، شرایط

پیدایش و تحولات را می خواهد بگوید. منحنی تغییرات

گذشته و آینده ای را که می توانید احتمال بدهید. شرایط را

وقتی می گوئیم که مکانی آن را می بینیم.

۲/۱/۳- تفاوت روند آینده و مراحل تغییر

مراحل تغییر آن است که شما طوری که می بینید وضع را

می گوئید چند مرحله می توان تغییر بدهم؟ یعنی آیا مراحل

آینده اجازه تغییرات در این وسعت را به من می دهد؟

مراحل تغییر، تغییراتی است که ما نسبت به منتقل شونده

کمی آنها را بعداً خواهیم گفت و لکن بایستی عوامل تغییر را بشناسیم و حتماً «تغییر شرایط» یکی از قسمتهایی است که در موضوع دخیل می باشد، یعنی اگر ما پیش بینی کردیم که در مرحله دوم شرایط اینگونه خواهد بود، ولو ما متصرف آن نباشیم، ولی آن را در محاسبه مان می آوریم و می گوئیم: در آن شرایط اگر فقط این نسبت تغییر پیدا کند، تغییر حاصل می شود آن وقت محدوده موضوع کار ما معین می شود.

(س): چه فرقی بین عوامل تغییر و متغیر هست؟

(ج): متغیرها، متغیرهای یک شیء هستند یعنی گفته می شود این چوب وزن حجم و سختی و سستی دارد. اینها که تغییر کرد دیگر چوب نیست که این را متغیرهای این شیء می گوئیم. بعد می گوئیم چه نسبت هایی به هم دارند، مثلاً می گوئیم نسبت آنها ۴، ۲، ۱ می باشد (این را فرضاً می گوئیم) مثلاً موضوع «الف» با متغیرهای «۱، ۲، ۳، ۴» وصف اولش اگر اینگونه بود، وصف دوم اینگونه شود، این تغییرات در آن پیدا می شود، بعد می گوئیم: عوامل تغییر یعنی چیزهایی که آن را تغییر می دهند، تعدادی از آنها بیرونی می شوند، که می گوئیم: در مرحله دوم شرایط اینگونه است. بنابراین اگر در آن شرایط ما کوچکترین کاری را انجام دهیم، این تغییر واقع می شود؛ مثلاً در مثال ساده ای می گوئیم: فرهنگستان جهت طبقه بندی، کاری را انجام داده است و یک کاری هم در مورد کارهای فلسفی داشته است. در اینجا اگر بیانات مقام معظم رهبری نبود، ما اینک تحرکمان را بتوانیم در اصول استنباط احکام حکومتی توسعه بدهیم، در مواجه شدن با محدودیت شدیدتری واقع می شویم که ملزم به رعایت آنها بودیم،

خودمان می دهیم نه نسبت به شرایط، بلکه نسبت به موضوع، موضوع تصرف و برنامه، مرحله بندی می توانیم بکنیم، ولی مرحله بندی نمودن قبل از این دو قسمت، مرحله بندی منظمی نیست.

(س): یعنی آن روند آینده، یعنی تغییراتی که اگر ما نباشیم خودش خواهد داشت.

(ج): تغییراتی که جامعه دارد، شرایطی را ایجاد می کند و عوض می کند، یعنی تغییرات تاریخی که ایجاد می شود که احياناً ما هم داخلش هستیم ولی نه به صورت برنامه ریز. بنابراین مراحل تغییر باید مشخص شود؛ در این صورت ادراکات کلی شما تقریباً از موضوعتان در حال کامل شدن است.

۲/۲ - «عوامل موضوع، عوامل تغییر موضوع، استراتژی تغییر، عناوین

ستون پنجم جدول

۲/۲/۱ - تفاوت عوامل موضوع و عوامل تغییر موضوع

در این حال صحیح است که عوامل موضوع را نبینید، یعنی اموری را که گفتیم خارج از موضوع بود (چیزهایی را که در شرایط، در تغییر گفتیم، کاری به تغییر خود موضوع نداشت) در اینجا «عوامل موضوع»، «عوامل تغییر»، نیست بلکه باید گفت «عوامل تغییر موضوع» که در حقیقت یک «عوامل تشکیل» (۱/۵) یا تبلور موضوع می توانید بگوئید و یک «عوامل تغییر موضوع» (۲/۵) و یک «استراتژی تغییر» (۳/۵) در اینجا عوامل را به عنوان متغیرهای تشکیل دهنده شیء در نظر می گیریم (در ۱/۵) و در ۲/۵ عوامل تغییر می گیریم که ممکن است شرایط جزو آن باشد و مرادمان از عوامل تغییر موضوع، متغیرهای موضوع نیست، بلکه متغیرهای موضوع را باید بشناسیم و ضرائب

ولی حالا اگر ما فقط اثبات «تعبد» و «قاعده مند شدن» را انجام دهیم در این صورت «تفاهم» کارش بسیار ساده خواهد بود، چون مشکل آن را مرتفع کرده اند ما فقط باید نشان بدهیم که می توانیم «تعبد و قاعده مندی» آن را محرز نماییم. تقریباً بزرگترین مشکل گذشته ما، ضرورت این «تفاهم» بود.

۲/۲/۲- تفاوت عوامل تغییر و استراتژی تغییر

پس این عوامل تغییر موضوع و استراتژی تغییر بود و فرق این دو در این است که «استراتژی تغییر»، تغییری را که شما می خواهید بدهید، باید خط هماهنگ کننده آن مشخص باشد که ناظر بر عملیات شماست و در حقیقت ابزاری است که سیر انتقالی شما را هماهنگ می کند.

۲/۳- «مراتب کمی، الگوی تخصیص، کلیات برنامه، عناوین

ستون ششم جدول

در ستون بعد (۱/۶) ضرائب کمی است که غیر از عوامل کیفی موضوع یا متغیرها می باشد.

در ۲/۶ می نویسید، «الگوی تخصیص».

در ۳/۶ می نویسید: «کلیات برنامه» که شامل سه چیز می شود: «اهداف مرحله ای»، «سیاستهای مرحله ای»، «سرفصلهای برنامه»

۳- عناوین ۹ وصف مقطع تکامل

۳/۱- «مقدورات، سازماندهی، برنامه، عناوین ستون هفتم جدول

بعد از اتمام کلیات، وارد خانه سوم به نام «تکامل» می شویم.

در اینجا (از کلی داریم وارد جزئی می شویم) مقدوراتی را که برای «برنامه» و «سازمانی» را که برای اجرای برنامه و «تنظیم» خود برنامه داریم، این سه در

مجموع، سطر اول، «مقدورات» روی موجود (۱/۷) در سطر دوم (۲/۷) سازمانی است که می تواند مولد باشد و دیگری (۳/۷) که «برنامه» است.

۳/۱/۱- تفاوت مقدورات برنامه و مقدورات سازماندهی

برادر محسنی: آیا برای مقدورات، حتماً بایستی بنویسیم مقدورات موجود؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مقدورات موجود، یعنی

مقدوراتی را که برای برنامه داریم که این غیر از مقدوراتی است که برای سازمان هستند، مقدوراتی که برای فعالیت ما هست مثل مواد اولیه کارخانه است که محصولی را که می خواهد تحویل بدهد. مرادمان از مقدورات دوم، مقدورات سازمان است که مثل سوخت و سوز خود کارخانه است. کارخانه جهت کار کردن احتیاج به برق و یا گاز دارد تا چرخهای دیگهای بخار را به حرکت در آورد.

۳/۲- «مقدورات سازمان، سازماندهی سازمان، گردش عملیات سازمان»

ستون هشتم جدول

در «مقدورات سازمان»، سازماندهی سازمان می شود «نظام وظایف و اختیارات» در خانه ۲/۸ و در خانه ۳/۸ «برنامه فعالیت سازمان» یا گردش عملیات می شود.

۳/۳- «قدرت عملکرد، کنترل عملیات، کنترل محصول، عناوین

ستون نهم جدول

«۱/۹» قدرت عملکرد، «۲/۹» کنترل عملیات، «۳/۹»

کنترل مرغوبیت یا محصول خواهد شد.

۳/۳/۱- تفاوت قدرت عملکرد و مقدورات

برادر نیک منش: آیا قدرت عملکرد همان مقدورات

عملکرد است؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: خیر! مقدوراتی که شما

برای بیرون کار کردن دارید، یعنی شما می گوئید: من چقدر مقدرات جهت فعالیت برنامه ام دارم و چقدر مقدرات جهت خود سازمان دارم، نسبت بین این دو، قدرت عملکرد را می دهد. به عنوان مثال اگر فردا صبح به شما بودجه ای کلانی بدهند، شما نمی توانید ظرفیت سازمانتان را از یک ظرفیت خاصی بزرگتر کنید. فعل شما، کارها و برنامه های شما هم معلوم است، می گوئید: ما نیروی انسانیمان این تعداد است و این مقدار، قدرت کار در شبانه روز دارند. بنابراین قدرت عملکرد ما بکارگیری کل مقدرات جامعه نیست، مثلاً اگر به شما یک میلیارد پول دادند، در اینجا شما این پول را نمی توانید جهت یک محصولی که به عنوان برنامه ریزی باشد، بکار بگیرید.^۱ پس قدرت عملکرد باید بین دو مقدر قبلی معین گردد. سازمان و وظائف اختیارات باز مقدار کنترل عملیات را ارائه می دهند.

۳/۳/۲ - تفاوت سازمان، سازماندهی سازمان، گردش عملیات سازمان برادر پیروزمند: تفاوت سازمان و سازماندهی سازمان چیست؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: زمانی می گوئید سازمانی که قصد اجراء برنامه را دارد کیست؟ مثلاً می گوئید دولت در اینجا فقط تعیین سازمان می شود که دارای یک الگوی خاص از توزیع وظائف و اختیارات است. الگوی وزارت خانه متمرکز برای این برنامه، قدرت عملکرد را ندارد زیرا الگوی سازماندهی اش را بایستی عوض کنید، هر چند که کلیات سازمان شما خوب است و همه امور آن در جای خودش خوب است. به عبارت دیگر ممکن است که حتی شما مقداری اضافه هم داشته باشید و کمبودی را احساس

نکنید؛ یعنی بگوئید که من باندازه کافی افراد متخصص را در اختیار دارم ولی در هر صورت وظیفه و اختیاراتی داده نشده است (زیرا) کارها باید از امور خرد بالاتر رود تا بتوان برای آن تصمیم گرفت. مثال ساده آن این است که آیا هدایت در سطح معاونت وزارتخانه صرفاً باید در حد هدایت اطلاعات باشد و یا در حد تصمیم گیری؟ یعنی باید سیاستگذاری و کنترل اطلاعات بدست آمده را داشته باشند اما در کنار آن اطلاعاتی را هم ارائه دهند ولی اختیار تصمیم گیری را به سطوح پایین تر تقسیم کنند. حق عزل و نصب کردن را دارا هستند اما نباید در تک تک امور تصمیم بگیرند. مثلاً گاهی در رده شورای عالی اقتصاد چنین مطرح می شود که آیا برای فلان وزارتخانه تعداد ۲۰۰۰ کامیون خریداری بشود یا خیر؟ یعنی می گویند تصمیم نسبت به بعضی از امور در حالی که از کمیت خاصی فراتر رفته باشد دیگر در حد وزارتخانه نیست. ولی گاهی هم می گوئید که خرید این مقدار کامیون حتی در حد تصمیم گیری مدیران کل یک وزارتخانه نیز می تواند قرار گیرد اما بشرطی که کنترل تصمیمات آنها به وسیله شبکه ای باشد که قرار است کار دریافت و ارائه اطلاعات را به عهده

۱ - به عنوان مثال برای همین کار فعلی که در دفتر دارید نمی توانید همه مقدرات دفتر را بکار گیرند زیرا محدودیتهایی دارید مثلاً می گوئید افراد آموزش نمی توانند این کار را انجام دهند بعد مجموعه نفرت را می شمارید و می گوئید از این ظرفیت مورد انتظار این میزان را می توانیم قبول کنیم. حالا اگر ظرفیت اینجا خیلی توسعه یافته باشد ولی مقدرات بیرونی، خیلی کم باشد در این صورت می گوئید: ما چندین برابر این، قدرت عملکرد سازمانی داریم ولی قدرت عملکرد اجتماعی نداریم، همچنان که فرهنگستان به نسبت «قدرت عملکرد فرهنگی ای» که افراش در یک سطح خاص دارند، «مقدرات اجتماعی» مناسب زان ندارند و لکن اگر آن مقدر در اختیار قرار گیرد بلافاصله وضعیت روند آینده تغییر شدیدی می یابد چرا که مراجعات زیاد می گردد که در آن صورت شما محال است پاسخگو باشید.

داشته باشد. به عبارت دیگر بودجه را به صورت عملیاتی در می آوریم و می گوئیم وقتی این بودجه دست آقای پیروزمند می آید باید این کارها انجام گرفته و این سیاستها عملی شود در این صورت اگر تمامی بودجه را صرف خرید همان کامیونها کند حتماً کارها انجام نمی گیرد که البته اگر قرار باشد برای کنترل این تصمیمات و بررسی اموری که انجام گرفته است و یا آن دسته از اموری که انجام نگرفته است از اهرم تویینخ و تشویق استفاده کنیم آنگاه باید به صورت قاطع با این مسئله برخورد کرد. البته باید روشها را هم (به مدیران اجرائی نظام) منتقل کرد تا بدانند که چگونه می توان با این روشها از آن بودجه برای انجام سیاستها بهره گرفت. ولی گاهی روشها را در اختیار آنها نمی گذاریم بلکه می گوئیم اگر تصمیمات از حد خاصی فراتر رفت آنگاه اتخاذ چنان تصمیماتی تنها باید در رده ما صورت پذیرد و فقط خود ما تکلیف را معین می کنیم.

بهرحال سازمان داشتن و تعریفی را که از سازمان ارائه می دهید گاهی بگونه ای است که برای انجام متمرکز یک کار مثلاً نظامی، بسیار خوب عمل می کند ولی همان سازمان برای برنامه دیگری اصلاً کارآمد نیست. ولی گاهی هم در شرایطی خاص هستیید که از همان سازمان تنها برای نوعی خاصی از کار نظامی همچون عملیات پارتیزانی استفاده می کنید. مثلاً قرار است که نیروهای برون مرزی ایران در کردستان عراق عملیات داشته باشند لذا شما با اتخاذ تصمیمی آنها را در انجام عملیتهای پارتیزانی که قدرت تحرک بیشتری را به نیروهای تحت امر شما می دهد آزاد می گذارید که در این صورت دیگر لازم نیست که آنها با ارتباطی مستمر و معمولی، تمام فرامین نظامی خود را از

ما فوق خود در ایران دریافت کنند.

برادر پیروزمند: پس علاوه بر اینکه باید عنوان سازمان را تعریف کرد باید نوع سازماندهی را هم به صورت کلی مشخص نمود.

(ج): بله! ولی در حدود وظایف و اختیارات دقیقاً می توان جزئیات کار را مشخص نمود همچنان که در آن مقدراتی که در رده بالا معین می کنید «مقدرات سازمان» نیز وجود دارد ولی در اینجا مقدار تخصیص آن مقدرات نسبت به سازمانتان مشخص می گردد. یعنی مقدار بودجه شما معلوم است اما چه مقدار آن را باید برای کارهای جاری و چه مقدار را برای کارهای عمرانی مصرف کرد. پس در اینجا آن مقدار بودجه جاری که برای گذران امور سازمان باید تخصیص پیدا کند مشخص می گردد. لذا هر مقدار که به این طرف می آئید این امور به صورت خردتر و ریزتر مطرح می شوند. مثلاً در اینجا برنامه فعالیت سازمان تا حد جزئیات نیز آمده است اما همین برنامه نسبت به فعل (مشخص نیست) یعنی یک تصمیم نسبت به عمل و رفتار وجود دارد که در این صورت گردش عملیات، خردتر و پائین تر از آن قرار می گیرد.

«گردش عملیات سازمان»، هم باید برنامه را انجام دهد و هم عملکرد وظایف و اختیارات توزیع شده را در چنین گردش نشان دهد.

۳/۳/۳- تفاوت گردش عملیات کنترل عملیات

برادر محسنی: پس در این جدول، یک چیز را از قسمت

کنار می گیرد یک چیز را هم از قسمت بالای خود؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: احسنت! یعنی اگر با برنامه تناسب نداشته باشد کارش قفل می شود همچنان که اگر

فاعلیت می‌شوند چنین خواهند بود که در نظام فاعلیت مطرح می‌شوند. اما این نکته را باید در نظر داشت که در قسمت اول، «ولایت» و در قسمت پائین‌تر، «تولی» و بالاخره در آخرین قسمت، «تصرف» را می‌گذاریم. به عبارت بهتر وجود فاعل موجود به وسیله ولایت ایجاد شده است و تعلقش به بالاتر هنگامی که به صورت اختیاری باشد در قالب تولی است که نسبت بین این دو امر هم نظام فاعلیت را تحویل می‌دهد که با این وصف منشأ انتقال، نسبت بین ولایت و تولی می‌شود. البته هر چند که بجای انتقال می‌توان به یک معنا تکامل را نیز قرار داد اما بهتر است که همان انتقال را بگوئید چرا که به تکامل، در سرفصل بالاتری پرداخته شد که قبلاً ملاحظه کردید.

۵- تعیین برخی امور لازم به بررسی به تکمیل جدول

۵/۱- ترجمه عناوین به ادبیات ارتکازی

برادر پیروزمند: اگر لازم می‌دانید ارتباط بین این عناوین با اوصاف سه قیدی را در جلسه آینده مطرح کنید.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: من بنظرم می‌آید که یا می‌توان در جلسه آینده آن را به صورت سه قیدی بیان کرد و یا اینکه این بحث را در بخش «ولایت، تولی و تصرف» جلو ببریم. ولی در حال حاضر فکر نمی‌کنم صلاح باشد که به آن بحث بپردازیم چرا که قالب بحث را فلسفی‌تر می‌کند. اما قصد داشتم که قبل از پرداختن به سه قیدی‌ها ببینم که آیا در ترجمه اینها به «مقولات عشر» می‌توانیم بحثی داشته باشیم یا خیر؟ (البته متأسفانه فرصتی برای تأمل در این بخش پیدا نکردم) ولی مناسب است که با سؤالاتی از قبیل «کی، کجا، چه چیز، با چه ابزاری، با چه نوع همکاری و...» که در واقع همان مقولاتی است که مورد

متناسب با حدود وظایف و اختیارات نیز نباشد باز چنین خواهد شد.

و اما در مورد «کنترل مرغوبیت» می‌گوئیم باید در این مرحله، هم گردش عملیات لحاظ شود و هم کنترل عملیات. واضح است که بین گردش عملیات و کنترل آن تفاوت وجود دارد چرا که در مرحله کنترل، کار نظارتی صورت می‌گیرد. یعنی اگر کسی مثلاً با یک دستگاه پرس که آئین‌نامه صحیحی هم برای کار با آن نوشته شده است در حال کار باشد به راحتی می‌توان با عمل کنترل دریافت، که طبق آئین‌نامه عمل نکرده است. در این صورت طبیعی است که محصولی مرغوب نیز نخواهیم داشت. انشاءالله تعالی روی این قسمتهایی که از جدول عرض شد تأمل بیشتری داشته باشید اما لازم است که به مطالبی دیگر در این خصوص اشاره کنم.

۴- تعلق به «فاعل موجود، فاعل مافوق و نظام فاعلیت» در

سه وصف «موجود، مطلوب، انتقال»

ضروری است که زیر «موجود» بنویسید: «تعلق فاعل موجود» و زیر «مطلوب» چنین بنویسید: «تعلق به فاعل مطلوب یا بالاتر» و بالاخره پائین «انتقال»، «نظام فاعلیت» را بیاورید. در این صورت به صورتی مجمل و براساس نظام فلسفی خودمان ربط میان «موجود، مطلوب و انتقال» بیان می‌گردد چرا که حتماً از یاد نبرده‌ایم هر شیء‌ای را اعم از قلم و کاغذ و فعل و برنامه و نفس کار و... که در نظر بگیریم آن را به صورت «فاعل» که یک نحوه ایجاد را برای آن قائلیم قلمداد می‌کنیم و البته قدرت ایجاد در چنین فاعلی همراه با قدرت تحرک نیز هست ولو اینکه آنها از مقوله افعال باشند. نهایت اینکه افعال که کارآمدی یا

آن را تمام کرد یا خیر؟ و ثالثاً باید ببینیم که آیا عنوانی هست که از قلم افتاده باشد و بگونه‌ای در اینجا نیامده باشد؟ البته همه اینها با صرف نظر از «مبادی، مبانی و نتایج» است که در جدولهای «جایگاه» و «ارزش» مطرح می‌شود. پس باید دید که آیا اینها برای «خاستگاه» تولید یک چیز هم لازم است و هم کافی و هم منطقی؟

۵/۳- شاخصه‌بندی عناوین

اگر اینها تمام شد و معانی آنها هم بیان گردید دو کار دیگر که ماکان باقی می‌ماند: ترجمان و شاخصه‌بندی. منظور از شاخصه‌بندی این است که هنگام ارزیابی یک برنامه آیا نظام فلسفی آن بد است یا خوب و یا عالی است؟ اصولاً چه شاخصه‌هایی برای خوب دانستن یک نظام فلسفی می‌تواند مطرح شود؟ یعنی نظام فلسفی باید شامل چه چیز باشد؟ مثلاً آیا باید سه عنوان وحدت و کثرت، زمان و مکان و اختیار و آگاهی را دارا باشد تا بتواند پاسخگو باشد؟ یعنی آیا به هر میزانی که این را پاسخگو باشد آنگاه قادر خواهد بود که نسبت به «تکامل» حرف بزند و آن را در خانه بعد به صورت تجریدی و یا کاربردی معنا کند؟ آیا این دو امر (ترجمان و شاخصه‌بندی) را اگر در اختیار داشته باشیم آیا آنگاه می‌توان دارای «الگوی ارزیابی» بود؟ یعنی آیا چنین نیست که مردم نخواهند عینیت را ارزیابی کرده و شرایط را نسنجند؟! نهایت این است که ما می‌گوئیم هر چند که سنجیدن شرایط، یک ضرورت است اما اینها دارند آن را به صورت خرد مورد سنجش قرار می‌دهند. یعنی یک مرکز تحقیقاتی یا آموزشی تنها به همین حد اکتفاء می‌کند که من این تعداد استاد و کتاب و یا این مقدار بودجه در اختیار دارم که می‌خواهم تدریس و یا تحقیق

توجه آقایان حوزه می‌باشد به این بحث نگاه کنیم. چرا که آن مقولات در ارتکازات ایشان به عنوان اموری جا افتاده تلقی می‌شود ولی عناوینی را که ما در جدول آورده‌ایم نزدیک به کار برنامه‌ریزی است لذا مقولات عامی نیست که بتوان از آنها برای یک مفاهمه آسان بهره جست. از اینرو اگر بتوانیم این عناوین را در قالب مقولات عشر بیاوریم آنگاه بنظر می‌رسد که مفاهمه با آقایان حوزه سریعتر انجام شود.

۵/۲- تعیین نسبت عناوین به اوصاف

(س): این کار ظاهراً مربوط به مرحله بعدی است چرا که قبل از آن باید اطمینان نسبی پیدا کرد که می‌توانیم به وسیله این جدول تولید طرح را انجام دهیم.

(ج): می‌توان در جلسه آینده بجای آنکه آنها را در آن ترجمه ببریم نسبت آنها را به سطر و ستون مورد دقت قرار دهیم و ببینیم که آیا اینها نسبت بین سطر و ستون هستند یا خیر؟

(س): همچنین ضروری است که کارآمدی آنها را هم مورد بحث قرار دهیم.

(ج): برای جلسه آینده بررسی سه چیز باید در دستور کار باشد: اولاً نسبت آنها به سطر و ستون.

۵/۲/۱- کامل بودن و هماهنگی عناوین

ثانیاً بررسی اینکه هر کدام از اینها موضوعات مستقل یک نظام هستند که رویهم رفته اگر روی هر کدام از آنها دست بگذاریم به عنوان نتیجه سه قیدی مطرح است و اگر روی کل آنها دست بگذاریم به عنوان یک نظام هماهنگ قابل ملاحظه هستند. یعنی باید ببینیم که آیا می‌توان وحدت آن را در کل و وحدتش را در جزء و بالاخره نسبت

اگر احیاناً آن کلیات با این مطالب، تناسبی نداشت مجدداً به بررسی آنها پردازیم والا باید به طرح مباحث دیگر مبادرت نمود.

۶- متفاوت بودن بکارگیری و کنترل طرح

(س): لطفاً بفرمائید که نحوه ورود و خروج تهیه طرح به چه صورت است؟ آیا باید اول به تکمیل ستون «پیدايش» و سپس دو ستون «تغییرات» و «تکامل» پرداخت و یا اینکه باید هر کدام از این سطوح را تمام کرد و سپس به سطوح دیگر پرداخت؟

(ج): گاهی شما نظرتان روی تولید برنامه است که برای چنین امری چه باید کرد؟ ولی گاهی در مقام کنترل همین تولید بر می آید و می گوئید چه باید کرد؟

(س): اما کنترل این امر چیزی خارج از آن محسوب می شود.

(ج): احسنت! کنترل این چیز در واقع به صورت همین سطر و ستونها می باشد که شما باید قیود آن را پشت سر هم نوشته تا ببینید که نسبت آن به این قیودها چگونه است؟ پس در این حالت شما کنترل این را انجام می دهید ولی نسبت به بکارگیری این (جدول) در تولید طرح باید به صورت سیر از «موجود به مطلوب» و از «مطلوب به انتقال» عمل کنید. به تعبیر دیگر باید به صورت «ستونی» تا آخر بیائید و نه سطری. یعنی ابتدائاً ستون اول و سپس دوم و همینطور تا آخر پیش می روید. البته انسجام اینها توسط چیزی که حاکم بر آنها بوده و آنها را بوجود آورده است تمام می شود. یعنی اگر بخواهید آن را از جنبه کامل بودن از حیث سطر و ستون مورد دقت قرار دهید باید سطر و ستون را بر آن حاکم کنید که در واقع این امر به عنوان یک

کنم! اما دیگر نمی گوید که «جهت» توسعه انگیزه های اجتماعی به کدام طرف است تا من این قدرت و پتانسیل جامعه را برای رفع این نیاز اجتماعی جهت بدهم. از اینرو می بینید که در حوزه دیگر روی این بحث نمی شود که نقش انگیزه های وضعیت گرا و ساختارگرا چقدر است؟ نقش انگیزه های جهت گرا که خواهان توسعه انقلاب هستند چقدر است؟ اصولاً نیازمندیهای انقلاب تا چه اندازه می تواند به این قشر کمک کند؟

و حال آنکه ما نسبت به کارآمدی «طرح» می توانیم راجع به ۲۷ سرفصل صحبت کنیم که اگر بتوانیم اینها را به زبان خوبی بیان کنیم آنگاه نیاز به رعایت آنها باید واضح باشد. (البته در صورتی که جدول ما جدول کاملی باشد) منظور از لزوم رعایت زبان خوب در بیان جدول به این معنا نیست که حتماً با زبان و اصطلاحات برنامه ریزی باشد لذا می توان بجای «الگوی تخصیص»، ترجمه ای ولو طولانی تر مثل «نحوه تقسیم امکانات و افرادی را که برای انجام یک کار در اختیار داریم» قرار داد و یا «ضرورت» را بجای آنکه به «نظام نیازمندیهای حاصل از موجود مطلوب» تعریف کنیم باید بگونه ای که با مرتکرات مخاطبین متناسب باشد بیان نمود پس این ۲۷ سرفصل باید باشد اما ضروری است که به زبان آنها بیان شود.

قبلاً کلیاتی در مورد جدول بیان شده بود که علاوه بر آنکه برادران نسبت به مطالب این جلسه دقت می کنند و سؤالاتی را برای جلسه آینده ارائه می دهند باید در مورد آن کلیات که عبارتند از: تبدیل شدن آن به یک «وحدت نظام»، ارتباط داشتن عناوین به یکدیگر و در عین حال حاصل سه قید بودن و... نیز توجه لازم را داشته باشند تا

برنامه ولی برای کنترل برنامه ریزی بکار گرفته می شود. یعنی اول باید ببینید که نظام فلسفی آن چگونه است و هر چه هست آن را بنویسید ولی قبل از آن باید آن را شاخصه بندی کرده باشید چرا که همگی باید سه شاخصه پیدا کند.

(س): اما یک مسئله این است که بالاخره هر کدام از اینها به عنوان موضوع یک مرکب بزرگ می باشد.

(ج): خیرا همان سه عامل که عبارت از «توسعه، ساختار و کارائی» هستند کافی است که در خاطرمان باشد، یعنی باید ببینیم که وحدت و کثرت، زمان و مکان و اختیار و آگاهی دارای چه منزلتی برای تمام کردن یک نظام فلسفی هستند؟ بهر حال باید اینها را در نهایت تبدیل به یک شاخصه و علامت بکنیم که آن علائم را هم برای تطبیق آن برنامه ها مورد استفاده قرار می دهیم. اما اگر آنها را بخواهیم خوب توضیح بدهیم بنظر می رسد که حداقل باید ۲۷ صفحه را به آن اختصاص داد. پس باید قبل از هر چیز «مدل مند» بودن آن را تمام کرد و سپس به سیر تطبیق آن با خارج و امر شاخصه ها پرداخت.

(س): در مورد عناوینی که فرمودید بنظر می آید که «الگوی ارزیابی» همان سه کنترلی است که در آخر داریم یعنی «کنترل عملکرد، کنترل عملیات و کنترل مرغوبیت»!

(ج): خیرا منظور از آن «الگوی ارزیابی شرایط» است و نه «الگوی ارزیابی سازمان» در عملیات خودش. یعنی شما دارای نظام سؤالاتی هستید که برای بیان اینکه بگوئید آن موجود چیست از همان نظام سؤالات استفاده می کنید و آن را می فرستید. ولی یک الگوی ارزیابی محصول هم در اختیار دارید لذا این الگو در واقع الگوی ارزیابی تکامل

است و نه الگوی ارزیابی عملیات.

(س): آیا منظورتان الگوی ارزیابی آن تکاملی است که ایجاد نشده است؟

(ج): خیرا آن تکامل ایجاد شده است. چرا می گوئید ایجاد نشده است؟! زیرا شرایط ما بگونه ای است که حتماً یک روند تکاملی آن را به اینجا رسانده است که دارای یک تعریف و در یک مرحله هم واقع شده است.

(س): پس منظور از این تکامل، تکامل موجود است.

(ج): بله به معنی تکامل موجود است. البته نه اینکه در ارزیابی ما بخواهیم روند را ببینیم بلکه باید دید که شرایط موجود چگونه است؟

(س): ولی در ستون دوم صحبت از شرایط موجود کرده ایم که...

(ج): ما شرایط موجود را با این می سنجم یعنی باید آن را توصیف کنیم.

(س): یعنی به وسیله آن توصیف می شود.

(ج): احسنت! البته مطلوب را هم باید توصیف کنیم به اینکه اگر آن چگونه باشد آنگاه مورد پذیرش ما خواهد بود. پس در حقیقت به تکامل این مرحله و تکامل مرحله آینده توجه می شود نهایت این است که نسبت بین این دو تا «ضرورت» یا نیازمندی را تحویل می دهد.

(س): و اما آن «ضرائب کمی موجود» که در ستون تغییرات بود بنظر می آید که...

(ج): در اینجا عوامل متغیر و اوصاف اصلی بگونه ای است که...

(س): عرض من این است که جدول ما جدول اوصاف «کیفی» است لذا این ضرائب «کمی» باید به معنای ضرائب

کمی هر یک از اینها باشد.

(ج): محال است که برنامه را بتوان با اغماض از مسئله «کم» تهیه کرد.

(س): ولی این امر باید در درون خودش تعیین شود.

(ج): خیر! اگر شما بخواهید عمل تخصیص را انجام دهید حتماً این عمل عملی کمی است و برنامه هم اگر بخواهد عینی شود حتماً بدون اینکه گردش عملیات به صورت کمی باشد محال است. اما باید کمیت را در جای خود قرار دهید یعنی هر چند که متغیرات کیفی را در باره موضوع خود ذکر کرده‌اید اما باید نسبت به متغیرات کمی نیز توجه کنید. چرا که کمیات موضوع مورد تصرف خود را می‌خواهید و نه موضوعات بیرونی را و لذا می‌گوئید نسبتهای تغییرات کمی این چیست؟ مثلاً اگر این وصف نسبت به آن وصف دارای فلان نسبت باشد آنگاه وضعیت آن چنین است. پس معنای ضرائب کمی همواره نسبتهای کمی شده بین اوصاف آن است.

(س): آیا آن نسبتهای کمی شده‌ای که هست مورد نظر است یا آنچه که باید باشد؟

(ج): منظور آن نسبتهایی است که «هست». حال الگوی

تخصیص می‌خواهد اینجا را تغییر دهد. البته یادمان نرود که عوامل متغیر، کیفی است لذا وقتی که در آیات و روایات تفحص می‌کنیم باید بتوانیم نظام کیفی را حتماً از آنها استنباط کنیم. یعنی اینکه شارع چه الفاظی را و به چه صورت بکار می‌برد تا برای ما محرز باشد که اهمیت این مطلب بیشتر از مطلب دیگر است. مثلاً شنیده‌ایم که یک غیبت برابر با ۳۶ زناست و یک درهم را هم معادل ۷۰ بار زنا با محارم در کنار خانه خداست. آیا این احادیث می‌خواهند این را برسانند که گناه غیبت یا زنا خیلی بالاتر است. پس باید ابتدائاً نظام کیفی را تمام کرد اما بدست آوردن نظام کمی و نصابهای آن دیگر به عهده ماست. لذا اگر با سهولت و مسامحه از کنار نظام کیفی گذشتید آنگاه حتماً در بدست آوردن نظام کیفی دچار مشکل جدی خواهید شد و اصلاً بدست نمی‌آید. اگر طبقه‌بندی کیفی کردید آنگاه می‌توانید در فلسفه ریاضی خود رابطه نسبتها را با کم ملاحظه کنید و سپس نظام کمیت و نظام نصاب اینها را بدست بیاورید که بالطبع پس از این نظام، «معادلات کاربردی» نیز بدست می‌آید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

تکامل		تغییرات					پیدایش			روند
تکامل ۱ ارتباط	تکامل بیرون	تکامل درون	تغییرات ارتباط	تغییرات بیرون	تغییرات درون	بناش ارتباط	پیدایش بیرون	پیدایش درون	مراحل سطوح	
۱/۹	۱/۸	۱/۷	۱/۶	۱/۵	۱/۴	۱/۳	۱/۲	۱/۱	۱	
قدرت عملکرد	مقدورات سازمان	مقدورات برنامه	ضوابط کمی	عوامل موضوع	روند تغییرات گذشته	ضرورت	نظام توصیف شرایط موجود	نظام فلسفی	موجود	
۲/۹	۲/۸	۲/۷	۲/۶	۲/۵	۲/۴	۲/۳	۲/۲	۲/۱	۲	
کنترل عملیات	سازماندهی سازمان	سازماندهی	الگوی تخصیص	عوامل تغییر موضوع	روند تغییرات آینده	هدف	نظام توصیف شرایط مطلوب	فلسفه تکامل	مطلوب	
۳/۹	۳/۸	۳/۷	۳/۶	۳/۵	۳/۴	۳/۳	۳/۲	۳/۱	۳	
کنترل محصول	گردش عملیات سازمان	برنامه فعالیت سازمان	کلیات برنامه	استراتژی تغییر موضوع	مراحل تغییر	موضوع	نظام نیازمندیها	الگوی ارزیابی	انتقال	



جلسه ۹

تاریخ: ۷۴/۱۰/۱۷

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تعریف و تعیین شاخصه برای عناوین مقطع پیدایش

فهرست

- ۱ - عناوین ستون ۳، ۶، ۹ نسبت بین عناوین دو ستون قبل
- ۲ - اصلاح بعضی عناوین جدول
 - ۲/۱ - قرار گرفتن «الگوی سازماندهی» به جای «سازمان»
 - ۲/۲ - قرار گرفتن «آئین نامه گردش عملیات» به جای «گردش عملیات»
 - ۲/۳ - قرار گرفتن «برنامه فعالیت سازمان» به جای «برنامه»
 - ۲/۴ - تفاوت گردش عملیات و برنامه
- ۳ - تعریف و تعیین شاخصه برای عناوین مقطع پیدایش
 - ۳/۱ - نظام فلسفی
 - ۳/۱/۱ - بیان ریشه‌ای‌ترین بنیانهای فلسفی در «نظام فلسفی»

۵	۳/۱/۲- «وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی» سه شاخصه نظام فلسفی
۵	۳/۲- فلسفه تکامل
۵	۳/۲/۱- تعریف تکامل به تقرب در فلسفه تکامل
۵	۳/۲/۲- «ولایت، تولی، تصرف» سه شاخصه فلسفه تکامل
۵	۳/۳- الگوی ارزیابی
۵	۳/۳/۱- تعیین وضعیت تکامل با الگوی ارزیابی
۵	۳/۳/۲- «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» سه شاخصه الگوی ارزیابی
۶	۳/۴- توصیف شرایط موجود، توصیف شرایط مطلوب، نظام نیازمندیها
۶	۳/۴/۱- «خرد، کلان، توسعه در سه سطح، شاخصه سه عنوان فوق
۶	۳/۴/۲- نظام نیازمندیها مبین نیاز نظری
۶	۳/۴/۳- تعریف «خرد، کلان، توسعه»
۷	۳/۵- ضرورت، هدف، موضوع
۷	۳/۵/۱- تعیین افعال ضروری (ضرورت اجرایی) در «ضرورت»
۷	۳/۵/۲- مرکب بودن «موضوع»
۷	۳/۵/۳- محوری، تصرفی، تبعی سه شاخصه «ضرورت»
۸	۳/۵/۴- «هدف، بیانگر تغییر عینی متغیرهای موضوع در جریان توسعه
۹	۳/۵/۵- لزوم توجه به «شرایط مطلوب» و «ضرورت عینی» در تعیین اهداف عینی
۱۱	۳/۵/۶- «اسلامی، الحادی، التقاطی» سه شاخصه «هدف»
۱۱	۳/۵/۷- «شکل گرفته، شکل پذیر، تکون اولیه» سه شاخصه موضوع
۱۲	۴- شکل گیری روش و شاخصه های آن، در رفت و برگشت بین «فلسفه، روش، نمونه عینی»

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۰۹
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۰/۱۷
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۰/۲۶
ویراستار:	برادران محسنی، نیک منش	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۰/۲۶
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۷۴/۱۰/۱۷

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۹

تعریف و تعیین شاخصه برای عناوین مقطع پیدایش

آنچه در ستون اول هر دسته یا بلوک یا فایل می‌آید باید با آنچه که در ستون وسط آورده می‌شود به صورتی باشد که نسبت بین آنها در ستون آخر قرار گیرد. یعنی در هر سه بلوک باید این قاعده رعایت شود لذا اگر از «نظام فلسفی» و «ضوابط موجود» صحبت کردیم باید بتوانید «ضرورت» را ملاحظه کنید. البته قوام دسترسی به ضرورت به این است که تا پائین جدول بیائید (و سپس برگردید) و اما آنچه که بین «فلسفه تکامل» و «شرایط مطلوب» می‌تواند بیاید «هدف» است که باید آندو بتوانند چنین چیزی را مشخص کنند و آنچه که بین «الگوی ارزیابی» و «نظام نیازمندیها» است باید «موضوع» را مشخص کند. البته فراموش نکنیم که نسبت هر کدام از این خانه‌ها به خانه‌های بالاتر نیز لحاظ می‌شود.

و اما در جلسه اول که پس از ضرب کردن و قرار دادن «ضرورت» بجای نظام فلسفی، چنین نتیجه‌ای را گرفتیم به این بحث پرداختیم که اصولاً ضرورت چگونه بدست می‌آید؟ در جواب گفتیم که نسبت بین «نظام توصیف» و «نظام نیازمندیها» همان ضرورت است. یعنی این دو نظام را

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در شکل‌گیری عناوین یا اصطلاحات جدول، «الگوی تنظیم طرح» نیز طرح می‌شود و سپس مورد ارزیابی قرار گرفته و حین ارزیابی هم مرتباً تغییر می‌یابد تا زمانی که به استقرار و نهایتاً به تکامل برسد. لذا اینگونه نیست که اگر ما در ابتدا «موضوع» این را و سپس «هدف» و «ضرورت» را گذاشتیم دیگر باید تا آخر روی آن بایستیم چرا که چیزی جز این نمی‌تواند باشد! البته در مورد کم و زیاد کردن جدول بنظر رسید که لازم است تغییراتی نسبت به جدول قبلی صورت گیرد که باید اینها را به این شکل تغییر دهید. در خانه $3/2$ بجای ضرورت، «نظام نیازمندیها» را قرار دهید و سپس ضرورت را بجای «موضوع» که در ستون موجود و در خانه $1/3$ قرار دارد بیاورید و اما پائین آن بجای «کارآمدی»، «موضوع» را بگذارید که در خانه $3/3$ می‌شود.

۱- عناوین ستون ۳ و ۶ و ۹، نسبت بین عناوین

دو ستون قبل

اما حالا می‌خواهیم چند چیز را به عنوان «قاعده» برای بدست آوردن (این عناوین) ذکر کنیم: باید متوجه باشیم که

حذف می‌کردیم و سپس ضرورت را به صورت تنها می‌آوردیم ولی اکنون خود آن را آورده‌ایم. به عبارت دیگر اکنون در حقیقت چیزی را در تقدیر نگرفته‌ایم. چون اگر بنا بود بگوئیم که یک نظام توصیف و یک نظام فلسفی است و نیز یک نظام نیازمندیها وجود دارد که بین آندو «ضرورت» معین می‌شود جای این سؤال باقی می‌ماند که چرا خود آنرا در اینجا نیاوریم؟! و اصلاً آوردن آن چه خاصیتی دارد که حذفش چنین خاصیتی را در پی نداشت؟ بله اگر این مدل قرار بود که تنها برای ارزیابی جداولی که در نظام ولایت است مورد استفاده قرار گیرد آنگاه کافی بود که بگوئیم نظام فلسفی ما که معین است و نظام نیازمندیها هم براساس تکامل همان امر ملاحظه می‌شود که بالطبع نسبت بین آنها ضرورت را تحویل می‌دهد. و حال آنکه مفروض این است که این مدل برای هر برنامه‌ای که هر کسی بخواهد ارائه دهد (می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد) لذا باید شاخصه‌هایی برای خود فلسفه ارائه دهیم که لزوماً آن فلسفه، فلسفه ما نیست. مثلاً فرض می‌کنیم که یکی از طرحهای مؤسسه باقر العلوم (را می‌خواهیم مورد دقت قرار دهیم) اینطور نیست که آنها در مورد زمان و مکان و وحدت و کثرت و علم و قانون آنگونه سخن بگویند که مبنای ما افاده می‌کند. مسلماً توصیف آنها بگونه‌ای دیگر خواهد بود که حتماً وزن چنین توصیفی در برنامه آنها هم دخیل خواهد بود. مثلاً فرض می‌کنیم که مبنای ایشان در مورد زمان و مکان و وحدت و کثرت و اختیار و آگاهی صحیح است ولی حتماً قدرت اداره عینیت را ندارد بگونه‌ای که بتواند مکانیزم کنترل توزیع اختیارات را تحویل دهد. حال که چنین شد دیگر نمی‌تواند (در آن مبنا)

ضرورت را که راندمان بین آنهاست (در آنجا اشاره‌ای به این امر نشده است) مورد ارزیابی قرار داده و به آن نمره‌ای بدهند. یعنی اگر از آنها سؤال شود که نظر شما در مورد زمان و مکان و وحدت و کثرت و... چیست؟ و سپس نظر خودشان را ارائه دهند ما هم می‌گوئیم که اشکالی ندارد که طرح خودمان را بر همین اساس ارائه دهید. وقتی که از تکامل سؤال می‌کنیم آن را به حرکت جوهری تعریف می‌کنند که باز می‌گوئیم اشکالی ندارد که آن را هم در اینجا بنویسیم! بنابراین طبیعی است که وقتی آنها به ضرورت و یا تکامل می‌رسند آن چنان که از آن تعریف می‌دهند غیر از آن تعریفی است که شما از آن ارائه می‌دهید. هکذا طبیعی است که از شرایط موجود، تعریفی همچون امکانات و مقدوراتی که در اختیار دارند و یا به آنها داده می‌شود ارائه دهند لذا دیگر این معنا در مبنای ایشان جایگاهی ندارد که جامعه دارای روند و قدرتی است و ما در کجا به آن می‌رسیم و یا آن در کجا به ما می‌رسد. بنابراین از همان ابتدا می‌توان ارزیابی خود را نسبت به ضعیف بودن زیربنای برنامه آنها ارائه داد و گفت که این برنامه نمی‌تواند برنامه توسعه باشد بلکه صرفاً در حد برنامه تعمیر باقی می‌ماند بلکه پائین‌تر از آن را می‌توان در مورد این نوع برنامه قائل شد که در حد برنامه حفظ وضعیت موجود و تنسک به وضع خواهد بود که در بسیاری از موارد در امر تعمیر نیز در تنگنا قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر بسیاری از دفاعیات ایشان نسبت به مکتب، ناظر بر اشکالات وارده نمی‌باشد. مثلاً از آنها در مورد عدل و ظلم مالی یا ریاستی سؤال می‌شود ولی ایشان قادر به تعریفی صحیح از «اخلاق سازمانی» نیستند.

مشخص شده است. حال وقتی که در اینجا می‌آئیم می‌بینیم که وظایف و اختیارات، چیزی است که از الگوی سازماندهی و مقدرات بدست می‌آید. یعنی اگر مقدرات کم باشد و الگوی سازماندهی هم الگوی خوبی باشد آنگاه وظایف و اختیارات بگونه‌ای خواهد بود غیر از آن صورتی که مقدرات ما زیاد است؛ مثلاً مقدرات ما در قالب مقدرات یک وزارتخانه است. پس اگر مقدرات یک اداره کل خرد باشد وظایف و اختیارات بگونه‌ای است و اگر مقدرات یک وزارتخانه باشد و الگو نیز این الگو باشد آنگاه سازماندهی و توزیع وظایف و اختیارات بگونه‌ای دیگر خواهد بود.

۲/۲- قرار گرفتن «آئین‌نامه گردش عملیات» بجای «گردش عملیات» و اما باید توضیح بیشتری را در قسمت پائین‌تر که مربوط به «گردش عملیات» است بیاورید و آن را به «آئین‌نامه گردش عملیات» تبدیل کنید.

۲/۳- قرار گرفتن «برنامه فعالیت سازمان» بجای «برنامه»

و همچنین «برنامه» را که در خانه ۳/۷ است باید به «برنامه فعالیت سازمان» تصحیح کنید. بدیهی است که این فعالیت به کل سازمان برمی‌گردد و نه به افعال درونی سازمان؛ لذا به معنی گردش عملیات سازمان نیست چرا که سازمان می‌خواهد بر روی بیرون خودش اثر بگذارد تا موضوع ایجاد شود.

۲/۴- تفاوت گردش عملیات و برنامه

برادر پیروزمند: اما به بیرون خودش از طریق فعالیت‌هایی که می‌کند می‌تواند اثر بگذارد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: خیرا گردش عملیات، چیز دیگری است. مثلاً برنامه تولید فرهنگستان در قالب ۱۰

بنابراین اگر بناست که این الگو الگوی کنترل برنامه‌ها باشد و مثلاً در اختیار معاونت طرح و برنامه یکی از مراکز دولتی قرار گیرد تا به وسیله آن بتواند تمامی برنامه‌ها را کنترل کند، باید بگونه‌ای باشد که این الگو کامل باشد نه اینکه ما به دنبال آن برویم و بگوئیم که مثلاً زیربنای قسمت اول که ضرورت است چه چیزی است! از اینرو ضروری است که این (عناوین) را در هم ادغام کنیم و آن را به صورتی کلی ارائه دهیم تا بتوانیم آنچه را که در ضمیر ماست و به عنوان مفروضات (و مبانی) ما قلمداد می‌شود (به دیگران انتقال دهیم) اما نه به صورتی که متوقع باشیم همه افراد از این ببعد مثل ما در مورد زمان و مکان و امثال آن نظر دهند بلکه تنها کافی است که جای پائی را برای آنها بگذاریم و مثلاً در قسمت «شاخصه‌ها» بگوئیم این مسائل را باید سؤال کنید تا بعداً بتوانیم قوت و ضعف الگوی آنها را (بیان کنیم).

۲- اصلاح بعضی عناوین جدول

۲/۱- قرار گرفتن «الگوی سازماندهی» بجای «سازمان»

پس قرار شد که یکی از آن اصلاحیه‌ها این باشد که نظام نیازمندیها را بجای ضرورت بگذارید و اما اصلاحیه دیگر این است که بجای «سازمان» که بعد از مقدرات آمده است «الگوی سازماندهی» قرار دهیم. یعنی در خانه ۲/۷ چنین چیزی می‌آید ولی در خانه ۲/۸ که پس از آن می‌آید باید «ایجاد سازمان از طریق معلوم کردن وظایف و اختیارات» را گذاشت. اما چرا چنین می‌کنیم؟ علت این است که ما باید در اینجا الگو را کنار الگوی تخصیص داشته باشیم که می‌خواهد تکلیف برنامه را معین کند اما این تکلیف قبلاً نسبت به مطلوب، در یک خانه قبل

گردش عملیات داریم که همان کارهایی است که از جانب بنده و شما و دیگری صورت می‌گیرد و در کنار اینها اختیاراتی وجود دارد که می‌گوئید مثلاً وقتی این نوار پیاده شد دیگری باید به کار ویراست، و سومین نفر به کار فهرست آن پردازد ولی در آخر کار هم مسئله کنترل بعهده شخصی است که باید معین کند آیا این فهرست، متناسب با مطلب هست یا خیر؟

فکر می‌کنم الان مناسب است که تعریفی اجمالی و ساده از تمام ۲۷ خانه صورت پذیرد تا اجمالاً یک شناسائی از همه آنها بدست بیاید و سپس شاخصه‌ها و علائمی را پس از تعریف ارائه دهیم. یعنی بجای اینکه ابتدائاً از تطبیق سطر و ستون حاکم بر آنها شروع کنیم (منزلی) پائین تر آغاز کنیم تا ببینیم که اصلاً منظور ما از این تعابیر چیست تا پس از اشراف بر آنها احیاناً بتوانید شاخصه‌های آنها را هم بدست بیاورید.

۳- تعریف و تعیین شاخصه برای عناوین مقطع پیدایش

۳/۱- نظام فلسفی

۳/۱/۱- بیان ریشه‌ای‌ترین بنیانهای فلسفی در «نظام فلسفی»

و اما غرض ما از نظام فلسفی، متیقن از چنین نظامی است؛ یعنی اصولی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین بنیانهای نظام فلسفی نظام تولید برنامه است. لذا احتیاجی به تمام تعاریف فلسفی خود در همه جا نداریم چرا که می‌گوئیم (تنها به آندسته از تعاریفی که با کمتر از آنها نمی‌توان تعریف داشت و کارکرد نیازمندیم. از اینرو اصلی‌ترین تعاریف را باید تمام کرد.

اما چرا خود را محتاج کاملترین سطح نمی‌بینیم؟ (زیرا مفروض این است که به وسیله این مدل بعداً می‌خواهیم

کتاب است. ولی سؤال می‌کنیم که مدیریت کارها باید چگونه باشد تا این ۱۰ کتاب تولید شود؟ می‌گوئید که باید مباحث از روی نوارها پیاده شده و پس از ویراست و فهرست، روی هر ۱۰ جلسه یک فهرست جامع می‌خورد تا نهایتاً تبدیل به کتاب شود و البته مدیریت سیاسی آن را مثلاً جناب آقای محسنی و مدیریت فرهنگی آن را هم جناب آقای پیروزمند به عهده دارند تا منجر به چنین تولید می‌شود پس گردش عملیات به همین نوع مدیریتها گفته می‌شود. یعنی پس از مشخص شدن وظایف و اختیارات، سیر انجام کارها تعیین می‌شود که البته انجام این امور هم در اینجا به صورت خرد قابل لحاظ است که در واقع از حدود وظایف و اختیارات تبعیت می‌کنند. بنابراین همواره گردش عملیات به معنی انجام کارها و اطاعتها از طریق وظایف و اختیارات معین شده است که البته خود همین وظایف و اختیارات معین شده نیز از طریق (نسبت) بین مقدرات یک سازمان (که همان امکانات مالی و نیروی انسانی و... است) و نقشه‌ای که دارد (الگوی تخصیص) مشخص می‌گردد.

بنابراین آنچه که می‌خواستم عرض کنم این است که انجام فعالیت برای کاری مثل تألیف و تهیه کتاب همان گردش عملیات است اما اینکه چه کتابهایی و در چه مقاطعی باید ارائه گردد امری است که از طریق «برنامه» مشخص می‌شود. مثلاً برنامه می‌گوید باید در فلان تاریخ، راجع به این موضوع بحث کرده و حاصل آن را در قالب کتاب «تعریف» مرتب کنید. و یا کاری که اکنون در دست اقدام داریم بنام «برنامه تولید طرح بالندگی حوزه» و یا «برنامه تولید طرح الگوی برنامه‌ریزی» است. اما یک

برنامه تکمیل نظام فلسفی، فقهاتی، معادلاتی و اجرایی خود را درست کنیم. بنابراین باید آن حداقلی که کمتر از آن را نمی توان تصور کرد معین نمود و نه آن حداکثری که باید توسط برنامه های تحقیقاتی تولید بشود.

۳/۱/۲- «وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی» سه شاخصه نظام فلسفی

و اما حداقل اصولی که بدانها محتاجیم چیزی جز همان اصولی که به عنوان پایه برای مفهوم نظام قرار می گیرد نیست، یعنی وحدت، خود نظام است ولی نه وحدتی که به صورت بساطت باشد بلکه وحدتی منظور است که نسبتش به کثرت، قابل لحاظ منطقی باشد.

بنابراین اصولی ترین مباحث فلسفی که در تنظیم نظام به آن نیازمندیم (بنابر آنچه که قبلاً گذشت) همان مباحثی است که شاخصه های آن، وحدت و کثرت، زمان و مکان و اختیار و آگاهی می باشد اما اینکه چرا اینها به عنوان شاخصه های آن مباحث مطرح می باشد امری است که در اینجا به آن نمی پردازیم. چرا که به صورت کلی گفته ایم که «وحدت و کثرت»، نظام را ارائه می دهد و «زمان و مکان»، منزلتها و تغییرات را که همان تکامل است و بالاخره «اختیار و آگاهی»، نسبتی را معرفی می کند که باید در توزیع اختیارات و شناسایی مقدرات (که بعداً با آنها در اصول برنامه ریزی سروکار داریم) مشخص گردد.

۳/۲- فلسفه تکامل

۳/۲/۱- تعریف تکامل به تقرب در فلسفه تکامل

و اما در قسمت دوم می گوئیم اگر ما اینها را داشته باشیم آنگاه اجمالاً می توانیم تعریفی از تکامل را ارائه دهیم هر چند که ممکن است نتوانیم جزئیات تکامل را ذکر

کنیم اما می توانیم کمال را به معنی تقرب گرفت.

۳/۲/۲- «ولایت، تولی، تصرف» سه شاخصه فلسفه تکامل

«ولایت، تولی و تصرف» را می توان به عنوان اصولی که تکامل را در کل عالم تمام کند معرفی نمود. به تعبیر دیگر تعریف تکامل و شاخصه های آن را که وضعیت ولایت، تولی و تصرف است (می توان ارائه داد) پس مفهوم ولایت، تولی و تصرف بر روی هم، تقرب را نتیجه می دهد که البته خود تقرب را می توان به معنی حالت، ابتهاج قرب و یا خلافت و ولایت و اداره مادون تعریف کرد که دیگر وارد جزئیات آن نمی شویم.

۳/۳- الگوی ارزیابی

۳/۳/۱- تعیین وضعیت تکامل با الگوی ارزیابی

و اما باید «الگوی ارزیابی» را هم مورد بحث قرار دهیم. اگر شما توانستید معنای نظام فلسفی و تکامل را بیاورید آنگاه می توان مدعی شد که من می توانم وضعیت «ولایت، تولی و تصرف» را ارزیابی کنم که آیا در جهت تقرب و ملکوت است و یا در جهت حیوانیت؟

۳/۳/۲- «سیاست، فرهنگ اقتصاد» سه شاخصه الگوی ارزیابی

پس این الگو الگوئی است که می تواند تناسبات تقرب را ارزیابی کند. یعنی شاخصه هایی که می تواند برای انسان داشته باشد باید بگونه ای باشد که قدرت ارزیابی نسبت به وضعیت تمایلات، ارتکازات و فعالیتها (یعنی سیاست، فرهنگ و اقتصاد) را در رابطه با ولایت و آن هم در سطوح مختلف دارا باشد. چنانچه گذشت تمایلات، مساوی با سیاست و ارتکازات به معنی فرهنگ و تأثیرات مادی، مساوی با اقتصاد است.

این دو صورت اخیر (فرعی و تبعی) هر چه که هست باید ضرورت را براساس آن چیزی که پس از نظام نیازمندیها مشخص شده است معلوم شود. لذا این نظام «نظام ضرورتها» می شود اما نه به آن صورت که بتواند دفعتاً به همه آنها پرداخت. به عبارت دیگر یک ضرورت، ضرورت نظری است و یکی هم ضرورت اجرایی.

(س): بهتر است منظورتان را از «خرد، کلان، توسعه»

بیان نمائید؟

۳/۴/۳- تعریف «خرد، کلان و توسعه»

(ج): اول کلمه کلان را ذکر می کنیم ما یک شیء داریم

که کارآمدی دارد. یک کارآمدی که به نسبت و تناسب وصف داریم که آن را به طرف وحدت آورد.

در مورد کلمه توسعه باید بگوئیم: از نسبت گذشتن و به

جهت رسیدن یعنی برای ارتقاء در جهت کلمه توسعه را بکار می بریم.

پس خرد، کارآمدی خود موضوع است، آثار موضوع به

آثار موضوعات دیگر نسبت پیدا می کند، آثار نسبتها

کلان است و آثار نسبتها به جهت منتقل می شود،

«فرعی، اصلی» مفهوماً در اینجا معنای تبعی را بیان

می کنیم، تبعی همیشه آثار خود موضوع است (اگر چه

موضوع حساس و مهم یا هر چیز دیگری باشد) زمانی

خود اثر آن موضوع را می بیند، آن موضوع اگر چه چاه نفت

باشد، می گوئید ۶۰۰۰ خاصیت دارد فلان و بهمان دارد

اقتصاد کشور است، هر چه که هست زمانی آثار خودش را

فی نفسه می نویسند.

گاهی نسبت بین تأثیر اثر این امر را با یک اثر دیگر معین

می کنیم، مثل صنعت و کشاورزی، یا تولید و توزیع، نسبت

۳/۴- توصیف شرایط موجود، توصیف شرایط مطلوب، نظام نیازمندیها

۳/۴/۱- «خرد، کلان، توسعه» در سه سطح، شاخصه سه عنوان فوق

حال اگر این را دارا باشیم (که البته براساس دو اصل

فوق باید قادر بر آن باشیم) آنگاه قدرت تعریف «شرایط

موجود» را نیز خواهیم داشت یعنی بینیم وضعیت موجود

در قالب جریان تمایلات در سطوح مختلف چگونه است.

البته بنظر می رسد که در تطبیقاتی که پیدا می کند قاعدتاً

باید سطوح «خرد، کلان و توسعه» را ملاحظه کرد که

اصولاً اینها در این سطوح سه گانه چه وضعیتی دارند؟ و

هکذا باید وضعیت «شرایط مطلوب» را نیز مشخص کرد.

اما آنچه مهم است این است که ما وضعیت «خرد، کلان و

توسعه» را در شرایط موجود در ارتباط با «جهت» تکامل

می بینیم لذا ما این سه را از نظر جهت مورد ارزیابی قرار

می دهیم. و اما مطلوب را هم نسبت به جهت مطلوب مورد

دقت قرار می دهیم. یعنی همان وضعیت خرد، کلان و

توسعه را نسبت به جهت مطلوب ملاحظه می کنیم.

۳/۴/۲- نظام نیازمندیها مبین نیاز فطری

(س): در قسمت موجود، وضعیت «خرد، کلان و

توسعه» چه چیزی شد؟

(ج): نسبت به جهت موجود (و در رابطه با) جهت

مطلوبی که دارد آن را مورد توجه قرار می دهیم. و اما حال

باید بین جهت گیری موجود و جهت مطلوب تعریف «نظام

نیازها» را مشخص کنید و نه صرفاً یک نیاز؛ البته تعریف

این نظام، باز در سطوح «خرد، کلان و توسعه» مطرح

می شود. اگر وضعیت این نظام معین شد آنگاه اگر بنا باشد

که از اصلیها شروع کنیم (نتیجه غیر از آن چیزی خواهد

بود که بخواهیم) از فرعیها و تبعیها آغاز کنیم چرا که در

بین آثار، مفهوم کلان است. دسته‌بندی بزرگی از کل تولیدات خود انجام می‌دهید و می‌گوئید: نسبت بین تولید چیست؟

زمانی از اینجا بالاتر می‌روید و می‌گوئید: تناسب نسبتها به ارتفاع جهت آنها می‌باشد که این توسعه می‌شود. توسعه اینکه چگونه ثروت یک جامعه بالا می‌رود؛ یعنی خوب باید بودن نسبتها به ارتقاء جهت تعریف می‌شود نه به خودشان، این را که در باره‌اش قضاوت می‌کنید وحدت کل است؛ تکامل کل است که مفهوم خوبی یا بدی را در نسبتها تعریف می‌کند.

۳/۵- ضرورت، هدف، موضوع

۳/۵/۱- تعیین افعال ضروری (ضرورت اجرائی) در «ضرورت»

برادر محسنی: پس ضرورت، ضرورت متعین می‌شود.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: اما تعیین آن فعلی است که ضروری می‌باشد؛ یعنی برنامه فعل ضروری است که باید مشخص گردد. مثلاً اگر یک روند در جدول ۳۴۳ را بخاطر داشته باشید ممکن است بگوئید که فلان خانه اول و وسط و آخر از فلان قسمت باید به عنوان نقطه آغاز کار و در فاز اول برنامه باشد و در مرحله دوم، خانه‌ای دیگر و همینطور تا آخر باید (فازهای بعدی برنامه را مشخص نمود) به تعبیر دیگر تعیین ضرورت اجرائی صورت می‌گیرد.

حال این تعیین ضرورت اولویت همان چیزی است که ضرورت برنامه را معین می‌کند که طبعاً باید در همین جا هم بتوانید هدف مطلوب خود را مشخص نمائید.

۳/۵/۲- مرکب بودن «موضوع»

حال اگر توانستید این دو امر را مشخص کنید آنگاه موضوع ولو متکثر باشد در واقع مشخص شده است.

منظور ما از موضوع متکثر این است که موضوعی واحد نمی‌باشد بلکه مجموعه‌ای است که از سه جا می‌تواند مورد دقت قرار گیرد. مثلاً موضوع شما می‌تواند به امری کلی تعریف شود که خود این امر بنوبه خود می‌تواند صد موضوع جزئی را در بر داشته باشد لذا احیاناً می‌گوئید که برای اول کار باید سه خانه از جدول را انتخاب نمود. البته این سه خانه در جای خود به عنوان سه سر فصل قلمداد می‌شود. مثلاً می‌گوئید قطب توزیع باید از قطب بودن در بیاید و هماهنگ با آن باید زمینه‌های توسعه تولید فراهم شده و نهایتاً متناسب با آن دو باید کار در مورد نیروی انسانی نیز به این صورت واقع شود. حال وقتی که این سه را ذکر می‌کنید لزوماً موضوع شما یک چیز نخواهد بود بلکه می‌تواند یک برآیند از چندین موضوع باشد که خودش را بین هدف و ضرورت تعریف کند. آنگاه موضوع مورد نظر را وضعیتی که در شکل خرد خرد آن می‌توانستیم ببینیم می‌توان فرق گذاشت. البته یادمان نرود که در موضوع خرد هم که مثلاً در قالب درست کردن یک مداد است ممکن است به صورتی باشد که دارای ده (جزء) دیگر باشد لذا اینطور نیست که بسیط باشد.

۳/۵/۳- محوری، تصرفی، تبعی شاخصه «ضرورت»

برادر پیروزمند: اما بالاخره شاخصه‌های اینها چه شد؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: شاخصه برای تعیین اولویتهای اجرائی باید چیزی باشد که در عین آنکه بین تغییر و جهت‌گیری را در قسمت اول و دوم و در قالب شرایط موجود و مطلوب ملاحظه می‌کند جای آن در نیازمندیها نیز به عنوان «متغیر» باشد. یعنی در جدول تعریف باید برای تعیین اولویت، چیزی را معین کرد که

علت تغییر نظام نیازمندیها باشد بگونه‌ای که نیازهای ما را از درجه‌ای به درجه دیگر منتقل کند.

(س): اما اینطور نیست که بخواهیم در ضرورت، نظام نیازمندی‌ها را تغییر دهیم چرا که قصد داریم این نظام را گزینش کنیم.

(ج): بله می‌خواهیم از میان آنها گزینش کنیم اما آن چیزی را که متغیر می‌باشد، یعنی شما متغیر نظام نیازمندیها را مشخص می‌فرمائید. منظور از متغیر، متغیرهای اجرائی است، یعنی شما می‌گوئید که نیازمندیها را به صورت یک نظام و در قالب محوری و فرعی و تبعی در آورده‌ایم. اما می‌گویم آیا باید به نیازهای محوری از آن نظام پرداخت؟ می‌گوئید خیر باید آن چیزی را که می‌تواند نظام نیازمندیها را تغییر دهد مورد دقت قرار داد. به تعبیر دیگر باید به متغیرهای چنین نظامی پرداخت که البته طبیعی است همین متغیرها به عنوان واسطه این جدول با جدول نظام معادله خواهند بود که هر تعریفی را در آنجا داده باشیم باید آن را بتوان در اینجا معین کرد.

(س): مثلاً ممکن است بگوئیم باید از نیازهای تبعی شروع کنیم.

(ج): ممکن است بگوئید... البته با تقسیمات... باید همان را ذکر کنید. خوب حالا سراغ قسمت «هدف مطلوب» می‌رویم.

برادر پیروزمند: البته در نظام نیازمندیها، شما چون «خرد، کلان، توسعه» نمودید الان هم ضرورت را باید ناظر بر همان شاخصه‌هایی بکنیم که...

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی مثلاً اگر خردش معادل تبعی است، باید بگوئیم: تبعیها، ولی مثلاً تبعی‌های

اقتصادی، فرهنگی، سیاسی. متغیرهای ضرورت که بیان شد به سراغ مطلوب (هدف) می‌آئیم. «مطلوب» معنای خوبی یا بدی را معنا می‌کند. یعنی «خرد، کلان، توسعه»، مثلاً تغییرات خرد به کلان و کلان به توسعه و در توسعه جهت هست که مسئله هدف را معین می‌کند.

خوب این محال است که ما بتوانیم هدف را بگوئیم مگر اینکه قبل از آن، «شرایط مطلوب» و قبل از شرایط مطلوب، «فلسفه تکامل» را گفته باشیم.

در سطر که می‌آئیم (سطر و ستون را داریم نگاه می‌کنیم) رابطه این، هم به سطرش کامل است هم به ستونش کامل است. این دو را که تمام کردیم، موضوع و تقسیمات آن را خواهیم گفت.

(س): خوب هدف و شاخصه‌های آن چه شد؟

۳/۵/۴- «هدف» بیانگر تغییر عینی متغیرهای موضوع در جریان توسعه (ج): «هدف»، متغیرهای نظام در جریان توسعه می‌باشد که اهدافی را مشخص می‌کند یعنی معین می‌کند که به چه جاهایی می‌خواهیم برویم.

(س): این را در ضرورت گفتید، یعنی در ضرورت، تعیین متغیرها را نمودید.

(ج): بله! تعیین اولویت ضرورت‌های اجرایی، که گفتیم از تبعی آغاز کنید ولی در جریان توسعه آن که نگفتیم.

(س): جریان توسعه‌اش، یعنی اینکه بگوئیم: آن

متغیرها در جریان توسعه‌اش چه تغییراتی باید بکنند؟

(ج): بنابر تعریف «تکامل» که کردیم، آن متغیرها، باید

در جریان توسعه‌اش چه تغییراتی بکنند تا به چه مقصدی

برسیم؟

(س): یعنی باید بگوئیم: مثلاً مقصد تغییر متغیرها یک

چیزی مثل این، بله؟

(ج): یعنی اهدافی را که ما در برنامه مان لازم داریم. به عبارت دیگر اگر از آن طرف، قضیه را بررسی کنیم باید بگوئیم که: فلسفه تکامل معلوم است، شرایط مطلوب نیز معلوم است در این صورت «هدف گذاری» متناسب با تغییر متغیرها باید انجام بگیرد، یعنی اهداف ما در اینجا دیگر به شرایط ربطی نداشته باشد (به سطر ملاحظه بفرمائید) ما می توانستیم فلسفه تکامل را بگوئیم، شرایط مطلوب را هم بگوئیم، هدف را هم به صورت انشعاعی طرح کنیم ولی آن هدف، هدف برنامه نتواند واقع شود، چرا هدف برنامه نمی تواند واقع بشود؟ چون شرایط موجود در آن لحاظ نشده است که نسبت آن با شرایط مطلوب معین بشود تا تعریف «نظام نیازمندها» انجام شود، ما به صورت فقط سطری می آوریم اگر نظام نیازمندها تعریف نشده باشد و تعیین اولویت های اجرایی نشده باشد، طبیعی است که شما نمی توانید هدف را عینی بگذارید، بلکه هدف دیگر ذهنی می شود.

به آقایانی که برای حوزه طرح درست کرده اند می خواهیم بگوئیم که: که شما اصلاً برای تکامل تعریفی ندارید و تازه وقتی هم که برای تکامل، تعریفی ارائه می دهید تعریفتان عینی نیست! خیلی از مردم می توانند تعریفی از تکامل ارائه بدهند خیلی از طرحها هم یک فلسفه تکاملی دارند، یک شرایط مطلوبی هم ذکر می کنند، هدف گذاری نیز می نمایند ولی بدون در نظر گرفتن شرایط موجود و نظام نیازمندها و متغیرهای تغییر نیازمندها، که هدف گذاری عینی می باشد، در این صورت ما می گوئیم شما می توانید هدف گذاری عینی بنمائید.

۳/۵/۵- لزوم توجه به «شرایط مطلوب» و «ضرورت عینی» در تعیین

اهداف عینی

شاخصه های هدف گذاری عینی بایستی در نسبت بین «شرایط مطلوب» و «قدرت تغییر» ما تعیین شود. به عنوان مثال «خرد، کلان، توسعه» در جهت مطلوب، خانه قبلی در سطر بوده است (در شرایط مطلوب). «خرد، کلان، توسعه» جهت مطلوب است ولی این، یک امر انتزاعی را تحویل می دهد، نسبتی که بین این متغیرهای ما که در ضرورتها گنجه شده و در شاخصه های مطلوب بیان شد هدف گذاری عینی مطلوب را نتیجه می دهد. پس نسبت این متغیرها به مطلوبیتها یمان، اهداف ما را معین می کند.

(س): خوب آن «متغیرها» با توجه به «مطلوب» قبلاً که مشخص شده بود، یعنی آن سیر خودش را طی کرده بود. (ج): خیر! یک بار آمده بود و از نیازمندها گذشته بود. (س): از نیازمندها که گذشت یعنی با ملاحظه شرایط موجود مطلوب...

(ج): گفتیم، به چه چیزهایی می توانیم دست بزنیم، نه اینکه به چه جاهایی می توانیم برسیم. یعنی نظام نیازمندی ها را معین کرده، نیاز داریم به اینها دست بزنیم، یک نظامی را درست کرده که چه چیزهایی را نیاز داریم. (س): خوب این نظام نیازمندها، آیا صحیح نیست ما بگوئیم: در طرف مقابلش، (نظام مقاصد) اهداف را معلوم می کنیم؟

(ج): اینجا مشغول معین کردن آن هستیم، راست طرف مقابلش در هدف.

(س): نه تفاوت آن، این است که این، طرف مقابل آن

ضرورت است نه طرف مقابل نظام نیازمندیها.

ضرورت است.

(ج): از نظام نیازمندیها می‌گذریم تا به این می‌رسیم، یعنی ما می‌گوئیم: نسبت بین این دو، «شرایط موجود و مطلوب» دو چیز را تحویل می‌دهد یکی نظام نیازمندیها را اولویت می‌کند که از بین آن ضرورت را بیرون می‌آورد و دیگری نیازمندی به رسیدن به مقاصد آن هم به میزان قدرتی که در ضرورت دارید. یعنی مثلاً می‌گوئید اهداف مرحله اول که تبعی‌ها یا خرده‌ها تغییر می‌کنند، یا اهداف مرحله دوم که کلانها تغییر می‌کنند، اهداف مرحله سوم که محوری‌ها تغییر می‌یابند.

(س): در نظام نیازمندیها، مراحل ضرورت را معلوم می‌کنیم یا فقط نظام آن را معلوم می‌نمائیم؟
(ج): فقط نظام را معین می‌کنیم.

(س): یعنی اینکه اول کدام را تغییر بدهیم، بعد کدام را معلوم نمی‌کنیم؟

(ج): در نیازمندیها خیر! می‌گوئیم که شما به این مجموعه نیازمندید. بعد در تعیین ضرورت، ضرورت معین می‌کند که این را باید تغییر بدهید. می‌گوئید که چه هدفی پیدا بشود که چه چیزی بشود؟

(س): یعنی که چه چیزش بشود، هدف مقابل همین ضرورت می‌شود؟

(ج): که در عین حال ارتباطش دقیقاً به مطلوب قبلی خودش و فلسفه تکاملش مشخص می‌باشد.

(س): منتهی مشخص بودن فلسفه تکاملش به طریقی است که گذشته است یعنی در واقع ما چون ضرورت را به تناسب نظام نیازمندیها و نظام نیازمندیها را از طریق نسبت شرایط موجود و شرایط مطلوب معلوم کرده‌ایم دیگر ملاحظه عناوین قبل از «ضرورت» در تعیین هدف لازم نیست.

(ج): حالا سؤال همین است که آیا دیگر بالمره کاری به شرایط مطلوب نداریم یا به آن کار داریم؟

(س): خوب به آن کار داشتیم که به اینجا رسیده‌ایم.
(ج): خیر! کار داشتید، اگر ما اینها را به صورت خطی

بنویسم بگوئیم که بالمره آن فصلها تمام شده و وارد این شده‌ایم؟ یعنی ما اینها را می‌آوریم و در داخل ستون می‌نویسیم.

مثلاً یک سری تناسبهای کمی و کیفی را باید ذکر کنید که موضوعاتش قبلاً ذکر شده است. این جدول نباید موضوعات معین بکند (خوب عنایت بفرمائید) مثلاً فرهنگ، اقتصاد، سیاست موضوعات اصلی ما است که مفروض را اینطوری می‌گیریم که باید ۶۴ و ۳۳ و ۱۶ باشد که در اینجا برحسب آنچه که ارزیابی کرده‌ایم، جهت آن نیز بایستی الهی باشد، یک همچون چیزی مثلاً نیست، چون نیست مجبوریم اول به ۱۶ دست بزنیم امری که منزلت ۱۶ را دارد، تا تغییرات کمی در آن پیدا بشود و به تناسب آن تغییرات فکری و جهتی هم پیدا بشود.

بنابراین اهداف برنامه به اصطلاح مثبت شده نیازمندیهاست، و نیازمندیها، منفی آن است.

(س): حال من عرضم همین است: مثبت شده آن نیازمندیها است یا مثبت شده آن ضرورت است.

(ج): مثبت شده نظام نیازمندیها در جریان تکامل می‌باشد. یعنی می‌گوئید در ضرورتها، ضروری است اول اینجا را دست بزنند بعد اینجا و آنجا را دست بزنند، این

وضعیت سیاست در چه جهتی است. خرد، کلان، توسعه‌اش تعریف شده باشد بعد بگوئیم: حالا در چه جهتی می‌تواند باشد.

۳/۵/۶- اسلامی، الحادی، التقاطی سه شاخصه «هدف»

می‌توانیم «اهداف» را به این ترتیب تقسیم‌بندی کنیم «اسلامی، التقاطی، الحادی» ولی هرگز نسبت آن را در اینجا نمی‌توانیم بگوئیم، ما هدفمان نسبت به «الحاد» باید این باشد که مرتباً منزوی بشود «التقاط» را با یک درجه بیشتری می‌پذیریم (به اصطلاح خودمان شرک خفی و جلی) ولی «اسلام» را می‌گوئیم مرتباً باید توسعه پیدا کند، نسبت‌هایش را شما اینجا می‌بینید. بنابراین شاخصه‌های اسلامی، التقاطی و الحادی را برای هدف می‌توانید ذکر کنید. همچنانکه در ضرورتها، «ضرورت تغییر اخلاق، احکام، تکنولوژی» می‌توانید بنویسید (در فرهنگ سیاست اقتصاد)

۳/۵/۷- «شکل گرفته، شکل پذیر، تگون اولیه، شاخصه موضوع

در موضوعاتتان هم می‌توانید به این صورت بنویسید، «شکل گرفته، شکل پذیر، تکوینی اولیه».

ولی در عین حال من هنوز شاخصه‌هایش را قابل تأمل می‌دانم، چون در یک جا باید «خرد، کلان، توسعه» ذکر شود؛ یعنی روی به کارگرفتن عناوین شاخصه‌هایمان را از آن ۲۷ تا در اینها و نحوه ضرب شدن آنها را باید تأمل کرد.

(س): شما عناوین شاخصه‌ای را کدام می‌گیرید؟

(ج): آن ۲۷ تائی را که داریم، «ولایت، تولی، تصرف»،

«اصلی، فرعی، تبعی». نظام دولت، خانواده تا آخر را شاخصه می‌گیریم ولی آنها را عناوینی می‌گیریم که آن دستگامی (را که بنام «مدل» می‌باشد) را که درست

(س): یعنی می‌فرمائید: بعد از اینکه ضرورت را ملاحظه کردیم باز دو باره، باید شرایط مطلوب را نگاه بکنیم تا هدف را ببینیم؟

(ج): یعنی باید همان را براساس فلسفه تکامل، متناسب با تغییراتی را که در ضرورت انجام می‌شود می‌توان پیش‌بینی کرد. به عبارت دیگر جهت‌گیری را، جهت مطلوب را از اینجا می‌گیرید در عین اینکه آن جهت، در نیازمندی اشراب هم شده، نه اینکه اشراب نشده مجدداً آن را در مثبت دیدن آن مشخص‌تر می‌کنید. یعنی اینکه می‌فرمائید ضرورت منفی و سلبی یک چیزی است، هدف ایجابی‌اش می‌باشد، ولی شرایط موجود، مطلوب و فلسفه تکامل خودمان را هم در نفی‌اش و هم اثباتی‌اش ملاحظه می‌کنیم.

برای اینکه ذهن شما خوب منتقل شود ما این را در نظام تعریف می‌آوریم، این ۲۷ عنوان را در سطر عناوین می‌نویسیم (نه در سطر شاخصه‌ها) قبل از سطر عناوین، آثار هر سه تا سه تائی اینها مرتباً تبدیل به هم می‌شود و از طریق وحدت کل مرتباً ناظر به هم هستند. به عبارت دیگر اصلاح هدف‌گذاری می‌شود، هدف را یک مقدار با برنامه‌مان تا آخر پیاده می‌کنیم بعد اصلاح می‌کنیم، می‌گوئیم: اهداف کمی و کیفی مان در عینیت، تعاریفمان به میزانی اصلاح شد.

نباید بگوئیم که چون ما از نیازمندی گذشتیم و به اینجا رسیدیم، دیگر به بقیه کاری نداریم بلکه هرگونه اطلاعاتی که از تصرفات، بعداً تا آخر کار در کنترل‌ها بدست می‌آید تا اول کار منعکس می‌شود. شاخصه‌های کمی و کیفی آن را نیز باید دقیقاً از همانجا اخذ کنیم. یعنی مثلاً بگوئیم:

برنامه مقام معظم رهبری نکنید بلکه اول ما می‌خواهیم یک مدلی برای کنترل برنامه درست کنیم، به نظرم می‌رسید سیری را که دارا می‌باشد روی هم رفته سیر بدی نباشد.

در جلسه دیگر، ما این عناوین را تا آخر خدمتتان شرح می‌دهیم. عناوین که شرح داده شود یک پاراگراف بعداً پائین آن می‌نویسید و کمی مرور و دسته‌بندی بکنید، بعد یک کنترلی از سطر و ستون اولیه‌ای که داشتیم در مورد موضوع به عمل می‌آوریم، البته اگر فرصت کنید و یک دقتی در جدولی که سربرگ شاخصه‌های روند اجتماع و اینکه همین مسئله‌ای که عرض کردم «ولایت، تولی، تصرف» را تا آخر نوشتید، که آن جدول، جدول جامعه می‌شود و این جدول، جدول تنظیم تحقیقات می‌شود، بعد اگر خواستید برنامه بریزید یعنی موضوع تحقیق شما، خود جامعه گردید، آن جدول در این جدول باید ضرب شود.

(س): همان! من سؤالی که در ذهنم آمد این بود که چون این شاخصه‌ها فید جامعه را خورده برای موقعی است که موضوع، جامعه باشد.

(ج): بله برای موقعی است که موضوع جامعه باشد، اگر موضوع، تحقیقات باشد مجبوریم آن را داخل مثال بیاوریم. مشکل کار این است که این جدول «شاخصه‌ها» را هر چه پائین‌تر بیاوریم، مجبوریم به آن تعیین بدیم، مثلاً اگر فقط مدل الگو باشد، می‌توانید همان اصطلاحات نظام فلسفی، فلسفه تکامل، الگوی ارزیابی و... را بگوئید ولی اگر خواستید اینها را به مصداق تعریف کنید، گاهی می‌گوئید آن را به فلسفه تعریف کنید، زمانی می‌گوئید به عناوین خود روش تعریف کنید و گاهی می‌گوئید که به

می‌کنیم، با آن «اوصاف جامعه» را که ملاحظه می‌کنید، نتیجه‌ای بنام «برنامه» می‌دهد. آنها را باید شاخصه معین کند ولی نسبت به اینها را باید کمی بیشتر دقت کنیم.

(س): خود موضوع چیست؟

(ج): موضوع را می‌توانیم موضوعهای شکل گرفته، شکل پذیر.

(س): نه! خود موضوع در آن چه چیزهایی معین می‌شود؟

(ج): موضوع خودش چگونه معین می‌شود؟ بین ضرورت و هدف معین می‌شود. موضوع قابل انتقال، یعنی سیری را که ملاحظه کنید، ابزار انتقال است، اوصاف انتقال و نیازمندیهای انتقال است در داخل انتقال که بیائیم در (۳/۱) آن که الگوی ارزیابی است، ابزار انتقال می‌باشد و (۳/۲) آن نیازمندیهای انتقال و (۳/۳) آن موضوع انتقال و (۳/۴) آن مراحل تغییر و (۳/۵) آن ابزار هماهنگی انتقال می‌باشد. مراحل تغییر هم مراحل انتقال می‌گردد.

کلیات انتقال که اهداف مرحله‌ای، سیاستها، سرفصلهای برنامه باشد، که کلیات انتقال باشد (۳/۷) آن فعالیت برای انتقال و (۳/۸) آن، آئین‌نامه فعالیت‌های انتقالی و (۳/۹) آن در کنترل مرغوبیت یا کنترل انتقال می‌شود.

۴- شکل گیری روش و شاخصه‌های آن، در رفت و برگشت بین «فلسفه، روش، نمونه عینی»

بنظر می‌رسد اگر کمی بیشتر دقت بشود، مباحث برایتان روشن‌تر می‌شود اگر برادران فردا صبح و عصر را وقت دارند روی مباحث اول به صورت کلی تأملی داشته باشند، یعنی در باره آنچه تاکنون در مورد جدول مدل گفته شده دقت داشته باشند و ذهن خودتان را زود متوجه

مصدق تعریف کنید تا ملاحظه نسبتهای آن برایمان راحت باشد.

(س): آن مرحله بعد از تعیین شاخصه‌ها می‌شود.

(ج): یعنی ما باید اینها را به صورت روشی هم برایشان تعریفی ارائه بدهیم ولی وقتی می‌توانید به صورت روشی تعریفی ارائه بدهید که قاعدتاً آن را در مصداقی یکبار تمام کرده باشید، بعد باز ربط فلسفی آن برایتان تمام شده باشد، مجدداً برگردید و آن را به صورت شاخصه‌های روشی تعریف کنید (عنایت دارید چه عرض می‌کنم) یعنی روش بین «فلسفه، روش، مصادیق عینی» تعریف می‌شود.

(س): خوب این مصداقها چگونه معلوم می‌شود؟ اگر بخواهیم ابتدا به ساکن برای خود شاخصه معلوم کنید چگونه امکان دارد؟

(ج): یعنی این شاخصه‌هایی که در «ولایت، تولی، تصرف» تاکنون معلوم شده، بله؟

(س): مثلاً این مطلبی را که شما می‌فرمائید یا مشابه آن.

(ج): اشکالتان به کل روش‌سازی می‌باشد سؤالتان این

است که در روش‌سازی چه روشی بکار می‌رود؟

(س): یعنی از بالا به پائین (از روش به مصداق) است یا

پائین به بالا می‌باشد؟

(ج): یا اینکه مجبورند گاهی از کل ملاحظه کنند، بعد یک مرحله‌ای از اجمال که تمام شد، برگردند از مصداق شروع کنند. به عبارت دیگر «احتمال» اساس در تولید روش و هماهنگی می‌باشد.

(س): خوب به مصداق که می‌رود به همان میزانی که فلسفه را تمام کرده می‌تواند داخل مصداق گردد. والا اگر بخواهد...

(ج): ولی روشن‌تر می‌کند و می‌خواهم این را عرض کنم...

(س): اگر در این حد باشد رفت و برگشت درست است.

(ج): یعنی رفت و برگشتی که کلاً سیر می‌کند در مصادیق عینی می‌آید نه داخل مصادیق فلسفی، بعد دوباره داخل فلسفه برمی‌گردید، این سیری را که دارید تا اینکه احتمالاتان نظام پیدا کند، یعنی کارتتان، حرکت در نسبت می‌باشد و به وسیله حرکت در نسبت معین می‌شود نه اینکه با حرکت در نظام نسبتها، می‌خواهید نظام بسازید، یعنی روش نظام‌سازی را می‌خواهید درست کنید. پس حرکتتان باید حرکت در نسبت باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

روزند	تکمیل				تغییرات				پیدایش				سطوح مراحل
	تکمیل موضوع	تکمیل عوامل	تکمیل شرایط	تکمیل شرایط	تغییرات موضوع	تغییرات عوامل	تغییرات شرایط	تغییرات شرایط	پیدایش موضوع	پیدایش عوامل	پیدایش شرایط	پیدایش شرایط	
۱/۹	۱/۸	۱/۷	۱/۶	۱/۵	۱/۴	۱/۳	۱/۲	۱/۱	۱				
مقدور عملکرد	مقدورات سازمان	مقدورات برنامه	مقدمات کمپ	عوامل تغییر موضوع	روند تغییرات گذشته	ضرورت	نظام توصیف شرایط موجود	نظام فلسفی	موجود				
۲/۹	۲/۸	۲/۷	۲/۶	۲/۵	۲/۴	۲/۳	۲/۲	۲/۱	۲				
کنترل عملیات	سازماندهی سازمان	الگوی سازماندهی	الگوی تخصیص	عوامل تغییر موضوع	روند آینده	هدف	نظام توصیف شرایط مطلوب	فلسفه تکامل	مطلوب				
۳/۹	۳/۸	۳/۷	۳/۶	۳/۵	۳/۴	۳/۳	۳/۲	۳/۱	۳				
کنترل انتقال	آیین نامه فعالتهای انتقالی	برنامه فعالیت برای انتقال	کلیات انتقال	ابزار هماهنگی انتقال	مراحل انتقال	موضوع انتقال	نیازمندیهای انتقال	ابزار انتقال	انتقال				
کنترل محصول	آیین نامه گرددش عملیات سازمان	برنامه فعالیت سازمان	کلیات برنامه	استراتژی تغییر موضوع	مراحل تغییر	موضوع	نظام نیازمندیها	الگوی ارزیابی تکامل	انتقال				

جلسه ۱۰

تاریخ: ۷۴/۱۰/۱۹

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

مقایسه «طریق اثبات» در مبنای نظام ولایت و مبنای اصالت شیء
و جایگاه تمثیل در آنها

فهرست

- ۱ - مقایسه طریق استدلال در منطق صوری و منطق نظام ولایت
- ۱ - ۱/۱ - شروع از بدیهی عقلی و تعیین مصداق برای حکم کلی از طریق قیاس طریق اثبات در منطق صوری
- ۱ - ۱/۱/۱ - عدم وابستگی احکام هر قسم به هم در روش فوق
- ۲ - ۱/۱/۲ - معنای تمثیل، در روش فوق
- ۲ - ۱/۲ - اثبات نسبتی که به کنترل تغییر بیانجامد طریق اثبات در منطق نظام ولایت
- ۳ - ۱/۲/۱ - وابستگی احکام اقسام به هم و ایجاد منتهی از ترکیب آنها روش فوق
- ۳ - ۱/۲/۲ - معنای تمثیل در روش فوق

۱/۲/۳- امکان استفاده از تمثیل هماهنگ قبل از اتمام تئوری

۲- پاسخ به سؤالات

۲/۱- علت داخل نبودن «فلسفه تکامل» در «اصول فلسفی»

۲/۲- امکان تنظیم نظام سؤالات در «الگوی ارزیابی»

۲/۳- احتمالاتی پیرامون نحوه استفاده از جدول شاخصه‌های جامعه در تعیین عناوین جدول الگو

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۱۰
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۰/۱۹
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۰/۲۷
ویراستار:	برادر بهداروند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۰/۲۷
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۷۴/۱۰/۱۹

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۱۰

مقایسه «طریق اثبات» در مبنای نظام ولایت و مبنای اصالت شیء و جایگاه تمثیل در آنها

۱- مقایسه طریق استدلال در منطق صوری و منطق نظام ولایت

۱/۱- شروع از بدیهی عقلی و تعیین مصداق برای حکم کلی از طریق قیاس

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مطلبی ریشه‌ای که در این مباحث مطرح است و در یک مورد و یک سطح هم به آن کاری نداریم، بلکه در سطوح مختلف دارای اهمیت زیادی می‌باشد عبارت از این است که اثبات در منطق صوری یا تبعی یا نظری (به هر بیان که به آن توجه کنیم) بدین گونه می‌باشد که اول باید یک حکم کلی و یک حکم جزئی که مصداقی از کلی است داشته باشیم و سپس نسبتی بین این دو را ملاحظه کنیم مثلاً «العالم متغیر» که در اینجا از نسبت بین این دو، حکمی در مورد عالم می‌دهیم و سپس می‌گوئیم «کل متغیر حادث» در اینجا در صغری عالم موصوف به وصف تغییر است و در کبری تغییر موصوف به وصف حدوث و حکم حادث بر او بار می‌شود، حال می‌توان با ملاحظه نسبت بین آنها گفت: وقتی کل متغیر حادث بود، مسلماً عالم که یکی از متغیرها می‌باشد، هم

حادث است، در اینجا یک کبری داریم (کل متغیر حادث) و یک صغری داریم (العالم متغیر) که عالم مصداقی از متغیرها است و آن حکم کلی بدون اینکه ما آن را تطبیق به عالم نمائیم، عالم را دربر می‌گرفت، ولی تفصیلی آن بدین صورت است که در قیاس شکل اول آورده شود. یعنی ابتداء یک صغری موجه را و سپس یک کبری کلی را آورده‌ایم و بعد نتیجه‌گیری نموده‌ایم. در اینجا مسئله «کل متغیر» بازگشت به احکام تغییر کند و احکام تغییر هم منتهی به بداهت عقلی شود. یعنی از یک امر بداهت عقلی نظری شروع کرده و مدام کلی و مصداق می‌کنیم تا پیوسته حکم را به حکم اولی تنزل بدهیم، یعنی به فرد دوم، سوم، چهارم،...

۱/۱/۱- عدم وابستگی احکام و قسم به هم در روش فوق

مسلم سیر ما شروعش از یک بدیهی اجمالی به سوی مصادیقی که مشخص و معین هستند می‌باشد و نحوه حرکت ما هم خطی است. یعنی ابتدا مجموعه‌سازی نمی‌کنیم و مدام می‌گوئیم کلی و فرد و به جلو حرکت می‌نمائیم. نسبتی را که در اینجا حتی در مجموعه‌های هم

می آوریم، مجموعه یعنی یک کلی می آوریم و برای او ده مصداق در طبقه اول قرار می دهیم که مصداق برای هم نمی تواند بشوند، زیرا قسیم هم هستند. یعنی نه مقسم هم هستند و نه بالای سر هم و نه پائین هم قرار می گیرند. شما می توانید شبکه ای درست کنید و بگوئید: کلی اولی ما تقسیم به ده تا می شود و هر کدام از ده تا دارای چهار یا پنج مصداق هستند. فرضاً مقولات عشر و امثال آن را درست نمائید، ولی هرگز به این معنا نیست که صحت هر حکم در هر کدام از افرادی که تحت یک قسم قرار گرفتند در قسم هم عرض آنها وابسته به هم باشند. می گوئیم باید هر مقسم نسبت به اقسام خودش، احکامش صادق باشد و لکن این قسم نسبت به اقسام دیگر که قسیم اویند، احکامش صادق نیست. شما شاخه، شاخه، اگر درست نمائید و حکم اولی را بالای جدول می نویسید و می گوئید: چند مصداق هم عرض او وجود دارد؟ مثلاً ده مفهوم را قرار می دهید. بعد می گوئید: شاخصه های مفهوم می که از قسم شماره یک است، دارای این احکام می باشد لزوماً شاخصه هایی که از مقسم شماره دو است، احکام اولی را ممکن است دارا نباشد ولی ممکن است در یک امر کل مشترک باشند، هر چند باید در خصوصیات متعدد باشند.

۱/۱/۲ - معنای «تمثیل» در روش فوق

تا اینجا مقدمه اول را مطرح نمودیم. بنابراین وقتی گفته می شود: «تمثیل» مراد قسمی است که مقسم آن با دیگری یکی نباشد، یعنی از اقسام این موضوع نیست و در خط سلسله کلی و مصداق او قرار نمی گیرد. اگر خط کشی نمائید و شبکه خطی را رسم کنید، این در یک خط قرار می گیرد. برای تقریب به ذهن در اینجا در یک قسم دیگری

که قسیم او است، به دلیل شباهتی جهت انتقال مطلب، او را ذکر می کنیم، که او را مثال می نامیم. حالا از اموری که در برهان نیست و در خطابه و شعر و امثال اینها که جهت تحریک واقع می شود وجود دارد تمثیل است. یعنی نمونه ای را جهت اینکه مطلبی را به ذهن نزدیک کنید، می آورید. در اینجا در جواب اینکه چرا تمثیل می گوئید خواهید گفت: زیرا این مورد در خط سلسله کلی و مصداقی این موضوع قرار نگرفته است، و موضوع کلی حاکم بر این مثال نیست. یعنی هم عرض او چیز دیگری در جایی دیگری است، ولی از طریق کلی «وجه مشترک» به هم ربط دارند. ربط آنها، ربطی که اثبات قضیه منطقی ای را بکند، یعنی حکم کلی را به مصداق برساند، نیست و به عنوان کلی شامل این مصداق و موردی که ما از او سخن می گوئیم، نمی باشد. و لذا نمی توانیم احکام او را بر مصداقش اثبات کنیم و انکارش، سبب سلب شیء عن نفسه، بشود.

۱/۲ - اثبات نسبتی که به کنترل تغییر بیانجامد طریق اثبات در

منطق نظام ولایت

ولی در مجموعه نگری و منطقی که می خواهید در آن مجموعه درست کنید، راه اثبات شما این نیست که، اثبات ربط کلی به مصداق نمائید و بگوئید: هر حکم در باره کلی تمام شد، در باره مصداقش هم تمام است. شما می خواهید اثبات نسبت، آن هم نسبتی که تغییر را در یک مجموعه مرکب تمام کند، نمائید.

«هماهنگی» همان «تولی عمومی» می باشد و نمی شود آن را حذف کرد. زیرا آهنگ حرکت یکی است و تعلق عموم به فاعل واحد بازگشت می کند.

در اینجا باید گفت: «مفاهیمی» را که شما در «جدول» می آورید، نباید بگوئید این منطقاً از او برمی آید، یا خیر. ولی باید حتماً در یک خانه که نگاه می کنید از جوانب مختلف، بتوانید ربط او را ملاحظه کنید. زیرا اگر در یک نظام است باید با تغییر یک دانه آن، کلیه آنها هم متأثر بشوند. این امر را اگر خوب در موردش تفکر کنید، راه مهمی را می گشاید.

۲- پاسخ به سؤالات

۲/۱- علت داخل نبودن «فلسفه تکامل» در «اصول فلسفی»

در اینجا مروری خیلی ساده بر روی «جدول» می کنم و سؤالات را پاسخ می دهم. سؤال اول این است که: آیا «فلسفه تکامل» که یکی از عناوین جدول بوده است مفاهیم نظام فلسفی آن قرار نمی گیرد؟ اگر مفاهیم نظام فلسفی را مثلاً «اصول مفاهیم نظام فلسفی» یا نظام تعریف بگیریم یعنی بگوئیم زیربناهای تعریفمان و تعریف تکامل چیست؟ می توانیم اصول نظام فلسفی بنویسیم و بگوئیم فلسفه تکامل چیست؟ یعنی به اجمال در اینجا، باید چیزی را تمام کرده باشیم که قبل از او نباید بتوانیم فلسفه تکامل را تمام کنیم، و ضرورتان هم فلسفه تکامل، عین و جزء او نیست. مثلاً بحث «حرکت» وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی، لزوماً برابر نیست با اینکه بگوئید مقابله نظام الهی با نظام الحاد یا مثلاً تضادی که بین گرایش به «وضعیّت» با گرایش به «جهت» است، آنها را قطعاً نمی توانید اینجا (در بخش فلسفه) ذکر کنید.

۱/۲/۱- وابستگی احکام اقسام به هم و ایجاد نتیجه از ترکیب آنها در روش فوق

بنابراین مجبورید اوصافی را که هم عرض اویند را بیاورید و ربط آنها ربط کلی و مصداق نیست. به عبارت دیگر، شما قسیم ها را نه برای اثبات حکم «مقسم» نسبت به «اقسام»، بلکه برای اثبات نتیجه، از اوصافی که قسیم هم هستند ولی تغییراتشان نسبت به هم دارند، می آورید.

۱/۲/۲- معنای تمثیل در روش فوق

بنابراین «مثال» در اینجا به عنوان نمونه یک «وصف» ذکر می شود، نه مصداقی از «وصف» فرق این دو در این است که، اگر گفتید: نمونه ای از «وصف»، می تواند در مجموعه شما با نمونه های دیگر، که ربط منطقی با آنها بر حسب منطق نظری ندارد ارتباط پیدا کند. یعنی ربط آنها از قبیل ربط، مصداق به کلی نیست، بلکه از قبیل امور هم عرض می باشند. در یک سیکل و مجموعه و نظامند ولی ممکن است منزلت یک وصف بالاتر و یا پایین تر باشد ولی نحوه ربط، از طریق کلی و مصداق نیست، زیرا گاه هم عرض هستند و طریق اثبات آن این است که بتوانید در تحقیق میدانی، کنترل نسبت بکنید یعنی نسبت متغیرها به هم، اثبات نظام می نماید.

۱/۲/۳- امکان استفاده از تمثیل هماهنگ قبل از اتمام تئوری

حالا اگر بخواهیم تئوری را قبل از تجربه بکار بگیریم، باید تلائم و هماهنگی در نظام تمام شود، نه هماهنگی مطرح در منطق صوری، زیرا هماهنگی عنوانی است که هم بر نحوه اثبات نظری و تبعی و اصلی و هم بر کلیه مراتب آن حاکم می باشد. در این باره در بحث زیربنایها بحث و بررسی صورت گرفت. در اینجا مرادمان از

برادر پیروزمند: آیا این در بخش زمان و مکان نمی آید؟
 (ج): خیر، زمان و مکان برای این تعریف کلی می دهد، ولی این را تبدیل نمی کند به عالم ملکوت و عالم انسان، بلکه آنجا امری را که می گوئید امری عام است و فلسفه تکاملی را که برای جامعه ذکر می کنید، امری حتماً خاص است (البته از قبیل عام و خاص، منطقی تجریدی نیست). به عبارت دیگر نمونه ای از آن چیزی است که در آن زمان، لزوماً بر جامعه تنها نمی گذرد بلکه بر غیر جامعه هم می گذرد و آن چیزی را که شما در زمان و مکان می گوئید، باید شمولش به اندازه ای باشد که غیر جامعه را هم بتواند تفسیر کند. در فلسفه تکامل، فلسفه تکامل جامعه را مطرح می کنید، زیرا بحث شما روند تکامل اجتماعی است.

۲/۲- امکان تنظیم نظام سؤالات در الگوی ارزیابی

سؤال بعدی این است که چگونه الگوی ارزیابی، از نسبت بین فلسفه تکامل و نظام فلسفی بدست می آید؟ پاسخ این است که به وسیله آن دو می توانیم سؤالاتی را نظام بدهیم، مثلاً بگوئیم: محورهای اصلی اوصافی که باید از جامعه سؤال کنید، این موارد می باشد.

۲/۳- احتمالاتی پیرامون نحوه استفاده از جدول شاخصه های جامعه در تعیین مناوین جدول به الگو

ما به سه شکل می توانیم رابطه بین این «جدول» و «جدول «ولایت، تولی، تصرف» را ملاحظه نماییم. در یک شکل می توانیم بگوئیم: ما از ضرب اینها در هم ۲۷ تا وصف بدست می آوریم (از ضرب ولایت، تولی، تصرف، تا سیاست، فرهنگ، اقتصاد) و ۲۷ تایی دومش هم از «اخلاق، احکام، تکنولوژی» تا «شکل گرفته، شکل پذیر،

تکوینی اولیه» (جدول دوم که آن را جدول جایگاه گویند) بعد جدول سوم که پایگاه می شود ضرب می کنیم که می شود نوزده هزار و خرده ای. این کار اگر انجام گیرد، کاری کامل است. یعنی می توانیم سه نظام را ملاحظه نمائیم، کوچکترین نظام مشمول، نظام شامل شامل، و کوچکترین شامل، و نسبت بین آنها را کنترل کنیم. ما فرصت رسیدن به اینکار را نداریم ولی با یک نسبت تقریبی مجبور هستیم کار را محدودش کنیم. چون حداکثری را که بخواهیم در حوزه بررسی نمائیم ۲۷ تا می باشد و لااقل برای کار فعلی مان کفایت می کند.

ما می توانیم چند فرض داشته باشیم. یکی اینکه بگوئیم: «ولایت، تولی، تصرف» را ضرب در «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» بکنیم و باقی را حذف کنیم.

و یکی اینکه ضرب و حذف نشود، بلکه تطبیق نمونه ای و تمثیلی به کل آنها بدهیم، یعنی از «ولایت، تولی، تصرف» تا نظام تبدیل. ممکن است سؤال شود: تطبیق نمونه ای به چه معنا است؟ می گوئیم وقتی نوزده هزار را نتوانستید، بنا به مبنای منطقی تان که می گوئید: «مثال» یک «وصف» را نشان می دهد که اگر «وصف» در «نظام» بیاید، آن موقع جهت اثبات نتیجه می دهد.

مثلاً اگر گفته شود: ما کلیه اینها را در اینجا داریم یکبار می توانیم تطبیق شان به جدول «پیدایش، تغییرات، تکامل» کنیم که زیر ساخت اصلی مان را تحویل می دهیم (البته قبل از تطبیق آن به جامعه) و یکی در تطبیقش به جامعه است که الان در اینجا انجام گرفته و یکی به جامعه ای خاص که مورد نظرمان است، مثلاً می گوئیم سیاست فرهنگ، اقتصاد فرهنگ، ولایت فرهنگ، تولی فرهنگ که بخش

۳ مرحله، ۹ مرحله تغییر داشته باشید، برعکس اگر شرایط کاملاً همراه و هم جهت شما باشد، ممکن است ۹ مرحله را ۳ مرحله طی کنید. یعنی علت پیدایش آثار زیاد، تغییرات کمی باشد و «مرحله» تبعیت می‌کند از این که گذشته چگونه بوده و آینده چگونه است.

بعد در اینجا، آیا عوامل متغیر ما، اگر از قبیل «ثبوت، اثبات، آثار» باشد، عوامل متغیر عوامل تغییر موضوع؟ می‌شود یعنی متغیرهای موضوع، ثبوتاً موضوع را لحاظ می‌کند ولی آنهایی که تغییر موضوع را عهده دارند، نه اینکه متغیرهای خود موضوع است، مثلاً موضوع دارای ۳ متغیر است ولی در تغییرات موضوع حتماً شرایط شما اثر دارد، چون می‌خواهید در آن تصرف کنید. این جای «اثبات» را می‌گیرید و آثار جای «استراتژی» و تعیین محور را می‌گیرد. «ضرائب کمی» در مقابل آنجا که اثبات نسبت است. الگوی تخصیص شما در آن جدول که ملاحظه کردید تناسب است.

این را تطبیقی به جدول سربرگ تحقیقات بکنید بعد تحقیقات را حاکم بگیرید بر تحقیقات در باره جامعه و یک وصف به تحقیقات در باره جامعه اضافه کنید و بگوئید سربرگ تحقیقات ضربدر سربرگ تحقیقات جامعه، به اضافه یک قید خصوصیت صنفی، می‌شود تحقیقات درباره جامعه، ضایع هموزه.

خاصی را به آن قید می‌زنیم. یعنی جامعه را که بنا بود همه اقشار و اصناف را بگیرد، کوچک می‌کنیم و جامعه خاصی را مورد توجه قرار می‌دهیم و به عبارت دیگر جامعه را به یک صنف از جامعه با قید خصوصیت صنفی تعریف می‌کنیم.

البته باید برای خصوصیت صنفی کاملاً تعریف بدهیم و سپس کلیت جامعه بزرگ را برای جامعه کوچک مورد توجه قرار دهیم، که ما به دنبال همین قسمت اخیریم.

شما می‌توانید وصف «مبادی» را در کلمه «روند گذشته» ملاحظه کنید. در اینجا سؤال می‌شود نسبت به چه چیزی روند گذشته می‌تواند مبادی باشد؟ اگر با محصولی که آخر کار شما می‌خواهید، سیر روند گذشته را ببینید، می‌توانید اینجا روند گذشته را مبادی بگیرید. «مبانی» را می‌توانید (جهت تمثیلی اش) خوب دقت کنید) «روند آینده» بدانید یعنی آن چیزی را که شما چه بخواهید یا نخواهید ایجاد می‌شود، نباید آن را در تغییرات آینده به عنوان یک مبنا در نظر نگیرید، زیرا در هر حال در آن شرایط شما می‌خواهید کار کنید. همچنین مراحل تغییر، نتیجه این دو می‌تواند بشود، یعنی مراحل تغییری را که شما معین می‌کنید نمی‌تواند از گذشته و تغییراتی را که داشته، و از شرایط آینده و تغییراتی را که در اختیارتان نیست، فارغ باشد. ممکن است اگر در «مراحل آینده» کنار شرایط برعکس نظر شما باشد، مجبور شوید جای

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

پایگاه ارزیابی پژوهش			جایگاه موضوعی پژوهش			خاستگاه منطقی پژوهش		
سطوح	مراحل	مقاطع	سطوح	مراحل	مقاطع	سطوح	مراحل	مقاطع
<input type="checkbox"/> مصداق	<input type="checkbox"/> تألیف	<input type="checkbox"/> نقد	<input type="checkbox"/> نسبت	<input type="checkbox"/> ثبوت	<input type="checkbox"/> مبادی	<input type="checkbox"/> موجود	<input type="checkbox"/> بیرون	<input type="checkbox"/> پیدایش
<input type="checkbox"/> فلسفه	<input type="checkbox"/> تصنیف	<input type="checkbox"/> نقض	<input type="checkbox"/> استناد	<input type="checkbox"/> اثبات	<input type="checkbox"/> مبانی	<input type="checkbox"/> مطلوب	<input type="checkbox"/> درون	<input type="checkbox"/> تغییرات
<input type="checkbox"/> روش	<input type="checkbox"/> تأسیس	<input type="checkbox"/> طرح	<input type="checkbox"/> تناسب	<input type="checkbox"/> آثار	<input type="checkbox"/> نتایج	<input type="checkbox"/> انتقال	<input type="checkbox"/> ارتباط	<input type="checkbox"/> تکامل

کد منطقه: ۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

عناوین فرعی پژوهش:

کاربرک شاخصه‌های ارزیابی «روند تکامل اجتماعی»

ترسیم سطوح روند تکامل اجتماعی			ترسیم مراحل روند تکامل اجتماعی			ترسیم مقاطع روند تکامل اجتماعی		
سطح تبعی	سطح فرعی	سطح اصلی	مرحله تبعی	مرحله فرعی	مرحله اصلی	مقطع تبعی	مقطع فرعی	مقطع اصلی
<input type="checkbox"/> ن تولید	<input type="checkbox"/> شکل گرفته	<input type="checkbox"/> سیاست	<input type="checkbox"/> ن دولت	<input type="checkbox"/> اسلامی	<input type="checkbox"/> توسعه	<input type="checkbox"/> م انسانی	<input type="checkbox"/> اخلاق	<input type="checkbox"/> ولایت
<input type="checkbox"/> ن توزیع	<input type="checkbox"/> شکل پذیر	<input type="checkbox"/> فرهنگ	<input type="checkbox"/> ن اجتماعی	<input type="checkbox"/> التقاطی	<input type="checkbox"/> کلان	<input type="checkbox"/> م اجتماعی	<input type="checkbox"/> احکام	<input type="checkbox"/> تولی
<input type="checkbox"/> ن تبدیل	<input type="checkbox"/> تکون اولیه	<input type="checkbox"/> اقتصاد	<input type="checkbox"/> ن خانواده	<input type="checkbox"/> الحادی	<input type="checkbox"/> خرد	<input type="checkbox"/> م طبیعی	<input type="checkbox"/> تکنولوژی	<input type="checkbox"/> تصرف

کد منطقه: ۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

عناوین فرعی:

کاربرک زیر ساخت ارزیابی «روند تکامل اجتماعی»

ترسیم پایگاه روند تکامل اجتماعی			ترسیم جایگاه روند تکامل اجتماعی			ترسیم خاستگاه روند تکامل اجتماعی		
سطوح	مراحل	مقاطع	سطوح	مراحل	مقاطع	سطوح	مراحل	مقاطع
<input type="checkbox"/> ن تولید	<input type="checkbox"/> ن دولت	<input type="checkbox"/> م انسانی	<input type="checkbox"/> شکل گرفته	<input type="checkbox"/> اسلامی	<input type="checkbox"/> اخلاق	<input type="checkbox"/> سیاست	<input type="checkbox"/> توسعه	<input type="checkbox"/> ولایت
<input type="checkbox"/> ن توزیع	<input type="checkbox"/> ن اجتماعی	<input type="checkbox"/> م اجتماعی	<input type="checkbox"/> شکل پذیر	<input type="checkbox"/> التقاطی	<input type="checkbox"/> احکام	<input type="checkbox"/> فرهنگ	<input type="checkbox"/> کلان	<input type="checkbox"/> تولی
<input type="checkbox"/> ن تبدیل	<input type="checkbox"/> خانواده	<input type="checkbox"/> م طبیعی	<input type="checkbox"/> تکون اولیه	<input type="checkbox"/> الحادی	<input type="checkbox"/> تکنولوژی	<input type="checkbox"/> اقتصاد	<input type="checkbox"/> خرد	<input type="checkbox"/> تصرف

کد منطقه: ۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

عناوین فرعی:

الگوی تنظیم برنامه حوزه

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بررسی احتمالاتی پیرامون طریق کوچک کردن مقیاس طرح

فهرست

* - مقدمه

۱

۱- «مشابهت» به معنای واجدیت وصف به صورت تشکیکی

۱

۲- لزوم وجود نسبی همه اوصاف کل، در کوچکترین مجموعه مورد بررسی

۲

* - اصل بحث: بررسی احتمالاتی پیرامون طریق کوچک کردن مقیاس طرح

۲

۱- احتمال ۱: کوچک کردن مجموعه از طریق ضرب اوصاف «خاستگاه منطقی پژوهش»

۲

۱/۱- وجود نسبی خاصیت ۱۹ هزار وصف، در ضرب اوصاف خاستگاه

۲

۱/۲- لزوم انتخاب عناوین اوصاف خاستگاه، با توجه به معنای اوصاف جایگاه و پایگاه

۲

۱/۳- وجود وابستگی عناوین از طریق قیود منزلت اوصاف در جدول الگو

۲

۱/۳/۱- وجود زیربنای تقویم منزلتهای موجود در جدول تعریف، در جدول عناوین

۳

- ۴ - وجود تقدم و تاخر بين اوصاف در ضرب آنها، شاهد وجود منزلت خاص برای آنها $1/3/2$
- ۶ - لزوم وجود تقوم در ساده ترین تقسیم بندی (تقسیم به ۳) $1/3/3$
- ۷ - احتمال ۲: کوچک کردن مجموعه از طریق ضرب اوصاف «مقاطع» در سه بخش «خاستگاه، جایگاه، پایگاه»
- ۷ - عدم تقوم اوصاف در احتمال ۲ $2/1$
- ۷ - احتمال ۳: کوچک کردن مجموعه از طریق ضرب سه وصف اصلی «خاستگاه، جایگاه، پایگاه»
- ۸ - لزوم تقسیم هر یک از سه بعد مجموعه به سه وصف و ضرب نمودن آنها در هم $3/1$
- ۸ - عدم امکان ضرب اوصاف سطوح مختلف تقسیم در یکدیگر $3/2$
- ۹ - تعیین طبقه بندی عناوین از طریق اوصاف $3/3$
- ۱۰ - رابطه اوصاف کار برگ پژوهش تحقیقات با اوصاف فلسفی $3/4$
- ۱۰ - تناظر «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» با «ظرفیت، جهت، عاملیت» (اوصاف توسعه) $3/4/1$
- ۱۲ - تناظر «مناظر، مراحل، سطوح» با «محوروی، تصرفی، تبیی» (از اوصاف ساختار) $3/4/2$
- ۱۳ - لزوم یافتن سه وصف متناظر با «هماهنگی، وسیله، زمینه» در جدول الگو $3/4/3$
- ۱۴ - غلبه وصف «ظرفیت» در ۹ عنوان خاستگاه، وصف «جهت» در ۹ عنوان جایگاه و «عاملیت» در ۹ عنوان پایگاه $3/4/4$
- ۱۴ - رابطه سه وصف توسعه، ساختار، کارایی و تقسیمات آنها، با هم و با مبنای نظام ولایت $3/4/5$
- ۱۵ - جمع بندی سه احتمال $3/5$
- ۱۶ - امکان تولید عناوین جدید از ضرب عناوین $3/6$
- ۱۹ - بیان ارتباط بعضی عناوین جدول الگو با اوصاف سه قیدی

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۱۱
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۰/۲۰
عنوان گزار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۱/۰۱
ویراستار:	برادران جمالی، بهداروند	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۱/۰۱
حروفچینی:	بهینه سازان نشر، پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۲۰/۱۰/۷۴

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۱۱

بررسی احتمالاتی پیرامون طریق کوچک کردن مقیاس طرح

* - مقدمه

۱- «مشابهت» به معنای واجدیت وصف

به صورت تشکیلی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: قبل از ادامه بحث باید عنایت داشته باشید که در اینجا «مشابهت» به معنای واجد وصف بودن می باشد و به معنای «تمثیل» نمی باشد و واجد وصف بودن هم حتماً باید (به لسان منطق صوری) به صورت تشکیک ملاحظه شود. به عنوان مثال در جدول کاربرگ بانک تحقیقات روند پژوهش در صورتی که نخواهیم به ۱۹ هزار تطبیق دهیم نباید همه ۲۷ خانه به یک نوع، نسبت به کل خانه ها تطبیق داده شوند بلکه بعضی از جدولهای ما از ۱۹ هزار تا باید در آنها بعضی از این خانه ها شدیدتر و بعضی از آنها هم ضعیفتر باشد.

برای واضحتر شدن مطلب خیلی سریع در «نظام اصطلاحات» می روم، در آنجا یک خانه دارید که در آن ظرفیت ۸۱ بار تکرار شده است، در حالی که در بعضی از خانه ها عاملیت ۸۱ مرتبه تکرار شده و در بعضی دیگر مخلوط هستند که این مخلوط بودن هم به نحوه های

مختلف می باشد. معنای این خانه ها این است که متناسب با منزلت موضوعی را که دارید نسبت بین اوصاف مختلف می باشد، یعنی در بعضی یک وصف بسیار شدیدتر و در بعضی ضعیفتر ظاهر می شود. بنابراین هرگز نمی گوئیم که «روند گذشته» (به معنای «مبادی» بودن) چه نوع از مبادی می باشد؟ (در خانه ۴/۱) یا مثلاً «روند آینده» (به معنای «مبانی» بودن) چه نوع از مشابهت می باشد؟ آیا می توانیم بگوئیم وصفی را که ما برای تولیدات آینده می خواهیم بریده از شرایطش انجام می گیرد؟ اگر بریده از شرایط انجام بگیرد صحیح است که بگوئیم «مبنا» گذشته می باشد؟ و یا اگر از شرایط بریده نباشد می شود گفت: «مبادی» آن گذشته است نه مبنای آن زیرا در وقوع آینده وابسته به شرایطش می باشد و به شرایط بالاتر هم تولی دارد؟ پس مبنای پیدایش تغییرات یعنی «فاعل جدید»، «حضور فاعل بالاتر» در او می باشد. یعنی به طفیل فاعل بالاتر و نظام فاعلیتی که در سطح بالاتر می باشد می تواند ایجاد بشود.

نمی باشند. تک دانه ما هم نباید از ۳ تای آن بریده باشد ولو یک دانه آنرا ضرب کرده باشیم. دو باره مطلب را تکرار می کنم؛ فقط عناوین «خاستگاه» تنها که ۹ عنوان دارد در هم ضرب شده و لکن باید به نسبت تقریبی خاصیت ۱۹ هزار تا را داشته باشند. یعنی به نسبت تقریب بتوانیم «مشابهت وصفی» در آن پیدا کنیم.

۱/۲ - لزوم انتخاب عناوین اوصاف «خاستگاه» با توجه به معنای

اوصاف جایگاه و پایگاه

(س): مشابهت وصفی با آن وصفهایی که ذکر نشده است.

(ج): بله با آن وصفهایی که ذکر نشده و اما چگونه می توانیم آن را ذکر کنیم؟ بدینگونه که ضربمان را به نحوه ای معنا کنیم که در این معانی، بقیه اوصاف به نسبت تقریب لحاظ شوند. به تعبیر دیگر چون پشت این مبانی باید ۳ عنوان مثلاً پیدایش تغییرات شرایط موجود ببینیم و به صورت متتجه عنوان آن را «روند گذشته» بگذاریم، لذا باید از عناوین که معنای متتجه ای دارند یک جدولی بدست بیاید که جدول متقوم به ۱۹ هزار تا باشد. البته باز نمی توانیم وابستگی آن را به ۱۹ هزار تا تمام بکنیم و لذا مجبوریم به نسبت تقریب اکتفا بکنیم و بگوئیم جدول ضرب شده خاستگاه تنها، منسوب به کل ۲۷ عنوان و «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» ارزشی منی شود. یعنی نباید ۲۷ تای خاستگاه را قیچی کنیم و بگوئیم ۲۷ تای این از این ۲۷ تایی جایگاه و از ۲۷ تای پایگاه بریده می باشد.

۱/۳ - وجود وابستگی عناوین از طریق قیود منزلت اوصاف در

جدول الگو

(س): مقدمه فرمایش جناب عالی درست است که ما

۲- لزوم وجود نسبی همه اوصاف کل، در کوچکترین

مجموعه مورد بررسی

برادر پیروزمند: مشابهت بین چه چیزهایی می باشد؟

(ج): یک جدول در اینجا داریم که می خواهیم این جدول را به عنوان جدول شاخصه ها ذکر کنیم. البته خود جدول روند پژوهش (صرف نظر از پژوهش خاص مانند جامعه بلکه پژوهش عام) باید ۱۹ هزار تا بشود و چون ما الان نمی توانیم با ۱۹ هزار تا کار بکنیم لذا مجبوریم آن را کوچک بکنیم و سؤال اینجاست که برای کوچک کردن آیا باید جدول کوچک ما با کل عناوین تناسب داشته باشد و یا اینکه باید فقط یک بخشی از عناوین را (عناوین کاربرگ ارزیابی) در هم ضرب کنیم؟ قاعدتاً کوچک کردن کل باید بگونه ای باشد که همه اوصاف کل را بتوانید به نسبت در آن جدول کوچک مشاهده کنید، یعنی نمی توانیم یک جدول کوچکی درست می کنیم به نسبت تقریب همه اوصاف کل را نداشته باشد و فقط یک خانه ۲۷ تایی را داشته باشد.

* - اصل بحث:

۱- احتمال ۱: کوچک کردن مجموعه از طریق ضرب

اوصاف «خاستگاه منطقی پژوهش»

۱/۱ - وجود نسبی خاصیت ۱۹ هزار وصف، در ضرب

اوصاف خاستگاه

هر چند عناوینی را که در هم ضرب کردیم عناوین اولیه می باشند، یعنی اگر تنها بلوک یک (خاستگاه) را در هم ضرب کردیم و عناوین بدست آمده را در ۱۹ هزار بردیم این عناوین خاستگاه بریده از جایگاه و ارزش اش

کل قیود دیگر می باشد و حال آنکه اگر آن را در نتیجه ببینید هیچکدام از آن قیود نمی باشد. نتیجه که می بینید باید بتوانید با یک نسبت تقریبی چیزی را بیاورید که همه اوصاف خاستگاه وابسته به همه اوصاف جایگاه و پایگاه باشد.

(س): این به شرطی است که آن نتیجه، نتیجه همه این قیود باشد.

(ج): اگر نتیجه همه این قیود شد می گوئید: به شرط اینکه ۱۹ هزار تا داشته باشیم و بعد که می خواهیم آن را کوچک کنیم چگونه می شود؟

(س): بعد که می خواهیم آن را کوچک کنیم در صورتی می توانیم بگوئیم در این نتیجه علاوه بر خاستگاه، اوصاف و جایگاه و پایگاه می آید که مثلاً به جای اینکه بیائیم ۹ تای این را در هم ضرب کنیم ۳ تا از خاستگاه منطقی و ۳ تا از جایگاه موضوعی و ۳ تا از پایگاه ارزشی بگیریم.

(ج): این فرض دوم است که باید آن را بررسی کنیم که در کار کردن آیا آن فرض مقدم است یا این فرض؟ البته فرض سوم هم می باشد و آن اینکه بیائیم مقاطع را اصلی، فرعی و تبعی و همچنین مراحل و سطوح را هم اصلی، فرعی بکنیم که در سرجای خودش باید روی این سه فرض بحث بشود، به اینکه اگر آن کار را بکنیم آیا جدول ضرب شده این را می دهد یا خیر؟

(س): ضرب شده چه چیزی را؟

۱/۳/۱ - وجود زیربنای تقوم منزلتهای موجود در جدول تعریف،

در جدول عناوین

(ج): آیا هر بعد را در عین حالی که در بعد دیگری

منعکس می شود خودش را هم به عنوان زیربخش، کامل

وقتی می خواهیم کل را کوچک کنیم باید همه اوصاف کل را کوچک بکنیم ولی اینکه ما می توانیم یک بخش و یک بعد از کل را اوصافش را در هم ضرب کنیم...

(ج): باید شما این قدرت را داشته باشید که بگوئید من یک تک دانه کوچک آن را هم با نسبت تقریب می توانم ایجاد کنم نه اینکه مطلقاً همان باشد. همان بودن این است که ۱۹ هزار تا باشد.

(س): عرض بنده این است که اوصاف ابعاد دیگر در یک بعد به نسبتی انعکاس پیدا می کنند که در هم ضرب شده باشند، یعنی قیود آنها وابسته به هم شده باشند.

(ج): منزلت چگونه است؟

(س): ما اصلاً در اینجا در بحث منزلت نمی باشیم.

(ج): احسنت می خواهم ببینیم نتیجه ها، نتیجه های منزلتی هستند یا خیر؟ نتیجه شما چگونه می شود؟ اگر آنگونه که جناب عالی می گوئید بخواهید قیود را به نحو مضاف و مضاف الیه بیاورید بریده می شود.

(س): بریده نمی شود ارتباط آنها در اینجا از طریق قیود می باشد.

(ج): خیر شما این قیود را در هم ضرب کرده اید و این قیود را در هم ضرب نکرده اید.

(س): لذا با آنها ارتباط پیدا نمی کنند.

(ج): اگر ضرب می کردید چه می شد؟

(س): از طریق قیود ارتباط پیدا می کردند.

(ج): وقتی می خواستید آن قیود را به نتیجه برسانید و کوچک کنید چگونه می شد؟ با یک نسبت تقریب همین می شد یعنی اگر قیود هر بلوک در هم ضرب کنید ۲۷ تا می شود، حال اگر هر یک دانه آن را که نگاه بکنید، متقوم به

می دانیم یا خیر؟ یعنی آیا خودش به عنوان یک زیربخش کامل می باشد و در عین حال متقوم به زیربخش دوم و یا اینکه خود آن متشابهک می باشد؟
(س): خودش کامل نمی باشد.

(ج): کمال آن در متشابهک شدن می باشد یا اینکه متشابهک شدن نمی تواند معنای تقوم را بدهد؟
(س): خیر منظورم این بود که با جدا ملاحظه کردن یک بعد نمی توانیم آن را یک بخش کامل بگیریم و بلکه باید ۳ بعد متقوم ببینیم.

(ج): اگر مقاطع را شما از صف ۳ تا جدا کردید و آوردید آیا تشابهک نمی شود؟

(س): به یک معنا ما همه اش داریم تشابهکی کار می کنیم، یعنی قیود را داخل در هم می کنیم. تقوم کاملتر وقتی درست می شود که تقوم در سطح منزلت بیاید و منزلتها به هم متقوم بشوند که آن هم در اینجا اصلاً واقع نمی شود.

(ج): حال سؤال همینجاست. در اینجا هیچ منزلت متناظری نیست یا فقط منزلت در شکل نظام تعریف نمی باشد ولی منزلت هست؟ منزلت در شکل نظام تعریف را باید در اینجا زیربنای آن را بریزید تا بعد بتوانید آن را در نظام تعریف ببرید. حال اگر ما بخواهیم ابتدا در نظام تعریف ببریم، آیا باید اول زیربنای نظام تعریف با آن هماهنگ باشد یا خیر؟

۱/۳/۲ - وجود تقدم و تأخر بین اوصاف در ضرب آنها، شاهد وجود منزلت خاص برای آنها

(س): وقتی منزلت تعریف می شود که جایگاه یکی نسبت به دیگری معلوم بشود.

(ج): الان اینها نسبت به هم جایگاه دارند یا خیر؟ یعنی با ترتیبی که در ضرب اوصاف رعایت می کنیم نهایت در حقیقت یک منزلتهایی را ملاحظه کرده ایم یا خیر؟
(س): از کجا می گوئید این بالا یا پائین یا وسط قرار می گیرد؟

(ج): یعنی آیا اینکه شما خاستگاه را مقدم داشته اید اصولاً در این هیچگونه نسبت و ترتیبی ملاحظه نشده است؟ یعنی آیا این، مفهوم زمانی، مکانی و کارایی نمی دهد؟

(س): یعنی در واقع همان نظمی که ما بعداً می خواهیم در نظام تعریف...

(ج): عین همان نظم را در نتیجه ها حتماً رعایت می کنید، یعنی اصول قواعدتان را نباید از دست بدهید ولو کار را با یک نسبت تقریب خیلی دور، انجام بدهید. یک اصول قاعده ای دارید که حرکت را تعریف می کنید و...

(س): یعنی بر طبق منزلتی را که الان این را تعریف می کند باید بگوئیم اوصافی که مثلاً مربوط به پیدایش است همه اینها بر آنهایی که مربوط به تغییرات است مقدم می باشند و اوصاف تغییرات هم بر اوصاف تکامل مقدم می باشند.

(ج): بله.

(س): ولی وقتی در نظام تعریف می آئیم اینگونه نمی باشد.

(ج): خیر.

(س): در نظام تعریف که می آئیم باز همین هم متشابهک می شود.

(ج): برای بار دوم متشابهک می شود.

یعنی باید نسبت کل این دو تا بیان شود تا بتواند در جدول منعکس بشود. لذا اگر نسبت داشته باشند دیگر شما واحدهای مرکبی درست می‌کنید که نمی‌تواند نسبتهای خانه‌های واحدهای مرکب با همدیگر فرق نداشته باشند.

(س): فرق دارد ولی الان ۹ تا خانه جلوی ما می‌باشد که گویا این ۹ تا با همدیگر یکسان می‌باشند، یعنی ناظر به یک وحدت و کثرتی نمی‌باشند.

(ج): خیر مهمترین مطلب همین بود که می‌شود ماتریس را تجریدی نوشت.

(س): اصلاً به همین خاطر سراغ جدول تعریف رفتیم، که منزلتها از حالت تجریدی خارج شود.

(ج): خیر، جدول تعریف مرتبه کمال جدول اصطلاحات است چون کنترل تغییر سابق بر جدول تعریف ممکن نیست.

(س): چون نمی‌توانید ملاحظه نسبت بکنید...

(ج): خیر می‌توانید ملاحظه نسبت بکنید ولی ملاحظه تصرف و نسبت را نمی‌توانید بکنید. یعنی یک کار مهم دیگری که در جدول تعریف انجام گرفته، ملاحظه «تصرف و نسبت» می‌باشد.

(س): تصرف که مربوط به بعد از آن می‌باشد، یعنی مربوط به معادله است.

(ج): خیر تعریف شما باید تعریف متناسب با تصرف باشد. در هر جدولی که بخواهید اول کار بنویسید به دو نحوه می‌توانید عمل کنید، گاهی می‌توانید بگوئید: لزومی ندارد این تک دانه‌ها ربطی به هم داشته باشند و اینها بریده از هم و اینها هم بریده از هم می‌شوند و جمعی هم که در اینجا پیدا شود دانه دانه اش بریده از هم می‌شود. معنایی

(س): از این مطلب می‌خواهم این را استفاده بکنم که (به تعبیر عامیانه) نمی‌توانیم فریب این منزلتی را که در اینجا به ما معرفی می‌شود بخوریم و فکر کنیم چون پیدایش مقدم می‌باشد همه اوصافی که مربوط به پیدایش می‌باشد هم منزلتشان مقدم می‌باشد زیرا تا این اوصاف را در نظام تعریف نیاوریم نمی‌توانیم منزلت آنها را تعریف بکنیم. یعنی ما تقومی که در اینجا داریم، تقوم در منزلت نمی‌باشد و بلکه تقوم از طریق قیود می‌باشد.

(ج): خیر اگر قیود را تجریدی فرض کنید محال است بعد بتوانید آن را متشابه کنید.

(س): خیر قیود را تجریدی فرض نمی‌کنیم و بلکه منزلتهای آنها را متقوم نکرده‌ایم زیرا نتوانسته‌ایم بین آنها نسبت برقرار بکنیم.

(ج): به عبارت دیگر در کوچکترین و ساده‌ترین طرح مثلاً: همین جدول ۹ خانه‌ای، جدول ۹ خانه حتماً باید یک ترتیبی را از این طرف (سطر) فرض کنید و یک نسبتهایی را بین اینها بیاورید، یعنی باید مقدم و مآخر داشته باشید و یک ترتیبی را هم از این طرف (ستون) و یک ترتیبی را هم در نسبت این دو با همدیگر باید فرض کنید. یعنی باید ۳ تا ترتیب و ۳ تا نسبت را ملاحظه کنید. اگر «نسبت»، بین اینها فرض نشود و بگوئید: فرقی ندارد که این یا این یا این بالا باشد و یا فرقی ندارد این یا این یا این اول باشد و یا اگر بگوئید: نسبتی ندارند حتماً آن چیزی را که این وسط تحویل داده می‌شود انتزاعی محض می‌باشد. یعنی فرقی بین انتزاعی و مجموعه‌نگری این است که در مجموعه، اوصاف منسوب به هم می‌باشند و از تدریج و ترتیب و نسبت بین تدریج و ترتیب می‌توان جدولی درست کرد،

هم که برای آن می‌کنید بریده معنا می‌کنید.

نوع دوم عملکرد این است که یک نسبتی بین آنها برقرار بکنید یعنی یک نسبتی از این طرف و یک نسبتی هم بین کل اینها برقرار می‌کنید که هر تک دانه آن یک ترکیب تحویل می‌دهد. به عبارت دیگر گاهی می‌گوئید: ذاتاً به هم متقوم اند و مقید به هم هستند و زمانی می‌گوئید: ذاتهای آنها از هم مستقل می‌باشند و آنها را به هم اضافه می‌کنیم. اگر ذاتها از هم مستقل باشند و از اول دو مفهوم مستقل بالذات به هم اضافه شوند اضافه‌ای را هم که می‌دهند مفهوم آن مفهومی مستقل از هر دوی آنهاست و اصلاً معنای ترکیب هم ندارد. اگر بخواهید در ساده‌ترین شکل معنای ترکیب ارائه شود با اینگونه عملکرد حاصل نمی‌شود. به عبارت دیگر در سطوح مختلف تنظیم مفاهیم نباید بگوئید: ما در سطح‌های دیگر تجربیدی صحبت می‌کنیم.

(س): تجربیدی نگفتیم.

(ج): بیان بنده این است که اگر منزلتهای شما مفهوم و نسبت نداشته باشند تجربیدی می‌شود و اگر منزلتها این ۳ تا نسبت و این ۳ تا با هم نسبت داشتند نمی‌توانید بگوئید: این ۳ تا نسبتی بهم ندارند.

(س): منتهی نسبت آنها از طریق قیود می‌باشد نه منزلت.

(ج): این خانه‌ها را بدون اینکه چیزی در آن بنویسند شماره‌بندی می‌کنید مثل: شماره ۱ و ۲ و ۳ اگر آنچه را می‌خواهید در این بنویسید باید نسبت به هم داشته باشند و همچنین یک آن مثلاً باید شدیدترین یا ضعیفترین باشد و یا در ۲ آن باید به یک نسبتی شدت بیشتری لحاظ شود و

۳ آن هم شدیدتر باشد.

(س): آن ۹ تای که این وسط درست می‌شود.

(ج): باید این شدیدترین باشد. باید در ۹ تا باید این شدیدترین و این ضعیفترین باشد. اگر گفتیم این ضعیفترین، و این هم ضعیفترین می‌باشد، جمع این دو ضعیف هم باید در این ۹ تا ضعیفترین باشد. اگر گفتیم این شدید و این هم شدیدترین جمع این دو باید شدیدترین را تحویل بدهد. این نکته‌ای را که بیان می‌کنم در ماتریس ساده مقدماتی که درست می‌کنید تا ماتریس مجموعه‌ای (که بعد از ماتریس ۹ خانه می‌باشد) جریان دارد. بنابراین این را درست می‌کنیم و بعد می‌آئیم ۹ تا را اینسجا می‌نویسیم و سپس با این اضافه می‌کنیم و ۲۷ می‌شود. در آخر کار ۳ تا ۲۷ تا درست می‌کنیم که دیگر در جدول تعریف می‌بریم.

(س): بر این اساس ادامه مطلب را بفرمائید.

۱/۱/۱ - اروم وجود تقوم در ساده‌ترین تقسیم بندی (تقسیم به ۱)

(ج): سر جای خودش تامل روی این مطلبی که بیان کردم لازم است. به عبارت دیگر اگر بخواهیم روی روند مباحث برویم اول باید یک مفهوم را به ۳ مفهوم تبدیل کنیم و بعد ۳ تا را به ۹ تا تبدیل کنیم و بعد ۹ تا را به ۲۷ تا و بعد ۳ تا ۲۷ تا درست کنیم و در آخر سراغ جدول تعریف برویم.

(س): لذا ۳ تای اولی را که درست کردیم حتماً باید منزلت داشته باشند، یعنی یک مفهوم را فقط برای آن ۳ مفهوم ذکر کردیم، مثلاً می‌گوییم: «مقاطع، مراحل، سطوح» اولین تقسیم فرضاً «خاستگاه» می‌باشد یا مثلاً «خاستگاه»، جایگاه، پایگاه» اولین تقسیم روند می‌باشد. به تعبیر دیگر

پایگاه؛ ولی این هرگز مفهوم خاستگاهی نمی تواند بدهد.

۲/۱ - عدم تقویم اوصاف در احتمال ۲

(س): یعنی مقاطع را جدا، مراحل را جدا و سطوح را هم جدا کرده‌اید.

(ج): بله. گفته‌ایم این را بگذارید مقطع‌های «اصلی، فرعی و تبعی» یعنی مرحله‌های اصلی، فرعی و تبعی و سطح‌های اصلی، فرعی، تبعی؛ که در این صورت مفاهیم قسمت مقاطع، ناظر به مفاهیم قسمت مراحل و سطوح نخواهد بود.

احتمال ۳: کوچک کردن مجموعه از طریق ضرب سه وصف اصلی «خاستگاه، جایگاه، پایگاه»

(س): طبق این راهی را که ما می‌گوئیم نباید اینگونه بشود.

(ج): این همان کاری نیست که شما پیشنهاد می‌کنید.

(س): خیر پیشنهاد حقیر این است که برای هر کدام از خاستگاه منطقی، جایگاه موضوعی، پایگاه ارزشی ۳ وصف بگوئیم و آن ۹ وصف را در هم ضرب بکنیم و بجای مقاطع، مراحل و سطوح که در اولی آمده در دومی ۳ وصف دیگر متناظر با مقاطع مراحل سطوح بیاوریم و در سومی هم ۳ وصف دیگر بگوئیم. یعنی ۳ وصفمان که می‌خواهد ۹ وصف بشود هر کدام از آن یک وصفها باید ۳ وصف بشود و آن وقت آن ۹ وصف اگر به همدیگر سطر و ستون بشوند و در هم ضرب شوند آن وقت این خاصیت پیدا می‌شود که ناظر بر همدیگر شده‌اند، یعنی اگر مقاطع مراحل و سطوح در ۳ تای آن یکسان تکرار نمی‌شد...

هر تقسیمی را که اول آوردید باید ۳ تای اولی آن متقوم باشند، یعنی دو تا ۳ تایی که برای مرحله ۲ قرار می‌دهید باید متقوم باشند و همچنین ۹ تایی که باید از ضرب آنها بدست بیاورید باید متقوم باشند و همچنین ۸۱ که در جدول تعریف می‌رود باید متقوم باشند.

(س): هم باید متقوم باشد و هم باید از ۳ بعد در آن باشد، یعنی ۳ تایی که می‌گوئیم باید ۳ ناظر به ۳ بعد آن باشد و ۹ هم باید همینطور باشد.

۲- احتمال ۲: کوچک کردن مجموعه از طریق ضرب اوصاف «مقاطع» در سه بخش «خاستگاه، جایگاه، پایگاه»

(ج): حال سؤال همینجاست وقتی خواستیم به ۲۷ تا اکتفا بکنیم آیا بیائیم ۲۷ تای مقاطع تنها را بگیریم که این یک فرض می‌باشد.

(س): اگر ۲۷ تای آن ۲۷ تای مربوط به بعد توسعه باشد...

(ج): خیر این یک سؤال مهم است، اگر شما ۲۷ تای آن را از مقاطع تنها بگیرید...

(س): یعنی ما باید هر یک از خاستگاه منطقی، جایگاه موضوعی و پایگاه ارزشی را به ۳ وصف توصیف کنیم.

(ج): دو نحوه تقسیم کردن می‌باشد این یک شکل از تقسیم که در عنوان اصلی ملاحظه می‌کنید «ولایت، تولی، تصرف»، «خرد، کلان، توسعه»، «سیاست، فرهنگ، اقتصاد»، «اخلاق، احکام، تکنولوژی» (عنوان کاربرد زیر ساخت ارزیابی روند تکامل اجتماعی). شکل دیگر تقسیم این است که در آن حتماً مقاطع‌ها را در کنار هم بیاوریم یعنی مقاطع مربوط به سه بخش خاستگاه، جایگاه و

۳/۱- لزوم تقسیم هر یک از سه بعد مجموعه به سه وصف و

ضرب نمودن آنها در هم

(ج): به عبارت دیگر جناب عالی می‌خواهید بفهمانید

ولایت، اخلاق...

(س): خیر اصلاً در تقسیمات ۹ گانه زیری نمی‌آید. اگر

ما بخواهیم کل مجموعه را کوچک کنیم (به تعبیر شما) باید

۱، ۳ شده و هر کدام از این ۳ تا مربوط به یک بعد باشد.

بعد ۳ که می‌خواهد ۹ بشود باید هر کدام از اوصاف مربوط

به یک بعد ۳ تا بشود، یعنی وصفی که مربوط به توسعه

بوده ۳ تا توسعه‌ای و وصفی که مربوط به ساختار بوده ۳

تای ساختاری و وصفی که مربوط به کارائی بوده ۳ تای

کارایی بشود. آنوقت این ۹ وصفی که داریم به جای این

قسمت خاستگاه منطقی که در هم ضرب کردیم...

۳/۲- عدم امکان ضرب اوصاف سطوح مختلف تقسیم در یکدیگر

(ج): خوب به سؤال بنده دقت فرمائید، وقتی بخواهیم

آن کاری را که حضرت عالی می‌فرمائید انجام بدهیم آیا

مشترکات ۳ وصف را بگیریم؟

(س): کدام ۳ وصف؟

(ج): می‌خواهیم ۳ وصف را یکی بکنیم.

(س): کدام ۳ وصف را می‌خواهیم یکی بکنیم؟

(ج): ۹ تای توسعه را می‌خواهیم ۳ تا و ۹ تای ساختار را

هم می‌خواهیم ۳ تا و ۹ تای کارایی را هم می‌خواهیم ۳ تا

بکنیم.

(س): بنده از آن طرف سؤال می‌کنم می‌گویم یکی را

چگونه ۳ تا می‌کنیم؟

(ج): دیگر آن معنوها نبودند، یعنی معنویهای قبلی ما

خاستگاه، جایگاه و پایگاه حاصل ضرب آن می‌شود

«خاستگاه مقاطع»، «خاستگاه مراحل»، «خاستگاه

سطوح» و دیگر ۳ تا قید را ندارد.

(س): خیر اصلاً نباید اینگونه ضرب کنیم. اگر در درون

بخواهید پیدایش، تغییرات، تکامل و ۹ وصف را در هم

ضرب کنید نمی‌آید بگوئید «مقاطع پیدایش»، «مقاطع

تغییرات» بلکه می‌گوئید «پیدایش بیرون» خود ۹ وصف را

در هم ضرب می‌کنید. در بالایی‌ها هم همینگونه می‌باشد،

وقتی ۳ تا ۳ وصف پیدا می‌کنیم، یعنی «خاستگاه منطقی،

جایگاه موضوعی، پایگاه ارزشی» فرضاً برای هر کدام ۳

وصف گفتیم و وقتی می‌خواهیم در هم ضرب کنیم

نمی‌گوئیم: خاستگاه منطقی مقاطع بلکه مثلاً می‌گوئیم:

مقاطع و به جای اینکه بگوئیم: مقاطع مقاطع باید اینجا

بگوئیم چون یکی می‌باشد و اگر اینجا ۳ تا چیز دیگر بود

مثلاً ولایت تولی و... بود می‌گفتیم مقاطع ولایت. البته

بحث جلسه، استدلالی شد و اصلاً قرار بود حضرت عالی

به بحث جدول عناوین را بیان و تعریف کنید.

(ج): می‌خواهیم ببینم چگونه اصول را تطبیق می‌کنید.

(س): ما این کار برگ را مفروض گرفته‌ایم و روی

عناوین آن بحث نمی‌کنیم والا اگر بخواهیم روی همین

کار برگ روند پژوهش تکامل بحث کنیم باید رابطه‌اش با

اوصاف فلسفه‌ای که داشتیم «توسعه، ساختار، کارایی»

معلوم بشود و اگر بخواهیم آن را معلوم کنیم باید این بحثها

را حل بکنیم. از جمله همین بحث که الان نباید «مقاطع،

مراحل، سطوح» به یک گونه تکرار بشود و بلکه باید هر

کدام از این ۳ تا، ۳ وصف مربوط به خودشان را داشته

باشند مثل همان حرفی که در «توسعه، ساختار، کارائی»

می‌زنیم. مثلاً در توسعه «جهت، عاملیت» و در ساختار و

کارائی اوصاف دیگری بیان می‌کردیم و لذا در ساختار مثلاً دو باره نمی‌گفتیم: «ظرفیت، جهت، عاملیت» و بلکه می‌گفتیم «محوری، تصرفی، تبعی» در جدول تعریف هم که خواستیم حداقل ۲۷ تا را توصیف بکنیم برای هر کدام از ۳ وصف «توسعه، ساختار، کارایی» از درونشان ۳ وصف معرفی کرده‌ایم و آن ۹ وصف را در هم ضرب کرده‌ایم. مشابه آن کار را که بخواهیم اینجا انجام بدهیم باید بیابیم مثلاً خاستگاه منطقی، جایگاه، موضوع، پایگاه ارزشی...»

۳/۳- تعیین طبقه‌بندی عناوین از طریق اوصاف

(ج): ضعف آن کار را بیان می‌کنم. (به این مطلب خوب عنایت بفرمائید) پس از اینکه ۹ وصف را به همدیگر مقید می‌کنید و ۲۷ خانه ۳ وصفی در می‌آوردید هر خانه ۳ وصف دارد که آن خانه‌ها را در ستون شاخصه می‌نویسید و با حفظ حد وسط آن به عنوان و اثر تقسیم می‌کنید و عنوان را وسط می‌گذارید. مگر ۲۷ عنوان مذکور در کاربرد عناوین وسط نمی‌باشند؟

(س): این قیودی که اینجا نوشته‌اید؟

(ج): بله اگر این عناوین برای جامعه از قبیل معرفی عناوین ربط باشند درست می‌باشد؟

(س): آیا می‌خواهید اینها را عناوین فرض کنید؟ اگر بخواهید عناوین فرض کنید نباید در هم ضرب کنید.

(ج): سؤال همینجاست اگر عناوین باشند، عناوین بریده از هم هستند یا منسوب به هم و نه ضرب شده در هم؟

(س): منسوب شدن آنها به هم، از طریق قیودی که مربوط به هر کدام از این عناوین است، معلوم می‌شود.

(ج): باصطلاح زیرساخت آنها.

(س): زیرساخت را از کجا باید بیاوریم؟

(ج): سؤال همینجاست (خوب عنایت بفرمائید) گاهی است که می‌گوئیم ما یک زیرساختی داریم برای پژوهش که این است. این در عین حال که برای پژوهش عنوان می‌باشد زیرساخت برای پژوهش خاص می‌باشد. به تعبیر دیگر پژوهش خاص که مثلاً مربوط به جامعه می‌باشد خودش زیرساخت برای پژوهش خاص تر می‌باشد که مربوط به فرهنگ می‌شود. گاهی است که شما می‌گوئید باید اینگونه تطبیق بکنیم که برای ارائه این ۹ عنوان هر ۳ تا خاص خودش باشد، یعنی ۳ تا برای توسعه، ۳ تا برای ساختار و ۳ تا هم برای کارایی ذکر شود. گاهی هم می‌گوئید: خیر اگر جدول، جدول عنوان می‌باشد عنوانهای بخشی را که زیر عنوانهای اصلی هستند حتماً باید تکرار بشوند.

(س): الان این قبل و بعدش با هم اصلاً جور در نمی‌آید، یعنی چنین کاری را نه قبلش و نه بعدش انجام نداده‌اید وسط چرا اینگونه شده است؟

(ج): حال جدولی را که بخواهد عناوین را معرفی بکند اگر عناوینش مختلف شد آنچه عناوین را پیوست می‌دهد و در یک شالکه می‌آورد چیست؟

(س): زیرساخت آن می‌باشد. مثل همینجا که حضرت عالی یک عناوینی را فرموده‌اید مثلاً «نظام فلسفه، فلسفه تکامل، الگوی ارزیابی» که این را جلو یک نفر بگذارید و بگوئید ربط آنها چگونه می‌باشد؟ می‌گویند: نمی‌دانم ولی وقتی بجای اینها بگوئید: مثلاً «پیدایش بیرون موجود، پیدایش بیرون مطلوب، پیدایش بیرون انتقال» آن

وقت نسبت بین آنها به راحتی معلوم می‌شود. یعنی همانطور که خود جناب عالی می‌فرمودید به اینکه از طریق نظام اوصاف نسبت بین عناوین معلوم می‌شود.

(ج): عنایت بفرمائید اول یک چیزی آنها را متصل می‌کند که آنها تحت یک عنوان «روند» هستند و باید یک عنوانی را برای کل بدهید. آن عنوان یک تقسیم اولیه می‌خواهد مثلاً «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» این ۳ بخش اگر تقسیمات مشابه نداشته باشند و تقسیمات آنها مختلف بشوند ابتدا به نظر می‌آید که دیگر مجموعه‌ای که روش و ابزار تقسیم آن هماهنگ باشد پدید نمی‌آید زیرا در نظر حداقل ارتکازی نمی‌توانید بگوئید: این ۳ تا مختلف باشد اما ابزار ما برای تقسیم واحد باشد. مثلاً ابزارتان برای تقسیم آنها بالای آنها می‌باشد، حال یک وقت است که می‌گوئید: ما این ۳ تای «مقاطع، مراحل و سطوح» را ابزار واحدی قرار داده‌ایم که به وسیله آن «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» را تقسیم می‌کنیم و یک وقت می‌گوئید: ما در ۳ جا با ۳ ابزار تقسیم می‌کنیم.

(س): خیر اصلاً ابزار تقسیم ما این نمی‌باشد. ابزار تقسیم ما آن است که از طریق آن قدرت تقسیم اوصاف را پیدا می‌کنیم، یعنی سر جای خودش باید ببینیم که اگر اوصاف فلسفی را تکثیر کردیم چگونه می‌توانیم به وسیله آنها متناظر پیدا کنیم و مرتباً آن را تنزل بدهیم؟ مثلاً بیائیم قید جامعه، قید صنف جامعه و قید فلان به آن بزنیم که اگر راه آن را پیدا نکنیم راه این مسئله پیدا شده است و ابزار آن هم همان است و لازم نیست ابزار آن مشابه اوصاف باشد.

۳/۴- رابطه اوصاف کاربرد پژوهش تحقیقات با اوصاف فلسفی

۳/۴/۱- تناظر خاستگاه، جایگاه، پایگاه، با ظرفیت، جهت،

عاملیت، (اوصاف توسعه)

(ج): برای روشن شدن مطلب نظام اوصاف را یک مرتبه بررسی می‌کنیم. شما در نظام اوصاف اصطلاحی (یعنی نظام اصطلاحات) اول می‌آید توسعه را در ساختار ضرب می‌کنید، آیا ۹ وصفی را که می‌دهد آنجا مشابه دارد یا خیر؟

(س): یعنی ضرب شده‌های آن مشابهت ندارد.

(ج): ضرب شده‌هایش مشابهت دارد. ملاحظه بفرمائید اینجا در سطر نوشته می‌شود «ظرفیت، جهت، عاملیت» و در ستون هم نوشته می‌شود «محوری، تصرفی، تبعی» زیر ظرفیت...

(س): می‌شود «ظرفیت محوری، ظرفیت تصرفی، ظرفیت تبعی»، «جهت محوری، جهت تصرفی، جهت تبعی»، «عاملیت محوری، عاملیت تصرفی، عاملیت تبعی» که هیچکدام با هم یکی نمی‌باشند. بله اگر خودش را در هم ضرب کنیم تکراری پیدا می‌شود.

(ج): حالا جای ظرفیت، خاستگاه نوشته شود، می‌شود «خاستگاه محوری، خاستگاه تصرفی، خاستگاه تبعی» و جایگاه می‌شود جایگاه محوری، جایگاه تصرفی، جایگاه تبعی، و پایگاه هم می‌شود پایگاه محوری، پایگاه تصرفی، پایگاه تبعی» حال آیا در سطر ۳ تا تکرار شده است یا خیر؟

(س): خیر قیده‌های آنها فرق می‌کند.

(ج): نه اینگونه نیست.

(س): یعنی آنجا وقتی ۲ تا در هم ضرب می‌شوند قرار

(ج): به نظر شما مختلف می آیند اگر ما تکرار کردیم و بالا ظرفیت را گذاشتیم و یا اگر اینجا نوشتیم «خاستگاه مقاطع، خاستگاه مراحل، خاستگاه سطوح» بلکه خاستگاه را بالای آن نوشتیم و زیر آن «مقاطع مراحل، سطوح» نوشتیم. می شود «مقاطع خاستگاه، مراحل خاستگاه سطوح خاستگاه»، آیا اینگونه می شود؟

(س): اول بیان کردم که هیچ وقت اینگونه خوانده نمی شود و هیچ وقت اینگونه اضافه نمی کنیم.

(ج): آن را برعکس کنیم و بگوئیم خاستگاه مقاطع...

(س): خیر اینگونه ضرب نمی کنیم، یعنی ما فرضاً در ضرب «توسعه، ساختار، کارایی» و «ظرفیت، جهت، عاملیت» هیچ وقت نمی گوئیم. «توسعه ظرفیت، توسعه جهت و توسعه عاملیت».

(ج): خیر ظرفیت را در «محوری، تصرفی، تبعی» ضرب می کنیم.

(س): بله باید اینگونه ضرب کنیم.

(ج): کلمه خاستگاه جای ظرفیت و کلمه جایگاه جای جهت و کلمه پایگاه جای عاملیت و کلمه مقاطع جای محوری و کلمه مراحل جای تصرفی و کلمه سطوح جای تبعی می باشد.

(س): پس نباید در دو سطح قرار بگیرد. اگر بخواهید این را جای آن قرار بدهید باید «ظرفیت، جهت، عاملیت» را جای «مقاطع، مراحل، سطوح» بگذارید و «محوری، تصرفی، تبعی» را جای «مقاطع، مراحل، سطوح» دومی بگذارید و «هماهنگی، وسیله، زمینه» را جای «مقاطع، مراحل، سطوح» سومی بگذارید.

(ج): اگر بخواهیم جدول ۸۱ درست کنیم.

نیست که انتزاعی بینیم و بگوئیم: این محوری و ۳ تای آن محوری شده و پشت بند همه محوری می باشد زیرا آن خاستگاه محوری و آن پایگاه محوری و آن دیگری جایگاه محوری می باشد.

(ج): پس شبیه هم شدند. در یک سطح نوشتیم «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» عوض آن گفتیم: بنویسید «ظرفیت، جهت، عاملیت» در ستون هم نوشتیم «محوری، تصرفی، تبعی» و آنها را ضرب کردیم، حال اگر بخواهیم همه را در سطح بنویسیم چگونه می شود؟

(س): الان ما این ۹ عنوانی را که از ضرب اینها پیدا شده اگر بخواهیم برای این دو قیدها یک عنوان درست بکنیم ۹ عنوان مختلف می شود.

(ج): اگر بخواهید درست کنید ولی اگر نخواهید درست کنید...

(س): اگر به فرض الان جای این «مقاطع، مراحل، سطوح» بخواهیم این دو قیدها را بنویسیم ۹ وصف دو قیدی مختلف می شود که هیچ کدام از آنها و قیدیشان با همدیگر یکی نمی باشد.

(ج): یعنی بالا اگر ظرفیت بود و ظرفیت محوری جای...

(س): می شد «ظرفیت محوری، ظرفیت تصرفی، ظرفیت تبعی» و در دیگری (پایگاه) می شد «جهت محوری، جهت تصرفی، جهت تبعی» و آنجا هم «عاملیت محوری، عاملیت تصرفی، عاملیت تبعی» می شد که هیچکدام مثل هم نمی باشند.

(ج): آیا به نظر نمی آید که زیربخشها مساوی باشند؟

(س): خیر ۹ وصف مختلف می باشند.

آیا اگر ۳ تا مربوط به خاستگاه شود می توان گفت «ساختار
طرفیت، ساختار جهت، ساختار عاملیت»؟

(س): یعنی مقاطع مراحل و سطوح را اوصاف ساختار
بگیریم؟

(ج): در اینجا اینگونه فرض کنیم.

(س): خیر نباید اینگونه باشد.

(ج): به عبارت دیگر در ۹ تایی که الان می گفتید می شد
در سطر، ۳ تا و در ستون هم، ۳ تا بنویسیم و دقیقاً وسط آن
عین همین ۹ تا در می آمد.

(س): خیر ما به آن اکتفا نمی کنیم.

(ج): اینکه بخواهیم اکتفا نکنیم یک حرف دیگری
می باشد یعنی می شود اکتفا نکرد و تا ۱۹ هزار تا کار ادامه
داد.

(س): خیر این نیست. یک اصلی در ذهن بنده می باشد
که براساس آن مطلب را خدمتتان بیان می کنم و آن اینکه ما
در هر سطحی بخواهیم مطلب را کوچک یا بزرگ بکنیم
باید ۳ بعد با هم کوچک یا بزرگ بشود، یعنی مثلاً
نمی توانیم توسعه اش را بگیریم و آن را کوچک و خرد
کنیم.

(ج): سؤال مهم این است که ما یک جدولی را داریم که
۸۱ مرتبه ظرفیت دارد، در آن جدول، جهت کجا می باشد؟
(س): جواب را در جدول تعریف داده ایم، یعنی با
منزلتهایی که برای آن تعریف می کنیم معلوم می کنیم که
منزلتش چیست؟

(ج): آنجا می شود یک عنوان را جای کل عناوین آورد
و فقط به منزلت تمسک کرد.

(س): تفاوت اینجا با اوصاف فلسفی از زمین تا آسمان

(س): خیر در همان ۲۷ تا همینگونه است.

(ج): خیر در ۲۷ تا اینگونه نیست.

(س): ۲۷ تایی که با این ۹ تا درست شده است.

(ج): خیر اگر بخواهید ۹ تا را در سطر بیاورید و
زیربخشهای آن را تمام کنید و بگوئید: جدول اول را تمام
کرده ایم، و نخواهید تا ۸۱ بروید باید اینگونه باشد. اگر
بخواهید مدل را تا آخر ببرید آن وقت باید آن را به ۸۱
برسانید.

(س): خود اینها در این مراحل که فرموده اید. مراحل
کوچک کردن را نشان می دهند، یعنی اینجا که ۲۷ تا
می باشد مربوط به ۱۹ هزار است و وقتی بالا می آید و ۹ تا
می شود این ۹ تا احتمالاً ۹ تا ۷۲۹ می شود، یعنی این ۳ تا
که می آید ۲۷ می شود. یعنی الان خود این خطهای افقی که
در کاربرد کشیده شده است کوچک کردن را نشان
می دهند و نمی توانیم از این طرف، عمودی برش بزنیم و
بگوئیم کوچک کردن اینگونه می شود.

(ج): یعنی غرض شما این است که نمی شود برای
سربزرگ سطر و ستون درست کرد؟ یعنی تا اینجا را سطر، و
اینجا را ستون گفتیم ولی ستونی که می تواند در هم ضرب
بشود و تا آخر بیاید.

(س): خیر آن سطر را نمی توانیم در این ستون ضرب
کنیم.

۳/۴/۲ - تناظر «مقاطع، مراحل، سطوح» با «محوری، تصرفی، تبعی»
(اوصاف ساختار)

(ج): می خواهیم بگوئیم این که خط زیرش کشیده
شده، یعنی ما اینجا یک کاری انجام می دهیم و به اینها
می رسیم. اول بیائیم کار قبلی آن را ملاحظه بکنیم ببینیم که

می باشد. ما در اینجا آن را تطبیق می کنیم.

(ج): در آنجا یک چیزی برای آن قائل نمی شوید و آن منزلت می باشد.

(س): از جناب عالی پذیرفتیم که منزلت به نسبت وجود داشته باشد.

(ج): اگر وجود منزلت را پذیرفتید می توانید چنین کاری بکنید. یعنی اگر منزلت، برای کارایی شارح بشود ایندو می توانند در هم ضرب بشوند، یعنی کارایی به منزلت در خود عنوان معلوم گردد؟

(س): بنده می گویم همین کار را درون آن هم بکنید. همان ۹ وصف اولی را در دو تای بعدی هم بیاورید و بعد بگوئید که منزلت آن در معنایش تفاوت ایجاد کرده است. یعنی ۹ وصف «پیدایش تغییرات، تکامل»، «بیرون، درون، ارتباط»، «موجود، مطلوب، انتقال» را بردارید و سه وصف «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» را همینگونه تکرار بکنید. می گوئید چرا تکرار شده است؟ می گویم: منزلت آن فرق می کند.

(ج): ملاحظه بفرمائید شما عناوینی را آورده اید ۲۷ عنوان روی متوجه ها می باشند که باید این کارایی را برای شما داشته باشند. کارایی عناوین باید این باشد که بتوانند نازل منزله ضرب شدن «توسعه، ساختار، کارایی» را تحویل بدهند. عناوین، این کار را از طریق مفهوم می کنند و در منزلتهای خاصی هم می شود، یعنی به نظر ما می آید که اینها در استدلال و جایگاه حتماً عناوین ساختار می باشند و در خاستگاه عناوین زمانی و توسعه و در پایگاه عناوین کارایی می باشند. در عمل تحقیق یک چنین چیزی را قائل هستیم. اگر چنین باشد آن وقت معنای آن این است که

ضرب اولی ضرب توسعه، ضرب دومی، ضرب ساختار و ضرب سومی ضرب کارایی می باشد و ضرب «ساختار، توسعه، کارایی» در هم در عنوانها آمده است. اولی «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» از قبیل اوصاف توسعه می باشد که بعداً یک بخش از عناوین زمانی را به خودش تخصیص می دهد.

(س): یعنی این را جای «ظرفیت، جهت، عاملیت» می گذارید؟

(ج): جای ظرفیت جهت و عاملیت.

(س): خوب گذاشتیم بعد چگونه می شود؟

(ج): بعد از آن مقاطع مراحل و سطوح را جای «محوری، تصرفی، تبعی» می گذاریم.

(س): که ساختار می شود.

۳/۴/۳ - لزوم یافتن سه وصف متناظر با «ماهنگی، وسیله، زمینه»

در جدول الگو

(ج): احسنست، کارایی خود اینها را در عناوین ذکر می کنیم، یعنی نمی آئیم ۳ تا قید دیگر بزنیم و ضرب بکنیم. (س): بله نکته همینجاست. مجهولش پیدا شد، یعنی ما ۳ تا...

(ج): صحبت شما این است که اگر ۳ تای دیگر باشد ۹ وصف اصلی بدست می آید که ضرب آنها ۲۷ تا می شود.

(س): ۲۷ تایی که شاخصه این عناوین می شوند.

(ج): آن وقت اگر ۲۷ تا شد آنها زیر این عناوین قرار می گیرند و این عناوین می توانند روی آنها قرار بگیرند. ما در جدول با همینها کار داریم نه اینکه سؤال کنیم پشت این چه چیزی می باشد؟

(س): خیر اگر برای این کارایی هم ۳ وصف دیگر

۳/۴/۵- رابطه سه وصف توسعه، ساختار، کارایی و تقسیمات آنها، با هم

و با مبنای نظام ولایت

به عبارت دیگر ۳ وصف «ساختار، کارایی، توسعه» از ضرب خود توسعه بدست آوردیم، یعنی اولین اوصاف را که در ولایت داشتیم خود «ظرفیت، جهت، عاملیت» بود، نه اینکه اول ۹ وصف داشتیم.

(س): سه وصف اولیه همان توسعه، ساختار، کارایی

بودند.

(ج): خیر اصلی ترین شاخصه ما چه چیزی بود؟

(س): همان توسعه، ساختار، کارایی است.

(ج): قبل از این ۳ تا چه چیزی بود؟

(س): قبل از اینها در فلسفه اش ولایت، تولی، تبعیت

بود که براساس آن «توسعه، ساختار، کارایی» بدست می آمد.

(ج): «ولایت، تولی، تبعیت» را ۳ مرتبه در خودش

ضرب می کنیم تا هر کدام از این اوصاف بدست بیاید.

(س): کدام اوصاف بدست بیاید؟

(ج): اوصاف ۹ گانه «توسعه، ساختار، کارایی» بدست

بیاید.

(س): «توسعه، ساختار، کارایی» ۳ تا می باشد.

(ج): منظور اینکه زیربخشهایش بدست بیاید.

(س): زیربخشهای آن را از ضرب خود «توسعه،

ساختار، کارایی» بدست آوردیم یعنی خود توسعه را سطر

و ستون کردیم...

(ج): مجبورید به ۳ وصف برگردانید و ۳ وصف را به

یک وصف برگردانید در این که صحبتی نیست؟ یعنی

بگوئید فاعلیت اصل می باشد و باید از فاعلیت به ۳ نحوه

داشته باشیم اینها را که در هم ضرب بکنیم ۲۷ وصف ۳

قیدی بدست می آید که شاخصه ها می شوند. برای هر کدام

از این ۳ قیدیها می توانیم یک عنوان بنویسیم که باید ۲۷

عنوان در آخر کار تحویل بدهیم. این ۲۷ عنوان منزلت

دارند یا خیر؟

(س): بله منزلت آنها را شاخصه ها به تبع منزلت ۳

قیدیها معلوم می کنند یعنی مثلاً برای پیدایش بیرون

موجود فرضاً یک منزلتی از نظر ما می باشد.

۳/۴/۴- غلبه وصف «ظرفیت» در ۹ عنوان خاستگاه، وصف، جهت

در ۹ عنوان جایگاه و «عاملیت» در ۹ عنوان پایگاه

(ج): آن وقت در عین حال در ۹ عنوان اول (خاستگاه

منطقی) منزلت زمانی اش غلبه دارد یا خیر؟

(س): اگر اینگونه تصور کنیم که اینها می شوند ضرب

«ظرفیت، جهت، عاملیت».

(ج): قید «جهت» در وسطی (۹ عنوان جایگاه

موضوعی) همیشه بیشترین بود که خانه وسط وسطی اش

هم ۳ تا جهت تنها بود. عاملیت هم این آخری (۹ عنوان

پایگاه ارزشی) بود که ۳ تا عاملیت آخرین اش بود.

(س): بله بعید نیست اینگونه باشد، بنده باید فکر

بکنم.

(ج): در اول ۳ ظرفیت کنار هم و در آخری ۳ تا عاملیت

در وسط هم ۳ تا جهت قرار می گیرد.

(س): وسط «توسعه، ساختار، کارایی» باید باشد.

(ج): جهت در عین حالی که خودش امر توسعه ای

می باشد پایگاه کیفیت است، یعنی پایگاه ساختار است.

ظرفیت پایگاه توسعه است در عین حالی که قید ساختار و

کارایی هم می باشد. عاملیت هم پایگاه زمانی کارایی است.

۳ قید آن بدست بیاید.

(س): که شده توسعه، ساختار و کارایی و بعد خودش را سطر و ستون کردیم.

(ج): اگر گفتیم مکان تولی به زمان دارد «زمان ساختار»، به چه چیزی تولی دارد؟ به جهت تولی دارد و «زمان کارایی» به عاملیت تولی دارد.

(س): «ظرفیت، جهت، عاملیت» را نمی‌توانید بالای سر «توسعه، ساختار، کارایی» بیاورید.

(ج): وقتی در هم ضربه بشوند سهم بیشتر مربوط به کدام است زمان یا مکان یا کارایی؟

(س): می‌توانیم بگوئیم سهم بیشتر مربوط به توسعه می‌باشد.

(ج): متغیر اصلی توسعه می‌باشد.

(س): بله باید بگوئیم توسعه نه ظرفیت.

(ج): اگر متغیر اصلی توسعه شد در خود توسعه متغیر اصلی چیست؟

(س): ظرفیت.

(ج): احسن، بنابراین ظرفیت اصل در توسعه و جهت اصل در ساختار می‌شود.

(س): اینکه جهت اصل در ساختار می‌شود مفهوم نیست.

(ج): موضوع ساختار موضوع کیفیتی می‌باشد و جهت اولین کیفیت مربوط به ظرفیت می‌باشد. یعنی کیفیت به نفس تعلق، و کارایی مرحله بعد از آن می‌باشد، به تعبیر دیگر کارایی به عاملیت تولی دارد همانطور که ساختار به جهت.

(س): بحث فلسفی شد و حضور ذهن ندارم.

(ج): شما در فلسفه رفتید ما هم همینطور ادامه دادیم. عنایت بفرمائید همیشه پایگاه فرهنگ به جهت می‌باشد و جهت هم اولین کیفیت مفروض در تعلق می‌باشد. ساختار امری کیفیتی می‌باشد که از نفس جهت نشأت می‌گیرد. یعنی باید اصطلاحات «توسعه، ساختار، کارایی» را ما بتوانیم ربط آنها را با همدیگر دقت کنیم و بگوئیم ۳ وصف ساختار بریده از ۳ وصف توسعه (محوری، تصرفی، تبعی) می‌باشد. به تعبیر دیگر تولی ساختار باید به جهت باشد. بنابراین ابعاد به هم نسبت دارند و در هم ملوک می‌باشند. ولی در عین حال اینگونه نیست که هیچگونه تفاوتی هم با هم نداشته باشند، یعنی در هم اشاعه دارند و اشاعه آنها هم غیر از تشابک می‌باشد.

۳/۵ - جمع بندی سه احتمال

(س): علت طرح این مباحث این بود که ما چگونه از این سربرگها استفاده کنیم؟ فرمودید: ما باید به گونه‌ای از اینها استفاده کنیم که وقتی به هر میزان اوصافمان را کوچک کردیم این اوصاف بگونه‌ای نباشند که از سایر اوصاف بریده شوند. به تعبیر دیگر بحث بر سر این بود که چگونه می‌شود این اوصاف را در عین حالی که بریده نشوند کوچک کرد؟

(ج): در ابتدای بحث دو اصل خدمتتان بیان کردیم اول گفتیم که باید تشابه وجود وصف به نحوه تشکیک می‌باشد، یعنی همانگونه که یک خانه می‌شود ۸۱ ظرفیت داشته باشد منزلتهای آنها می‌تواند مختلف باشد و یک خانه هم می‌شود ۸۱ عاملیت باشد و یک خانه هم بعضی از این و بعضی از آن را می‌تواند داشته باشد. لذا سانه‌هایی را که در یک جدول دارید نمی‌توانید بگوئید: بصورت

«خاستگاه مقاطع، خاستگاه مراحل، خاستگاه سطوح» و اینجا هم «جایگاه مقاطع، جایگاه مراحل، جایگاه سطوح» و اینجا هم «پایگاه مقاطع، پایگاه مراحل، پایگاه سطوح» این ضرب کردن از قبیل ضرب، «ظرفیت جهت، عاملیت» در «محوری، تصرفی و تبعی» خواهد شد. قید سوم را هم که پشت سر اینها می باشد اضافه و ضرب کنید. این هم عنوانی می باشد که جلوی هر کدام از آنها تا آخر گذاشته ایم. تا اینجا آیا برحسب قاعده به نظر شما تمام می باشد یا خیر؟

(س): بله.

(ج): یعنی عناوین ما روی ۳ تا خانه های ۳ قیدی آمده است، نهایت خانه های ۳ قیدی را دیگر اینجا ذکر نکرده ایم. اگر چنین باشد آیا می توانیم باز بیائیم این را یک مرحله کوچکتر بکنیم و این را درست کنیم؟

(س): دیگر همین است، یعنی با این تغییر این از ۱۹

هزار تا تبدیل به ۲۷ شد.

۳/۶- امکان تولید عناوین جدید از ضرب عناوین

(ج): در این مطلب خوب عنایت بفرمائید آیا وقتی که

این ۲۷ تا می شود خود عناوین قابل ضرب در هم می باشند

یا خیر؟

(س): خیر، اینکه نسبتشان به هم معلوم است و متقوم

به هم می باشند مثل این است که بگوئیم پیدایش تغییرات

موضوع...

(س): چگونه ۷۲۹ می شود؟

(ج): شما علیحده بلوک بلوک درست می کنید یا اینکه

مرتباً که ضرب می شود وجود پیدا می کنند؟ چگونه است

که این عناوین نمی توانند تکثیر بشوند؟

«مطلق» همه جا پیاده می شود زیرا مثلاً مدل حوزه با مدل دانشگاه و یا با مدل صنف بزاها فرق می کند و نمی توانید بگوئید: به همان اندازه که فرهنگ در حوزه و دانشگاه می باشد در صنف بزاز هم می باشد. ملاحظه کردن فرهنگ بزازی با ملاحظه کردن فرهنگ حوزه یک فاصله بسیار مهمی دارد و لذا هر چند خانه ها آنها با هم مشابهت دارند ولی نحوه قرارگیری آنها با همدیگر نمی تواند مطلقاً یکی باشد.

اصل دومی که بیان کردیم این بود که در این جدول که مشابهت تشکیکی می باشد ولو یک بلوک خاستگاه را هم در هم ضرب کنید و ۳ تای آن را در هم ضرب نکنید، باید ۳ تا را به نحوه «تشابه وصفی» داشته باشید.

(س): یعنی می فرمائید اوصاف توسعه را در هم ضرب می کنیم و عنوانهایی برای آن می گوئیم که آن عناوین تقوم به ساختار کارایی هم دارند.

(ج): عناوین باید داشته باشند. این حداقل فرض می باشد. یک فرض دیگر می باشد که مقاطع آنها را علیحده جدا کنیم.

(س): که آن هم غلط می باشد.

(ج): فرض دیگری که فرض آخر می باشد این است که بیائیم ۳ قید بیاوریم و عنوان بزیم. عنوان زدن هم به این صورت که بگوئیم: پشت این زیرساخت یک عنوان می باشد حالا فرضی را که جناب عالی می فرمائید بر همان اساس جلو می رویم.

(س): اگر بر آن اساس طول می کشد آن را رها کنید.

(ج): سریع به آن اشاره کنم و شما فقط یک نکته را توجه کنید. وقتی ضرب می کنید اینجا می نویسید

زیربخش تان را حل کنید زیرا این زیربخش می باشد و سه دانه از اینها هر کدام جای یک دانه از این را می گیرد.

(س): پس این کوچک شده آن معنایی که می گوئید نمی باشد. یعنی یک بخش از یک مجموعه می باشد فرضاً ۲۷ تا از ۷۲۹ تا می باشد.

(ج): این ۲۷ از ۸۱ می باشد. یعنی این مربوط به خانه خاستگاه است و باید یک دانه دیگر جهت جایگاه و یک دانه هم جهت پایگاه درست کنیم، و این بدین معناست که ما یک سطح از عناوین را خرد کرده ایم. مثل اینکه کل این را به عنوان واحد شماره یک بگیرد که به ۳ دانه تبدیل شده است و در سطح دوم هم ۹ تا بشود یعنی ۹ تا از این کاربرگها را داشته باشیم و بعد باز آن را هم کوچک کنیم تا ۲۷ دانه از اینها بشود که در نتیجه دیگر جای دانه دانه باکسها، این برگهها را ببینیم. ما یک بار آنها را تا عناوین پژوهش آوردیم. پس آن را تبدیل به یک تولید دیگری نموده ایم. یعنی مثلاً شما در اینجا درصدد تولید تغییری در حوزه هستید، لذا الگوی برنامه حوزه را می دهید.

(س): این عنوان حوزه را دارد یا نه؟

(ج): خیر قید حوزه را ندارد ولی قید بزرگ شدن یک بخش از این را دارد، این مقید به حوزه می شود. البته یادمان نرود که زیربخش این هم می باشد، یعنی در حقیقت ما این جدولی را که داریم و عناوینی که دارد عین عناوین اینجا می باشد «پیدایش، تغییرات، تکامل» که در آن قیدها به همدیگر مقید شده اند و می خواهیم برای آنها عنوان بگذاریم که این، عنوان آن می شود. در این جا که این عنوان را داریم می گوئیم: با دو کار برگ دیگری که کنار این می باشد هشتاد و یکی می شوند.

(س): می خواهم بگویم تکثیر عناوین به تبع تکثیر اوصاف می باشد.

(ج): خیر یعنی از اینکه ۲۷ تا شد و عنوان زدید معنا ندارد قیدها را از ۳ قیدی به ۹ قیدی و از ۹ قیدی به ۸۱ قیدی تکثیر کنید.

(س): چرا قیدها که اضافه شوند عنوانها هم به تبع باشند؟

(ج): آیا اگر عنوانها اضافه شود مگر ضرب کردن اینها در هم و بالای سر آنها گذاشتن عنوانهای جدید نمی باشد؟ (س): بله.

(ج): پس آیا این سطح بعدی عناوین نمی باشد؟

(س): سطح بعدی یعنی چه؟ الان در سطح ۲۷ تا می باشد.

(ج): خیر، یکی از بخشهایی است که ۳ تا از اینها ۸۱ می شود یعنی اینجا اولین جایی است که آن را به ۳ مجموعه و بعد به ۹ مجموعه تبدیل کرده اید و خود این کاربرگها تماماً جای یک دانه قرار می گیرد. سپس ۲۷ مجموعه می شود که به ۷۲۹ تا ارتقاء پیدا می کند.

(س): چگونه ۷۲۹ تا می شود؟

(ج): ۷۲۹ تایی می شود که در این جدول قرار دارد. ولی این، یک دانه آن می باشد، البته یک دانه را نه از سطح ۷۲۹ بلکه از سطح ۸۱ گرفته ایم چون خود بردن این تا ۷۲۹ باز کار می برد.

(س): اگر ما الان بخواهیم یک چنین کاری بکنیم آیا برای اینکه بخواهیم این را درست کنیم باید آن را داشته باشیم یا خیر؟

(ج): نباید این عناوین را داشته باشید تا تناظر نسبی

را با مجموعه مادون خودتان و ثانیاً: ربط منطقی‌تان با طرف مقابل. به ذهن ما می‌آید در این کاری که انجام گرفته باید این کار در آن اهتمام شده باشد، یعنی اگر این جدول نبود و شما می‌خواستید بگوئید: ما از خود این جدول این را می‌نویسیم سؤال می‌شد چه لزومی دارد؟ آیا به صرف تشابه اکتفا می‌کردید یا اینکه می‌توانستید ارتباط آن را با زیرساختان قاعده‌مند کنید؟

(س): می‌توانستیم قاعده‌مند کنیم.

(ج): قاعده آن چگونه معین می‌شود؟ یعنی اگر یک تخمینی را بگوئید، باید بتوانید ربط تخمینتان را هم بگوئید.

(س): بله، ولی شیوه آن تفاوت می‌کند.

(ج): آیا عناوین هم می‌توانند نظام داشته باشند، یعنی ۲۷ تا و ۲۹ تا بشوند؟ آیا نظام عناوین هم دارید؟ یا فقط نظام اصطلاحات دارید؟

(س): نظام عناوین هم می‌باشد.

(ج): مگر نظام عناوین بر نتیجه‌های ۳ تایی یک عنوان مرتباً نمی‌آید و مرتباً ۳ تا، ۳ تا حذف بشود؟

(س): از عناوین حذف بشود؟

(ج): بله یعنی فرق عنوان با اصطلاح در این است که ما در اصطلاح، خود مضمیرتان ذکر می‌شود، اما در عنوان اصلاً نمی‌آید زیرا عنوان می‌آید روی ۳ تا قید قرار می‌گیرد. بعد ۳ عنوان دیگر کنار آنها می‌آید و برای آنها یک عنوان ذکر می‌شود و اصلاً دیگر آن ۳ تا عنوان نمی‌باشد. یعنی کلاً با قید تمام نمی‌کنید بلکه عنوان، اسم منتجه می‌باشد و اسم منتجه نباید به همدیگر اضافه بشود. آن وقت اگر اسم منتجه شد باید یک وصف خاصی را که در

(س): آنها مربوط به چه چیزی می‌باشند؟

(ج): خرد شده این ۳ تا به هم متقوم می‌باشند و نحوه تقوم آنها از منزلتهای آنها مشخص است؛ چرا؟ برای اینکه ما بتوانیم این جدول را در سطح متنازلش مطرح کنیم و بحث را در یک بخش از اوصاف ببریم.

(ج): اگر بخواهید در ۳ بخش بروید باید در ۳ کاربرد بنویسید. یعنی ۸۱ پاراگراف برای تفهیم به غیر خودتان بنویسید و شما حتماً قدرت این کار را ندارید.

(س): ما باید بتوانیم موضوع مورد بررسی مان را در سطح ۲۷ تا توصیف بکنیم.

(ج): ما باید عنوان فلسفی مان را در ۳ سطح پایین بیاوریم.

(س): یعنی ما باید بتوانیم همین ۲۷ عنوان را که در جدول روند تکامل داریم متنازل کنیم و بگوئیم: می‌توان موضوع حوزه را در سطح ۲۷ وصف دید. به عبارت دیگر اگر ما دنبال این هستیم که در سطح ۲۷ تا حوزه را توصیف کنیم دیگر لازم نیست که یک بخشش را در هم ضرب نموده و تا پائین به همین شکل برویم.

(ج): در حقیقت علت این کار، این است که وقتی بخواهید نظم منطقی آن را نزد خودتان حفظ کنید باید اینگونه که گفته شد عمل کنید.

(س): نظم منطقی چه چیزی را؟

(ج): یعنی نظم منطقی عناوینتان و ارتباطش را با این قاعده‌مند کنید یعنی نگوئید هر چیزی را گذاشتیم این می‌شود، و نظم مفاهمتان هم به طرفی که این جدول را می‌خواند.

شما باید دو مطلب را رعایت کنید. اولاً ربط منطقی‌تان

می شود.

به عبارت دیگر نظام آموزشی و نظام پژوهشی حوزه، به نظام منطقی حوزه بازگشت می کند. حتی ارزیابی هایی که الان دارند می کنند به همین برمی گردد.

برادر محسنی: در عنوانی که اخیراً فرمودید، «پیدایش عوامل موجود» را شرایط موجود دانستید آن وقت شرایط موجود... یعنی پیدایش شرایط موجود را ما نظام فلسفی بگیریم و پیدایش عوامل موجود را می گوئیم شرایط موجود.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: به عبارت دیگر «درون، بیرون، ارتباط» را یک بار به شکل دیگری تعریف کرده اید که به آن گفته اید «شرایط، عوامل، موضوع» که می گویند بر این اساس ما این طرف شرایط که اول کار ذکر کرده بودیم و گفتیم: ضرورت بعد نظام فلسفی آن... یعنی وقتی نظام فلسفی را ذکر می کردیم ضرورت را، می گفتیم باید نظام تعریف و یک نظام نیازمندی داشته باشیم و نسبت بین نظام نیازمندی و نظام توصیف ضرورت را نتیجه دهد. حال همان نظام فلسفی را آورده ایم و اینجا ذکر کرده ایم و لازم نیست نظام فلسفی را بیرون بگذاریم یعنی نظام فلسفی شما بیرون از موضوعتان می باشد ولی نه به معنایی که به درونش ربط نداشته باشد.

(س): در مباحثه دقتی که کردیم این بود که شما قبلاً فرمودید: شرایط را که آن بالا می باشد عوامل درون می گیریم و شرایط موجود که آن زیربخش عوامل بود درون بود. آن وقت این شرایط موجود، بیرون می شود و به لحاظ قیدش بیان می کنم که درست نظیر همین در ۱/۴ هم وجود دارد، که تغییرات شرایط موجود، تحت عنوان روند گذشته

منتجه لحاظ می شود برساند. یعنی شما می گوئید که یا باید با تکرار قیود باشد که این کار در عناوین و شاخصه ها نمی شود.

(س): می فرمائید این سه عنوان را کنار هم می گذاریم و یک عنوان برای همه آنها قرار می دهیم. که آن عنوان باید قید نداشته باشد که بعد از آن باید ۳ شیء مجزای مستقل تحویل بدهید.

۴- بیان ارتباط بعضی عناوین جدول الگو با اوصاف سه قیدی

(س): حضرت عالی جدول عناوین را مرقوم فرموده بودید و فرمودید برای هر کدام از این عناوین ما باید ۳ شاخصه معرفی بکنیم.

(ج): حالا باید یک تطبیق به حوزه پیدا بکند و دو باره شاخصه های منطقی برای مطلب ذکر شود، یعنی اگر ما بخواهیم شاخصه بگوئیم باید یک سری شاخصه برای عناوین جدول عام شامل بر هر موضوع و یک سری شاخصه برای عناوین جدول جامعه و یک سری شاخصه برای کاربرگی که برای حوزه بکار گرفته می شود بگوئیم و می توان هم ۲ تای آن را حذف و بیائیم شاخصه حوزه را بگوئیم.

(س): آیا برای خود این جدول عناوین عام توضیحی لازم نمی بینید.

(ج): مگر اینکه سؤال در باره خود موضوع داشته باشید نه شاخصه. مثلاً اگر بخواهیم روند گذشته اصطلاحات حوزه را بر این اساس بسنجیم که حوزه چه چیزهایی دارد؟ دارای سه وضعیت روحی، ذهنی و عینی می باشد که ذهنی، کار عینی آن و نظام آموزشی اش

ضعیف شده. یعنی از راه ملاحظه سیر گذشته می توان تغییرات موجودش را مطالعه کنیم. در اینجا پزشک برای حفظ تغییرات یک پرونده درست می کند تا اینکه وقتی می خواهد نسخه بدهد، بداند تغییرات مریضی قبلاً تاکنون چگونه بوده است؟ یعنی وضعیت موجود قابل مطالعه نمی باشد، مگر اینکه مطالعه گذشته اش هم باشد. یعنی اگر الان بخواهید تغییرات حالیه آن را ببینید می گوئیم این، محصول چه چیزی می باشد و چه روندی او را به اینجا رسانیده؟ بعد اگر تغییرات آینده را پیش بینی نکنید محال است که به مطلوب برساید مگر انتزاعاً، یعنی می شود هدف گذاری انتزاعی کرد. مثلاً اگر من تغییر در تکنولوژی غرب را ابدأ نسجم و تغییرات در روحيات و در اقتصاد را هم نسجم و نسبت آنها را هم به ایران نینم و بعد بگوئیم: هدف ما رسیدن به فلان نقطه مطلوب است، این ممکن نیست زیرا شما که قرار نیست بریده و منفصل از دنیا جلو بروید؟ شما باید هر قدر که بتوانید برای آیند یک منحنی رسم بکنید که هر مقدار اطلاعات شما دقیق و فلسفه تان عمیق باشد می تواند برآوردتان دقیق تر باشد ولی حتماً باید نسبت به آینده برآورد داشته باشید تا بتوانید تازه بعد از این مراحل تغییر را ملاحظه کنید والا در غیر این صورت، مراحل تغییر ملاحظه شدنی نمی باشد. البته می شود مراحل را انتزاعی تصور نمائیم مثلاً روی کاغذ طراحی کنیم که حوزه خوب است تا ۵ سال اینگونه بشود، ۲ سال دیگر اینگونه بشود، و تا ۶ سال آنگونه بشود، ولی انقلاب که این حرفها را نمی فهمد! یعنی این ادراک ما از انقلاب ادراک ضعیفی می باشد.

والتسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مطرح شده یعنی شرایط موجود... مگر اینکه بگوئیم اصلاً معنای این ۳ تا قیدی که با هم ترکیب می شوند و عنوانی را نتیجه می دهند، نسبت به آن دقت لغوی و لفظی بنمائیم و باید هم این کار را بکنیم.

(ج): از حضرت عالی سؤال می کنم تا ببینیم آیا این اصطلاح اصطلاح درستی می باشد یا خیر؟ شما می فرمائید: «۱/۴» تغییرات شرایط موجود، عنوان آن روند گذشته گردیده است. اگر اینها را به صورت قید بیاورید یعنی بگوئید: تغییرات شرایط موجود، اینجا جهت تحقیق در روند گذشته، شما شرایط موجود را که بررسی کنید ملاحظه می کنید مثلاً یک شرایط موجود از روحانیت دارید خوب در اینجا تغییرات آن را چگونه می توانید بسنجید که موجود باشد؟ در اینجا باید گذشته را به اضافه حال لحاظ کنیم.

سؤال مهم این است که تغییر با موجود و تغییرات موجود چه چیزی می شود؟

برادر پیروزمند: تغییرات موجود می شود روند آینده.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: آن وقت تغییرات مطلوب

چه چیزی می شود؟

(س): تغییرات مطلوب یعنی خود مطلوبیت هایتان را

تغییر دهید.

(ج): به نظر ما اینگونه می آید که برای پیدایش آنچه که

الان دارید ارزیابی نسبت به گذشته وجود دارد یعنی مثلاً

اگر کسی گذشته آقای پیروزمند را مطالعه کند، قطعاً

موجودیت فعلی تغییراتش را می تواند معرفی بکند. یا مثلاً

اگر دستگاه گوارش ایشان ضعیف باشد باید بگوئیم ایشان

چون ۱۰، ۱۲ سال حرکت نکرده دستگاه گوارش وی

کاربرک ارزیابی «روند پژوهش تکاملی» دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

شماره کاربرگ:

عنوان پژوهش:

پایگاه ارزشی پژوهش			جایگاه موضوعی پژوهش			خاستگاه منطقی پژوهش		
سطوح	مراحل	مقاطع	سطوح	مراحل	مقاطع	سطوح	مراحل	مقاطع
<input type="checkbox"/> مصداق	<input type="checkbox"/> تألیف	<input type="checkbox"/> نقد	<input type="checkbox"/> نسبت	<input type="checkbox"/> ثبوت	<input type="checkbox"/> مبادی	<input type="checkbox"/> موجود	<input type="checkbox"/> بیرون	<input type="checkbox"/> پیدایش
<input type="checkbox"/> فلسفه	<input type="checkbox"/> تصنیف	<input type="checkbox"/> نقض	<input type="checkbox"/> استناد	<input type="checkbox"/> اثبات	<input type="checkbox"/> مبانی	<input type="checkbox"/> مطلوب	<input type="checkbox"/> درون	<input type="checkbox"/> تغییرات
<input type="checkbox"/> روش	<input type="checkbox"/> تأسیس	<input type="checkbox"/> طرح	<input type="checkbox"/> تناسب	<input type="checkbox"/> آثار	<input type="checkbox"/> نتایج	<input type="checkbox"/> انتقال	<input type="checkbox"/> ارتباط	<input type="checkbox"/> تکامل

کد منتهی به: ۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

عناوین فرعی پژوهش:

کاربرک شاخصه‌های ارزیابی «روند تکامل اجتماعی»

شماره کاربرگ:

عنوان اصلی:

ترسیم سطوح روند تکامل اجتماعی			ترسیم مراحل روند تکامل اجتماعی			ترسیم مقاطع روند تکامل اجتماعی		
سطح تبعی	سطح فرعی	سطح اصلی	مرحله تبعی	مرحله فرعی	مرحله اصلی	مقطع تبعی	مقطع فرعی	مقطع اصلی
<input type="checkbox"/> ن تولید	<input type="checkbox"/> شکل گرفته	<input type="checkbox"/> سیاست	<input type="checkbox"/> ن دولت	<input type="checkbox"/> اسلامی	<input type="checkbox"/> توسعه	<input type="checkbox"/> م انسانی	<input type="checkbox"/> اخلاق	<input type="checkbox"/> ولایت
<input type="checkbox"/> ن توزیع	<input type="checkbox"/> شکل پذیر	<input type="checkbox"/> فرهنگ	<input type="checkbox"/> ن اجتماعی	<input type="checkbox"/> التقاطی	<input type="checkbox"/> کلان	<input type="checkbox"/> م اجتماعی	<input type="checkbox"/> احکام	<input type="checkbox"/> تولی
<input type="checkbox"/> ن تبدیل	<input type="checkbox"/> تکون اولیه	<input type="checkbox"/> اقتصاد	<input type="checkbox"/> ن خانواده	<input type="checkbox"/> الحادی	<input type="checkbox"/> خرد	<input type="checkbox"/> م طبیعی	<input type="checkbox"/> تکنولوژی	<input type="checkbox"/> تصرف

کد منتهی به: ۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

عناوین فرعی:

کاربرک زیر ساخت ارزیابی «روند تکامل اجتماعی»

شماره کاربرگ:

عنوان اصلی:

ترسیم پایگاه روند تکامل اجتماعی			ترسیم جایگاه روند تکامل اجتماعی			ترسیم خاستگاه روند تکامل اجتماعی		
سطوح	مراحل	مقاطع	سطوح	مراحل	مقاطع	سطوح	مراحل	مقاطع
<input type="checkbox"/> ن تولید	<input type="checkbox"/> ن دولت	<input type="checkbox"/> م انسانی	<input type="checkbox"/> شکل گرفته	<input type="checkbox"/> اسلامی	<input type="checkbox"/> اخلاق	<input type="checkbox"/> سیاست	<input type="checkbox"/> توسعه	<input type="checkbox"/> ولایت
<input type="checkbox"/> ن توزیع	<input type="checkbox"/> ن اجتماعی	<input type="checkbox"/> م اجتماعی	<input type="checkbox"/> شکل پذیر	<input type="checkbox"/> التقاطی	<input type="checkbox"/> احکام	<input type="checkbox"/> فرهنگ	<input type="checkbox"/> کلان	<input type="checkbox"/> تولی
<input type="checkbox"/> ن تبدیل	<input type="checkbox"/> خانواده	<input type="checkbox"/> م طبیعی	<input type="checkbox"/> تکون اولیه	<input type="checkbox"/> الحادی	<input type="checkbox"/> تکنولوژی	<input type="checkbox"/> اقتصاد	<input type="checkbox"/> خرد	<input type="checkbox"/> تصرف

کد منتهی به: ۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

عناوین فرعی:

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تعریف ۸ عنوان از عناوین جدول الگوی تنظیم برنامه حوزه

فهرست

- ۱- «هدف حوزه» سرپرستی توسعه ظرفیت ایمان جامعه
- ۱/۱- امکان «تعیین هدف» پس از تعیین «فلسفه تکامل و شرایط مطلوب»
- ۱/۱/۱- هدف، معرف نحوه مقابله با کفر
- ۱/۱/۲- هدف، معرف هدف کل برنامه
- ۱/۲- فردی معنا شدن تدین در ارتکازات موجود حوزه و آثار آن
- ۱/۲/۱- مطلوبیت محدودیت ارتباطات در تدین فردی
- ۱/۲/۲- قابل تحلیل نبودن رفتار بسیجیان جبهه براساس تدین فردی
- ۱/۲/۳- لزوم آشنایی با مسائل و مصالح عالم اسلام در زهد اجتماعی
- ۱/۲/۴- مطلوبیت زهد فردی، در زمان تقیه

- ۳ - ۱/۲/۵ - عدم امکان اداره جامعه بر اساس زهد فردی
- ۴ - ۱/۳ - انجام سرپرستی «توسعه ظرفیت ایمان جامعه، هدف اصلی حوزه
- ۴ - ۱/۳/۱ - تناسب پیش بینی ۴۰ سال به عنوان دوره تکامل اجتماعی با انسان محوری
- ۵ - ۱/۳/۲ - تعیین هدف حوزه متناسب با ارزیابی عینی
- ۵ - ۲ - «موضوع فعالیت حوزه» ارائه احکام «توصیفی، تکلیفی، ارزشی»
- ۶ - ۲/۱ - «منزلت حوزه» ولایت فرهنگی جامعه است بدون لزوم ربط سازمان با حکومت
- ۶ - ۲/۲ - انفعال و انزوای روحانیت حاصل حضور در صحنه های اجتماعی بدون در اختیار داشتن ابزارهای لازم
- ۱۰ - ۳ - «روند گذشته حوزه» تعیین کننده تغییرات فعلی آن
- ۱۲ - ۴ - «روند آینده حوزه» تعیین کننده نیازمندی های آینده آن
- ۱۲ - ۴/۱ - افزون شدن فشارهای فرهنگی بر حوزه در آینده
- ۱۳ - ۴/۲ - قابلیت انتساب حکومت به اسلام، از طریق ابزارهای حوزوی
- ۱۳ - ۴/۳ - افزایش مقدرات حوزه نسبت به گذشته
- ۱۳ - ۵ - «مراحل تغییر حوزه» تعیین کننده مراحل اصولی تولید و اجرای طرح
- ۱۴ - ۵/۱ - بیان دو شیوه در جذب افراد به حوزه
- ۱۶ - ۵/۲ - تعیین مراحل، از نسبت بین «مقدرات» حاصل از روند گذشته و «مشکلات» حاصل از روند آینده
- ۱۶ - ۵/۳ - کیفی بودن تعیین مراحل
- ۱۷ - ۶ - «عوامل متغیر حوزه» تعیین کننده وضعیت روانی، ذهنی و عینی آن
- ۱۷ - ۷ - «عوامل تغییر حوزه» تعیین کننده ابزارهای تغییر آن (با توجه به شرایط حاکم)
- ۱۸ - ۸ - «استراتژی حوزه» تعیین کننده محور ماهانه فعالیتها (مقابل با کفر)

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۱۲
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۰/۲۴
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۱/۰۱
ویراستار:	برادر نیک منش	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۱/۰۱
حروفچینی:	بهینه سازان نشر، پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۲۴/۱۰/۷۴

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۱۲

تعریف ۸ عنوان از عناوین جدول الگوی تنظیم برنامه حوزه

۱- «هدف حوزه» سرپرستی توسعه ظرفیت ایمان جامعه

۱/۱- امکان «تعیین هدف» پس از تعیین «فلسفه تکامل

و شرایط مطلوب»

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث در باره این است که آیا نسبت بین هر دو خانه اول که در سطر واقع شده‌اند می‌تواند خانه سوم را نتیجه بدهد یا خیر؟ یعنی ارتباط بیرونی و درونی که متنازل در پائین‌ترین حد خود باشد آیا خانه سوم را تحویل می‌دهد یا اینکه اگر آن را نتیجه نمی‌دهد لااقل خصوصیتی از آن را می‌تواند معرفی کند یا خیر؟ مثلاً اگر «فلسفه تکامل» را داشته باشیم آنگاه به یک نسبت تقریب می‌توان «شرایط مطلوب درونی» را ملاحظه نمود. البته این لحاظ لحاظی به نسبت تقریبی است چرا که نمی‌توان شرایط درون را به تنهایی از بیرون بدست آورد ولی اینگونه هم نیست که ربط بین آندو قطع باشد. چون ستون دوم، ستون درون است و ستون اول هم ستون بیرون. حال اگر فلسفه تکامل و شرایط مطلوب...

برادر پیروزمند: براساس مطالب قبلی، در خانه ۱/۲ «شرایط موجود» را گذاشته بودیم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: آنچه را که می‌گوئیم

«هدف» است آن را در کدام سطر آورده بودید؟

(ب): «هدف را در سطر دوم آورده بودیم. درست

است! لذا همان فلسفه تکامل و شرایط مطلوب را که فرمودید صحیح است.

(ج): حال اگر «فلسفه تکامل» و «شرایط مطلوب» را

ذکر کنیم آیا می‌توان هدف‌گذاری نمود؟ بله اگر آن را از

«ضرورت» بریده باشیم بنحوی می‌توان هدف‌گذاری کرد؛

یعنی اگر آن را از قبل خودش که ضرورت و نیازمندی و کلاً

اموری که به عینی شدن این امر کمک می‌کرد ببریم آنگاه

هدف‌گذاری بگونه‌ای دیگر خواهد بود.

۱/۱/۱- هدف، معرف نحوه مقابله با کفر

مثلاً فلسفه تکامل می‌گوید درگیری با کفر، منشأ کمال

است (هر چند که الان نمی‌خواهیم آن را به صورت خرد

مطرح کنیم لذا در سطح کلان قائل به درگیری با کفر

می‌شویم) و اما شرایط مطلوب هم به این است که کفر

منزوی شود. حال آیا این دو امر می‌توانند هدف خاصی را

که متناسب با این زمان باشد برای ما تعریف کنند؟ یعنی

مقابله با کفر در این زمان بجه صورت است؟ اگر ما تا «ضرورت» را تکمیل کرده و «نظام نیازمندیها» را هم تعریف کرده باشیم آنگاه باید نسبتی که بین «ضرورت» (یعنی خانه ۳، سطر ۱) و بین خانه ۲ از سطر ۲ می باشد بتواند «هدف» را تحویل داده و خصوصیات آن را مشخص کند.

۱/۱/۲ - هدف، معرف هدف کل برنامه

و اما اصولاً باید ببینیم که هدف ذاتاً دارای چه خصوصیتی است؟ آنچه مسلم است این است که نباید هدفی را که برای (امر) کاربرد می خواهیم به صورت انتزاعی باشد بلکه باید متناسب با کمال تعریف شده، وضع موجود را بهم زد و وضع دوم را تعریف نمود تا بتوان هدف را در نهایت مشخص کرد.

در فصل اهداف مرحله ای خواهیم گفت که در سیاستها، سرفصلها و کلاً کلیات برنامه، اهدافی نیز به عنوان اهدافی که در مسیر هستند باید مورد دقت قرار گیرند (که البته با آن هدف کل برنامه فرق دارد). به تعبیر دیگر حتماً هدف یک برنامه باید تغییر روابط، ساختارها و موضوعات را تحویل دهد مادامی که طرح، طرحی جامع باشد.

۱/۲ - فردی معنا شدن تدین در ارتکازات موجود حوزه و آثار آن

۱/۲/۱ - مطالب و دستورات ارتباطات در تدین فردی

و اما در اینجا ضروری است اشاره ای کوتاه به بحث مربوط به «حوزه» داشته باشیم. آنچه اکنون در حوزه وجود دارد مفهوم متدین بودن در شکل فردی و البته در قالب انزوائی آن می باشد؛ یعنی اگر کسی بخواهد با هوای نفس خود بجنگد زمینه آن در حوزه وجود دارد ولی به هر مقدار

که شرایط، او را نپذیرد به همان میزان هم اجباراً به انزوا کشیده می شود از اینرو آنچه امروزه مقبول است این است که انسان هر چه بیشتر باید روابط خود را تقلیل دهد. یعنی آنچه که در عرفان فردی ذکر می شود و با رجوع به کتب عرفانی می توان از آنها مطلع شد همان چیزی است که در حوزه عمل می شود. آنچه که از این کتب مستفادست و اکنون از طریق اهل سیر و سلوک و بنابر استفاده ای که از آیات و روایات دارند به عنوان دستورالعمل مطرح است این است که مثلاً باید کمتر حرف زد؛ زبان آدمی نباید مشغول باشد جز به ذکر؛ اصولاً باید به مطالب مربوط به دنیا کمتر گوش داد. هم چنین شرب و اکل انسان باید کمتر شود و دهها موارد دیگر که همگی انسان را به مساعی از این دست سفارش می دهند.

۱/۲/۲ - قابل تحلیل نبودن رفتار بسیجیان جبهه براساس تدین فردی

اما برآستی آیا بچه های جبهه و جنگ هم با همین عزلت نشینی و کم حرفی و... به مفهوم جنگ پی برده بودند یا اینکه در محله خود به عنوان یک بسیجی ثبت نام می کردند و از این طریق با جنگ آشنا می شدند؟ هر چند که قصدهای آنها خالص بود و مربی بزرگ ایشان که حضرت امام (ره) بودند جایگاه ویژه خود را دارند اما اگر قرار باشد که رفتار معمول این بسیجیان را زیر ذره بین عرفانی اهل سیر و سلوک قرار دهیم آنگاه هزار اشکال بر اینگونه رفتارها وارد می شد چرا که ملاک در این نوع عرفان، زهد فردی است و حال آنکه این افراد پس از دیدن دوره آموزش نظامی بلافاصله به جبهه می رفتند و آنجا هم از آن دست تهذیبهایی که در سیر و سلوک مطرح است بچشم نمی خورد بلکه اگر این گونه تهذیب را بخواهیم

آنها خط بدهند و مسلمین اطاعت کنند؟ آنها از مد لباس و ماشین و... گرفته تا آداب و رسوم را طراحی کرده و ارائه دهند ولی جامعه مسلمین فقط مصرف کننده باشند!

۱/۲/۴ - مطلوبیت زهد فردی، در زمان تقیه

بله تنها می توان زهد فردی را برای زمان تقیه مناسب دانست. یعنی در دورانی که مسلمین قدرت برپائی حکومت ندارند و در واقع دوران صیابت را سپری می کنند مناسب است که برای مقابله با امراض درونی جامعه از چنین زهدی بهره جویند تا بتوانند افتان و خیزان خود را به مرحله بلوغ برسانند.

۱/۲/۵ - عدم امکان اداره جامعه براساس زهد فردی

حال برای آنکه معنای «بلوغ جامعه» روشنتر شود توضیحی را در این خصوص ذکر می کنم: گاهی ادراکات اجتماعی تنها در حدی بوده است که روی «طایفه» می چرخیده است؛ یعنی دستورات خان و بزرگ عشیره و فامیل در واقع محور بوده است و نه ضوابط و قوانین اجتماعی و نحوه تنظیم و پیدایش روابط و... خوب است که آن قسمت از تاریخ را که در مورد مصعب ابن زبیر و پس از واقعه توابعین رخ داده است بخوانید. وقتی که وی واقعه عاشورا را برای قبیله خود تشریح کرد که چنین اتفاقاتی رخ داده و سربریده بر سر نی شروع به قرآن خواندن کرده است و... یکی از افراد بلند شده و می گوید ما پیرو تو هستیم؛ اگر تابع یزید باشی ما هم چنین خواهیم بود و اگر پیرو فرزندان رسول الله باشی ما نیز تبعیت از ایشان را بر خود فرض می دانیم! پس می بینید که در چنین نظاماتی، زندگی را به صورت عشیره ای و قبیله ای محض تعریف کرده و تمام روابط اجتماعی را به صورت مندک در رأی

ملاک قرار دهیم باید اذعان کرد که آنجا بیشتر تفنن به تهنییب بود و نه خود تهنییب! چه اینکه اگر شما در حالات اهل ریاضت اندکی تأمل می کنید می یابید که چه سختی هایی بخودشان می دهند و حال خود را حالی خوش فرض می کنند.

۱/۲/۳ - لزوم آشنایی با مسائل و مصالح عالم اسلام در زهد اجتماعی و حال آنکه ما چنین واقعیتی را برای این افراد که به انزوا کشیده شده اند قائل نیستیم چرا که نمی توان این حلقه های ذکری را که از مصالح اسلام بریده است به اصل دین منتسب نمود؛ آیا غیر از این است که مصالح اسلام جز در قالب شناخت وضعیت اقتصادی مسلمین، اطلاع از اخبار روزمره جامعه و آگاهی از مسائل سیاسی جهان اسلام نمی تواند به امر دیگری تعریف شود؟ اگر دلخوش باشیم به اینکه فلان عارف همت کرده و به مسلمین بوسنی و... دعا فرموده است آیا می تواند نقشی اساسی در جامعه اسلامی داشته باشد؟!

و اما اگر بخواهیم تعریف دقیقی از «زهد اجتماعی» ارائه دهیم باید بگوئیم که زمانی می توان چنین افراد عارف مسلکی را بدین معنا زاهد دانست که با جلب نشدن به رفاه مادی، دست از مصلحت اسلام برنداشته و خط سیر حاکم بر زندگی، زهد فردی آنها نباشد بلکه باید متوجه باشند که این پرچم الان در دست کیست و دشمن دارد چکار می کند؟ آیا می توان قبول کرد که حتی یک شأن از شئون فرهنگ جامعه اسلامی در دست کفار باقی بماند؟ یعنی همانگونه که این افراد قائلند که هیچ شأنی از شئون نفس را نباید در اختیار شیطان قرار داد باید این را هم بپذیرند که هیچ شأنی از جامعه نباید در اختیار کفار باشد. چرا باید

رئیس خود تنظیم می‌کنند. مسلماً چنین نظاماتی اصلاً معنی توسعه عدالت و توسعه امنیت را درک نمی‌کنند چرا که به مرحله بلوغ اجتماعی نرسیده‌اند؛ اما در جامعه‌ای که به بلوغ لازم رسیده است و اعلام می‌کند که ما خواهان توسعه و تکامل اجتماعی هستیم می‌تواند مورد خطاب اسلام قرار گیرد. یعنی اسلام در چنین جامعه‌ای می‌تواند حرف بزند. از اینرو می‌گوئیم نمی‌توان با زهد فردی، جامعه را اداره نمود چرا که هدف اصلی این است که اسلام در جمیع شئون حیات فردی و اجتماعی بشر دخالت کرده و از هر یک از مراحل تکامل انسان اعم از صورت فردی و اجتماعی آن بتواند تعریف و برنامه خاص خود را ارائه دهد.

۱/۳ - انجام سرپرستی «توسعه ظرفیت ایمان جامعه» هدف اصلی حوزه پس حوزه موظف به توسعه ظرفیت ایمان جامعه است نه اینکه صرفاً متکفل توسعه ظرفیت ایمان در شکل فردی آن باشد بلکه تکامل فرد و جامعه را در توسعه ایمان خواهان است بگونه‌ای که بتوان حضور ایمان را در جمیع شئون حیات بشری احساس کرد. البته یک هدف، هدفی کلی است که در کنار آن باید بتوان اهدافی را در هر یک از سطوح تکامل تعریف نمود. مثلاً در ۲۰ یا ۱۵ یا ۱۰ سال آینده، سبکلی را مشخص می‌کنند که مبین سطوح توسعه ایمان در جامعه است. فرض کنید کسی چنین بگوید که برای تحقق هر تکامل اجتماعی یک دوره ۴۰ ساله لازم است. با این وصف پس از ۴۰ سال ما شاهد جامعه‌ای خواهیم بود که پیران امروز در آن زمان به دار باقی رحلت کرده‌اند و افراد جوانی که معنای انقلاب را درک کرده بودند به عنوان پیران جامعه آروز خواهند بود و بالاخره

نسل نوپائی که امروز بوجود آمده‌اند افراد جوان و میانسال آنزمان قلمداد می‌شوند. حال در چنان جامعه‌ای دیگر کسی پیدا نخواهد شد که درکی از انقلاب نداشته باشد. لذا کسانی که به سن ۴۰ سالگی رسیده‌اند باید فعال باشند و جوانان نیز باید برای تکمیل دوره رشد و کمال خود آمادگی داشته باشند تا بتوانند در برنامه‌های آتی حضور فداکاری ایفاء کنند. حال اگر قرار باشد که چنین سبکلی را برای تکامل فرد و جامعه طراحی کنیم باید ببینیم که با افراد پیر و میانسالی که اکنون در حال حیات هستند بچه صورت برخورد کرد؟ آیا تقسیمات افراد جامعه باید تنها براساس گروه‌های سنی و در قالب شکل پذیر و شکل گرفته و تکمیلی اولیه باشد و یا اینکه در کنار آنها باید تقسیمی نیز براساس «اسلامی، الهادی و التقاطی» صورت پذیرد؟ و اگر قرار باشد که همان «۴۰ سال»، ملاک تغییر و تحول اجتماعی باشد باید دید که در چه مراحل از آن بخوبی می‌توان ساختارها را عوض کرد؟ در جواب می‌گوئید که باید ۴ برنامه «دهه» داشته باشید که بنوبه خود هر یک از آنها تقسیماتی درونی پیدا کنند.

۱/۳/۱ - تناسب پیش‌بینی ۴۰ سال، بعنوان دوره تکامل اجتماعی با

انسان محوری

حالت اینکه به این مسئله اشاره کردم این است که اصولاً ملاک طراحی برنامه‌های ۲۰ ساله‌ای که هم اکنون در دنیا انجام می‌شود براساس ظرف زمانی تحول «تکنولوژی» است. حال اگر قرار باشد که تحولات در انسان را ملاحظه کرده و سن تکامل آنرا در ۴۰ سالگی بدانیم آنگاه باید از سال اول تا سال چهارم را دوره تکامل آن دانسته و بالاتر از ۴۰ سال را دوره کارآمدی خاص چنین افرادی بدانیم که

اولیه‌ای را که می‌خواهیم بگذاریم باید پس از آسیب‌شناسی باشد تا بتوان تعاریف سازمانی مثلاً «احکام، اخلاق و تکنولوژی» را بدست آورد. سپس بگوئیم که برای این قسمت هم یک پژوهش ۱۰ ساله مورد نیاز است. یعنی حوزه باید در دهه آینده و ظرف ۵ سال اما در طی چند مرحله بتواند در عینیت به رتبه‌ای برسد که ابزار لازم را در اختیار بگیرد که در مرحله اول می‌تواند به اموری از قبیل معجم‌نویسی و اشتراک موضوعی پردازد و در مرحله دوم که عدم کارآئی کامل مرحله قبل را دیده‌اند باید به طبقه‌بندی لازم دیگری روی بیاورند تا نهایتاً بتوانند در مرحله پنجم، خود روش را در عمل فراگیرند تا با بکارگیری این روش هم بتوانند به چنین تعاریفی دست یابند.

۲- «موضوع فعالیت حوزه» ارائه احکام «توصیفی،

تکلیفی، ارزشی»

حال اگر هدف را در اینجا مشخص کردیم آنگاه «موضوع» کار ما چه چیزی می‌شود؟ یعنی اگر توسعه ایمان را وظیفه حوزه شماردیم آنگاه کاری که باید انجام دهد چیزی جز تولید و ارائه مفاهیم، روشها و ابزارهایی که بتواند آن را به این هدف نائل سازد می‌باشد؟

به عبارت دیگر موضوع کار حوزه همانا احکام «تکلیفی، توصیفی و ارزشی» در جمیع شئون حیات اجتماعی می‌شود که باید به تولید آنها همت گمارد. پس ما بعد از تعیین هدف، انجام وظیفه‌ای خاص را به عنوان موضوع کار آن قلمداد کردیم.

اما چرا باید برای حوزه «کار» را موضوع قرار داد بگونه‌ای که یک نوع کارآمدی را برای یک دستگاه،

ظاهراً از حیث جسمی ضعیف هستند ولی از جنبه کارآمدی اجتماعی در ساختار جامعه، قویتر می‌باشند. با این وصف لحاظ دوره ۴۰ ساله تکامل براساس ملاک قرار دادن «اراده و انسان» خواهد بود و نه تکنولوژی. البته دوره فعال عمر انسانی در واقع به ۴۰ سال دوم برمی‌گردد؛ یعنی از ابتدای ۲۰ سال اول تا پایان ۶۰ سالگی را می‌توان دوره فعال حساب کرد که ترکیبی از دو ۲۰ سال وسط و آخر است و به عنوان مؤثرترین دوره عمر محسوب می‌شود. چراکه ۴۰ سال اول که ترکیبی از ۲۰ سال اول و وسط است در واقع مبین قدرت دینامیکی انسان است و نه قدرت ساختاری او. (البته این مباحث در جای خود و در مبحث مربوط به جامعه توضیح بیشتری را می‌طلبد که فعلاً به همین اندازه اکتفاء می‌کنیم).

۱/۳/۲- تعیین هدف حوزه متناسب با ارزیابی عینی

پس شما در اینجا چیزی را به عنوان هدف مشخص می‌کنید. اما دیگر نمی‌توانید ضرورت‌هایی را که در تغییر مشاهده کرده و شرایط مطلوبی را که نسبت به حوزه می‌بینید بدون ارزیابی عینی نظر دهید. از اینرو می‌بینید مفروض ما این است که «الگوی ارزیابی» در سطر سوم و ستون اول معین شده است که در واقع خود ارزیابی هم در سطر اول از ستون دوم قبلاً انجام گرفته است که به معنای این است که شما شرایط را شناخته‌اید که البته پس از آن هم شرایط مطلوب را مورد شناسائی قرار داده‌اید که مجموع اینها می‌تواند شما را در هدفگذاری عینی یاری نماید. لذا صحیح نیست که بگوئید ما هدفگذاری می‌کنیم اما به صورتی ذهنی! هر چند که با مقداری تخفیف و تقریب می‌توان گفت که برآوردمان این است که هدف

به آن قضیه برخورد کند و نه از منزلت «ولایت سیاسی». لذا پاسخ بدین سؤال که ربط آن به نظام و جامعه به چه صورت است امری است که باید در سیستم جامعه تعریف شود. آیا باید ربط آن ربطی صددرصد سازمانی باشد یا اینکه چنین امری ضرورت ندارد بلکه منزلت منزلتی است که باید چنین خدمتی را تحویل دهد؟ به عبارت دیگر آیا وضعیت توسعه روحی جامعه مثل توسعه ذهنی و عینی باید به صورتی اداری تعریف شود و یا اینکه باید بگونه‌ای دیگر باشد؟ (انشاءالله این امر نیز در جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت).

اما آنچه مهم است این است که موضوع کار حوزه از نظر ساختارها یا فرهنگ، توسعه ایمان جامعه می‌باشد. حال این فرهنگ «فرهنگ تکامل روحی و اخلاقی» باشد یا «فرهنگ تکامل توصیف» و یا «فرهنگ تکامل تکلیف» در هر صورت همه اینها امری است که باید بدست حوزه بهبود یابد.

۲/۲- انفعال و انزوای روحانیت حاصل حضور در صحنه‌های اجتماعی

بدون در اختیار داشتن ابزارهای لازم

(س): اگر قرار باشد که در اینجا فعل حوزه را مشخص کنیم آنگاه دایره شمولیت موضوعی که در اینجا معین می‌شود بیشتر از ضرورت و هدف عینی است!

(ج): خیر! توجه کنید که شما دارید فعل را در عینیت مشخص می‌کنید.

(س): اما این فعلی که حضرت عالی معین می‌فرمائید موضوع حاکم بر کل جریان تکامل حوزه است.

(ج): منظور این است که ضرورت دارد ببینیم که فعل چگونه است و چگونه باید بشود؟ خوب است در اینجا

موضوع کارش بدانیم؟ اگر به هدف حوزه که به عنوان دستگاهی برای توسعه تعبد است بنگریم می‌بینیم که این دستگاه تنها منزلتی خاص از توسعه تعبد را متکفل است که چنین وظیفه‌ای در دستگاهی همچون دانشگاه وجود ندارد. به عبارت دیگر حوزه بمثابة ماشینی است که نوعی کارکرد خاص در جامعه را از آن متوقع هستیم نه اینکه خودش بنفسه برای ما مقصد باشد. با توجه به این مطلب و مبنای مختار می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا در بحث فاعلیت می‌توان کیفیت حالتی خاص را که در فاعل پیدا می‌شود به عنوان مقصد تصور نمود یا اینکه باید توسعه تقرب را که نوعی حرکت یا جریان است به عنوان مقصد فاعل فرض کرد؟ مثلاً برای یک بنا آیا خود ساختمان موضوعیت دارد یا اینکه باید کارآمدی ساختمان را در تقرب ملاحظه کرد تا بدینوسیله بتوان این فعل را مرتباً بهبود بخشید که به تبع آن، کارآمدی ساختمانها نیز بهتر می‌شود؟ به تعبیر دیگر آن امر از لوازم تبعی محسوب می‌شود.

۲/۱- «منزلت حوزه» ولایت فرهنگی جامعه است بدون لزوم ربط

سازمانی با حکومت

اگر بگوئیم که هم شأن «پرورش» و هم شأن «تبیینی» در اختیار حوزه است آنگاه باید این را نیز مدعی شد که حوزه در جهت «رشد جریان افعال» خدمت می‌کند نه اینکه صرفاً به تولید کیفیتی خاص مبادرت کرده و وظیفه خود را تمام شده بداند. به عبارت دیگر یک جریان افعالی در جامعه وجود دارد که فعل حوزه نسبت به این جریان در صورتی است که بتواند به توسعه تعبد در آن بپردازد. اما این امر زمانی ممکن است که از منزلت «ولایت فرهنگی»

مثالهایی را بیاورم تا به روشنتر شدن این مطلب کمک کند: گاهی شما طلبه‌ای را به دایره عقیدتی سیاسی یک کارخانه معرفی می‌کنید تا در آنجا به تبلیغ بپردازد. حال از طریق این مثال می‌خواهیم ببینیم که فعل حوزه در رابطه با کارخانه به چه صورت است؟ وقتی که او وارد فضای کارخانه می‌شود با طبقات مختلفی از کارگرها اعم از کارگر ساده، فنی، متخصص و احیاناً فوق تخصص روبرو می‌شود که همگی در سطح مطلوب ایمانی نیستند. در اولین برخوردی که با این روحانی می‌شود سعی می‌کنند که سؤالات خود را ارائه دهند تا از این طریق بتوانند قدرت او را در حل مشکلات ذهنی خودشان مورد ارزیابی قرار دهند. پس این روحانی در وهله اول، مواجه با مجموعه‌ای از سؤالات مختلف می‌شود. وقتی که بر مجموعه اطلاعات شخصی خود مروری می‌کند می‌بیند که احکام را خوب می‌داند؛ بر چند کتب مربوط به اخلاق و ادعیه تسلط نسبی دارد و در کنار همه اینها چند کتاب اجتماعی را هم مطالعه کرده است. نهایت اینکه مثلاً دوره سطح را هم تمام کرده است و اوایل درس خارج است. اما زمانی که مهندس شاغل در این کارخانه می‌خواهد او را تست کند هیچگاه از کتاب مکاسب سؤال نمی‌کند بلکه در باره وضع کارخانه از او سؤال می‌کند که آن مبلغ هم با چنان معلومات ضیقی از جوابگویی به این نوع سؤالات خود را ناتوان می‌بیند. وقتی که چنین شد فرد سائل، خود را ملزم به تبعیت از ایشان نمی‌بیند لذا سعی می‌کند که سؤال را به نحو دیگری و در زمانی که افراد دیگر کارخانه نیز حضور دارند مطرح کند تا بتواند او را در تنگنای بیشتری قرار داده و وادار به اعتراف کند که «چنین سؤالاتی مربوط به دین نیست لذا جواب

بدانها از عهده من خارج است». رفته رفته چنین شخصی مبادرت به تفهیم عجز این مبلغ، نسبت به رده‌های نزدیک خود می‌کند تا آنها نیز با او در این احساس شریک باشند که اینها از عهده پاسخگویی به چنین مسائلی بر نمی‌آیند و نقش نهائی آنها تنها در حد ریش سفیدی نسبت به بعضی اختلافات و معضلات درونی سازمان و یا معضلات موجود بین افراد خلاصه می‌شود و نه رفع اصولی مشکلات.

وقتی که چنین ارتكازی بر ذهن غالب کارگران آنجا غلبه یافت تدریجاً جایگاه خود را زیر علامت سؤالی بزرگ می‌بیند و احساس می‌کند که از آن وزن اولیه خود پائین آمده است. از طرف دیگر این انتظار در میان آنها نضج می‌گیرد که می‌توان از وجود چنین شخصی به عنوان اهرم سیاسی و ارتباطی خود با مدیر کارخانه و به منظور رسیدن به منافع شخصی و یا صنفی بهره جست. البته این انتظار از جانب مدیر نیز بنحو دیگری بوجود می‌آید. لذا این فرد خود را در منگنه یک نظام از انتظارات می‌بیند که همگی به او بچشم یک اهرم سیاسی نگاه می‌کنند و نه یک مبلغ دین. با این وضع ناچار از این می‌شود که به «حراست» و یا «انجمن اسلامی» تکیه کند تا با تکیه زدن به قدرت محدود اینها بتواند با انتظارات این افراد مقابله کند. یعنی می‌خواهد با چنین جایگاه جدیدی به آنها بفرماند که بس کنید! اما مجبور می‌شود که برای رساندن پیام خود گاهی به نعل بزند و گاهی به میخ. پس از گذشت اندکی تدریجاً وجود او در کارخانه وجودی تحمیلی می‌شود که دیگر موعظه و اخلاق او هم اثر نمی‌کند. بله اگر زمان تبلیغ او تنها در حد یک ماه مبارک بود که نمی‌توانستند او را در فشار

اما ابزارهای موجود در دست اینها ابزارهایی نیست که از عهده خدمت به جامعه برآیند. البته همین ابزار، در زمان تقیه به عنوان بهترین ابزار مورد استفاده قرار می‌گرفت تا جایی که بوسیله آن می‌توانستند هسته‌های مقاومتی را سازماندهی کنند که شرایط موجود اجتماعی آن زمان قادر به تغییر و یا انحلال آنها نبودند ولی همین ابزار برای زمان فعلی ناکافی بلکه نامناسب است.

نظام انتظارات قرار دهند موعظه او تأثیر می‌کرد و بسیاری از افراد هم از منبر او استفاده می‌کردند ولی حالا که ماندنی شده است و می‌خواهد برای مدت مدیدی حضور داشته باشد برای ادامه کارش چاره‌ای جز تحمیل خود نمی‌بیند که بالطبع وقتی چنین شد تقوای او نیز کم کم حاشیه خورده و به اشکال مختلف رو به تحلیل می‌رود. این وضع وضع روحانیت در کارخانه است.

اما از این شدیدتر را می‌توان در وضع فعلی روحانیت در دانشگاه سراغ گرفت. چرا که در آنجا نوعاً میدان‌دار، کسانی جز اساتید نیستند که با اهرم نمره بر دانشگاه حکومت می‌کنند لذا بسادگی نمی‌پذیرند که هویتشان متأثر از هویت روحانی آنجا باشد. پس می‌بینید که روحانیت در اینگونه مراکز مجبور است در حالت انزوا و دفاع به انجام رسالت خود بپردازد.

و اما ببینیم که وضع روحانیت در بخش توزیع جامعه به چه صورت است؟ قرار است که در این بخش، روحانی وظیفه مردم‌داری را به عهده گیرد. یعنی مجلس، قانونی را تصویب کرده و دولت نیز آن را اجراء می‌کند اما باز به انتظارات همه اقشار جامعه پاسخ داده نمی‌شود. پس در اینجا هم یک روحانی خود را در فشار شدیدی که چندین برابر فشار نظام انتظارات موجود در کارخانه یا دانشگاه است احساس می‌کند لذا خود را مجبور می‌بیند که بر علیه دولت موضعگیری کند تا بتواند وجیه المله باشد والا یا باید به گوشه عزلت و انزوا پناه ببرد و یا اینکه حکومتی باشد و کماکان از مواضع آن دفاع کند.

متأسفانه این امر به مثابه بیماری بزرگی برای حوزه است چرا که می‌گویند هر چند انقلابی صورت گرفته است

مع الاسف این امر معضلی جدی است که از آن غفلت شدیدی می‌شود. خوب است در اینجا جریانی عینی از این واقعیت را متذکر شوم: بعضی از کسانی که با «فقه پویا» برخورد می‌کردند چنین استدلال داشتند که این فقه باعث حاکمیت حس بر تعبد می‌شود اما خیال نکنید که کسانی که به چنین فقهی تمسک می‌کردند از ابتدای امر افرادی بی‌دین بودند بلکه چون در مشکل قرار گرفته بودند خود را ناچار از چنین التزامی می‌دیدند. به تعبیر دیگر ایشان برای حل مشکلات ذهنی جوانان و به منظور مقابله با شاه به راهی کشیده شده بودند که حوزه، ابزار لازم را در اختیار ایشان قرار نداده بود لذا به چنان وسیله‌ای متشبث می‌شدند. پس فقه پویا در واقع برآمده از برخورد میان آن مبارزه و این ابزاری که از طرف حوزه ارائه می‌شد بود. یعنی ابزارهای حوزه، قدرت هدایت مبارزه را نداشت لذا از پاسخگویی به سؤالاتی از قبیل اینکه: در صورت سقوط رژیم شاه چه نوع اقتصادی را به عنوان اقتصاد جایگزین معرفی می‌کنید؟ اصولاً چرا باید مردم مبارزه بکنند و به چه دلیل در مبارزه‌شان پیروز می‌شوند؟ (یعنی همین فلسفه تکاملی را که ما در اینجا اشاره می‌کنیم) و دیگر سؤالات مشابه، خود را عاجز می‌دیدند. از اینرو شاهد

(س): پس باید تا اندازه زیادی مشخص تر و جزئی تر از آن چیزی (که قبلاً مطرح شده بود) باشد.

(ج): بله چنین امری به عنوان کار حوزه قلمداد می شود اما با چندین قید؛ بدین صورت که ضرورت و هدف، آن را تعریف می کنند. یعنی موضوع ما در ستون، بین ضرورت و هدف تعریف می گردد و در سطر هم بین الگوی ارزیابی و نظام نیازمندی.

برادر محسنی: اما بالاخره تأثیر خانه قبلی (الگوی ارزیابی و نظام نیازمندیها) بر تعیین موضوع چیست؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: همواره گفته ایم که ضرورت به عنوان صورت منفی یک چیز است اما هدف به عنوان قالب مثبت آن قلمداد می گردد. حال می گوئیم بین این مثبت و منفی، تعریف فعل و موضوع صورت می گیرد. از اینطرف هم نسبت بین الگوی ارزیابی و نظام نیازمندی باز چنین چیزی را تحویل می دهد البته نسبت در سطر «نسبت روشی» است ولی نسبت در ستون «نسبت خاص» است. اصولاً فرق بین این دو نسبت نه تنها در این سطر و ستون بلکه در کل جدول چنین است که در اینجا هر چند

۱ - منزل یکی از بزرگان مهمان بودم که بحثی میان یک جوان با روحانی محترمی که در آنجا بود درگرفت اما هر چه آن شخص محترم تلاش می کرد نمی توانست خود را از بن بست که برایش ایجاد شده بود خلاص کند. من که شاهد بودم طاقت نیاوردم و با کسب اجازه از آن شخص چون ندیدم که در محضر ایشان به آن جوان جواب بدهم از او خواستم که فردا با هم بحثی پیرامون همین موضوع داشته باشیم. فردا هم بحول الله تعالی و در ظرف ۲ ساعت مباحثه موفق شدم او را به تردید در مبانی خودش بکشانم. علت این امر در این بود که من خود را مقید به پیروی از مبانی موجود نمی دیدم چرا که اگر در یک مباحثه، شما ورودی و روش طرف بحث را پذیرفتید آنگاه باید به لوازم آن هم تن دهید. از اینرو با عنایت به این واقعیت و به برکت توجهات حضرت حجت (عج) نتیجه مطلوب گرفته شد. چه اینکه در «انقلاب فرهنگی» نیز با همین شیوه مباحث خود را جلو می بردیم.

بودیم طلابی که در زندان و یا خارج آن بودند به اسکات کشیده شده و اجباراً تن به توجیه و ترجمه سخنان دیگران می دادند و گاهی هم رنگ چهره شان عوض می شد و با داد و فریاد درصدد به کرسی نشانیدن حرف خود بودند.^۱

با بیانی که گذشت دیدیم فقه پویا از برخورد میان ابزارهای حوزه و نیازمندیهای انقلاب رخ نشان داد که باعث شد این عکس العمل در مقابل آن مطرح شود که ما می خواهیم بینیم اصلاً بزرگان قبلی چه گفته اند تا همان راه را ادامه دهیم. در کنار اینها طایفه دیگری بودند که قائل به عدم وجود حکومت اسلامی قبل از ظهور حضرت حجت (عج) بوده و بنوعی بریدگی از اصل نظام را طرح می کردند. و بالاخره گروهی دیگر که به حالت تسلیم می گویند اسلام همین چیزی است که الان دارد محقق می شود لذا باید به همین شکل کار را ادامه داد. حال اگر قرار باشد این سیر تغییر کند آنگاه باید بینیم که موضوع کار حوزه چه باید باشد؟ به عبارت دیگر موضوع کار «عینی» حوزه چیست؟

(س): تفاوت امر هم در همین است که گاهی ممکن است موضوعی که ۵۰ سال پیش نبوده است و یا ۵۰ سال بعد هم نخواهد بود اکنون مطرح گردد که چنین امری همان موضوعی خواهد بود که متناسب با ضرورتهای عینی است، ولی آنچه حضرت عالی فرمودید اینگونه نیست.

(ج): احسنت! یعنی موضوعی که مطرح می شود باید بگونه ای باشد که ابتدائاً ضرورتش را تعیین کنید و البته متناسب با چنین ضرورتی هم باید هدف آن را برای دهه آینده مشخص نمائید و نهایتاً متناسب با این هدف هم کاری را که بتواند ما را به چنین هدفی برساند معین کنید.

۴- «روند گذشته حوزه» تعیین کننده تغییرات فعلی آن

اما باید «روند گذشته» را ارزیابی کنیم که اصولاً برای چه چیزی صورت می‌گیرد؟ در جواب می‌گوئیم ملاحظه این امر بدین جهت است که بتوانیم تغییرات فعلی را ببینیم. اگر روند گذشته را بررسی کنیم طبیعی است که این سؤال را مطرح کنیم که ابزارهای موجود در دست آقایان حوزه چیست؟ لذا در جواب به طرح ابزارهای موجود می‌پردازیم. وقتی که از محصولات سؤال می‌کنیم باز هم آن محصولات را می‌شماریم. به تعبیر دیگر اصطلاحات کلامی، اصولی، فقهی و فلسفی توانسته است این محصولات را ارائه دهد. سپس می‌گوئیم نظام پرورشی و آموزشی گذشته چگونه بوده است؟ اما همین امر وضعیت گذشته را مشخص کرده و معین می‌کند که تغییرات فعلی حوزه هم این چنین است. اگر هم سؤال کنیم پس چرا نارسائی وجود دارد؟ بلافاصله می‌گوئید چون ابزار موجود حوزه چیزی بیش از اینها نیست. لذا اگر روند گذشته را در اختیار داشته باشید بلافاصله رمی نمی‌کنید.

خوب است مثالی عینی بیاورم تا برادران نسبت به این مطالب بیشتر منتقل شوند (هر چند که قصد مطلق گوئی ندارم اما از آن طرف می‌خواهم شما را متوجه این واقعیت کنم که باید در مطلق بودن طرف مقابل آن تردید کرد). ممکن است گفته شود که بعضی از اطرافیان سید محمد شیرازی و سید محمد روحانی از تجار خارج کشور هستند که عده‌ای از این تجار هم به عنوان نماینده شرکت‌های غیر مسلمان در حال فعالیت هستند اما آن شرکتها با پرداخت مقداری پورسانت به این افراد در صدد تقویت اختلاف موجود (سیاسی) برمی‌آیند. حال هر چند که این سیر قابل

که خصوصیت الگو حتماً برآمده از فلسفه تکامل است اما وضعش وضعی روشی است که در واقع ابزار را ذکر می‌کند. و هکذا در قسمت «نظام نیازمندیها» هم که می‌آئیم به همین صورت است لذا باید «مراحل تغییر» و «استراتژی» هم بتوانند «کلیات برنامه» را تحویل دهند اما به صورتی که در قالب روشی تعریف گردند. لذا ضرائب کمی و الگوی تخصیص باید به صورتی عینی کلیات را ارائه دهند.

(س): آیا این «نسبت خاص» را که فرمودید همان نسبت عینی می‌شود؟

(ج): نسبتی که بین ایندو و نسبتی که بین آندو باشد مدنظر است. یعنی در ضرورت، سلبی و در هدف، ایجابی است اما نسبت بین این سلب و ایجاب، موضوع را تحویل می‌دهد. به عبارت دیگر می‌گوئید «نداریم» اما «می‌خواهیم» لذا آنچه را که معین می‌کنید در واقع نسبت بین اینهاست که در حال تغییر می‌باشد. پس می‌خواهیم که این موضوع این تغییرات را بکند تا ما بتوانیم از نداری به دارائی برسیم.

(س): لذا باید این دو خانه بالائی نسبت مواد سازی را داشته باشند چرا که فرمودید این دو خانه نسبت روشی دارند.

(ج): بله! اگر بخواهیم آن را به «مواد» و «منطق» تطبیق کنیم آنگاه همانگونه که فرمودید صحیح است. پس دانستیم که موضوع، فعل خاصی است که برای دوران خاص و مطلوبی خاص ملاحظه شده و به عنوان موضوع کار حوزه قرار می‌گیرد.

هنوز ابزار لازم برای پرداختن به چنین اموری در اختیار حکومت اسلامی نیست اما چون این افراد اصولاً در حوزه‌ای که فعالیت دارند از درک مسئله حکومت و مشکلات اساسی آن غافلند لذا مرتباً بر آن خرده می‌گیرند و علت را هم در رواج بیش از حد سهل‌انگاری در جامعه می‌دانند! و حال آنکه اشکال کار در اینجاست که ایشان اصلاً قدرت جمع‌بندی و مقایسه عملکرد نظام اسلامی را با نظام شاه و دیگر نظام‌های باطل ندارند، از اینرو مرتباً اشکال می‌کنند که ای کاش این کارها لااقل بنام اسلام و دین نبود! وقتی به آنها القاء می‌کنند که «اگر فاسقی عملی را مرتکب شود خود عملش یک گناه محسوب شده و نفس انتساب آن به اسلام هم گناهی بزرگتر بحساب می‌آید» بلافاصله فریب خورده و انتقاد خود را متوجه نظام اسلامی می‌کنند. البته مجموعه این مطالب، دال بر این نیست که در میان آنها اصلاً افراد مریض نیست ولی از آن طرف هم اگر بخواهیم از همان اول ایشان را رمی کنیم که آنها افرادی هستند که از روز اول با بغض به اسلام نگاه می‌کرده‌اند صحیح نیست.

بنابراین علت اصلی اشکال، به ضعف موجود در ابزار آنها برمی‌گردد والا اگر ابزار، قوی و صحیح باشد حتی دشمن نیز مجبور به اقرار می‌شود؛ چه اینکه موضعگیری وجود مقدس حضرت سید الشهداء (ع) نسبت به اسلام آنقدر قوی بود که دشمنانی همچون بنی امیه را مجبور کرد پس از شهادت ایشان ادعای مسلمانی کنند و حال آنکه اساس خلافت جور آنها بر ذابری دعوی اسلام و مسلمانی استوار بود. از اینرو بخوبی می‌بینیم که بنی العباس هم با چنین ادعائی توانستند زمام قدرت را در

انکار نیست اما جای این سؤال است که چرا اینقدر آسیب‌پذیری؟! ممکن است علت را بلافاصله به بی‌تقوایی و پیروی از هوای نفس دو نفری که ذکر شدند برگردانید. اما امکان هم دارد جواب سؤال را بگونه‌ای دیگر مطرح کنید که اینطور نبود که از روز اولی که اینها عمامه بر سر گذاشتند به این نیت بوده است که در مقابل نبی اکرم (ص) قد علم کنند. اما چرا به چنین وضعی گرفتار شده‌اند؟ مسلماً در کسب مبانی و اطلاعات خودشان زحمت کشیده و در حد متخصص و یا فوق تخصص نسبت به علوم حوزوی مطرح‌اند. لذا افرادی بی‌اطلاع از اسلام نیستند. و اگر هم بخواهید آنها را مثل شیخین بدانید که قبل از ظهور حکومت اسلامی به فکر کسب قدرت و ریاست بودند، امری بسیار مشکل و بعید بنظر می‌رسد. اما می‌توانید بگوئید که اصطلاحات موجود، آنها را به جایی می‌برد که آسیب‌پذیری ایشان در مقابل کفار آنقدر زیاد می‌شود که به صورت ناخواسته ابزار دست دیگران می‌شوند چرا که با تمسک به چنین اصطلاحاتی، حساسیت آنها خود بخود بر امور خرد متمرکز می‌شود. لذا بسادگی یک طفل (و نه حتی یک جوان) می‌توان آنها را در امور اجتماعی فریب داد. چرا که هرگز تعریف ایشان از «عدل و ظلم» در تنظیم نسبت‌های کلان نیست و اصلاً توجهی به چنین نسبت‌هایی ندارند. یعنی اصولاً از توسعه حالات روحی و شیوه رسیدن به چنین توسعه‌ای غفلت دارند لذا خود را متوجه تنظیم چنان نسبت‌هایی نمی‌بینند اما از دیگر سو براحتی همین وضع موجود را پذیرفته و آن را خلاف نمی‌دانند. در عین حال بخاطر امور فردی همچون خلافتکاری یک قاضی و یا یک مأمور دولت، بر نظام اسلامی ایراد می‌گیرند در حالی که

باشید. یعنی سرعت پیشروی انقلاب و نیز مقابله با آن باید برای شما بگونه‌ای باشد که قابلیت تعریف داشته باشد. چرا که وجدان بشر بیدار شده است و از طرفی هم ظلم همواره نسبت به عدالت، آسیب‌پذیر است. بله تابحال نظامی در مقابل ظلم نایستاده بود اما الان که چنین شده طبعاً طرفدارانی را بخود جلب نموده است. لذا چه بخواهید و چه نخواهید این نظام بیش از یک میلیارد طرفدار را پشتیبان خود قرار داده است. طبیعی است که دشمن هم با اینها به مقابله برخیزد و میزان اصطکاک بین عدل و ظلم را افزوتر کند.

۴/۱- افزون شدن فشارهای فرهنگی بر حوزه در آینده

از اینرو کاملاً می‌توان ادعا کرد که در دهه آینده فشاری که به حوزه وارد می‌شود بیش از حال باشد چرا که می‌خواهند بدانند حرف اساسی حوزه چیست. پس قابل انتظار خواهد بود که دایره مناظره‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی پیش از پیش وسعت یافته و مسلمین را به مبارزه دعوت کنند. آیا می‌توان به چنین افرادی گفت لطفاً صبر دهید تا ما بتوانیم ابزار لازم را تولید کنیم و یا ببینیم که اصولاً حرف حساب شما چیست؟! برخورد اخیر آقای دکتر سروش، کمترین برخورد قابل انتظاری بوده است که از مدتها قبل پیش‌بینی می‌شد. آیا اگر سطح مناظره را از وضعیت فعلی به سطح بین‌المللی بکشانند، باز می‌توانید با نهیب دادن، مسئله را ختم کنید؟! آیا غیر از این است که چنین برخوردهایی اگر در سطح جهانی صورت گیرد باعث می‌شود که شخصیت نظام اسلامی به زیر سؤال برود؟

دست بگیرند. اصولاً اگر آن موضعگیری شدید حضرت ابا عبدالله (ع) نبود ایشان نیز مانند خلف خود (بنی امیه) نیازی به طرح چنین ادعائی نداشته و همان سلوک را پیشه خود می‌ساختند ولی حضرت (ع) با اتخاذ آن موضعگیری، وجدان عمومی جامعه را چنان منقلب کرد که ایشان را مجبور ساخت طی ۵۰۰ سال حاکمیت خود، اسلام را ادعا کنند. البته از طرف دیگر همین ظاهر سازی ایشان باعث شد که فرهنگ اسلامی نضج گرفته و دانشمندان مسلمان زیادی در سایه چنین فرهنگی پرورش یافته و کتب زیادی نیز تألیف شود. بگذریم!

پس شما با ملاحظه روند گذشته می‌گوئید افرادی که هستند باید (در ارزیابی خود مورد توجه قرار گیرند) نمونه‌هایی که اخیراً آوردیم از افراد ناشایست بود اما این امر تنها به لحاظ چنین افرادی ختم نمی‌شود بلکه افراد خوب و شایسته همچون جامعه مدرسین، دفتر وحدت حوزه و دانشگاه، دفتر تبلیغات و دیگر افراد حکومتی را نیز شامل می‌شود. اما همین افراد هم در مقابل حل معضلات حکومتی دچار مشکل هستند. لذا اینگونه نیست که بتوان بدون ابزار لازم به حل مشکلات پرداخت ولو که وفاداری آنها به نظام جای هیچ شبهه‌ای را باقی نگذاشته است. بنابراین با ملاحظه روند گذشته می‌توان نظام آموزشی، پرورشی و پژوهشی حوزه را ملاحظه کرده و بگوئیم محصولاتش چگونه نیست که همگن با توسعه انقلاب دارای کارآمدی لازم باشد.

۴- «روند آینده حوزه» تعیین‌کننده نیازمندیهای

آینده آن

حال باید نسبت به «روند آینده» نیز برآورد داشته

بشرطی که حرفی برای گفتن داشته باشید. یعنی اگر بتوانید به صورت نظام یافته سازمانی از مفاهیم و پاسخها را ارائه دهید مطمئناً کسی قادر به مقابله با شما نخواهد بود ولی اگر آنها به صورت سازمانی برخورد کردند ولی شما در صدد وصله کاری باشید حتماً زیر چرخ چنین سازماندهی متشکلی خورد خواهید شد؛ آنها به صورت یک لشکر از مفاهیم به مقابله با شما می آیند اما شما می خواهید یک یک آن مفاهیم را وصله بزیندا مسلماً چنین شیوه ای غلط است چرا که اولاً برخی از این وصله ها با بقیه آنها سازگار نخواهد بود و ثانیاً آنها براساس برخورد سازمانی خود چنین قدرتی دارند که مجموعه مطالب شما را بزیر سؤال ببرند و ثالثاً آنها با تکیه بر تحقیقات و گزارشهای میدانی، شیوه تجربیدی شما را در حاشیه قرار می دهند.

پس ما محتاج مجهز شدن حوزه به ابزاری که بتواند در مقابل شرایط آینده بایستد هستیم. ولی اگر حوزه چنین نکند و به صورت کمی مثلاً صد هزار نفر طلبه را با همین ابزار موجود پرورش دهد که غایت کارشان این باشد که به صورت بریده بریده به موضوعات نظر کرده و به جمع آوری آیات و روایات پردازند مسلماً از عهده مسئولیت سنگین خود بر نخواهد آمد چه اینکه اکنون نیز همین وضع را دارد.

۵- «مراحل تغییر حوزه» تعیین کننده مراحل اصولی تولید و اجرای طرح

حال که چنین است برای تغییر فعل موجود حوزه به آن فعلی که بتواند از عهده پاسخ به نیازمندیها (و البته متناسب با شرائطش) برآید باید به مرحله بندی یک دهه پرداخت به صورتی که مثلاً:

۴/۲- قابلیت انتساب حکومت به اسلام، از طریق ابزارهای حوزوی ما مخاطب این سؤال مهم هستیم که اصولاً شما چه چیزی را برای بشریت به ارمغان آورده اید؟ هر چند که توانسته ایم بحمدالله در بعد سیاسی به مبارزه با دشمن برخیزیم اما آیا در بعد فرهنگی نیز که سنگینی بار آن بر دوش حوزه است به چنین توفیقی نائل شده ایم؟ به تعبیر دیگر ارتباط حکومت به اسلام تنها از طریق ابزارهای حوزوی قابل تعریف است. قاعده مندی این امر که پایه های این حکومت بر اعتقادات اسلامی استوار است و اینکه تعهد نسبت به وحی و توسعه اطاعت الهی اساس این حکومت است، واقعیتی است که باید حوزه از عهده جوابگوئی به آن برآید.

از اینرو ما تأکید داریم که حوزه باید مشخص کند که در دهه آینده چه برنامه ای را برای ارائه به جامعه در دسترس کار دارد؟

۴/۳- افزایش مقدمات حوزه نسبت به گذشته

البته برای ارزیابی این امر هم باید به شناسائی دقیق «مقدورات» و «مشکلات» پرداخت هر چند که بحمدالله مقدمات فراوانی را در اختیار داریم. بیان مطلب این است که ارتباطات در سطح مقیاس، توسعه پیدا کرده است؛ یعنی مقیاس ارتباطات عوض شده است بگونه ای که می توانید حرف خود را به تمام دنیا برسانید در حالی که کسی قادر به کنترل آن نباشد. اگر قبلاً مقاله ای را برای هر روزنامه ای می نوشتید با این مشکل روبرو بودید که آیا نظر هیئت علمی آن روزنامه نسبت به چاپ مقاله شما مساعد است یا خیر؟ ولی شبکه های ارتباطی امروزی بگونه ای است که حضور شما را در سراسر عالم اعلان می کند

آینده و مشکلاتتان در تغییر است که مورد تقسیم شما واقع می شود لذا می گوئید که بالاخره مقدمات حوزه همین ۲۵ هزار طلبه است ولی من هیچگاه مقدمات حوزه را نسبت به فعلیت طلاب محاسبه نمی کنم لذا میزان آن را بیش از اینها می دانم. با ذکر یک مثال به تبیین مطلب می پردازم:

گاهی می گوئید می خواهیم جمعیت موجود حوزه را به صد هزار نفر ارتقاء دهیم لذا به راههایی شبیه افزایش شهریه طلاب، حل مشکلاتی نظیر مسکن، بهداشت و دیگر مسائل رفاهی روی می آورید. چرا که چنین استدلال می کنید که نمی توان همه مردم را که درجات ایمان آنها متفاوت است جذب چنین نهادی کرد مادامی که به مسائل معیشتی آنها بی توجه باشیم. سپس به اتخاذ سیاستهایی همچون انجام کنکور اما در سطح حوزه می پردازید و بدین وسیله اعضای جدیدی را به پیکره این نهاد اضافه می کنید. اما باز می بینید که استقبال چندانی صورت نگرفت! لذا به فکر می افتید که دبستانهایی را برای پرورش اولیه افراد مستعد و علاقمندی که می توانند پس از طی مراحل معمول تحصیل، جذب حوزه شوند راه اندازی کنید. در کنار این سیاست جدید، خود را ملزم می بینید که افرادی اخلاقی و سیاستمدار را هم برای ترغیب ایشان به ورود در حوزه، در این دبستانها و مدارس بگمارید. سپس با خود می گوئید بدنیست که یک بسیج عمومی هم از طریق مساجد براه بیندازیم تا عده ای را نیز به این شیوه جذب حوزه کنیم! تمام اینها یک شیوه برخورد با آن هدفی است که مد نظرتان بوده است که البته بنظر می رسد این امر همان شیوه «تعمیر فرهنگ» باشد که مورد اشاره مقام معظم رهبری نیز بود.

دهه اول تنها برای «آسیب شناسی» صرف شود تا اصلاً به صورت مسئله پی ببریم. یک یا دو سال بعد را باید به هماهنگی عده ای خاص با یک برنامه اختصاص دهیم. در ادامه نیز باید برنامه ها را در عمل به صورتی درآورد که به این روشها رسید.

پس آنچه مسلم است این است که مرحله بندی مزبور باید به صورت «علمی» باشد.

(س): آیا باز تشخیص مراحل، به صورت تخمینی است؟

(ج): خیر! تشخیص مراحل باید به صورتی باشد که حتماً بتواند روند آینده را ملاحظه کند؛ یعنی دهه ای را که به عنوان موضوع فعل قرار داده اید باید معین کنید تا بتوانید در این روندی که چیزی جز شرایط خاص تعریف شده نیست همراه با مقدماتی که از روند گذشته در اختیار دارید (حرکت کنید) چرا که شما از روند گذشته دارای مقدماتی هستید و نسبت به روند آینده هم مشکلاتی را برای سیر کار ملاحظه می کنید.

۵/۱- بیان دو شیوه در جذب افراد به حوزه

(س): کلیت قضیه روشن است اما عناوین بعدی که عوامل متغیر موضوع و ضرائب کمی و امثال آن باشند چندان وضوحی ندارد. به تعبیر دیگر وقتی که ما اینها را در مرحله بندی دخالت ندادیم چگونه می توان به چنین امری رسید؟

(ج): خوب عنایت کنید! اصلاً صحبت از این نیست که شما با چه ابزاری می خواهید تغییر بدهید بلکه تنها اختلاف بین موجود (و مطلوب) و مقدماتتان نسبت به

اما یک شکل دیگر از کار این است که به برپائی جلسات مناظره همت گمارده و از همین نیروهای موجود حوزوی استفاده‌ای صحیح ببرید تا رسالت خود را از طریق این جلسات دریافته و شیوه شکستن افکار دشمنان را بیاموزند تا نهایتاً بتوانند به ایجاد امید در میان جوانان کشور بپردازند. ممکن است بگوئید اما این کار چه ربطی به ارتقاء کمی جمعیت حوزه دارد؟! می‌گوئیم ثمره اولیه این شیوه چنین است که با ورود چنین طلاب سازمان یافته و مستعدی به دانشگاهها و برپائی همان جلسات مشابه مناظره در این مراکز، برخلاف ۱۷ سال گذشته به دانشجویان تفهیم می‌کنید که اسلام را توان اداره امور و حل معضلات است آنگاه به راحتی می‌توانید شخصیت اصلی حوزه را در چشم و قلب ایشان به تصویر بکشید. در این صورت مطمئناً رغبت زیادی برای جذب افراد نخبه و مستعدی که امروزه به دانشگاهها گرایش یافته و در رشته‌های مختلف مشغول تحصیل می‌شوند بوجود می‌آید که همین امر پس از اندکی شما را به هدفی که در نظر داشتید می‌رساند. یعنی موجی از گرایش به حوزه در میان بهترین جوانان کشور ایجاد می‌شود که اصلاً مجبور به گزینش آنها می‌شوید همچنانکه امروزه در مورد دانشگاهها چنین وضعی وجود دارد. متأسفانه برخورد ناقصی که حوزه نسبت به انقلاب داشته است باعث شده که جوانها را به طرف دانشگاهها متمایل کند.

با این وصف اگر به شیوه‌ای که اشاره شد عمل شود آنگاه تأکید بر این نکته که در اول انقلاب مثلاً ۵ هزار طلبه داشتیم اما امروزه ۲۵ هزار نفر را تحت پوشش داریم، محاسبه و تبلیغی منفی خواهد بود چرا که انقلاب توانسته

است اصلاً فضای حاکم بر کشور را عوض کند لذا اگر واقعاً حرکت حوزه متناسب با چنین حرکت عظیمی بود و از عهده پاسخگویی کامل به مسائل انقلاب برآمده بود قطعاً می‌توانست بیش از یک میلیون نفر از جوانان کشور را در پشت دریهای حوزه مشاهده کند چه اینکه امروزه همین تعداد جمعیت در پشت کنکور دانشگاه منتظر ورود هستند. اصلاً باید تعداد داوطلبین ورود به حوزه بیش از این مقدار باشد چرا که این امر تنها به محدوده مرزهای ایران ختم نمی‌شود و شامل جوانان کشورهای جهان اسلام نیز می‌شود. آیا غیر از این است که انقلاب شما توانسته است یک میلیارد نفر را متوجه خود کند؟ آیا اگر حوزه قدرت پاسخگویی صحیح به این نیاز عظیم را داشت آنگاه باز این رشد در انزوا در نظرش جلوه‌گر بود؟! در زمان شاه با یکی از علماء تهران که برخورد داشتیم بنظرش می‌آمد که مردم خیلی متدین شده‌اند چرا که هر از چندگاهی بعضی از آنها اقدام به ساختن یک مسجد و یا دارالایتام کرده و به دادن سفره نذر و برپائی مجالس وعظ همت می‌گمارند! اما به ایشان گفتم که در کنار مسجد خود و دیگر مساجدی که ساخته شده است ببینید چه تعداد مراکز فساد بوجود آمده است؟ یعنی اگر قرار بود که مقدار مصالح ساختمانی کشور را که تولید می‌شود محاسبه کرده و منحنی استفاده آنها را در اماکن فساد و نیز اماکن مقدسی همچون مساجد و... ترسیم کنند آنگاه معلوم می‌شد که آیا حق با ایشان است یا خیر؟ متأسفانه این طور اشخاص نه خبر ساخت و ساز آن اماکن کذائی را می‌شنیدند و نه در صورت رسیدن خبر به آنها حاضر می‌شدند به آنها اعتنائی کنند. تازه اگر هم اعتنا می‌کردند باز به این نکته

فرار از پاسخ تبدیل کرده‌اید مطمئناً باید به لحاظ کمی در حد اندک فعلی باقی بماند.

۵/۲- تعیین مراحل، از نسبت بین «مقدورات» حاصل از روند گذشته و «مشکلات» حاصل از روند آینده

و اما به اصل بحث برمی‌گردیم. در اینجا مراحل تغییر بین فعلی که مقدور ما بوده و حاصل روند گذشته می‌باشد و نیز مشکلاتی که حاصل روند آینده است باید مورد ارزیابی قرار گیرند. البته مقدور فقط مقدور روحانیت نیست بلکه مقدور انقلاب است. به تعبیر بهتر باید مقدورات را به دو بخش کوتاه مدت که همان مقدورات حوزه است و میان مدت که همان مقدورات انقلاب است تقسیم کرد. لذا اگر توانستیم در جامعه حضور یابیم آنگاه موج (نیروها) بطرف حوزه خواهد بود که با این وصف می‌توان بر شرایط غلبه کرد و روند آینده را تحت تأثیر قرار داد. و اما اگر موج به این طرف متوجه نشود آنگاه حتی در انجام کار کمی آن هم دچار مشکل خواهیم شد. پس نباید عدم استقبال عمومی را به کمبود بودجه و... برگردانید چرا که اگر توانستید منزلت خود را احراز کنید مطمئن باشید مسئله بودجه و... از طرف مردم همین جامعه و نیز از ناحیه حکومت اسلامی مرتفع خواهد شد چرا که در طول تاریخ همواره شاهد رفع حوائج عمومی توسط ارائه خدماتی که از سوی همان جامعه صورت گرفته است بوده‌ایم. از اینرو اشکال در اینجاست که هنوز نتوانسته‌ایم به جامعه این واقعیت را القاء کنیم که ما توان خدمت به شما را داریم.

۵/۳- کیفی بودن تعیین مراحل

برادر پروزمند: پس مراحل تغییر، بین روند گذشته (یعنی آنچه را که الان داریم) و بین روند آینده معین می‌شود که

پی‌نمی‌بردند که چه مقدار از این ساخت و سازها صرف تأسیس مساجد و... می‌شود. لذا اگر قرار بود که «بالنسبه» به واقعیت نگاه کنند می‌دیدند که تعداد کارهای خیر و عام‌المنفعه در قیاس با آن همکاری که در رابطه با آن امکان می‌شود بسیار اندک است ولی اگر قرار بود که به صورت انتزاعی و بریده به بررسی اوضاع پردازند تحلیل همان می‌شد که آن آقا از وضعیت آن روز داشت.

حال در مورد حوزه نیز واقعیت از این قرار است که اگر به‌خواهیم به نسبت توسعه‌ای که توسط انقلاب ایجاد شده است واقعیت را محاسبه کنیم آنگاه جمعیت موجود حوزه را باید بسیار کمتر از ۵ هزار نفر طلبه‌ای که در زمان طاشوت بودند دانست. شما ببینید که چه تعداد جمعیت به نهادهای انقلابی همچون سپاه و جهاد و... جذب شدند؟ آیا غیر از این بود که مردم کوچه و بازار، موج موج خود را به پیکره انقلاب متصل می‌کردند؟ از اینرو می‌توان مدعی شد که در سالهای اولیه انقلاب تقریباً تمام جوانانی که بطرف دانشگاه می‌رفتند آمادگی داشتند که جذب حوزه شوند البته به شرطی که شما توان پاسخگویی به مسائل را در خود می‌یافتید. علاوه بر این، از ترس آنکه مبادا عده‌ای از افراد داوطلب حوزه، عضو گروهکها بوده و یا در آینده چنین شوند با تعیبه فیلترهایی بر سر راه گزینش آنها، عده‌ای را نیز به این صورت از دست می‌دادید! لذا می‌گفتید باید ابتدائاً در شهرستانها درس بخوانند تا پس از تأیید فلان مدرس یا عالم آنجا مبنی بر اینکه اینها مشکل سیاسی ندارند بتوانند وارد حوزه قم شوند. آیا چنین برخوردی جز از موضع ضعف است؟ آیا این امر چیزی جز مفهوم واقعی انزوا است؟ وقتی که حوزه را به حوزه

روانی و ذهنی و عینی و رفتاری نیست) هنوز تعریفی ارائه نشده است. پس برای عوامل تغییر موضوع یعنی تغییر آن فعل که باید نسبت بین شرایط باشد با نسبت بین موضوعی را که آن فعل بوده است هنوز تعریفی ارائه نشده است.

۷- «عوامل تغییر حوزه» تعیین کننده ابزارهای تغییر آن (با توجه به شرایط حاکم)

به عبارت دیگر «عوامل متغیر موضوع» غیر از «متغیرهای موضوع» است. چرا که منظور از عوامل متغیر این است که برای خود فعل، سه شاخصه در قالب وضعیت روحی، ذهنی و عینی گرفته ایم تا یک فعل صادر بشود. پس اینها همان متغیرهای داخلی هستند ولی «متغیر موضوع» اگر بخواهد این تغییر کند آنگاه باید نسبت درون و بیرون آن را لحاظ کرد که چه عواملی در بین آنها وجود دارد. در این صورت میتوان گفت اگر قرار باشد که اینها تغییر پیدا کند باید با چه ابزاری این تغییر صورت گیرد آنگاه حتماً ربط آن را یعنی مواجه کردن و مبارزه آنها را با کفر باید به صورت یک قید در آن لحاظ کرد. یعنی می گوئید شدت روحی، حدت ذهنی و سرعت و انضباط، در مبارزه حاصل می شود. پس «سرعت، دقت و انضباط» را در آن ابزارهایی که برای مبارزه ذکر می کنید می آورید. یعنی عوامل مبارزه شما همان عوامل تغییر موضوع می شود. بنابراین عوامل متغیر موضوع، همان عوامل داخلی فعل می شود چرا که هیچ فعلی بدون انگیزه، اندیشه و عمل نیست.

(س): آیا این امر با ملاحظه بیرون حاصل می شود و یا فقط با ملاحظه درون؟

(ج): خیر! در انسان شناسی آن را درونی می نامید چرا که موضوع شما به عنوان یک فعل است ولی در «عوامل

مقدار اختلافی که در فعل ماست چیست؟ یعنی پس از تعیین «موضوع فعل» و نیز مطلوب ما که معین شده است الان می خواهد مقدار آن به صورت کیفی مشخص شود؛ آن هم مقدار اختلاف بین گذشته و مشکلات آینده.

برادر محسنی: منظورتان از اینکه آن مقدار به صورت کیفی مشخص می شود چیست؟ آیا کمیت آن مد نظر نیست؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: معین کردن کیفی آن مقدار بدین معناست که شما بگوئید اصطلاحات موجود که تحت اختیار این جمعیت (که در اینجا است) می باشد نمی تواند مشکلی را حل کند لکن بواسطه علاقه هایی که در آنها وجود دارد اگر آنها را به این طرف متمایل کنید می توان مسئله را به آنها فهماند. پس مرحله اول چیزی جز مطرح کردن صورت مسئله در قالب «کیفی» نیست که همین امر بنوبه خود (از نسبت) بین علاقه های موجودی که در طلاب ایجاد شده است و نیز از کارآمدی علاقه ها نسبت به آینده، تعیین می گردد. و اما در مرحله دوم می گوئیم اگر از این حالت خارج شویم آنگاه می توانیم یک سری کارهای کمی را در اختیار بگذاریم هر چند که از عهده منطق سازی کارهای کیفی بر نمی آئیم. البته در کارهای کمی هم اینها همزمان می توانند پاسخهای نسبی و به صورت کلی را برای جامعه پیدا کنند تا بدین وسیله، امکان جذب نیرو را فراهم نمایند.

۶- «عوامل متغیر حوزه» تعیین کننده وضعیت روانی، ذهنی و عینی آن

هر چند که مراحل را به صورت کلی بیان کردیم اما برای عوامل متغیر موضوع ما (که چیزی جز وضعیت

۸- «استراتژی حوزه» تعیین کننده محور هماهنگی فعالیتها

(مقابل با کفر)

(ج): احسنت! مثلاً ترسیم ما از مسئله به این صورت است حوزه در حال انزواست اما بیرون در حال تهاجم است. چرا که اصولاً چارچوب مبارزه بالمره در اختیار حوزه نیست. حال من چکار می توانم بکنم تا حوزه از این حالت جنگ و گریز خارج شده و به تهاجم کشیده شود؟ لذا باید «استراتژی» داد که بنظر ما این استراتژی باید استراتژی مقابله با کفر و در مقیاس جهانی باشد.

(س): اما چرا این امر بعد از این قابل بیان است؟

(ج): چرا که شما وقتی که آندو را ملاحظه کردید آنگاه باید خط هماهنگ کننده سیاستها را ارائه بدهید. یعنی عوامل همواره به صورت مکانی هستند که شما به آنها رسیده اید در حالی که می خواهید چیزی را ارائه دهید که در عین تغییر دائمی این موضوع تا آخر برنامه، وجود داشته باشد لذا باید نتیجه ای را بگیری که همان استراتژی می شود.

بنظر می رسد که دوستان نسبت به این مباحث تلاش بیشتری داشته باشند خصوصاً بحث جلسه گذشته که ربط آن با زیرنا بحمدالله مشخص گردید. هر چند که سرعت بحث قبلی تا اندازه ای زیاد بود چرا که یکبار تا آخر (جدول) را مرور می کردیم و مجدداً به ابتدای آن باز می گشتیم. اما بحث این جلسه بحثی کاربردی بود که مجموع آنها برای دوستان مفید خواهد بود.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

تغییر موضوع» می گوئید محورهایی که می تواند این مبارزه را تحقق بخشید چیست؟ فرضاً می گوئید ما مناظراتی را روی موضوعات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و... می گذاریم (که بنظر می رسد مناظره یکی از بهترین شیوه ها برای متوجه کردن حوزه نسبت به کمبودهایش باشد. البته باید مناظره سازمان یافته باشد و نه مناظره ای که به جدال ختم شود. یعنی مناظره ای که با حکم صالح و در برابر عموم انجام گیرد.) اما ممکن است که این امر تنها محور نباشد بلکه یکی از عوامل چنین باشد. پس باید محورهای متعددی را برای تغییر آنها درست کرد که بتواند حساسیت، اندیشه و رفتار نسبت به موضوعات خرد را بشکند و توجه حوزه را به موضوعات کلان و توسعه که همان موضوعات انقلاب است تحویل دهد.

(س): پس ما چیزی به عنوان عوامل تغییر داخل موضوع نداریم و هر چه هست خارجی است؟

(ج): بله همینطور است. چرا که این عوامل در واقع ابزارهای شما برای تغییر موضوع است.

برادر پیروزمند: یعنی می خواهیم بگوئیم که نسبت بین درون و بیرون را ملاحظه می کنیم تا بگوئیم که تغییر چگونه واقع می شود؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: سپس باید بگوئید که من چه ابزاری دارم تا موضوع را تغییر بدهم؟

(س): یعنی نسبت بین عوامل درونی و بیرونی را تغییر بدهم.

تکامل		تغییرات					پیدایش			روند
تکرار	تکامل	تکامل	تغییرات	تغییرات	تغییرات	پیدایش	پیدایش	پیدایش	مراحل سطوح	
موضوع	عوامل	شرایط	موضوع	عوامل	شرایط	موضوع	عوامل	شرایط		
۱/۹	۱/۸	۱/۷	۱/۶	۱/۵	۱/۴	۱/۳	۱/۲	۱/۱	۱	
قدرت عملکرد	مقدورات سازمان	مقدورات برنامه	فراآب کمی	عوامل تغییر موضوع	روند تغییرات گذشته	ضرورت	نظام توصیف شرایط موجود	نظام فلسفی	موجود	
۲/۹	۲/۸	۲/۷	۲/۶	۲/۵	۲/۴	۲/۳	۲/۲	۲/۱	۲	
کنترل شمولیات	سازماندهی سازمان	الگوی سازماندهی	الگوی تخصیص	عوامل تغییر موضوع	روند آینده	هدف	نظام توصیف شرایط مطلوب	فلسفه تکامل	مطلوب	
۳/۹	۳/۸	۳/۷	۳/۶	۳/۵	۳/۴	۳/۳	۳/۲	۳/۱	۳	
کنترل انتقال	آیین نامه فعالیتهای انتقالی	برنامه فعالیت برای انتقال	کلیات انتقال	ابزار هماهنگی انتقال	مراحل انتقال	موضوع انتقال	نیازمندهای انتقال	ابزار انتقال	انتقال	
کنترل محصول	آیین نامه گردش عملیات سازمان	برنامه فعالیت سازمان	کلیات برنامه	استراژی تغییر موضوع	مراحل تغییر	موضوع	نظام نیازمندها	الگوی ارزیابی تکامل	انتقال	

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تعریف (عنوان از نظام عناوین الگوی تنظیم طرح حوزه

فهرست

- ۱ - «نظام فلسفی حوزه» بیانگر رابطه نظام فلسفی حوزه با برنامه
- ۱/۱ - نظام فلسفی، بیانگر ریشه‌ای‌ترین تعریف در تولید برنامه
- ۱/۲ - نظام فلسفی، بیانگر حد اولیه الگو
- ۲ - «فلسفه تکامل حوزه» بیانگر تعریف تکامل بر مبنای حد اولیه فلسفی
- ۲/۱ - «وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی»؛ اصول موضوعه متخذه در تعریف تکامل
- ۲/۲ - متقوم بودن تثبیت اصول فلسفی به کارآمدی عینی
- ۲/۳ - درگیری با کفر، اساس تکامل
- ۳ - «الگوی ارزیابی حوزه» بیانگر وضعیت تکاملی حوزه
- ۳/۱ - خروج بعض موضوعات از تعبد به دلیل تنسک، اصطلاحات در حوزه

۳ - جاری شدن ولایت الهی در شئون مختلف، شاخصه تکامل

۴ - جهت‌پذیری الگوی ارزیابی از انگیزه ارزیابی‌کننده و ارزیابی‌شونده

۴ - «نظام توصیف شرایط موجود حوزه» بیانگر سطح «حساسیت و تفکر و عمل» نسبت به «جهت‌گیری توسعه، نسبت امور

به هم و آثار هر فعل»

۴/۱ - جریان ولایت الهی در سطح خرد و قاعده‌مند شدن آن در سطح کلان و توسعه، در حوزه

۴/۲ - لزوم بررسی «اطلاعات و ارتباطات» افراد حوزه در «سطح سنی» در ارزیابی شرایط موجود حوزه

۵ - «نظام توصیف شرایط مطلوب حوزه»، بیانگر ارتقاء «حساسیت، تفکر و عمل» در سطح «جهت‌گیری توسعه»

۵/۱ - قدرت تشخیص اولویت‌بندی مسائل در شرایط مطلوب

۵/۲ - قدرت تشخیص موانع نشر کلمه توحید در شرایط مطلوب

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۱۳
اسستاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۰/۲۰
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۱/۰۷
ویراستار:	برادران محسنی، جمالی و نیک منش	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۱/۰۷
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۳۰/۱۰/۷۴

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۱۳

تعریف ۵ عنوان از نظام عناوین الگوی تنظیم طرح حوزه

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در این قسمت از بحث می توان عناوین گذشته را به موضوع حوزه تطبیق تا مثلاً معلوم شود «نظام فلسفی حوزه» چگونه می باشد؟ یا اینکه در خصوص این عنوان، بحث را که تطبیق می کنیم بگوئیم: نظام فلسفی ای که متصدی و متکفل امر برنامه ریزی می باشد چگونه می باشد؟ یا اینکه هیچکدام از اینها نباید بحث ما باشد بلکه باید بینیم «برنامه» چه رابطه ای به «نظام فلسفی» دارد؟ آیا رابطه ای دارد یا خیر؟

اگر قصد ما دقت در ارتباط برنامه با نظام فلسفی باشد ظاهراً این امر اعم باشد از اینکه برنامه ریزی، یا موضوع مطالعه او با چه فلسفه ای می خواهد کار کند.

۱- «نظام فلسفی حوزه» بیانگر رابطه نظام فلسفی حوزه با برنامه

۱/۱- نظام فلسفی، بیانگر ریشه ای ترین تعاریف در تولید برنامه به عبارت دیگر اگر گفتیم ارتباط نظام فلسفی با برنامه ریزی یا «تولید برنامه» چیست؟ آیا ما نسبت به نظام فلسفی حساس باشیم تا وقتی که مثلاً فلان مؤسسه می خواهد «تولید» برنامه داشته باشد بگوئیم جزو

سؤالات اصلی ای که برای آن مؤسسه مطرح است، مسئله فلسفه می باشد. به نظر ما می آید که چنین امری حتماً ضروری است، یعنی برنامه با فلسفه ربط دارد، چه برای «تولید برنامه»، چه برای «تولید تغییراتی» که برنامه متکفل آن می باشد. ربط آن نیز ربط تعاریف می باشد. بنابراین ریشه ای ترین تعریف در «تولید برنامه» فلسفه می باشد.

۱/۲- نظام فلسفی، بیانگر حد اولیه الگو

به عبارت دیگر می توانیم اینگونه بگوئیم که در علوم به حدود اولیه ای قائل هستیم حدی که در الگو داریم نظام فلسفی ما می باشد. نظام فلسفی از حد و مرز اولیه ای که استفاده می کند، چه در قدرت کارآمدی خودش، قدرتش به حدش برمی گردد و چه در مطالعه وضعش که ملاحظه وضعیت خوب یا بد خود را داشته باشد آن نیز به قدرت حدش برگشت می نماید. حدش به تعاریف فلسفی اش می باشد. پس می توانیم اسم اینجا را هم «تعاریف موضوعه» بگذاریم، تعاریفی که آنها را اصل موضوعه می دانیم، یعنی آنها را در اینجا بحث نمی نمائیم بلکه باید از جای دیگری اقتباس کنیم.

اصول موضوعه ما در مدل سازی تعاریف فلسفی می باشد.

۲- «فلسفه تکامل حوزه» بیانگر تعریف تکامل بر مبنای حد اولیه فلسفی

حالا بر مبنای اصول موضوعه تعریف دیگری را که تعریف از تکامل اجتماعی است، بدست می آوریم.

۲/۱- «وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی»؛ اصول موضوعه متخذه در تعریف تکامل

آن اصول موضوعه ای که در ابتدا ذکر کردیم لزوماً به معنای همه فلسفه نظام ولایت نمی باشد، بلکه محصولاتی است که از فلسفه نظام ولایت گرفته می شود که آن محصولات، در بحث وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی می باشند. اصولی که این اصول موضوعه، نظام پایه های نظام تعریفان می باشد سپس می گوئیم بر این اساس تکامل را تعریف می نمائیم. هرگز نمی آئیم فلسفه را به نحو کامل تمام کنیم تا فلسفه تکامل و... و همه چیز، جزو آن فلسفه بشود. ما اصولی ترین اصلهایی را که لازم داریم مطرح می نمائیم.

۲/۲- متقوم بدون تثبیت اصول فلسفی به کارآمدی عینی

چرا آنها را می خواهیم جزو فلسفه بحث بکنیم؟ چون فرض بر این است که آن فلسفه، کارآمدی خودش را در عینیت به روش کنترل عینیت قرار است تست کند، یعنی تمامیت خودش وقتی تمام می شود که بتواند خودش را در عینیت تثبیت نماید.

پس یک اصول ثنوری و نظری داریم که اگر آن اصول نظری از مجرای عبور کند تا کنترل شود و کارآمدی آن تمام بشود تازه آن اصول تثبیت می شود. اگر سؤال شود که

آیا آن اصول تثبیت شده نمی باشد؟ می گوئیم آن اصول متقوماً درست می شود. ابزار کنترل عینی آن اصول به پائین ترین حد آن که نظام شاخصه هاست می رسد. سپس می گوئیم این نظام شاخصه ها، به فلسفه اش متقوم بوده که عینیت را کنترل نموده و تعاریفی را نتیجه می دهد، تعاریفی که در تکامل و در وجوه جزئی، در تغییر سیاست، تغییر فرهنگ، تغییر اقتصاد و... لازم است. کلاً آن تعاریفی را که در پایین داریم تعاریفی است که برخاسته از آن فلسفه می باشد، ولی به شرط اینکه کنترل عینی را انجام داده باشد. پس در اینجا اصول اولیه و حد اولیه اش تمام شده است.

این امر در حوزه فعلاً چگونه وجود دارد؟ ما معتقدیم با اصولی که بیان کرده ایم، مباحث حوزه در باره به وحدت رسانیدن امور متعدد نمی باشد، موضوع بحث زمان و مکان حوزه کنترل تغییرات نیست، ایجاد حوادث و تغییر منزلتها نمی باشد. خود آقایان نیز مدعی نمی باشند.

۲/۳- درگیری با کفر، اساس تکامل

حالا نسبت به فلسفه تکامل در حوزه می گوئیم که ما در «تکامل»، درگیری با کفر را اساس کمال می دانیم. این امر هم از شرع برای ما تمام شده و هم از نظر فلسفه ولایت تمام می باشد. این مطلب جزو متیقنهایی می باشد که می توانیم به آن تکیه داشته باشیم. شرع در هیچ موضوع و موردی اجازه بت پرستی و هواپرستی را به انسان نمی دهد. در هیچ جا شرع، اجازه پرستش چیزی غیر از خدای متعال را نمی دهد. درگیری با هوی در داخل و درگیری با پرستش غیر خدا در خارج؛ داخل و خارج انسان را «انگیزه، اندیشه و انجام» آنرا باید بتواند شکل دهد، یعنی تولی به

ولایت الله و نپذیرفتن هیچ ولایتی به غیر از ولایت خدای متعال!

۳- «الگوی ارزیابی حوزه»، بیانگر وضعیت تکاملی حوزه

۳/۱- خروج بعضی موضوعات از تعبد، به دلیل تنسک به اصطلاحات، در حوزه

حال اگر بخواهیم فلسفه تکامل را ذکر کنیم چه الگویی برای «ارزیابی وضعیت تکامل حوزه» نتیجه آن می شود؟ این کلیاتی را که ذکر کردیم آیا چیزی را نتیجه می دهد؟ اگر ما در حوزه مشاهده کردیم که میدانهایی را از تعبد خارج نموده و به تعبد حد می زنند، آن هم به دلیل تنسک به اصطلاحاتی، آن میدانهایی را که حد می زنند منشأ این می شود که کفار در آنجا حاضر شوند؛ این شاخصه ای که حتماً «بزار ارزیابی» شما باید داشته باشد، این است که در هیچ جا، بندگی خدا به بندگی غیر خدا حد نخورد. گفته نشود که تا شما در مسجد هستید خدا را بیرستید، در آنجا نماز، دعا، قرآن بخوانید، اما حالا که آمده آید در روزنامه مطلب بنویسید، در اینجا یک مرتبه رگ دمکراسی شان گل بکند و بگوئید باید مردم احساس کنند که قدرت دارند و در این احساس قدریشان نیز، هیچ کسی را مانع خودشان نبینند، دیگر در اینجا بگونه ای شروع به صحبت بکنید که اصلاً موافق با توحید نباشد. بگوئیم: آقا! یک مقداری ملایم تر! اینجا حرف شما به این حد که رسیده، شرع هتک می شود، بگوئید: جای شرع در مسجد می باشد! وقتی که اذان گفتند انسان به مسجد می رود و متشرع می شود! اینگونه نباید نباشد، بلکه چه در روزنامه نگاری چه در کسب یا در تولید و امثال آن بایستی شرع را رعایت نماید.

۳/۲- جاری شدن ولایت الهی در شئون مختلف شاخصه تکامل

بهر حال به نظر می رسد شاخصه ای را که باید در اینجا ذکر کنیم و باید در آینده هم بیشتر در مورد آن توضیح بدهیم این است که «الگوی ارزیابی» نباید ولایت غیر خدای متعال را بپذیرد. اگر انسان ولایت را مستوعب و فراگیر و جاری و ساری در همه امور دید، آن وقت باید ببیند که آیا در سطوح مختلف می تواند این ولایت جریان وجود داشته باشد یا خیر؟ باید در اینجا معنای سطوح مختلف را در الگوی ارزیابی باید توجه داشته باشید.

باز هم معنای الگوی ارزیابی را بیشتر از این شرح می دهم. شما می گوئید: فلانی عادل نمی باشد! می گویم: چه کار می کند؟ می گوئید: در حرف زدنش منضبط حرف نمی زند! می خواهد نظر طرف را جلب بکند، به نحو اغراق و غیر واقعی و دروغ صحبت می کند، یک احتمال کوچک را که شنیده است، بزرگ می کند! مثلاً شنیده که قرار است فلانی استاندار بشود یا عزل گردد، چنان این مطلب را بزرگ می کند که شما را به وحشت می اندازد! می خواهد شما را به شریک شدن در اینکه این مثلاً تسبیح را برای بازار تولید بکنید دعوت کند. می آید بگونه ای بازار را برای شما توصیف می کند که شما دچار اشتباه می شوید! خیال می کنید حالا که انقلاب اسلامی شده، رسم شده که مردم برای اینکه اعصابشان راحت بشود به جای زنجیر، تسبیح به دست بگیرند! بعد از آن تسبیح را بگونه ای تشریح می کند که شما خیال می کنید که اگر روی تسبیح سرمایه گذاری کنید، در سر سال همه مشکلات شما برطرف می شود! بعد شما در بازار می روید، می بینید بدست آوردن مواد تسبیح سخت است! تازه پس از اینکه

صحت می‌کنم از چه سطوحی متأثر است؟ اصلاً در باره کلان صحبت کردن مقدور چه کسی است و مقدور چه کسی نمی‌باشد؟ چه نحوه بایستی جمع‌بندی نمود که بیشترین «نسبت تقریب» را به «عینیت» و «کنترل عینیت» داشته باشد؟ به عبارت دیگر «دل‌باخته نشدن از نظر انگیزه»! اگر آدم نسبت به چیزی دل‌باخته شد می‌خواهد از هزار راه معشوقش را به کرسی حاکمیت بنشانند! انسان نباید دل‌باخته چیزی جز خدای متعال و ائمه طاهرين «علیهم السلام» باشد! اگر شیفته آنها نباشد و شیفته غیر آنها باشد دیگر به هر چیزی به مناسبت آن محور ملاحظه می‌کند!

بنابراین دل‌شیفتگی و دل‌باختگی حتماً در جهت‌گیری محوری الگوی ارزیابی اثر دارد.

بنابراین خیال نکنیم که الگوی ارزیابی ربطی به انگیزش ندارد. الگوی ارزیابی هم به انگیزش کسی که ارزیابی می‌شود ربط دارد هم به انگیزه ارزیابی‌کننده؛ یعنی الگوی ارزیابی می‌خواهد زمینه‌ای را ایجاد کند که عینیت را تغییر بدهد.

یعنی می‌خواهد تمایلات و انگیزه‌ها را تغییر بدهد که آن برخاسته از انگیزه‌ای است که آن، محور جهت دهنده به الگوی ارزیابی تکامل می‌باشد؛ یعنی برای «کمال» معنایی نموده که متناسب با معبود و معشوقش می‌باشد؛ چون کمال را اینگونه معنا نموده الگوی آن بایستی این جهت را بگیرد.

پس برای فلسفه تکامل بر پایه حدود اولیه، تعریفی را از کمال ارائه نموده که این شخص آن کمال را در الگوی ارزیابی‌اش محور قرار داده است.

قالب بزیند کاری می‌باشد که کارگر زیاد می‌برد، برای نخ کردن آن باید به وسیله دست، آنها را نخ بکنند، بعد می‌بینید سلیقه‌های مردم مختلف می‌باشد و آنگونه هم که ایشان ذکر و تبلیغ می‌کرد بازار ندارد! بعد می‌بینید این امر غیر از آن مطلبی شد که شما گمان می‌کردید! اما فرد دیگری می‌آید به شما می‌گوید برای تسبیح ساختن در ابتدا بایستی به مغازه تسبیح فروشها برویم و از آنها سؤال کنیم که مردم، نسبت به چه نوع تسبیحی بیشتر و به چه نوع تسبیحی کمتر راغب هستند. اصلاً وضع فروش تسبیح چگونه می‌باشد؟! نسبت به سایر اقلام مصرفی جامعه هم یک بررسی نموده و سپس می‌گوئیم: خیر! اصلاً الان تسبیح جزو رده اول اقلام بازار نمی‌باشد. مقداری هم که دست در آن می‌باشد بیشتر از مقداری است که بازار تقاضا دارد؛ یعنی تولید بیشتر از حد مصرف می‌باشد! زمانی کسی بدون کارشناسی می‌آید نظر می‌دهد، این شبیه فریب دادن می‌باشد، البته نمی‌خواهد فریب بدهد، می‌گوئید: عادل نیست، می‌گوئید: عادل یعنی چه؟ می‌گوئید عادل مواظب حرفش می‌باشد، برای حرفش حساب قائل است. منضبط حرف می‌زند. سطح اعتدال در صحبت کردن چیست؟ اول باید طبقه مطلبی را که بیان می‌کنید، بشناسید یعنی بایستی حرف و مطلب را در مجموعه ملاحظه نمود.

۳/۳- جهت‌پذیری الگوی ارزیابی از انگیزه ارزیابی‌کننده و

ارزیابی شوند

این مسئله برای الگوی ارزیابی که در حال بیان آن هستیم مهم است؛ انسان بایستی برای حرفش سطح قرار بدهد ملاحظه کند که در مورد چه امور صحبت می‌کند؟ خرد، کلان یا امور توسعه و تکامل؟ این سطحی را که

بنابراین تا اینجا که آمده‌ایم، ستونی که می‌آئیم، منزلت خانه اول «مقدم» می‌شود، خانه دوم موضوعاً منزلت «تالی» می‌شود و خانه سوم «نتیجه» می‌شود. خانه اول «حد تعریف»، خانه دوم درون آن، «حد تعریف تکامل» و خانه سوم، «ارزیابی کمال» را نتیجه می‌دهد. موضوعاً وضع و نسبت آنها، نسبت صغری و کبری و نتیجه می‌شود. سه موضوع هستند ولی این سه موضوع رویهم رفته یک امر را تمام می‌کنند. تا آخر کار که جلو می‌رویم باید بتوانیم همین کار را انجام بدهیم.

اگر توانستیم این کار را انجام بدهیم. آیا افقی آن هم صحیح است؟ بله! یعنی باید بتوانیم بگوئیم که ۳/۱، کلاش این سه خانه روی هم در حکم مقدم؛ ۳/۲ یعنی، ۱/۲، ۲/۲، ۳/۲، در حکم تالی و ۱/۳، ۲/۳، ۳/۳، در حکم نتیجه می‌باشد. باز نسبت به کل همه جدول بایستی بگوئیم: کل «پیدایش»، مقدم، کل تغییرات، «تالی» و کل تکامل، «نتیجه» می‌باشد.

اگر توانستیم این کار را انجام بدهیم منطقاً انسجام مدل ارزیابی ما تمام شده است.

۴- «نظام توصیف شرایط موجود حوزه»، بیانگر سطح «حساسیت، تفکر، عمل» نسبت به «جهت‌گیری توسعه، نسبت امور به هم و آثار هر فعل»

حالا باید «نظام توصیف شرایط موجود» و «نظام توصیف شرایط مطلوب» در اختیار ما باشد تا «نظام نیازمندیها» را نتیجه بدهد. حالا آن را به حوزه تطبیق می‌کنیم و می‌گوئیم: «فلسفه حوزه»، چنین کارآمدی را ندارد، تعریف آنها از تکامل نیز چنین کارآمدی را ندارد. طبیعتاً الگوی ارزیابی تکامل نیز نمی‌تواند داشته باشند.

به طرف خودمان برمی‌گردیم و می‌گوئیم حالا که شما چنین چیزی را دارید آیا می‌توانید الگوی ارزیابی تکامل را تحویل بدهید؟ باید بتوانید! باید ساده‌ترین تعریفمان را در اینجا گذاشته و تعریف تکامل را هم پشت سر آن قرار داده و سپس بگوئیم: غرض ما از الگو نیز نظامی است که قدرت سنجش عینیت را داشته باشد. مثلاً بگوئیم «حساسیت نسبت به جهت‌گیری» توسعه در حوزه چگونه است. بعد بگوئیم «حساسیت در تناسب و نسبت امور به هم» در حوزه به چه میزان می‌باشد، سپس ملاحظه کنیم که «حساسیت نسبت به اثر» هر موضوع مستقلاً چگونه بوده و بعداً بررسی کنیم که علاوه بر حساسیت، وضعیت اندیشه‌ها و تفکرها، چگونه می‌باشد. بعد از آن ملاحظه نمائیم که دانشمندانی در حوزه می‌باشند که ریشه تاریخی نیز دارند، اما حساسیت این شخصیتها نسبت به امور توسعه، تقریباً صفر می‌باشد، یعنی اینها از شنیدن اخبار کفار در تاب و تب نمی‌افتند. به عبارت دیگر اگر یک خبر برف آمدنی بشود و بگویند یک عده‌ای مثلاً در گردنه نزدیک قم یا دلیجان در مضیقه آب و نان قرار گرفته‌اند (البته شاید عده‌ای از آنها نیز روی این قضیه حساسیت چندانی نداشته باشند، مثلاً اگر یک چیز نزدیکتر باشد) یا مثلاً بگویند برف برای قم آمده و در این محله جان و مال مردم را تهدید می‌کند، آنها به تقلا افتاده و احساس وظیفه شرعی قطعی می‌کنند. ولی اگر بگویند: مسلمین بوسنی و هرزگوین در سرمای ۵۰ درجه زیر صفر در حال مبارزه هستند، اینکه این آقایان شبانه روز به فکر باشند که چه تکلیفی دارند. مثلاً آقای بگوید من ۳۰ شاگرد دارم، این ۳۰ شاگرد می‌توانند ۳۰۰ نفر را تحریک و ترغیب نمایند.

من همه هم و تلاشم را برای تحریک کردن این ۳۰ نفر بگذارم، آن ۳۰۰ نفر هم می‌توانند عده دیگری از فضلا را تحریک نمایند که نتیجه‌اش این بشود که آرامش را از حوزه سلب بکنیم و آنها از کار معمولی دست بکشند. نتیجه‌اش این بشود که در نهایت همه مراجع به رهبری بگویند این وضع برای مسلمین قابل تحمل نیست و ما حاضر هستیم هر کاری را که شما بفرمائید انجام بدهیم. قطعاً اگر حضرت آیه‌الله العظمی خامنه‌ای ببینند که همه مراجع برای کمک کردن و وارد کردن مردم در صحنه اعلام آمادگی می‌نمایند ایشان قدرت دیگری پیدا می‌کنند که الان فاقد آن قدرت می‌باشند! ایشان پرچم‌دار هستند ولی این پرچمداری به میزانی است که لشکرشان حاضرند بیایند کار بکنند! اگر کار به جایی برسد که آقایان تمام مقلدینشان را در سراسر عالم به حرکت وادارند و فقط به تظاهرات و راهپیمایی تنها وادارند؛ دعوت بکنند که در ایران راهپیمایی بکنید، فتوا بدهند که مصرف کردن بیش از مقدار ضرورت بر مقلدینشان حرام می‌باشد و زندگی مردم را در یک بحران ببرند، محققاً اگر آنها در اینجا این کار را بکنند آمریکا در بوسنی و هرزگوین دست و پایش را جمع می‌کند و با خود می‌گوید: قبل از اینکه بخواهد این مشکل لاینحل بشود راه بدهید که برای اینها غذا و اسلحه برود و دشمنانشان را در محاصره بگذارند ولی آقایان چنین کاری را نمی‌کنند.

به عبارت دیگر سؤال این است که آقایان روی امور کلان چه مقدار دقت دارند؟ آیا نسبت بین دسته‌بندیهای بزرگ را ملاحظه می‌کنند؟ به نظر ما آقایان روی این امور دقت ندارند و فقط در امور خرد می‌گویند: شنیده‌ایم فلان دختر از روی فقر رفته و زن فلان سنی شده و لذا باید

دست از مرجعیت و تقلید کشید! حالا اگر واقعاً دست از مرجعیت و تقلید کشیده بودند و گفته بودند رئیس جمهور آمریکا فلان نطق را کرده و ما نمی‌توانیم تحمل بکنیم خوب بود ولی آقایان حوزه وظیفه‌شان را عمل نمی‌کنند در اینکه بیایند خدمت ولی فقیه و بگویند: این مردک آمریکایی چکاره می‌باشد که در دنیا عربده می‌کشد؟! اگر ایشان فتوی را کنار گذاشته بودند برای اینکه در سنای آمریکا جرأت کرده‌اند که علیه نظام اسلامی پول تصویب کنند، می‌گفتیم که ایشان به امور جهانی توجه دارند، ولی آقایان اینگونه عمل نمی‌کنند و می‌آیند روی اموری از قبیل اسرافهای اطرافیان و یا قضیه فلان دختر، موضعگیری می‌کنند! البته امور دیگری هم می‌باشد که می‌گویند نمی‌خواهیم بگوئیم که به نظر ما آن امور را هم اگر بخواهند بگویند از همین قبیل امور می‌باشد چرا که مشتم نمونه خروار است! بنابراین سطح ادراک آقایان این است و تنها در امور خرد، حساسیت و موضعگیری دارند. لذا وقتی می‌روید با آنها صحبت می‌کنید می‌گویند: اسلام از بین رفت اگر بگوئید چه شده است؟ می‌گویند: فلان قاضی در فلان جا رأی برخلاف داده است. البته اگر حرف این آقا درست باشد و آن قاضی رأی خلاف داده باشد خیلی بد است ولی بدتر از آن این است که مدیران جهان بر علیه اسلام نظر می‌دهد، آن هم نه نظری که اثری نداشته باشد. به نظر ما این آقا حتی مشکلات همین جناب آقای یزدی را هم نمی‌داند. حالا ما از جهان گذشتیم آیا جناب آقای یزدی از روی بی‌دینی این آقای قاضی را سر آن کار گذاشته است؟! ایشان هم می‌گویند: ما یک نظام قضایی داریم و لذا مشکل دستگاه قضایی عنصری نمی‌باشد و بلکه مشکل

عدالت بعضی از آقایان یقین دارد ولی نمی‌تواند پشت سر آنان نماز بخواند بخاطر همین مطالب است. خدا رحمت کند آقای مرتضی حائری را، من در زهد فردی ایشان هیچگونه تردیدی نداشتم و محققاً الان هم می‌توانم قسم بخورم که ایشان اهل هوا نبودند، بلکه مرد با تقوی و مهابدی بودند و حتماً جزو شهود طلاق هم می‌توانستند باشند، ولی محققاً هم می‌دانم که بعد از انقلاب، نماز خواندن پشت سر ایشان خالی از اشکال نبود، یعنی در امور اجتماعی حتی در حد امامت جماعت هم نباید ایشان دخالت داده می‌شد و آن اواخر هم احتمال بطلان پشت سر ایشان خیلی زیاد بود. ایشان اواخر از آقای شریعتمداری دفاع و با نظام مقابله می‌کردند و صریحاً می‌گفتند: مشغول قتل و غارت هستند، و همچنین عبارتهای رکبیک بیان می‌کردند که همه اینها برخاسته از زهد فردی ایشان بود. ولی اصلاً ایشان بلوغ نسبت به امور اجتماعی نداشتند و مکلف هم نبودند و لذا حمایت کردن از او در حد نماز جماعت هم جایز نبود.

حال ما باید حوزه را ارزیابی بکنیم، در یک ارزیابی عادی بدست می‌آید که گروهی قبل از انقلاب ملکه راسخه پیدا کرده‌اند، یعنی حدوداً ۴۰ ساله بوده‌اند که انقلاب به پیروزی رسیده و الان هم مثلاً حدوداً ۶۰ سالشان می‌باشند. در این قشر شما کم می‌توانید پیدا کنید که متنسک به اصطلاحات و متنسک به حساسیتهای زهد فردی نباشند. اینها جزء سرمایه‌های شما نمی‌باشند و بلکه جزء موانع می‌باشند، اما می‌توانید آنها را به قدرت تبدیل بکنید. البته اینکه چگونه می‌شود آنها را به قدرت تبدیل کرد بحث دیگری است.

آن مشکل سازماندهی قضاء می‌باشد. حالا آقایان در سازماندهی قضاء چه کمکی کرده‌اند؟ یک وقت یک آقای خوبی که رئیس یکی از قسمتهای دستگاه قضایی بود، راننده‌ها به ما گفتند: این بنده خدا به اندازه ۱۰ نفر کار می‌کند گفتم پس این آدم بسیار بدی می‌باشد. گفتند: او با اخلاص به اندازه ۱۰ نفر کار می‌کند و خودش همه پرونده‌ها را می‌بیند چرا بد باشد؟ گفتم: ایشان مدیر هستند و باید ۲۰ تا قاضی دیگر را اداره کند، نه اینکه جای ۱۰ نفر آنها شخصاً بنشیند و حکم بدهد! او بایز روی مسئله «اداره» کار بکند، اما روی مسئله اداره کار نمی‌کند، یعنی فکر نمی‌کند که چگونه قضاء انجام بگیرد تا در آن تخلف نشود؟ یعنی این آقا صحبت از فرد می‌کند و نه نظام و لذا نمی‌تواند نسبت امور را به هم ببیند و دسته‌بندی بکند، بلکه کار را تنها عنصری می‌بیند.

بنابراین باید در «الگوی ارزیابی» طبقه‌بندی و شاخصه جهت داشته باشیم یعنی بررسی کنیم که حساسیتهای تفکرات و اعمال حوزه چگونه شکل می‌گیرد؟

۴/۱- جریان ولایت الهی در سطح خرد و قاعده‌مند نشدن آن در

سطح کلان و توسعه، در حوزه

به نظر می‌آید که اگر یک نظام سؤالانی درست بکنیم خیلی زود به این مطلب می‌رسیم که جهت‌گیری آقایان (یعنی محور ولایت و تولی ایشان) در امور خرد خدای متعال می‌باشد ولی در امور کلان متزلزل می‌باشد. یعنی جهت‌گیری ایشان گاهی موافق با شرع و گاهی موافق با کفر می‌باشد زیرا در این امور قاعده و اصول ندارند و قاعده‌مند حرف نمی‌زنند، بلکه روی امور جزئی تحریک می‌شوند و بر آن اساس روی امور کلان نظر می‌دهند. اینکه انسان به

۴/۲- لزوم بررسی «اطلاعات و ارتباطات» افراد حوزه در سطوح

سنی مختلف، در ارزیابی شرایط موجود حوزه

بنابراین ما باید بتوانیم شرایط موجود را براساس الگوی ارزیابی به گروههای سنی طبقه‌بندی کنیم برای اینکه باید شرایط اجتماعی توصیف بشوند مثلاً بررسی کنیم که سن آقایان حوزوی و همچنین اطلاعات و ارتباطات اجتماعی آنان چه مقدار می‌باشد و همچنین حساسیتهای آنان چگونه می‌باشد.

۵- «نظام توصیف شرایط «مطلوب حوزه» بیاتگر ارتقاء

«حساسیت، تفکر، عمل» در سطح «جهت‌گیری توسعه»

البته نظام توصیف نسبت به شرایط مطلوب هم باید داشته باشیم یعنی بگوئیم ما طلابی را نیاز داریم که قدرت ملاحظه جهت تکاملی را داشته باشند و بتوانند سطح توسعه، کلان و خرد را از هم تفکیک کنند و در امور خرد نگویند اگر این خرد زیر و رو نشود دنیا آخر می‌شود. طلاب باید در امور کلان بیشتر حساس باشند و امور خرد را فدای امور کلان نکنند و کلان را فدای توسعه نمایند.

۵/۱- قدرت تشخیص اولویت‌بندی مسائل، در شرایط مطلوب

وجود مبارک سیدالموحیدین (علیه افضل صلوات المصلین) با اینکه باطن جامعه خراب بود حق ولایت را ترک کردند تا جهت‌گیری توحیدی باقی بماند و بت‌پرستی رسم نشود. وقتی هم حکومت دست خودشان آمد با حاکم بودن معاویه مخالف بودند و با آن می‌جنگیدند ولی با شریح قاضی نمی‌جنگیدند و دعوا نمی‌کردند. یا مثلاً حکم حج تمتع در طراف النساء و حکم متعه عوض شده بود و حضرت هم می‌گفت: این زنا می‌شود ولی سر این مطلب دعوا نمی‌کردند. این سؤال مهمی است که چرا

حضرت سر این مطلب دعوا نمی‌کردند ولی سر مطلبی که ابن عباس می‌گفت: حالا با معاویه بساز تا بعد که او را عزل بکنی، می‌ایستادند و مخالفت می‌کردند. چرا در امر خلافت و ولایت مدتها ساکت بودند ولی در این امر ولایت معاویه اینگونه مخالفت می‌کردند؟ بنابراین باید دقت داشت که در شرایط مطلوب روحانیت در چه طبقه‌ای از امور باید پائین نیاید و در چه موضوعاتی باید پائین نیاید؟ باید کجا را بپذیرد و در چه زمانی چه چیزی را فدای چه چیز بکند؟

۵/۲- قدرت تشخیص موانع نشر کلمه توحید، در شرایط مطلوب

بهرحال جریان توسعه امری مستمر می‌باشد و تکامل تعطیل بردار نمی‌باشد و حتماً تکامل اسلام در برتری نسبت به کفر معضلاتی را در داخل ایجاد می‌کند. لذا اگر سؤال شود که مشکله ما چیست؟ باید بگوئیم: کجا می‌خواهید بروید تا بگوئیم مشکله شما چیست؟ اگر تکامل اسلام را می‌خواهیم باید براساس آن، مشکلات را بررسی کرد. اگر توسعه و نشر کلمه توحید و غلبه آن بر کلمه کفر اصل می‌باشد باید بر این اساس مشکلات تفسیر و بررسی شود. گاهی مشکل مقدسین از مشکل فساق خطرناکتر می‌شود. در جنگ نهروان برای وجود مبارک سید الموحیدین مشکل مقدسین کمتر از مشکل کفار نبود، از مشکل فساق که قطعاً خطرشان بیشتر بود.

بنابراین شما باید شرایط مطلوب را به این تعریف کنید که آیا در شرایط مطلوب کافی است که فرضاً طلاب درسهای دانشگاهی را بخوانند؟! به نظر ما ابتدا باید تکامل اسلام مد نظر طلاب باشد و سپس امور را نسبت به هم بسنجند و ببینند که چگونه این تکامل واقع می‌شود؟ و

می باشند و همچنین نوع آقایانی که در حوزه هستند به وسیله بیوت و شاگردانشان قابل تحریک می باشند. محال است شما بتوانید اینها را نسبت به یک فتوی تحریک کنید و برگردانید. یعنی با یک قاعده‌ای که برای ایشان مقدمات عملی‌اش تمام شده (فرضاً قابل به ترتب باشد یا نباشد) حتی از طریق شاگردانش نمی‌توان او را برگرداند! بلکه اگر تنها هم وزن خودش یعنی یک مرجع دیگر با او درگیر شود و کاملاً او را به تکان بیندازد در او تردیدی حاصل می‌شود. ولی در امور اجتماعی از این حرفها نمی‌باشد، همین آقا اگر در یک شهرستان برود حتی آن کسی که مسجد را اداره و بلندگو و روضه و منبر آقا را آماده می‌کند می‌تواند آقا را بگرداند و یا احیاناً منبری و بعضی از مریدان آقا می‌توانند براضی او را برگردانند یعنی در آنجایی که می‌خواهد وزن اجتماعی‌اش خرج بشود، در خرج کردن دیگران او را اداره می‌کنند و ایشان وسیله می‌شود. اگر این مطلب که از اعظم امور مسلمین می‌باشد مبادیش تمام بشود هماهنگ شدن همه امور حول محور نظام مهیا می‌شود.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

سپس سراغ امور خرد بیایند. این امر محوری‌ترین امری است که مثل اصول اعتقادات (نه عین اعتقادات) باید برای حوزه پذیرفته شده و تمام شده باشد. یعنی چگونه الان حوزه در این اختلاف ندارد که وقتی ظهر شد ۴ رکعت نماز واجب می‌شود باید برای آنها این امر جزو بدیهیات باشد و اگر کسی هم مخالفت کرد، مخالفت او، مخالفت با ضروریات دین قلمداد گردد.

بنابراین باید همچنانکه منطبق جزو مقدمات کار طلاب می‌باشد، دارا شدن قدرت طبقه‌بندی امور و مشخص کردن جهت‌گیری در طبقه‌بندی، جزو مقدمات کار طلاب قرار بگیرد.

به تعبیر دیگر ما در آینده طلابی را می‌خواهیم که نه با یک قوره دچار سردی و نه با یک کشمش دچار گرمی بشوند!

خطری را که می‌خواهم خدمت شما بیان کنم در سر جای خودش خطر خیلی بدی می‌باشد. نوع آقایانی که در شهرستانها می‌روند، بوسیله مریدانشان قابل تحریک

الگوی تنظیم برنامه حوزه

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بیان شاخصه برای دو عنوان از نظام عناوین طرح تنظیم حوزه

فهرست

- ۱- «شدت تمایلات، توسعه روابط، گسترش تأثیر» شاخصه‌های فلسفه تکامل حوزه
- ۱/۱- «شدت تمایلات» عامل اصلی «توسعه روابط»
- ۱/۱/۱- انسجام نیافتن توسعه روابط بدون پیدایش شدت تمایل متناسب
- ۱/۱/۲- انجام توسعه روابط به تبع توسعه مفاهیم
- ۱/۲- «توسعه روابط» عامل اصلی «گسترش تأثیر»
- ۱/۲/۱- ضعف حوزه در رفع موانع فرهنگی بسط بد ولی فقیه، علامت ضعف شدت تمایل حوزه
- ۲- «سرعت رفتار سیاسی، دقت رفتار فرهنگی، انضباط رفتار اقتصادی» شاخصه‌های الگوی ارزیابی تکامل حوزه
- ۲/۱- سرعت پذیرش فرمان ولی فقیه علامت سرعت رفتار سیاسی
- ۲/۲- دقت در انسجام فرمان ولی فقیه علامت دقت رفتار فرهنگی

- ۵ - ۲/۲/۱- تشریح آراء و غیر عملی دانستن فرمان ولی فقیه، در صورت نظرخواهی از افراد نامناسب
- ۷ - ۲/۲/۲- ضعف در سرعت رفتار سیاسی به دلیل ضعف در توسعه مفاهیم و روابط
- ۷ - ۲/۳- «سرعت، دقت، انضباط» سه شاخصه اصلی در سیاست، فرهنگ، اقتصاد»
- ۷ - ۲/۳/۱- سرعت در ولایت معیار سرعت رفتار سیاسی
- ۸ - ۲/۳/۲- عدم سهولت انتقاری در سنجش احتمالات در سطوح مختلف معیار دقت رفتار فرهنگی
- ۸ - ۲/۳/۳- تقوای در عمل معیار انضباط رفتار اقتصادی
- ۸ - ۲/۳/۴- وجود سه شاخصه «سرعت، دقت، انضباط» در سه بخش سیاست، فرهنگ، اقتصاد
- ۱۰ - ۲/۴- تفاوت شاخصه‌های فلسفه تکامل و الگوی ارزیابی
- ۱۰ - ۲/۴/۱- «شدت، توسعه، گسترش» زیر بنای «سرعت، دقت، انضباط»
- ۱۰ - ۲/۴/۲- متفاوت بودن معنای «رفتار» با «اقتصاد»
- ۱۱ - ۲/۴/۳- ملاحظه کل در بستر تکامل، در «فلسفه تکامل» و ملاحظه اثر تکامل در وضعیت در «الگوی ارزیابی»
- ۱۲ - ۳- شناسایی وضع موجود حوزه با تعیین منزلت اجتماعی آن
- ۱۲ - ۳/۱- حوزه مسئول سرپرستی فرهنگی جامعه
- ۱۳ - ۳/۲- ضعف حوزه در پاسخگویی به مسائل جهانی و اجتماعی و اکتفا به پاسخگویی به مبتلا به‌های فردی
- ۱۳ - ۳/۳- ضعف حوزه در ملاحظه نسبت بین امور

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۱۴
اسناد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۱/۱
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۰/۲۶
ویراستار:	برادران محسنی، جمالی	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۰/۲۶
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۷۴/۱۱/۱

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۱۴

بیان شاخصه برای دو عنوان از نظام عناوین طرح تنظیم حوزه

برقمان تغییر کند تا بتوانیم کارهای متعددی را با نیروی برق انجام بدهیم؛ اگر یک موتور برق کوچکی ضعیفی داشته باشیم که در حدود ۱۰ یا ۲۰ لامپ با آن روشن می شود و بگوئید: با این موتور برق می خواهم ماشین برقی در خیابان راه بیندازم و در منازل و کارخانه وسایل برقی کار کنند و حرارت و نور شهر هم تأمین بشود! گفته می شود: این امر محال است. می گویند: این مولد شما نمی تواند این کارهای متعدد و متنوع را در این گستردگی انجام بدهد.

۱/۱/۱- انجام نیافتن توسعه روابط بدون پیدایش شدت تمایل متناسب پس باید شدت زیاد باشد تا زمانی که وحدت و کثرت، بزرگ می شود، انسجام داشته باشد، اگر قرار شود وحدت و کثرت داشته باشد اما متناسب با «تکامل»، تعلق آن، گسترش پیدا نکرده و شدید نشده باشد این امر، ممکن نیست؛ همانند کالبد و هیكل بزرگی است که جان نداشته باشد، بالطبع که کارایی نخواهد داشت و اصلاً ارتباط و انسجامی، بین اعضاء واقع نمی شود. اگر قرار باشد بین اعضاء، انسجام و ارتباط باشد و به همدیگر پیوستگی پیدا بشود بایستی شدت تعلق و شدت تمایل پیدا بشود. شدت

۱- «شدت تمایلات، توسعه روابط، گسترش تأثیر»

شاخصه های فلسفه تکامل حوزه

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در بحثهای سابق فلسفه تکامل را که بیان می کردیم برای آن، اصلهای خاصی را ذکر نکردیم و فقط گفتیم از اصول فلسفی تبعیت می کند. حال می گوئیم «شدت تمایل»، «توسعه روابط» و «گسترش تأثیر» باید سه وصفی باشند که تکامل اجتماعی را نشان بدهند. این را مقداری توضیح می دهیم.

بعدها خواهیم گفت که در نیروی انسانی حتماً «انگیزه، اندیشه و انجام» را دارید که در شکل اجتماعی اش باید تمایل مردم بالا رفته و میل آنها شدید گردد، وقتی این میل، مادی باشد به آن «حرص» می گوئیم، حریص و شدید نسبت به دنیا، زمانی که آخرتی باشد دیگر لقب حرص ندارد بلکه شدت وفا می باشد.

۱/۱- شدت تمایلات عامل اصلی «توسعه روابط»

اگر شدت تعلق نباشد بلکه سستی تعلق باشد، حتماً گسترش و تکامل اجتماعی پیدا نمی شود. مثال ملموس آن را بیان می نمایم؛ شما می گوئید: ما باید وضعیت مولد

می باشد چگونه می باشد؟ «توسعه روابط» و «گسترش تأثیر» آنها چگونه است؟

اگر ما بتوانیم در حوزه برای این سه خصلت تعریفی ارائه دهیم، آن وقت می توانیم «الگوی ارزیابی» درست کنیم، گرچه به صورت کلی باشد. دیروز این مطلب را به صورت دیگری بیان کردیم و گفتیم که حساسیت آنها چگونه می باشد.

«حساسیت»، علامت شدت می باشد، کسی که حس نداشته باشد در آن موضوع، ضعیف می باشد. مثلاً شما می گوئید: دست بنده «کرخ» شده، می گویم چطوری است؟ می گوئید: اگر آب داغ یا آب سرد روی آن بریزند احساس نمی کند نسبت به دما و برودت حساس نمی باشد. اگر حساسیت سلسله اعصاب انسان، توسعه یافته باشد معنایش این است که فرض توسعه تحرک آن امکان پذیر است، اما اگر اصل حس و التفات، ضعیف باشد، شخص نمی داند در برابر چه چیزی تحرک و عکس العمل پیدا کند و در برابر چه چیزی موضع گیری نماید؟ این «حساسیت» فقط در امور حسی و جسمی نمی باشد بلکه در باره مفاهیم، موضوعات و سطوح مختلف جهانی نیز وجود دارد. شما می توانید این مطلب را در خانواده، نظامها و ساختارهای اجتماعی و نظام دولت و نظام بین الملل نیز ملاحظه نمائید، همچنین می توانید این مطلب را در مجموعه ملل به عنوان یک نتیجه ملاحظه کنید.

حال انسانی را می بینید که مثلاً کاسب می باشد و سن او هم بالاست، این فرد به اینکه این ماست، شیر آن چگونه می باشد متوجه و حساس می باشد ولی چرا نظام پولی تغییر کرده و رابطه ارزی آن چیست، این را متوجه

تمایل الهی، شدت نورانیت خواهد بود و شدت تعلق مادی، شدت ظلمانیت می باشد که در مادی آن حرص نسبت به دنیا و در الهی آن، عشق نسبت به آخرت خواهد شد. محبت الهی باید شدید باشد تا اطاعت الهی در همه جا مشاهده گردد که بعداً شاخصه های آن را بیان می کنیم. در شدت تمایل حتماً توسعه روابط هم لازم داریم و لذا نمی شود «علاقه» بالا برود و «ارتباطات»، متناسب با آن بالا نرفته باشد و بگوئیم: تکامل حاصل شده است.

۱/۱/۲ - انجام توسعه روابط به تبع توسعه مفاهیم

بنابراین ساختارهای جدیدی متناسب با وحدت و کثرت جدید، پیدا می شود و روابط متناسب با پیدایش ساختار جدید، بوجود می آید. قبل از این، باید ماشین محاسبه و تفاهم آن تهیه شود. مثلاً شما می گوئید: باید روابط پولی یا روابط تجاری با روابط سازمانی و اداری جدیدی ایجاد کنیم، اگر «قدرت محاسبت»، «قدرت تفکر» و «مفاهیم» آن پیدا نشده باشد، چگونه می توان «قدرت» یا «اطلاع» یا «ثروت» را توزیع نمود؟ لذا باید ابزار اینها حاصل شده باشد.

۱/۲ - «توسعه روابط» عامل اصلی «گسترش تأثیر»

بنابراین اگر توسعه روابط متناسب با شدت تمایل حاصل شده باشد، نتیجه آن گسترش تأثیر در موضوعاتی که قبلاً وجود نداشتند خواهد بود، یعنی موضوعاتی، وجود پیدا کرده و در آنجا، آثار ظاهر می شود.

۱/۲/۱ - ضعف حوزه در رفع موانع فرهنگی بسطید ولی فقیه،

علامت ضعف شدت تمایل حوزه

حال می توانیم این سه را در باب حوزه ملاحظه کنیم. آیا می توانیم معلوم کنیم که شدتی که در «تمایلات» آقایان

رسول الله (ص) می باشد» ولی وقتی که مراجع و دانشگاه پشت سر ایشان نمی ایستند و ابزارهای دینی و ابزارهای کاربردی در اختیار لشکرش قرار نمی دهند و بلکه ایجاد تردید هم می نمایند کار به قبول قطعنامه می کشد. تردید علمای ذهنی کار را به اینجا کشانده بود که می گفتند: اینها که به جبهه می روند شهید نمی باشند، در این اواخر می گفتند آنها را غسل بدهند، چون در خاک عراق رفته ایم! مرزهایی که یهود و نصاری در جنگ بین الملل برای ما درست کرده بودند مانند مرزی به حساب می آورند که گویا در کتاب و سنت آمده است. به جای اینکه بگویند: آن مرزها را بردارید، اینها شیعه و مسلمان هستند و باید زیر بیرق کفر نباشند، آن مرزها را محترم می دانستند و می گفتند: وارد شدن در آنجا کار غصبی می باشد! این خردنگری شدید حوزه! و از طرفی دانشگاه چرتکه می انداخت و محاسبه ریالی می کرد و می گفت جنگ دیگر به صرفه نمی باشد! این دو یعنی کارشناسی حوزه و کارشناسی دانشگاه، باعث شد که سپاه از درون قدرت مقاومتش را از دست بدهد! یعنی آن عشقی که بود اگر پشت سر آن نظام یافتگی در روابط ایجاد شده بود و کلیه رفتارهای مذهبی را به آن متصل کرده بود (نه اینکه رفتارهای مذهبی داخل با بچه های جبهه فاصله پیدا بکند بلکه معادلات کاربردی اش را نیز تحویل داده بود) به نظر بنده جنگ قوی تر از جنگی که هیتلر در دنیا راه انداخت پیدا می شد آن هم با آن فلسفه هایشان! اصلاً بدترین ظلم است که فلسفه انبیاء و توحید را با فلسفه نیچه، فیخفه و فلسفه هایی که زیربنای کار هیتلر بودند (فلسفه های قومی) مقایسه شود! کفر را که نمی شود با اسلام مقایسه کرد!

نمی شود! تأثیر تحریم آمریکا یا قراردادهای در آینده خود همین ماست را نیز متوجه نمی شود.

بنابراین آنچه را می خواهیم بیان کنیم این است که «میل»، متناسب با منزلت روحانیت شیعه وجود ندارد، شما می گوئید فرهنگ ما ریشه در اطاعت از خدای متعال دارد، یعنی بایستی توسعه روابط، الهی باشد. حوزه علمیه است که باید علم دین را بدست آورده و به مردم تحویل بدهد. پس قاعدتاً رهبری فرهنگی به عهده حوزه می باشد ولی این رهبری فرهنگی که باید به عنوان اولین معاون رهبری سیاسی واقع بشود، باید معضلات کسی را حل نماید که در مقابل شدیدترین مهره کفار، شدید می باشد. این پرچم برابر آن پرچم قرار می گیرد، شدت و عشق عمومی در مقابله با کفر خواهد بود، این باید روابط متناسب با این شدت را تحویل بدهد. انصافاً افراد بسیجی در رفتن به جبهه و شهید شدن، پشت سر شدت مرحوم امام (ره) شدید بودند. اینکه ایشان می فرمودند ما تسلیم نمی شویم، اینها حاضر می شدند، اما اینکه شبکه ای بتواند این شدت را به پشت جبهه بیاورد. حتماً این امر شبکه فرهنگی می خواهد که این کار، یک کار دیگری می باشد، این کار وظیفه رهبری سیاسی نمی باشد، وظیفه رهبر سیاسی این است که مظهر اراده و عشق عموم به خدای متعال باشد و در مقابل کفار بایستند از آنها ترسد و پا عقب نگذارد! خود خداوند بهتر شاهد است که تا مرحوم امام (ره) را از داخل در بن بست نگذاشتند ایشان در مقابل کفار پا را عقب نگذاشت! ایشان جلو کفار محکم ایستاده بودند! بنده فراموش نمی کنم که ۱۶ روز قبل از قبول قطعنامه، ایشان فرمودند: «تردید در امر جنگ خیانت به

فلسفه ما ریشه در حقایق داشت اما فلسفه آنها در باطل و غرور قومی ریشه داشت، کتابی که برای ما آمده است قابل قیاس با هیچ حقیقتی در عالم نمی باشد. اما ما شکسته شدیم.

ریشه «توسعه روابط» به فرهنگ یعنی جهت گیری برمی گردد، از جهت در شکل اصول منطقی و پایه های استدلال آمده و از پایه های استدلال به درک از کتاب و سنت و پس از آن به وسیله معادلات به کار آمد کردن تکلیفهایی که از کتاب و استخراج شده است، منجر می گردد.

بنابراین گرچه آن جهت شدید بود ولی چون «بعد دوم» آن همراه نشد، به بن بست منتهی شد؛ یعنی در حقیقت تعلق و «تنسک به اصطلاحات حوزه» و «تعلق به رفاه مادی دانشگاهی» توانست جلو جنگ را سد کند. (الان هم به نظر بنده می آید شدید بودن شما برادران در اینکه بتوانید مطلب را آسیب شناسی بکنید یک خدمت بزرگ می باشد) آن وقت بدی این قضیه این شد که کارشناسی دانشگاه که چرتکه می انداخت و حساب می کرد می گفت مثلاً ۱۰ هزار میلیارد دلار خسارات جنگ بوده و حال اینکه شما را بین خود و خدا حساب بکنید الجزایر از هر ۶ نفر یک نفر کشته شد! یعنی $\frac{۱}{۶}$ جمعیت کشته شد! اما ببینید چند صدم شما توانست تاریخ را تغییر بدهد! آنها نتوانستند تاریخ را تغییر بدهند! اما شما وجدان بشر را تغییر داده اید به نحوی که دارند فوج فوج به اسلام وارد می شوند. شما بین خود و خدا ضرر نکرده اید بلکه از جنگ نفع بردید، نفع معنوی برده اید که اسلام گسترش یافت، نفع مادی نیز برده اید، یعنی نظام شما تثبیت شد! دیگر کسی جرأت سیاسی

حمله به شما را ندارد! به نظر بنده شما نفع اقتصادی هم برده اید، اگر کسی نفع اقتصادی را هم نبیند اشتباه کرده است! پول شما به نسبت جنگی که انجام داده اید، پول کم اعتباری نشده است. تاریخ جنگهای دنیا را ببینید، ببینید جنگی بوده که طرف، سبد پول برای خریدن مایحتاج خانه اش برده یا خیر؟ ببینید الان چند دینار عراقی برابر یک دلار است، ظاهراً ۲۵۰۰، قبلاً رابطه دلار چگونه بود، ۳ دلار یک دینار حالا ۲۵۰۰ دینار در برابر یک دلار! جنگ که به شما فشار نیاورده است! مصرف سرانه را اگر به نسبت نگاه بکنید به نظر بنده افزایش یافته است. چرا اینها اینگونه شده؟! چون جرأت دنیا در برابر شما شکسته شد! اول در عالم پیروزی معنوی ایجاد کرده و تعلقات مردم دنیا را گرفتید و به وسیله آن پیروزی سیاسی پیدا نموده و تثبیت شدید! الان تثبیت شما به وسیله مصوبه بین الملل در اینکه نظام جمهوری را به رسمیت بشناسند، نیست! بلکه مردم دنیا به شما رأی می دهند و شما را به رسمیت شناخته اند! اما حاق این مطلب در حوزه واقع نشده که بعداً در قسمتهای جزئی تر آن می آئیم و دقت می کنیم.

عدم وقوع گسترش تأثیر هم در این است که نتوانسته ایم صنایع و اختراعات جدید داشته باشیم، دقیقاً به همین دلیل می باشد!

۲- «سرعت رفتار سیاسی، دقت رفتار فرهنگی و

انضباط رفتار اقتصادی» شاخصه های الگوی ارزیابی

تکامل حوزه

حال برگردیم و پائین تر بیاییم و ببینیم آیا می توانیم ۳ وصف را هم برای «الگوی ارزیابی» معرفی بکنیم به اینکه بگوئیم: «سرعت رفتار سیاسی جامعه»، «دقت رفتار

فرهنگی جامعه» و «انضباط رفتار اقتصادی (یا مادی یا عینی) جامعه» می‌تواند اصول ارزیابی باشد؟

۲/۱- سرعت پذیرش فرمان ولی فقیه علامت سرعت رفتار سیاسی

سرعت رفتار سیاسی یعنی اینکه رسیدگی ولی و ولایت او وقتی انجام می‌گیرد که بلافاصله تولی به او انجام بگیرد، به عبارت دیگر، «حضور اراده ولی در ولایت» و «گسترش آن در کل جامعه» یا «تولی عمومی نسبت به او»، سرعت داشته باشد.

اگر شدت تمایل ارتباطات، زبان خودش را پیدا کرده باشد در این صورت وقتی حضرت امام(ره) یا حضرت آیه‌الله العظمی خامنه‌ای مطلبی را می‌فرمایند، هر کسی می‌داند که چکار بکند! حال در یک سطح نازلش آن را مشاهده می‌کنیم. مثلاً امام چیزی گفتند که لازم بود به دنبال آن تظاهرات بشود. مثلاً ۱۶ بهمن امام برای تظاهرات کردن برای روز ۲۲ بهمن در سال آخر جنگ اعلامیه دادند آن روز بمباران بود اما همه به خیابانها ریختند.

۲/۲- دقت در انجام فرمان ولی فقیه علامت دقت رفتار فرهنگی

این حضور می‌توانست در اجرای همه فرامین امام باشد اما متأسفانه نبود! البته در رفتار گروهی، ایشان در موضع‌گیری خودشان (در سرعت ولایت) و ملت در پاسخ نسبت به موضعی که ایشان گرفته‌اند، هیچگونه تردیدی نمی‌کردند! ولی زمانی که می‌خواست یک برنامه‌ای اجرا بشود اصلاً سرعت که نداشت هیچ، بلکه درصدد خنثی‌سازی نیز بودند! در ابتدای کار، مرحوم امام یک فرمان ۸ ماده‌ای دادند سعی شد که یک ستاد اجرای فرمان امام تشکیل دهند برای اینکه این مطلب را خنثی بکنند،

خود آنهايي که این ستاد را تشکیل دادند این مطلب را بیان کردند!! اصل آن ستاد برای کم رنگ کردن و دکور کردن در زمان امام درست شد! حالا الان آقا به قم آمده‌اند و صحبتی را فرموده‌اند، اگر سمیناری برای سرپوش گذاشتن و اسکات این قضیه تشکیل دادند این خیلی بد است! البته اینها از روی غرض نمی‌خواهند ساکت بکنند و آنها هم از روی غرضی نمی‌خواستند جلو بگیرند، چراکه اجرای این فرمان را ممکن نمی‌دانستند! مثلاً الان در حوزه ممکن ندانند و بگویند یک سمیناری درست کنیم تا انتظارات از این مطلب آرام بشود. یک چیزی مثل موج شکن درست می‌کنیم که جلو موجی را که رهبری در تمایلات ایجاد است را بگیرد! بگویند: حالا یک عده‌ای مشغول هستند و هر کس هر چیزی هم به نظرش آمده گفته است و شورا مشغول آن می‌باشد. سؤال می‌کنید که چه چیزی؟ حال چکار بکنیم؟ بعد می‌گوئیم ۱۰ قول بوده! ۵ تای آن اینگونه گفته‌اند، ۲ تای آن آنگونه گفته‌اند، مردم، مردمی نیستند که رهبری فرهنگ بدست آنها باشد!

۲/۲/۱- تشتت آراء و غیر عملی دانستن فرمان ولی فقیه، در صورت

نظرخواهی از افراد نامناسب

(عنایت بفرمائید این نکته حساسی است که بیان میکنم تا در مقدمه الگویی که می‌نویسید قرار دهید) کسانی که شما با آنها مشورت می‌کنید به چه میزان در موضوع تحولات فرهنگی فکر کرده‌اند؟ اگر مثلاً شما بخواهید بلندگو بخرید و بفروشید، می‌گویند: ما مهندسین مشاور در امور بازار و بازاریابی و بخش بازرگانی داریم، آنجا که می‌رویم به شما می‌گویند آیا شما می‌دانید که در ایران چند بازار بلندگو داریم؟ می‌گویند: خیر! او می‌گوید مدارس و

بخش خصوصی و... بلندگو می خواهند. یک طبقه بندی ای را می گوید اینجاها بلندگو می خواهند. حجمی را هم که نوعاً مصرف دارند تا به حال به این میزان می باشد. میزان واردات بلندگو هم الان به این حجم می باشد. بعد در آن دقت می کند که مقداری از آن که خالی می باشد و شما می توانید آن را پر کنید مثلاً در سال ۱۰۰۰ بلندگو می باشد، بعد برای شما حساب می کند که برای شما نفع دارد که بلندگو وارد بکنید یا خیر؟! یا مثلاً می خواهید کار صنعتی انجام دهید مثلاً مداد بسازید. می گوید کل حجم مصرف ایران چه مقدار می باشد؟ نرخ بازار در تولید آن چه اندازه می باشد چقدر مواد و کارگر می برد؟ این مهندسین مشاور، مشاوره فنی ای که در دنیا انجام می دهند حساب و کتاب دارد!

خوب این آقایانی که می خواهند در سمینار بیایند واقعاً چقدر روی این مطلب کار کرده اند که بتوانند مشورت بدهند؟ اگر ما سرچوب را روی دوش کسانی بگذاریم که در این قضیه کار نکرده اند در این صورت حرفهای متشتت بیرون می آید! وقتی که حرفهای متشتت درآمد خود تشتت و تناقض و ناهماهنگ بودن افکار، علت این می شود که مطالب به وحدت و نتیجه ای نرسند. جمع بندی ای هم که از آن می شود، متشتت است مثلاً می گویند: در این کمیسیون ۷ رأی بود، ۲ رأی آن اینگونه بود، ۵ رأی آنگونه بوده است! می گوئیم: خوب کدام یک از این افراد در این مطلب کار کرده اند؟! چه شاخصه ای را رعایت کرده اند؟! با چه محاسبه ای این مطالب را ذکر کرده اند؟! بعد خود آنهایی که شرکت می کنند قائل می شوند که این مطلب بیش از این مقدار قابل اجرا نبود و وقتی عده زیادی به این

مطلب قائل شدند که بیش از این مقدار قابل اجرا نمی باشد قضیه مثل قضیه آقای شریعتمداری و تلگراف به شاه می شود. ابتدا آقای شریعتمداری جواب نداد و بلکه یک عده از فضلا را دعوت کرد که امثال آقای مرتضی حائری هم در جمع آنان بودند. سپس به آنها گفت: اگر به تلگراف شاه جواب بدهم برای من بدنامی دارد زیرا در بین مردم وجهه خودم را از دست می دهم و لکن حوزه حفظ می شود و اگر جواب ندهم و بی اعتنائی بکنم هر روز مشکل درست می کند و جاهت حوزه در بین مردم صدمه می خورد حال شما بنشینید و مشاوره بکنید و رأی بدهید و من هم به رأی شما عمل می کنم. این آقایان نشستند و جلساتی را تشکیل دادند و رأی دادند که واجب است آقای شریعتمداری به شاه تلگراف بزند و واجب است که او خودش را قربانی اسلام و حوزه بکند. بعد که آقای شریعتمداری تلگراف زد همه این مدرسین سر جلسه درسشان روبروی طلاب می ایستادند.

خوب عنایت بفرمائید فعلاً به قصد و سیاست این کار نظر نداریم ولی خاصیت عملی آن را توجه کنید.

اگر برای کسانی که در ابزارهای برنامه ریزی برای تغییر فرهنگ دقت کافی نکرده اند عظیم ترین معضلات فرهنگی را طرح کردید حداکثر برای حل این معضلات، نظرهای تعمیری پیدا می شود والا نظرهای حفظ پیدا می شود و قول هم متشتت می شود و به جمع بندی هم نمی رسند و برنامه ای هم از آن بیرون نمی آید. سپس قائل می شوند که بیش از این مقدار قابل اجرا نمی باشد.

ولی اگر مقدماتی را فراهم کردید و گفتید باید روی این موضوعات فکر کرد و سمینار و پیش سمیناری برای تغییر

ولکن می‌گوئیم فرماندهی و فرمانبری سر این کار انجام می‌پذیرد. سؤال می‌کنید فرهنگ سیاسی و اقتصاد سیاسی آن چگونه می‌باشد؟ می‌گوئیم متغیر اصلی سیاست چیست؟ متغیر اصلی سیاست، اراده و نفوذ او و تحرک اراده‌های دیگر حول اراده مدیر می‌باشد. لقب سرعت که به آن می‌دهیم می‌گوئیم: سرعت ولایت و تولی که در ولایت و تولی اصل، سرعت و مسارعت در خیرات می‌باشد. به تعبیر دیگر، «تردید نکردن»، تا گفت: فلانی بلافاصله او پاسخ بله بگوید، این مطلب در سیاست اصل می‌باشد. یعنی دو تایی دیگر را دارد، نه اینکه ندارد زیرا اگر دو تایی دیگر را نداشته باشد نمی‌تواند سرعت سازمانی داشته باشد و بلکه سرعت فردی می‌شود و **ولکن اصل در سیاست و تمایل، سرعت در اراده ولی نسبت به ولایت کردن می‌باشد.** حال وظیفه خود ولی چیست؟ آیا وظیفه‌ای دارد یا ندارد؟ بله، ولی در برابر ولایت کفر نباید مبتلاء به تردید بشود. اگر ولی کفر یک غلطی کرد و او در جواب مبتلا، به تأمل و تأنی بشود و نداند چکار بکند و عشق لازم برای موضعگیری سریع را نداشته باشد و باصطلاح خودمان دست و دلش بلرزد و ترس بر او غلبه کند، ولی کفر برنده می‌شود. لذا ولی نه تنها نباید تردید بکند بلکه محدث حادثه هم باشد. یعنی با عشق به مولای خودش قبل از اینکه ولی کفر موضع بگیرد او موضع تهاجمی بگیرد.

همچنین سرعت تولی باید متناسب با موضعگیری ولی بلافاصله در همه سطوح متناسب رفتار گروه انجام بگیرد که حتماً فرهنگ سیاسی و اقتصاد سیاسی لازم دارد و **ولکن در آن سیاست اصل می‌باشد.** یعنی مقیاس آن باید مقیاس

فرهنگ برگزار کردید بعد کم کم زمینه‌سازی این مطلب پیدا می‌شود که لااقل یک عده‌ای از بزرگان در آسیب‌شناسی حوزه متمحض بشوند به اینکه شرایط ما چه چیزی می‌باشد؟ کجا می‌خواهیم برویم؟ کجا هستیم؟ که انشاءالله تعالی امید به نتیجه رسیدن هم می‌باشد.

۲/۲/۲- ضعف در سرعت رفتار سیاسی به دلیل ضعف در توسعه مفاهیم

و روابط

بنابراین ما می‌گوئیم: حوزه، سرعت رفتار سیاسی در بخش سازمانی اش ندارد و نه فقط حوزه بلکه جامعه هم سرعت در رفتار سیاسی ندارد. یعنی جامعه در ولایت، تولی سازمانی نمیتواند بکند زیرا در بخش قبلی، توسعه روابط فرهنگی واقع نشده است. به تعبیر دیگر هر قدر در قشر جوان شدت میل وجود داشته باشد ولی تا نظام و شبکه جریان پیدا نکرده باشد تولی سازمانی حاصل نمی‌شود. البته باید توجه داشت که شبکه جریان فقط شبکه ظاهری سازمان نمی‌باشد بلکه ابتدا شبکه و نظام مفاهیم به او قدرت تعریف کردن را می‌دهد و حداقل می‌تواند با آن خلاء را احساس کند. پس از این مرحله توصیف شرایط موجود و توصیف شرایط مطلوب قاعدتاً ممکن می‌شود.

۲/۳- «سرعت، دقت، انضباط» سه شاخصه اصلی در «سیاست، فرهنگ،

اقتصاد»

۲/۳/۱- سرعت در ولایت و تولی معیار سرعت رفتار سیاسی

(س): آیا در سرعت، دقت و انضباط که در قسمت قبل فرمودید یعنی رفتار سیاسی، دقت و انضباط آن لازم به ملاحظه نمی‌باشد؟

(ج): ما نمی‌گوئیم که آن دقت و انضباط لازم ندارد

سرعت باشد.

۲/۳/۲ - عدم سهل انگاری در سنجش احتمالات در سطوح مختلف

معیار دقت رفتار فرهنگی

در فرهنگ با سهل انگاری در سنجش نمی شود احتمالات گوناگون و گمانه های گوناگون را تا اعماق پیش برد. سهل انگاری بدین معناست که مثلاً حوزه انصافاً در پیاده کردن منطق صوری خیلی دقت می کند ولی در زیر و رو کردن و تغییر دادن خود منطق دقت نمی کند چرا که وقتی به بداهت می رسد می گوید: این را همه قبول دارند و یا وقتی به یقین می رسد می گوید: معلوم است که یقین چیست و حال اینکه باید هر روز در معنای یقین و بداهت دقت بکند و بررسی کند که چگونه پیدا می شود. لذا اینکه گفته شود: اگر کسی آن را انکار کند اصلاً نمی شود کار کرد حرف باطلی می باشد. اینکه کسی آن را انکار می کند بخاطر این است که می خواهد آن را و شاخصه ها و آثار آن را بهتر بشناسد و بهتر بفهمد اگر مقیاس دقت در هر مرحله ای رها شود و دقت روی آن کم شود در لوازم پائین مشکل پدید می آید.

یعنی کارآمدی فرهنگ به میزان دقت می باشد.

۲/۳/۳ - تقوای در عمل معیار انضباط رفتار اقتصادی

می گوئیم در کارآمدی عینی اقتصاد باید سرعت و دقت وجود داشته باشد ولی انضباط در انجام یعنی انضباط در اینکه آن چیزی را که در دقت تمام شده همان محقق بشود، نه اینکه چیز دیگری حین انجام شکل بگیرد. یعنی حین انجام نباید بی انضباط بود که این انضباط در نظام الهی همان تقوی می شود. البته تعریف تقوی و پرهیز از اهمال الان در سطح علوم تجربی برای ما خیلی محقق نیست مگر

در شکل خیلی ساده آن، مثلاً اگر یک بنائی در خانه سازی از همه جای آن کم بگذارد، بجای یک سانت ملات لای آجر ۱/۵ سانت بریزد و زود دیوار را بالا بیاورد و یا خوب شنازبندی نکند و خلاصه اینکه از همه جای کار بزند، شما به این آدم می گوئید: آدم بی تقوی و می گوئید: خانه را بنائی درست کرده که عاقبت به خیری ندارد! گاهی هم یک بنائی می آورد که دقیق تر از عرف شناز می بندد و با اینکه کار را از شما کنتراست گرفته ولی می آید از سهمی که به صورت عرفی باید گیر خودش بیاید برای ساختمان خرج می کند، یعنی از خودش کم می گذارد و یا بجای یک ساعت بالای سر بنا ۱/۵ یا ۲ ساعت می آید. مصالح خوب تهیه می کند و نمی گذارد کسی با سهل انگاری کار را زود به نتیجه برساند؛ خلاصه خانه را با دقت بالا می برد. شما به این آدم می گوئید: در آگاهی بنائی که بر آن واقف می باشد انضباط دارد یعنی عمل را متناسب با آن آگاهی انجام می دهد و بعد این را هم از آثار تقوی می شمارید.

اگر بگونه ای بشود که مسلمین در همه امورشان حتی در اختراعات و صنایع علوم تجربی انضباط داشته باشند به اینکه بخواهند جریان تعبد الهی در عالم واقع بشود آن وقت معنای تقوی از شکل فردی به اجتماعی سرایت می کند و زمینه و بستر پرورش بندگی خدا محقق می شود، یعنی دیگر بندگی سهل و عصیان سخت می شود.

۲/۳/۴ - وجود سه شاخصه «سرعت، دقت، انضباط» در سه بخش

سیاست، فرهنگ، اقتصاد

بنابراین حتماً «سرعت، دقت، انضباط» در سه بعد «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» می آید ولی هر یک از اینها در یکی از آنها متغیر اصلی هستند، سیاست در سرعت،

سیاسی»، یعنی برای خود صفت، تحرک قائل شدیم، در عین حال که برای منتجه‌اش هم به عنوان وصف جامعه تحرک قائل شدیم. یعنی به عنوان اینکه یک وصف بسیط می‌باشد آن را نشناختیم و گفتیم درون آن تغییرات دارد. رفتار سیاسی سیاست در عین حالی که بعدی از ابعاد سه گانه جامعه می‌باشد در فرهنگ و اقتصاد هم حضور دارد همانگونه که آنها هم حضور دارند یعنی یک محصول اقتصادی را که در دست می‌گیریم دارای بعد فرهنگی هم می‌باشد و همچنین یک شدت سیاسی هم داشته تا بوجود آمده است. در عین حال خود این اوصاف بنفسه هم دارای تکامل هستند هر وقت «رفتار» را قید آن آوردیم معنای آن این است که در خود اوصاف «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» بروید و بیرون آنها نیابید. مثلاً: در آب، رفتار سیالات آن حرکتی را که دارد در آنجا آن را به صورت آب می‌بینید در عین حال هم مواظب نسبت حجم و وزن آن هم می‌باشید. یعنی سیلان، حجم و وزن حتماً از هم جدا نمی‌باشند ولی حتماً قابل تفکیک در مطالعه نسبتها هستند.

بنابراین شما باید ببینید که آیا سرعت ولایت و تولی خوب است؟ مثال آن را در شکل فردی بیان می‌کنم، یک وقتی است که دستور که می‌آید پشت سر آن اصلاً تردید نمی‌باشد، یعنی نه دستور دهنده در موقع دستور دادن و موضعگیری تردید می‌کند و نه دستور پذیر تردید می‌کند، گویا هم زمان واقع می‌شوند. یک وقت هست که هم دستور دهنده و هم دستور پذیر تردید می‌کند. حال شما ببینید در حوزه چگونه می‌باشد؟ اصولاً ما در حوزه فاقد رفتار سازمانی هستیم یعنی هرکسی برای خودش استاد می‌باشد ببله یک سازمانهای بسیار ضعیفی از قبیل

فرهنگ در دقت و اقتصاد در انضباط متغیر اصلی می‌باشد. هر ۳ روی هم که انجام گرفت آن وقت می‌توانیم بگوئیم که هر چیزی ۳ بعد دارد.

بنابراین هر چند در درون هر یک ابعاد منعکس می‌باشد ولیکن شما اگر دیدید وضع سرعت بد است می‌دانید که چه قسمتی را باید مورد دقت قرار بدهید و اگر وضع دقت بد است می‌دانید که چه قسمتی را مورد آسیب‌شناسی قرار بدهید مثلاً می‌بینیم دقت در امور سیاسی آن هم فرهنگ سیاسی ما ضعیف می‌باشد و فرهنگ مدیریت نداریم، در اینجا نباید بگوئید: این تقصیر ادارات می‌باشد بلکه باید بگوئید: تقصیر دستگاه منطق‌سازی شما می‌باشد که توانسته مفاهیمی را بدهد که فرهنگ سیاسی قوی بشود. یا اگر دیدید ولایت و تولی ضعیف می‌باشد بگوئید: تقصیر شدت سیاسی می‌باشد.

(س): در هر ۳ شاخصه‌ای را که معلوم می‌کنیم این مطلب جاری است یعنی طبیعتاً یکی سهم تأثیر بیشتری دارد و متغیر اصلی محسوب می‌شود اما این مانع از این نیست که هر ۳ را بیاورید.

(ج): حتماً هر ۳ را دارید و شکی هم ندارید. یعنی ما «سرعت، دقت، انضباط» سیاسی داریم و فرهنگی و اقتصادی اینها را هم داریم ولی هر ۳ اینها ابعاد و جزء اوصاف جامعه هستند؛ و متغیر اصلی هر کدام از اینها هم یکی از آنها می‌باشند که در کنترل کردن آسیب‌شناسی باید سراغ آن برویم.

(س): نکته دیگر اینکه قید «رفتار» را چرا در اینجا اضافه کردید؟

(ج): «رفتار» را قید زدیم و شد «سرعت رفتار

می باشد، آن وقت ظهور آن شدت در ارزیابی به چه چیزی می باشد؟

(س): یعنی گویا خود شدت را ما مستقیماً نمی توانیم ببینیم.

(ج): شدت را از طریق سرعت اندیشه ارزیابی می کنید. البته «شدت، توسعه، گسترش» باید زیربنا و زیر ساخت «سرعت، دقت، انضباط» باشند. یعنی اوصاف نازله اندازه گیری شدت «سرعت» و اوصاف نازله توسعه رابطه، «دقت» و اوصاف نازله گسترش تأثیر «انضباط» می باشد.

۲/۴/۲- متفاوت بودن معنای «رفتار» با «اقتصاد»

(س): مگر در الگوی ارزیابی، ارزیابی همان چیزی که در فلسفه تکامل معلوم کردیم نیست؟ یعنی باید ارزیابی تکامل باشد.

(ج): می خواهم بیان کنم که شما یک ارزیابی تکاملی می کنید و وقتی هم کمال را بحث می کنید بحث شما عام می باشد اما وقتی می خواهید اندازه گیری و ارزیابی بکنید باید دیگر سخنتان از سخنی که بخواهد سراسر تاریخ را بپوشاند پائین بیاید و به آثار و نمود آن برسد. در فلسفه تکامل از وجود یک چیز و در الگوی ارزیابی از آثار یا نمود آن صحبت می شود.

(س): نمود آن تکامل می باشد؟

(ج): یعنی اثر، اثر شدت سرعت می باشد.

(س): راحت تر بیان کنم این رفتار سیاسی، رفتار فرهنگی و رفتار اقتصاد مگر هر سه در گسترش تأثیر نمی آیند. یعنی آیا هر سه تایی آنها تأثیر را معنا نمی کنند؟

(ج): خیر، تأثیر آخرین پله آن می باشد، یعنی اگر تأثیر

ساختارهای اجتماعی دیده می شود مثلاً یک مرجع تقلیدی می باشد که بیتی و نمایندگانی در شهرستانها و شاگردانی در حوزه دارد و مقلدینی هم دارد ولی در اینها ابدأ معنای سازمانی حضور فرماندهی و فرمانپذیری نمی باشد و بیش از رفتار گروهی هم از آنها نمی آید. رفتار گروهی به تعطیل کردن یا تظاهرات کردن با حرف آقا و یا تقسیم کار کردن و کاری را انجام دادن نمی باشد بله، در خود بیت هم کارهای متعددی هست که تقسیم شده و انجام می گیرد و خیلی نظارتهای فردی بالای سر آن می باشد، اما به نحو سازمانی نمی باشد.

۲/۴- تفاوت شاخصه های فلسفه، تکامل و الگوی ارزیابی

۲/۴/۱- «شدت، توسعه، گسترش» زیربنای «سرعت، دقت،

انضباط»

(س): برای اینکه معلوم بشود مقایسه ای می کنم در فلسفه تکامل فرمودید «شدت تمایل»، «توسعه روابط»، «گسترش تأثیر» آیا این سه همان «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» می باشد؟

(ج): آن زیربنای این است و لکن این باید چیز دیگری شناخته می شود. خوب عنایت بفرمائید می گوئیم مقدار شدت، مقدار توسعه ارتباط و مقدر گسترش تأثیر چقدر می باشد؟ این چیزی را که تکامل می گوئیم و به وصف خاص کمال آن را توصیف می کنیم در پائین داریم همین را نازل می کنیم و لذا یکی نمی باشد.

(س): یعنی می خواهم ببینم چرا آنجا نمی شود قید رفتار بزنیم؟

(ج): اینجا برای کمال، شدت مطرح می شود. می گوئید: هر چقدر شدت بیشتر بشود کمال بیشتر

ناقص بود این نقص می تواند از سه عامل باشد.

(س): آیا رفتار موضوعاً، موضوعش، موضوع تأثیر برای موضوع اقتصاد نمی باشد؟

(ج): خیر مگر شما رفتار را نمی خواهید بگوئید؟ از باب مثال گاهی می گوئید: مکانیزم حرکت جامدات و گاهی می گوئید: مکانیزم حرکت سیالات و زمانی می گوئید: مکانیزم حرکت گازها و زمانی می گوئید: مکانیزم حرکت اشعه ها و بعد می آئید می گوئید: جاذبه، زیربنای کل اینها می باشد، پس رفتار و حرکت در جاذبه را می توانید ترسیم بکنید. می گوئید از آثار میدانهای جاذبه که حرکت می کنند این است که جامدات اینگونه می شوند. می گویند چگونه می شود؟ می گوئیم: تبدیل این عنصر به عنصر دیگر در این است که میدان جاذبه اش الکترون رها کند یا الکترون به آن اضافه بشود. پس شما رفتار را رفتار عینی هرگز نمی گیرید، بلکه رفتار روحی حالات می باشد مثلاً در دستور دادن و دستور پذیرفتن سرعت داشته باشد. رفتار ذهنی، دقت شما در گمانه زدن و احتمالات و صحبت های شما در باره آنها می باشد. بنابراین رفتار ولایت و تولی، هر سه تایی اینها را می پوشاند و لکن هرگز نمی آئیم بگونه ای آن را بیان کنیم و آن را مطلق بکنیم و قید منزلت نزنیم که قابل تمیز نباشد بلکه مجبوریم برای تمییز ولایت و تولی فرهنگی، خصوصیتی را ذکر بکنیم و برای اقتصادی آن خصوصیت دیگر و برای سیاسی آن خصوصیت دیگری را بیان کنیم.

۲/۴/۳- ملاحظه کل در بستر تکامل، در فلسفه تکامل، و ملاحظه

اثر تکامل، در وضعیت در «الگوی ارزیابی»

(س): این درست است، یعنی آن تعبیر تمایل و روابط و تأثیر روشن می باشد ولی می خواهم ببینم که آیا اگر این قید

رفتار را هم بالا بیاوریم درست می باشد؟

(ج): به نظر می رسد که در آنجا داریم وحدت آن را نسبت به کمال نگاه میکنم، یعنی می گوئیم کل جامعه را یک واحد بگیرد و بگوئید مثلاً ۱۰۰۰ یا میلیون مگاوات برق دارد. این مربوط به جائی می باشد که داریم کل را در بستر تکامل نگاه می کنیم. ولی گاهی می گوئیم: حالا کاری به تکامل نداریم، بلکه بر مبنای تکامل یک وضعیت را نگاه می کنیم در این صورت هر چند شما نمی توانید از اوصافی که برای وحدت نظامتان ذکر کرده اید جدا بشوید ولی احتمالاً باید آن را به آثار تعریف کنید. به عبارت دیگر شما شدت رفتار تمایل در آنجا را ذکر نمی کنید، بلکه می گوئید ظرفیت شدت تمایل چه اندازه می باشد تا بگوئیم در چه مرحله ای از کمال می باشیم؟

(س): آیا این را با رفتار سیاسی می شود فهمید و شناخت؟

(ج): احسنت! برای شناسایی این نسبت واحدمان به کمال یک خطی بنام تکامل بکشید و بعد جامعه را به صورت یک گوی که در این خط جلو می رود نگاه بکنید. هر وقت جامعه را به صورت یک وحدت دیدید، به جهت آن که نگاه بکنید دیگر باید لقب «ظرفیت شدت تکامل» بکار ببرید. در اینکه این چه ظرفیت و قدرتی را دارد دیگر کار به رفتار درون آن ندارید. یعنی وقتی می خواهید در این جامعه ارزیابی بکنید دیگر کاری به وحدت آن و جهت تکاملی آن ندارید و دیگر غلط است ظرفیت بگوئید، بلکه به جای کلمه ظرفیت باید بگوئید: «اثر تمایل»، چه چیزی می باشد؟ می گوئیم اثر آن، سرعت در دستور دادن و دستور پذیرفتن می باشد. از اینجا که پائین تر می آئیم دیگر

بکنیم. یعنی در عین حال هم کلی‌اش را بتوانیم ذکر کنیم و هم تطبیق آن را بتوانیم در شاخصه‌ها به وضع حوزه بکنیم. (س): یعنی الان این شاخصه‌هایی که دارید می‌فرمائید همان شاخصه‌های اجتماعی می‌باشند؟

(ج): که باید آن را صنفی بکنید و بیائید بگوئید که صنف روحانیت کلاً چه وظیفه‌ای را دارد؟ چه نیازمندی‌هایی را از جامعه در جریان تکامل برطرف می‌کند؟ اول آن را در دسته‌بندی خیلی کلی نگاه می‌کنید و می‌گوئید: مثلاً کار حوزه فرهنگی می‌باشد بعد می‌گوئید در فرهنگ که پرورش را به عهده دارند، کار فکری را به عهده دارد و یا مثلاً کار مصداقی آن را فرضاً به عهده دارد. بنابراین باید دقت کرد که این قشر در چه سطوحی قرار دارد؟ غیر از روحانیت مثلاً دانشگاه و آموزش و پرورش هم کار فرهنگی می‌کنند و یا مثلاً کسانی هم که کار هنری هم می‌کنند کار فرهنگی می‌کنند. لذا در دسته‌بندی کلی کلان روحانیت جزو صنف فرهنگی می‌باشد ولی آن کلان را که خرد بکنید حوزه بالای مخروط فرهنگی قرار دارد زیرا حوزه، رابط بین وحی و موضعگیری و رفتار بشر می‌باشد. موضعگیری فرهنگی بشر یعنی فرهنگ سیاست، فرهنگ فرهنگ، فرهنگ اقتصاد که اگر بخواهیم اینها تابع وحی باشند باید حوزه در موضوع فرهنگ بالای قله قرار بگیرد. بنابراین ما می‌توانیم بگوئیم وضع فعلی حوزه نسبت به منزلتش چه چیزی می‌باشد. اما چگونه می‌توانیم شرایط موجود را وصف بکنیم؟ وقتی یک نظام برای توصیف داشته باشیم، می‌توانیم منزلت شرایط موجود روحانیت را ببینیم و همچنین می‌توانیم نسبت به کل جامعه منزلت تکاملی آن را بشناسیم.

ابزارشناسایی، مطرح می‌شود. به تعبیر دیگر فلسفه تکامل به یک معنا زمانی و الگوی ارزیابی شبیه مکانی می‌باشد (شبیه می‌باشد). البته منزلتاً اینگونه نمی‌باشد منزلتاً مفاهیمی را که در نظام فلسفی داریم مفهوم زمانی مرتبه بعد از مکانی و مرتبه بعد از آن نسبت بین این دو که تعیین یا کاربردی است می‌باشد. البته این مطلب در باره مفاهیم مدل برنامه مطرح می‌باشد و نه در باره جامعه، یعنی مفاهیم مدل برنامه ما این رابطه را دارند ولی برای جامعه این تقسیم‌ها، از قبیل سطح مقطع یعنی مکان را ملاحظه کردن می‌باشد، مثلاً به زمان تولی دارد که این سرجای خودش باشد.

۳- شناسایی وضع موجود حوزه با تعیین منزلت

اجتماعی آن

۳/۱- حوزه مسئول سرپرستی فرهنگی جامعه

وقتی توانستیم شرایط موجودمان را توصیف بکنیم و یک نظام توصیف شرایط موجود ارائه دادیم و الگوی ارزیابی مان تمام شد دیگر می‌توانیم وضع موجودمان را وصف کنیم، به شرطی که شاخصه‌های اینها دقیق باشد، نه اینکه همین الان بگوئیم سیاست سیاست، فرهنگ سیاست، اقتصاد سیاست پیدا کرده‌ایم یا مثلاً برای آن «خرده، کلان، توسعه» تعریف کنم و بگوئیم: فهمیده‌ام امور جزئی آن چیست و وصف کل آن چه چیزی می‌باشد؟ بلکه فرضاً حساستیهای نسبت به وضعیت فردی یا وضعیت خانواده به عنوان یک سیستم موازنه، مطرح شود و یا نسبت به ساختارهای اجتماعی به عنوان یک نظامهای صنفی مختلفی که در جامعه وجود دارد و ساختار کل اداره حکومت که دولت می‌شود باید حتماً در موازنه‌ها صحبت

(س): یعنی منزلت حوزه را در شرایط موجود باید بتوانیم ببینیم.

(ج): منزلت حوزه را در شرایط موجود و منزلت جامعه را در شرایط موجودی که آن را به تکامل ارتباط می‌دهید باید بتوانید ببینید.

۳/۲- ضعف حوزه در پاسخگویی به مسائل جهانی و اجتماعی و اکتفا به پاسخگویی به مبتلا به‌های فردی

اما چه انتظاراتی از روحانیت می‌باشد؟ انصافاً بیان مبارک مقام معظم رهبری را نگاه کنید با کمی تغییر پاسخ به این سؤال می‌باشد. آقا می‌فرمودند: دنیا از شما انتظار دارد و می‌خواهد مسائلیش را جواب بدهید. نظام هم از شما انتظار دارد. حال آیا واقعاً حوزه کاری که می‌کند پاسخ به این مطالب می‌باشد یا پاسخ به انتظارات زمان شیخ می‌باشد؟ آیا مبتلا به‌های فرد را جواب می‌دهد یا مبتلا به‌های تنظیم نظام را جواب می‌دهد؟

۳/۳- ضعف حوزه در ملاحظه نسبت بین امور

الحمد لله رب العالمین خدا به روحانیت اختیارات داده است. بدون امضای صنف روحانیت در کشور قانون تصویب نمی‌شود، یعنی شورای نگهبان از مجتهدین هستند که آنها شاخصه را عدم مغایرت با شرع قرار داده‌اند. بنابراین نمایندگان شما بالای همه نمایندگان صنوف مختلف اجتماعی نشستند، ولی سؤال این است که چگونه برخورد می‌کنند؟ مشکلات را به صورت جزئی و با تقطیع کردن قوانین و به عنوان مسئله مبتلا به فرد به آن نظر می‌کنند. یک مصوبه مربوط به بانک می‌باشد ببینید شورای نگهبان چه مقدار از اختیارات و دخالت خودش را حذف کرده است. فقط کلی آن را تصویب کرده و آن را

بدست شورای پول و اعتبار سپرده است زیرا نمی‌تواند نسبت بین امور را ملاحظه بکند و لذا کار را به آنها سپرده است. البته انصاف مطلب این است که نباید زحمت و انگیزه فضلا را ندیده گرفت. انگیزه آنها به نسبت زمان خودشان نه زمان انقلاب، انگیزه بسیار پاکیزه‌ای می‌باشد آنان در روز ضعف اسلام و نه روز قدرت، به طرف اسلام گرویده‌اند.^۱

بنابراین انگیزه و فکر آنها برای پاسخگویی به مطالب آن وقت احترام دارد. متعبد بودن آنها قابل احترام است به اینکه مثل فرقه‌های مختلفی که تعبد را قاعده‌مند نمی‌کنند عمل نکردند و لکن این مطلب به مسئله انقلاب ربطی ندارد. انقلاب توسعه در نیازمندی را فراهم آورده و

۱- روزگاری که اینها در این صنف آمده‌اند این صنف را سوار ماشین نمی‌کردند می‌گفتند که آخوند و فاحشه نحس هستند که سوار کنیم زیرا ماشین خراب می‌شود! گفته‌اند مرحوم شیخ عباس قمی (ره) در مسافرتی ماشیشان خراب شد و راننده ایشان را پیاده کرد و گفت این از نحوست این آقا بوده است و در حالات ایشان است که روی برفها یک گوشه‌ای نشستند و در همان سرمای شدید شروع به نوشتن مفاتیح کردند و یک صفحه مفاتیح را تحریر کردند، که برای او وسیله‌ای رسید و ایشان را به مقصد رساند. بنابراین سرجای خودش شدت‌های اینگونه‌ای هم داشته‌اند! این مطلب برای ۷۰ یا ۸۰ ساله‌ها، اما پائین‌تر از اینها هم همینگونه می‌باشد.

بنده از آقای ربانی املشی که خداوند ایشان را رحمت کند شنیدم که ایشان می‌فرمود آقا سید محمد حسین ارسنجانی بنده را در یکی از دهات فسا فرستادند و در آنجا من در مسجد رفته بودم و از درون در را بسته بود زیرا می‌ترسیدم مسجد را خراب بکنند و لذا در آن زمان که زمان مصدق هم بود به ۳ وعده اذان در مأذنه اکتفا کردم بعد دیدم همین را هم نمی‌شود انجام داد زیرا تهدید می‌کردند که در صورت گفتن اذان مسجد را خراب می‌کنند. بنابراین شبانه من فرار کردم و برگشتم و گفتم نمی‌شود در اینجا تبلیغ کرد.

در زمانی وضعیت توده‌ای‌ها و ملی‌گراها در مقابله با مذهب بسیار شدید شده بود بگونه‌ای که آقای بروجردی شهر را رها کردند و بیرون رفتند و نوع مراجع هم صدمه‌های تندی خوردند. اینها آن روزی که وضع اینگونه بود به طرف روحانی شدن آمدند آنها بی‌کی استعداد داشته‌اند و درس خواندند و مجتهد شدند محققاً اگر در مشاغل دیگر می‌رفتند در آنجا برجستگی پیدا می‌کردند.

موضوعاً نیازها را عوض کرده است. حوزه در یک فضای دیگری واقع شده است که درست نیست آن موضوعات را بیاورد. مگر کسی می تواند برود استادی را که به بهترین نحو درشکه را تعمیر می کرده و در درست کردن درشکه متبحر بوده یا در درست کردن چراغهای نفت سوز متبحر بوده بیاورد و بگوید لطفاً برای بنده این ماشین یا چراغ برق را درست بکن! این وسیله اصلاً موضوع کار او نمی باشد. بنابراین ملاحظه کردن نسبت بین امور و نظام تعاضد احکام و استنباط کردن آن (ولو استنباط کیفی نه کمی آن که کار کارشناس می باشد) یک مطلب دیگری می باشد. کیفی مثل این کاری که ما در این جدول انجام می دهیم. در این

جدول منزلت یک خانه به منزله مقدمه، یک خانه، تالی و یک خانه، نتیجه می باشد و بعد دو باره در سطر که می آید همین حکم می باشد و بعد دو باره در مجموعه های آن هم که بیاید دو باره همین حکم می باشد. اینکه باید برای احکام توصیفی، تکلیفی و ارزشی یک نظام تحویل بدهیم این کار از بحثهای موجود بر نمی آید. حال آیا تهتک داشته باشیم و بگوئیم اصل آنها درست نمی باشد و باید رها بشود یا تنسک به آنها داشته باشیم؟ خیر تنسک و تهتک نباید داشته باشیم، بلکه باید به دنبال پاسخگویی به نظام نیازمندیهای توسعه یافته باشیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

جلسه ۱۵

تاریخ: ۲۴/۱۱/۲

الگوی تنظیم برنامه حوزه

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

توضیح عناوین الگوی تنظیم طرح حوزه

فهرست

مقدمه: دو ستون اول مقطع پیدایش، بیانگر تکامل اجتماعی و ستون سوم بیانگر پیدایش موضوع طرح

اصل بحث:

۱- توضیح عناوین «مقطع پیدایش» در الگوی تنظیم طرح حوزه

۱/۱- «شرایط موجود تکامل اجتماعی» بیانگر وضعیت «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» هر یک از «اسلام، التقاط و الحاد»

۱/۱/۱- محوریت سهم تأثیر الحاد در وضعیت فعلی جهانی

۱/۱/۲- تصرفی شدن سهم تأثیر اسلام پس از انقلاب اسلامی

۱/۲- «شرایط مطلوب تکامل اجتماعی» بیانگر محوریت اسلام در صحنه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی

۱/۳- «نظام نیازمندیهای اجتماعی»، بیانگر نیاز فعلی جامعه به انقلاب فرهنگی

۱/۴- «ضرورت در حوزه»، بیانگر ضرورت انقلاب فرهنگی در حوزه

۱/۵- «هدف در حوزه»، بیانگر بالندگی حوزه در پاسخگویی به نیازهای تکامل سیاسی فرهنگی، اقتصادی

۱/۶- «موضوع در حوزه» بیانگر فعالیت فکری لازم برای انقلاب فرهنگی

۱/۶/۱- حفظ جهت تعبد و منابع وحی، در مرحله انقلاب فرهنگی در حوزه

۱/۶/۲- ضرورت انقلاب در روش، برای جلوگیری از تشتت فرهنگی

۲- توضیح عناوین مقطع تغییرات، در الگوی تنظیم طرح حوزه

۲/۱- «روند تغییرات گذشته حوزه»، بیانگر منزلت گذشته حوزه در ولایت فرهنگی

۲/۲- «روند تغییرات آینده حوزه»، بیانگر انزوای روحانیت متنسک به احکام فردی

۲/۳- «مراحل تغییر فرهنگی حوزه»، بیانگر درک ضرورت توسط نیروهای انقلابی حوزه و فعال نمودن آنها در رفع کمبودها

۲/۴- «عوامل تغییر حوزه»، بیانگر وضعیت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی حوزه نسبت به وضعیت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی جامعه

۲/۴/۱- امکان تغییر وضعیت فرهنگی حوزه از طریق اصلاح انگیزه‌های سیاسی

۲/۴/۲- وجود ضعف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در حوزه

۲/۵- «عوامل متغیر حوزه»، بیانگر وضعیت «انگیزه، اندیشه و انجام» در فعالیتهای حوزه

۲/۶- «استراتژی تغییر حوزه»، بیانگر درگیری حوزه با ریشه‌ای‌ترین مواضع فرهنگی کفار

۲/۷- «ضرائب کمی»، در طبقه‌بندی فعالیتهای حوزه، وسیله تبدیل سطح فعالیتها

۲/۸- «الگوی تخصیص در فعالیتهای حوزه»، وسیله اولویت بندی فعالیتهای فرهنگی در حوزه

۲/۹- «کلیات برنامه اصلاح حوزه»، بیانگر اهداف، سیاستها و سرفصلهای فعالیتها در حوزه

۳- توضیح عناوین مقطع تکامل در الگوی تنظیم طرح حوزه

۳/۱- «مقدورات برنامه اصلاح حوزه»، بیانگر میزان توانمندی نیروهای انسانی در حوزه

۳/۲- «الگوی سازماندهی حوزه»، بیانگر شیوه اصولی آرایش فعالیتها در حوزه

۳/۳- توضیح فشرده‌ای در مورد سایر عناوین مقطع تکامل، در الگوی تنظیم طرح حوزه

۴- پرسش و پاسخ راجع به احتمال مطرح شده در مقدمه

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۱۵
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۱/۲
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۱/۰۹
ویراستار:	برادران محسنی، جمالی	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۱/۰۹
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۷۴/۱۱/۲

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۱۵

توضیح عناوین الگوی تنظیم طرح حوزه

مقدمه: دو ستون اول مقطع پیدایش، بیانگر تکامل اجتماعی و ستون سوم بیانگر پیدایش موضوع طرح حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یک احتمال این است که بگوئیم (۲/۱) که نظام توصیف شرایط موجود می باشد منزلت آن درونی و موضوع آن اعم می باشد. به عبارت دیگر اگر ما خیلی سریع بخواهیم ۹ خانه بخش پیدایش را مرور کنیم باید بگوئیم اولین خانه (۱/۷) اصول تعریف تکامل و دومی (۲/۱) اصول تعریف تکامل اجتماعی، سومی (۳/۱) اصول ارزیابی تکامل اجتماعی، چهارمی (۱/۲) ارزیابی تکامل اجتماعی، پنجمی (۲/۲) ترسیم تکامل مطلوب اجتماعی، ششمی (۳/۲) نظام نیازمندیها در جریان تکامل اجتماعی و هفتمی (۱/۳) تعیین برترین نیاز در جریان تکامل اجتماعی، هشتمی (۲/۳) تعریف مرحله ای تکامل اجتماعی و نهمی (۳/۳) موضوع قابل تبدیل در جریان تکامل اجتماعی می باشد، یعنی اصل بحث ما در تکامل اجتماعی می باشد. اگر ۹ خانه اول را اینگونه تعریف کنیم، نظام توصیف شرایط موجود در وصف کردن برای ما اموری را نظم می دهد که این امور

وضعیت موجود را بیان می کنند. حال سؤال این است که این اموری را که نظم می دهد چه اموری می باشند؟ احتمال اول این است که بگوئیم منظور امور حوزه می باشد. احتمال دوم بگوئیم منظور امور جامعه اسلامی و احتمال سوم بگوئیم: کاری به حوزه و جامعه اسلامی ندارد و بلکه موضوع صحبتش تکامل اجتماعی می باشد و در آنجای که نظام نیازمندیها معلوم می شود لازم است حوزه تغییر بکند و البته آن هم در بحث ضرورتش مطرح می شود.

به عبارت دیگر یک احتمال این است که بگوئیم با ستون اول اگر بخواهیم جامعه شناسی بکنیم جامعه شناسی ما مشترک می باشد و با دستگاه کفر مختلف نمی باشد. در ستون دوم بگوئیم: باید نسبت بین آن با ستون اول، موضوعی را که مورد نظرمان می باشد نتیجه بدهد. به تعبیر دیگر ستون یک که باصطلاح بیان شرایط بیرونی است ستونی می باشد که موضوع آن اعم از روحانیت یا جامعه ایران و یا جامعه جهانی می باشد که این ستون ابزارهای فلسفی و منطقی ما می باشد. ستون شماره عوامل که می گفتیم پیدایش درونی ستونی می باشد که امور عمومی

۱- توضیح عناوین «مقطع پیدایش» در الگوی تنظیم طرح

حوزه

۱/۱- «شرایط موجود تکامل اجتماعی» بیانگر وضعیت «سیاسی،

فرهنگی، اقتصادی» هر یک از «اسلام، التقاط، الحاد»

مثلاً با توصیف نظام و توصیف شرایط موجود چگونگی وضعیت ملحدین و وضعیت مسلمین مشخص می‌شود و یا می‌توانیم نسبت بین اسلام، التقاط و الحاد را معین بکنیم، یعنی می‌توانیم سهم تأثیر آنها را در وضعیت جهانی معین بکنیم. مثلاً بگوئیم سهم تأثیر اسلام کم است و باید بیشتر شود. مفروض دوم در تکامل این است که سهم تأثیر اسلام از آن چیزی که الان می‌باشد بر همه اوقات غلبه پیدا بکند.

آن وقت «نظام نیازمندیها» برای بالا رفتن سهم تأثیر اسلام مثلاً نظام سیاسی می‌شود و نظام فرهنگی و نظام اقتصادی قدرتمندتر می‌شود. آن وقت در نظام سیاسی سیاست سیاست، فرهنگ سیاست و اقتصاد سیاست داریم. در نظام مطلوبی را هم که فرض می‌کنیم دو باره همه اینها را داریم. در سیاست سیاست که تولی و ولایت باشد بالا رفتن توسعه تعبد همیشه مقدم می‌باشد زیرا چنین توسعه‌ای وضعیت ارتقاء فرهنگی را رقم می‌زند. به تعبیر دیگر «توسعه بشر» منشأ شدت و مولد برای فکر کردن و استقامت در مطالب می‌باشد.

البته در اینجا بحث ما مفصل می‌باشد و لزومی ندارد شدت فردی باشد و همچنین اینگونه نیست که ما مدعی این باشیم که ما شدیدترین فرد در تعبد هستیم؛ بلکه جامعه نسبت به جامعه قبل شدت پیدا کرده است. یعنی در نظام سیاسی ما رهبری اسلامی از رهبری اسلامی

را توصیف می‌کند که نسبت بین جدول این ستون و جدول ستون اول، ضرورت را نتیجه می‌دهد. آیا می‌شود این فرض را کرد؟ آیا اصولاً قبل از ستون سوم که پیدایش موضوع می‌باشد نباید به صورت خاص در باره موضوع سخن گفت؟ در ستون پیدایش در آخرین ستون آن ضرورت، هدف و موضوع می‌باشد. حال ولو اینکه ما بدانیم می‌خواهیم چکار بکنیم این دانستن ما ربطی به تعیین خاص موضوع در ستون ۱ و ۲ ندارد.

به هر حال ما طبقه‌بندی خود مفاهیم را در این جدول داریم و موضوعمان را که بخواهیم تعریف کنیم باید بر مبنای یک اصولی از مفاهیم باشد. به عبارت دیگر ستون اول و دوم، ستون‌هایی هستند که مفاهیم ما را باید در بر بگیرند و ستون دوم ما پیدایش موضوع می‌باشد. یعنی مطلبی را که می‌خواهیم به آن پردازیم باید در ستون سوم آن را پیدا بکنیم. حال آیا می‌شود این احتمال را داد؟

این احتمال یک مؤیداتی و یک نقضهایی دارد. مؤیدات آن این است که بگوئیم مگر می‌شود در باره یک موضوع بریده از موضوعات دیگر نظر داد؟ باید منزلت آن را در نظام تعاریفمان بشناسیم زیرا متقوماً معنا می‌شود و منفصلاً معنا نمی‌شود. لذا ولو به نحوه اجمال باید منزلت آن را بدانیم.

مطلبی که این احتمال را تضعیف می‌کند این است که باید بگوئیم ضرورت ضرورت کل می‌باشد که از جمله آن، تغییر وضع روحانیت می‌باشد.

سیاست فرهنگ و اقتصاد اسلام دارا می باشد و چه سهمی از آن را الحاد و چه سهمی از آن را التقاط دارد؟ یعنی بررسی کنیم که وقتی الگوهای ارزیابی را روی محورهای تکامل می بریم ارزیابی شرایط موجود در محورهای تکامل چند محور می باشد آیا فقط یک محور می باشد و آن هم فقط مسلمین هستند یا خیر؟ البته دقیقتر این است که شما بگوئید یک محور تعبد ملکوتی و یک محور حیوانی و یک محور هم التقاط حیوانی و ملکوتی می باشد. البته تکامل عالم در یک محور می باشد ولی نهایت این است که باید سهم محوری را ملکوتی داشته باشد و مرتباً باید این سهم هم افزایش پیدا بکند، یعنی باید نسبت تأثیر آن افزایش پیدا بکند. به تعبیر دیگر باید عالم را به عنوان یک مجموعه بگیری که یک جهت دارد و الان هم سهم محوری آن مثلاً به نسبت زیادی در دست حیوانیت می باشد و بر عالم شیطنت حاکم می باشد.

۱/۱/۲ - تصرفی شدن سهم تأثیر اسلام پس از انقلاب اسلامی

البته نظام جمهوری اسلامی با یک نسبتی توانسته سهم تأثیر سیاسی اش را افزایش بدهد ولی هنوز هم اعضای شورای امنیت که در باره کل جهان تصمیم گیری می کنند، مقهور ما نمی باشند و اینگونه نیست که بتوانیم تصمیم گیریهای آنها را از بین ببریم. مثلاً آنها تحریم می کنند که به بوسنی و هرزگوین اسلحه داده شود و ما نمی توانیم این تصمیم را بشکنیم؛ بله ما مخالفت می کنیم و دنباله رو نمی شویم ولی مخالفت ما کار آنها را قطع یا عوض و تبدیل نمی کند. به تعبیر دیگر یک وحدت نظام جهانی می باشد که در این وحدت جهانی، اسلام، التقاط و الحاد باید نسبت تأثیر آنها محوری، تصرفی و تبعی باشد.

نظامهای قبلی، هم زمینه بهتر پیدا کرده و هم موفقتر می باشد و روی هم رفته ولایت و تولی الهی بهتری واقع شده است. بنابراین یک فضای جدیدی پیدا شده که در این فضا کار، تأمل و تفکر یک دامنه وسیع دیگری توانسته پیدا بکند. بنابراین در نظام نیازمندیها همیشه ضرورت دارد که نسبت به سیاست اقدام بشود مگر اینکه عمل سیاست، اجتماعی واقع شده باشد و هماهنگ با آن دقت فرهنگی واقع نشده باشد که در این صورت باید بگوئیم: نیازمندیم که حتماً دقت فرهنگی همتای فعالیت سیاسی انجام بگیرد. یعنی در زمان فعلی ما که پس از انقلاب می باشد انقلاب سیاسی واقع شده است و لذا ضرورت دارد انقلاب فرهنگی هم واقع بشود. بنابراین اگر انقلاب سیاسی واقع نشده باشد ابتدا انقلاب سیاسی و بعد از آن انقلاب فرهنگی و بعد از انقلاب فرهنگی هم انقلاب اقتصادی ضرورت خواهد داشت. لذا در شرایط موجود در نظام نیازمندیها حتماً ضرورت انقلاب فرهنگی قرار می گیرد؛ هر چند اعم بحث کرده باشیم.

۱/۱/۱ - محوریت سهم تأثیر الحاد در وضعیت فعلی جهان

برادر پیروزمند: یعنی چه اعم بحث کرده باشیم؟

(ج): اعم یعنی بررسی کنیم که شرایط موجود کل وضعیت «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» اسلام در برابر وضعیت «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» الحاد و التقاط چگونه می باشد؟ یعنی بگوئیم «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» ضربدر «اسلامی، الحادی، التقاطی» شرایط موجود را نتیجه می دهد بعد توسط شاخصه هایی که برای ارزیابی تکامل داریم بررسی کنیم که در وضعیت «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» جهان چه سهمی از آن را

طریق دانشگاه و معادلات باید پیشرفته‌ایش را از حوزه بگیرد. بنابراین نظام از طریق معادلات به طرف حوزه می‌آید و از طریق حوزه به کتاب و سنت و از طریق کتاب و سنت به وحی وصل می‌شود.

البته در «نظام نیازمندیها» می‌توانید انقلاب فرهنگی را بنویسید و بنده اشتباه کردم که آن طرف را گفتم، پس می‌گوئیم: انقلاب سیاسی واقع شده و انقلاب فرهنگی واقع نشده و لذا معنا ندارد که انقلاب اقتصادی قبل از انقلاب فرهنگی واقع بشود. بنابراین در «نیازمندیها» نیاز به انقلاب فرهنگی و در «ضرورت» انقلاب فرهنگی در حوزه قرار می‌گیرد.

برادر محسنی: در نظام نیازمندیها تغییر حوزه مطرح نمی‌باشد؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: به صورت عام انقلاب فرهنگی می‌شود.

(س): پس کل جامعه اسلامی مطرح است.

(ج): در نظام نیازمندیها معین می‌شود که در کل جامعه اسلامی انقلاب سیاسی انجام گرفته است ولی هماهنگ با آن انقلاب فرهنگی و انقلاب اقتصادی انجام نگرفته است. ولی بین انقلاب فرهنگی و اقتصادی محققاً انقلاب فرهنگی مقدم می‌باشد. البته تعمیرهای اقتصادی می‌توانید بکنید، یعنی الان نظام توزیع ثروت شما مثل قبل نمی‌باشد و بلکه تلفیقی از سوسیالیست و غیر ذلک می‌باشد بگونه‌ای که فعلاً نه محرومین بیشتر رسیدگی می‌شود. به تعبیر دیگر قبل از انقلاب فرهنگی می‌توانید تخمینی یک کارهای تعمیری و تلفیقی بکنید ولی باید بدانید تا انقلاب فرهنگی نکرده‌اید اصلاً نمی‌دانید چگونه و چکار باید

۱/۲ - «شرایط مطلوب تکامل اجتماعی» بیانگر محوریت اسلام در صحنه «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی»

الان درست است که به حمدالله مسلمین تبعی نیستند و تصرفی هستند و قبلاً هم تبعی بودند ولی محوری هم نیستند و باید کاری بکنیم که انشاءالله تعالی وضعیت اسلام محوری، التقاط تصرفی و الحاد تبعی بشود. به تعبیر دیگر در شرایط مطلوب وضعیت سهم تأثیر، «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» اسلام در عالم محوری، التقاط تصرفی و الحاد تبعی می‌باشد.

بنابراین اگر بخواهیم داخل شرایط موجود، «نظام توصیف» درست بکنیم باید وضعیت «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» و وضعیت «محوری، تصرفی، تبعی»، «اسلام، الحاد و التقاط» را ارزیابی بکنیم.

۱/۳ - «نظام نیازمندیهای اجتماعی» بیانگر نیاز قبلی جامعه به انقلاب فرهنگی

بنابراین یک «نظام نیازمندیها» از رابطه این دو تعریف می‌شود و معلوم می‌شود ما انقلاب سیاسی کرده‌ایم و مردم دنیا هم به ما تعلق پیدا کرده‌اند و انتظارات هم به طرف ما آمده است ولی دقتهای لازم از جانب مسلمین و خاصه در صنف روحانیت انجام نگرفته است، یعنی انقلاب فرهنگی نشده است.

۱/۴ - «ضرورت در حوزه» بیانگر ضرورت انقلاب فرهنگی در حوزه اگر انقلاب فرهنگی واقع نشود «ضرورت» ضرورت انقلاب فرهنگی را نتیجه می‌دهد. حال سؤال این است که محوری‌ترین امر در انقلاب فرهنگی چه چیزی می‌باشد؟ فرهنگ حکومت باید فرهنگ الهی باشد، یعنی ربط نظام به دین به نحوه طبیعی باید از طریق حوزه واقع شود نه از

منطقی این است که ابتدا انقلاب فرهنگی انجام بگیرد. مسیر طبیعی انقلاب فرهنگی هم این است که ابتدا انقلاب در حوزه و سپس در دانشگاه و آخر در نظام فرهنگ عمومی جامعه صورت بگیرد. هدف حوزه هم این است که پاسخگوی، به نیازمندیهای توسعه جهانی انقلاب اسلامی باشد.

۱/۶- «موضوع در حوزه» بیانگر فعالیت فکری لازم برای

انقلاب فرهنگی

در ادامه باید «موضوع» انقلاب فرهنگی را در حوزه بررسی کنیم. آیا می‌توانیم موضوع را (موضوعی که می‌خواهد به وضع مطلوب منتقل بشود) فعالیت‌های فکری حوزه بگذاریم؟

اگر موضوع را فعالیت‌های فکری حوزه گذاشتیم به نظر می‌رسد که عمده راه طی شده است. یعنی در «روند گذشته» دیگر نباید تمام شرایط گذشته حوزه بررسی شود بلکه فعالیت‌های فکری گذشته حوزه بررسی می‌شود. به تعبیر دیگر مرتباً که پایین‌تر می‌آئیم موضوع خاص‌تر و نزدیک‌تر به کارمان می‌شود. در اینجا می‌خواهم خدمتتان نکته ظریفی را بیان کنم. اگر به دید انتزاعی نگاه بکنیم باید موضوعی را که در خانه اول می‌بینیم خود آن موضوع را بنفسه تا آخر بسیاوریم ولی اگر بخواهیم مجموعه‌ای نگاه بکنیم باید مرتباً موضوع عوض بشود. یعنی از این مرحله به بعد باید بحث بکنیم که روحانیت چه چیزی کم دارد؟ به عبارت دیگر ما می‌خواهیم وضعیت را تغییر بدهیم و ابزار تغییر هم لازم داریم و مفروض هم این است که با یک مجموعه موضوعات مختلف سروکار داریم، که اگر تناسبانی برقرار بشود، آن کاری که می‌خواهیم،

بکنید؟ بنابراین معقول نیست کسی بخواهد فردا صبح اقتصاد اسلامی را پیاده بکند زیرا تا معادله پول اسلامی را پیدا نکند نمی‌تواند نظام پولی را اسلامی بکند. بله می‌شود تخمینی چیزهای جزئی را بیان کرد. یعنی تخمینی ابزارهای انتقال قدرت، ثروت و اطلاع را به یک نسبتی عوض کرد، ولی اینکه بتوان معادله و حکم توصیفی، ارزشی و تکلیفی داد غیر ممکن می‌باشد زیرا این کارها انقلاب فرهنگی لازم دارد.

پس در «نظام نیازمندیها» انقلاب فرهنگی در «ضرورت» ضرورت انقلاب فرهنگی در حوزه اولویت پیدا می‌کند. یعنی از تعمیر در بیائیم و به سمت بالندگی در حوزه برویم.

۱/۵- «هدف در حوزه» بیانگر بالندگی حوزه در پاسخگویی به نیازهای

تکامل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی

در هدف از بالندگی حوزه باید پاسخگویی به تکامل سیاسی جامعه، تکامل فرهنگی جامعه و تکامل اقتصادی جامعه باشد.

(س): آیا در ضرورت فقط یک محور مد نظر می‌باشد؟
(ج): بالاترین محور اولویت ما می‌شود. البته اگر جائی مجبور شدیم که این را تغییر بدهیم باید بدانیم که از ارتباط منطقی آن تنازل کرده‌ایم. مثلاً می‌گوئید الان وضعیت سیاسی خدای نخواستہ نزدیک به بحران می‌باشد و لذا باید به صورت تخمینی برای اقتصاد یک کاری انجام داد. در اینجا این کار ممکن است ولی تخمینی و تعمیری انجام می‌گیرد. در تعمیر بقیه کارها را می‌شود انجام داد ولی باید بدانیم که اولویت منطقی را به دلیل وضعیت موجود و ناهنجاریها و بحران رعایت نکرده‌ایم. بنابراین مسیر

بخواهید گمانه را منتقل کنید تلفظ و تکلم نیست و بلکه زبان منطقی شما «زبان هماهنگی احتمالات» می باشد. اگر زبان، زبان هماهنگی احتمالات نباشد استنتاج پیدا نمی شود و تشتت پیدا می شود و هر کسی با معیار خودش می سنجد. اگر زبان منطقی شما از اینکه بتواند نسبت این دسته از احتمالات را به همدیگر هماهنگ کند ناتوان باشد، فعالیت تحقیقاتی شما نمی تواند کار خودش را نسبت به نیازمندیها انجام بدهد. یعنی در صورت ناتوانی هر کسی با توجه به موضع خودش استنتاجی می کند و مقابل دیگری می ایستد که حاصل آن «تشتت فرهنگی» می شود. تشتت فرهنگی حاصل تمحض در موضوعات مستقل و احتمالات مستقل می باشد، به تعبیر دیگر در صورت تشتت ملوک الطوائف فرهنگی پیدا می شود. بنابراین در انقلاب فرهنگی باید روش منقلب بشود و روشی بدست بیاید که بتواند ضرورت هماهنگ سازی و تفاهم اجتماعی را در افق استنتاج از کتاب و سنت داشته باشد که در این صورت توان پاسخ نسبت به سؤالاتی که در آن واقع شده ایم، پیدا می شود.

بنابراین موضوع کار ما فعالیت های فرهنگی و فعالیتهای تحقیقی می باشد که هم «منبع» و هم «جهت» آن که «تعبد» است محفوظ می باشد ولی وسیله قاعده مند سازی این فعالیتها و گمانه زنیها و تطرق احتمالات باید تغییر پیدا بکند.

(س): ارتباط هدف خیلی با ضرورت توسعه مشخص

نشد.

(ج): ضرورت «انقلاب فرهنگی حوزه» شد و هدف از

انقلاب فرهنگی «قدرت پاسخگویی» به «نیازمندیهای

انجام می گیرد. هر زمان که شما بلغزید و بگوئید تا آخر کار باید یک موضوع را حفظ کنیم مسلماً به کنترل عملیات و سازماندهی نمی توانید برسید مگر اینکه اینها را به وسیله «یاء نسبت» به آن موضوع منسوب بکنید. البته عیبی ندارد که بگوئید هر کدام از اینها نسبت پیدا می کند ولی می شود اینها را مستقل ملاحظه کرد، البته در یک نظامی که تناسبات آن با آن تغییری که می خواهیم حفظ شود. شما تولید برنامه را می خواهید و می گوئید: اینجا ضرورت انقلاب فرهنگی در حوزه و اینجا هدف از انقلاب فرهنگی در حوزه می باشد و اینجا موضوعی که باید در آن انقلاب واقع بشود، یعنی باید فعالیت فکری منقلب بشود. در فعالیت فکری هم فعالیت تحقیقاتی حوزه باید منقلب بشود.

۱/۶/۱ - حفظ جهت تعبد و منابع وحی، در مرحله انقلاب فرهنگی

در حوزه

به عبارت دیگر منظور از انقلاب در فعالیت فکری حوزه این نیست که جهت فعالیت که تعبد باشد تغییر کند و یا منبع فعالیت فکری که وحی و احادیث باشد تغییر کند بلکه منظور ما این است که باید محدود نگرش حوزه منقلب بشود. یعنی به افقی دست پیدا کند که بتواند نیازمندیها را پاسخ بدهد.

۱/۶/۲ - ضرورت انقلاب در روش، برای جلوگیری از تشتت فرهنگی

افقی که بتواند نیازمندیها را پاسخ بدهد چگونه حاصل می شود؟ درک نیازمندیهای انقلاب برای مردم بالوجدان پیدا می شود ولیکن قدرت تفاهم منطقی آن را ندارند یعنی متوجه می شوید که وضعیت موجود خوب نیست و باید بهتر شود لذا گمانههایی به ذهن شما می زد. زبانی را که

توسعه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» می باشد.

(س): نسبت به کل نظام یا حوزه می باشد.

(ج): نسبت به کل نظام مطرح است و منزلت حوزه در نظام، منزلت حاکم می باشد زیرا رابطه الهی بودن نظام و فعالیت‌های اجرایی آن از طریق معادلاتی می باشد که از حوزه بیرون می آید. بنابراین فرهنگ در محصولات اجتماعی از ساختن یک شیء تا تخصیص دادنه‌های بزرگتر، از معادله‌ها تغذیه می شود، یعنی فرهنگ اجرایی از فرهنگ معادلات کاربردی و فرهنگ معادلات کاربردی برای الهی شدن باید ریشه در حوزه داشته باشد زیرا تنها در حوزه از کتاب و سنت استفاده می شود. البته اگر قرار است که حوزه از کتاب و سنت استفاده نکند و به آنها جواب بدهد باید ابزار استنتاجش تغییر پیدا نکند.

۲- توضیح عناوین مقطع تغییرات، در الگوی تنظیم

طرح حوزه

۲/۱- «روند تغییرات گذشته حوزه» بیانگر منزلت گذشته حوزه

در ولایت فرهنگی

در مقطع تغییرات باید «روند گذشته» و «روند آینده» و «مراحل تغییر» بررسی شود. در اینجا چند احتمال وجود دارد که هر کدام را جدا جدا بررسی می کنیم. یک احتمال این است که برای وضع روند گذشته مثل شرایط که گفتیم، شرایط موجود بگوئیم: روند گذشته تاریخ و روند آینده را «روند آینده تاریخ» و «مراحل تغییر را «مراحل تغییر» موضوع برای رسیدن به هدف.

احتمال دیگر این است که بگوئیم منظور از روند گذشته منزلت حوزه در ولایت فرهنگی گذشته می باشد و منظور از روند آینده منزلتی است که حوزه باید در ولایت

فرهنگی در آینده داشته باشد و منظور از مراحل تغییر مراحل تغییری است که باید برای تغییر روش حوزه در انقلاب فرهنگی ملاحظه شود. به نظر ما احتمال دوم اقوی از احتمال اول می باشد. بنابراین باید ابتدا منزلت حوزه در گذشته بررسی شود. شاید کسی بگوید منزلت حوزه در ولایت فرهنگی در گذشته بسیار ضعیف بوده است؛ اما به نظر ما حوزه متناسب با منزلت گذشته‌اش روش‌اش بسیار قوی می باشد. همانگونه که آقا به این مطلب اشاره کردند و وضعیت علماء را از زمان معصومین تا حال محاسبه فرمودند منزلت حوزه در گذشته بگونه‌ای بود که دانشگاهها و علوم دانشگاهی را از آن نمی خواستند و نیازی به حوزه نداشتند و بلکه تنها افراد مطالبی را از حوزه خواهان بودند و اینهم بخاطر این بود که در گذشته دین حاکمیت سیاسی نداشته است و اداره نظام سیاسی بر عهده‌اش نبوده است. بنابراین اگر نیازمندیهای اجتماعی را در آن زمان ملاحظه و طبقه بندی کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که نیاز اول در آن زمان انقلاب سیاسی بوده است. در شرایط قبل از انقلاب سیاسی تنها چیزی که از حوزه مورد انتظار می باشد این است که بتواند دین تک تک افراد را نگه دارد. برای نگه داری دین تک تک افراد ابزارهای حوزه کامل می باشد. در آخرین قسمت روند گذشته انقلاب سیاسی واقع شد و لذا شدیداً انتظارات از حوزه رو به افزایش رفت ولی حوزه تا الان نتوانسته پاسخ بدهد.

۲/۲- روند تغییرات آینده حوزه، بیانگر انزوای روحانیت متنسک

به احکام فردی

حال «روند آینده» را چگونه باید ترسیم کنیم؟ اگر در آینده حوزه تغییر نکند و انقلاب فرهنگی انجام نگیرد،

روبرو هستیم یا ولایت فرهنگی مذهب؟ به نظر ما روند آینده در شرایط موجود انزوای مذهب نمی تواند باشد و بلکه جهان اجتهاد جدید را تحمیل می کند. مثلاً اگر قدرت انقلاب نیازهای واقعی تکامل را مقابل جامعه قرار نداده بود ما نمی توانستیم به این راحتی موضوعات به این مهمی را مورد بحث و بررسی قرار بدهیم. اگر ما ۵۰ سال قبل می خواستیم پیرامون این مباحث صحبت بکنیم و بگوئیم ما می خواهیم پیرامون تعبد در این موضوعات صحبت کنیم می گفتند: تعبد با این مباحث هیچ ربطی ندارد و اگر مرجعی تقلیدی هم می خواست از ما حمایت بکند نمی توانست زیرا فرهنگ سیاسی در آن زمان ایجاد شرایط خوف برای فرهنگ فرهنگ می کرد. البته آن فرهنگ فرهنگ هم، فرهنگی فردی بود و تنها مجبور بود از خودش دفاع بکند.

بنابراین در روند آینده تغییرات اگر بخواهیم کل جامعه را ملاحظه کنیم حتماً انقلاب غالب می باشد و انقلاب برنمی گردد و بلکه شرایط، روحانیتی را منزوی می کند که نتواند پاسخ به نیازمندیهای انقلاب بدهد. پس آینده روحانیت بسیار درخشان می باشد ولی نه روحانیتی که متنسک به احکام فردی باشد. به تعبیر دیگر آینده دین بسیار درخشان می باشد اما نه دینی که فردگرا باشد.

۲/۳ - «مراحل تغییر فرهنگی حوزه، بیانگر درک ضرورت توسط

نیروهای انقلابی حوزه و فعال نمودن آنها در رفع کمبودها

در «مراحل تغییر» ابتدا باید اقشار مختلف روحانیت طبقه بندی شود، مثلاً آنها در دو طبقه سنی، تا ۴۰ سال و زیر ۴۰ سال قرار داده بشوند. با این طبقه بندی متوجه خواهید شد که در کسانی که هماهنگ با نیازمندیهای

مذهب شدیداً صدمه می بیند. برای ایام میلاد مبارک حضرت ولیعصر (عج) پلاکاردی نصب کرده بودند به این عبارت که قوانین کشور باید براساس قوانین شرع تنظیم شود. به نظر می رسد این سخن مربوط به کسانی است که ادراک از قوانین حکومتی دارند و لذا در قدم دوم می توانند دنبال ارزیابی اسلامی قوانین باشند به اینکه بررسی کنند چه چیزی برای مردم واجب و چه چیزی شرعاً جایز نمی باشد؟ اما حوزه ما که هنوز درکی از قوانین حکومتی ندارد، نمی تواند مدعی قسمت دوم (تطبیق به شرع) باشد. بنابراین مسئولیت حوزه تنها این نیست که علیه حکومت حرف بزند، بلکه مسئولیت حوزه در این است که میزان ظریب دقت خودش را متناسب با توسعه جریان اسلام بکار بگیرد. در مجلس طرفداران حوزه مطرح می کنند که «الضرورات تنقذ بقدرها» اما سؤال این است که چه کسی باید ضرورت را معین بکند؟ اگر کارشناسها هستند با چه معادله ای این کار را انجام می دهند؟ آیا با همان معادلات خودشان ضرورت را معین می کنند؟ از طرف دیگر حوزه هم نظامی برای تعاضد احکام معرفی نمی کند و در آنجا هم احکام را بریده، بریده می بیند. به عبارت دیگر در هر دو سطح نقص وجود دارد هم نقص در معادلات اسلامی و هم نقص در احکامی که بتوانند نظام اسلامی را اداره بکنند. بنابراین با این دقت دیگر در روند گذشته روند تاریخی را ملاحظه نمی کنیم، بلکه با مشخص شدن موضوع، روند گذشته روند تغییرات روش استنباط حوزه متناسب با تکامل اجتماعی می باشد. در قدم بعد باید بررسی کنیم آیا با این وضع موجود و کیفیت دقت جامعه اسلامی و تحقیقات اسلامی در آینده با انزوای مذهب

بنابراین در اینجا که متغیر را خود موضوع می‌گیریم، روی «انگیزه، اندیشه، انجام» فعالیت فرهنگی بحث می‌کنیم و در آنجایی که صحبت از عواملهای تغییر می‌کنیم، باید وضعیت «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» حوزه را نسبت به وضعیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه ملاحظه کنیم.

۲/۴/۱- امکان تغییر وضعیت فرهنگی حوزه از طریق اصلاح

انگیزه‌های سیاسی

در اینجا باید به نکته کوچکی توجه داشت به اینکه شکی نیست که نیازمندیهای سیاسی به طرف حوزه آمده و فقه فردی هم نمی‌تواند به آنها پاسخ بدهد ولی استقلال اقتصادی حوزه، منشأ مقاومت حوزه فردگرا می‌شود. یعنی موجب می‌شود که حوزه کاری به وضعیت انقلاب نداشته باشد. بنابراین با این فرض که نظام اقتصادی تغییر نمی‌کند مگر اینکه نظام فرهنگی تغییر کرده باشد و با توجه به اینکه نظام اقتصادی حوزه همان نظام اقتصادی قبل با اضافه اندک تغییر می‌باشد، لذا در حوزه انگیزه اجتماعی را نمی‌توان از طرف اقتصاد به طرف فرهنگ آورد ولی انگیزه اجتماعی را از طرف سیاست براحتی به طرف فرهنگ می‌توان آورد.

البته این موضوع مضر نمی‌باشد و نباید به صورت یک مانع عظیم بشمار بیاید زیرا در انقلاب فرهنگی برخوردی بین ابزارهای گذشته با ابزارهای جدید پیدا می‌شود که در این صورت باید ملاک حجیت شما آنقدر قوی باشد که بتواند حتی کسانی را که حجیت فردی را اثبات می‌کنند اغنا بکند. ولی اگر به فرض محال اینگونه گفتیم که باید اقتصاد بدون واسطه بودن فرهنگ به دست سیاست بیفتد،

انقلاب حاضر به فعالیت هستند یک پتانسیل عظیمی دارید که مراحل تغییر می‌تواند در اینها بسیار به سرعت انجام بگیرد. البته تغییر در روشهای آنها منظور می‌باشد. اما اینکه چرا می‌تواند به سرعت انجام بگیرد؟ زیرا انقلاب پشتوانه حرکت و شدت فرهنگی شما می‌باشد. نکته بعدی اینکه دسته‌بندی و طبقه‌بندی کردن باید در مراحل انجام بگیرد (امروز برای تقریب به ذهن سریع تا آخر جدول سیر می‌کنیم) مثلاً یک مرحله فهماندن ضرورت به طلاب از ۲۰ تا ۴۰ می‌باشد که در این مرحله به طلاب بالاتر از ۴۰ فعلاً توجه نمی‌کنیم. قدم بعدی این است که وقتی ضرورت را درک کردند پیش‌نویسهایی برای کار کردن به آنها بدهیم و زمینه‌هایی را برای آنها ایجاد کنیم یعنی یک «نقد، نقض و طرحی» را که آینده خواهیم گفت باید انجام بدهند. نقد در آثار و مصادیق، نقض در شناختن ضعف مبانی و طرح برای زمینه‌ای که کار بکنند. بنابراین در مراحل مختلف باید برای آینده طلاب برنامه داشته باشیم.

۲/۴- عوامل تغییر حوزه، بیانگر وضعیت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی

حوزه نسبت به وضعیت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی جامعه

بعد از مراحل تغییر باید «عوامل تغییر موضوع» یعنی عوامل تغییر فعالیت فرهنگی بررسی شود. طبیعی است که از میان عوامل تغییر عامل سیاسی بزرگترین قدرت را در جامعه می‌آورد زیرا انگیزش اجتماعی نسبت به نیازمندی ایجاد می‌کند. بنابراین اولاً ما باید بتوانیم نسبت وضعیت «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» فرهنگ را به وضعیت «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» جامعه بررسی کنیم. و ثانیاً باید بتوانیم معین کنیم که متغیرهای موضوع ما که انگیزه، اندیشه و انجام می‌باشد چه ربطی به عوامل تغییر دارد؟

همچنین وضعیت اقتصادی حوزه بگونه‌ای است که مقدرات انسانی (تعداد نفرات) و امکانات اجتماعی به نسبت لازم در آن موجود نمی‌باشد. به نظر ما اگر «کارآمدی» حوزه بالا برود جامعه، هم نفر و هم امکانات مالی و هم امکانات سیاسی (یعنی فرماندهی و فرمانپذیری) می‌فرستند.

۲/۵- «عوامل متغیر حوزه» بیانگر وضعیت «انگیزه، اندیشه و انجام»

در فعالیتهای حوزه

بنابراین عوامل موضوع سیاست، فرهنگ و اقتصاد شد که نسبت آن به فرهنگ، سیاست و اقتصاد جامعه باید مشخص شود که این عوامل منزلت موضوع را تغییر می‌دهند. عوامل متغیر موضوع که نسبت به عوامل تغییر درونی هستند «انگیزه، اندیشه و انجام» در فعالیتهای تحقیقاتی به یک شکل دیگری می‌باشند.

(س): حضرت عالی می‌فرمودید عوامل متغیر، درونی

و عوامل تغییر موضوع، بیرونی می‌باشد.

(ج): بله متغیر را برای داخل موضوع بکار می‌بریم.

بنابراین عوامل متغیر «انگیزه، اندیشه، انجام» و عوامل تغییر رابطه سیاست، فرهنگ و اقتصاد داخل با خارج می‌باشد. عوامل تغییر، منزلت حوزه را در جامعه مشخص می‌کند که اگر این منزلت اجتماعی حوزه عوض بشود کارآمدی آن هم عوض می‌شود و عوامل متغیر حوزه هم، عوامل داخلی تحقیقات است که همان «انگیزه، اندیشه، انجام فعالیتهای» می‌باشد.

۲/۶- «استراتژی تغییر حوزه» بیانگر درگیری حوزه با ریشه‌ای‌ترین

مواضع فرهنگی کفار

حال آیا بین این دو ما می‌توانیم «استراتژی تغییر

فرضاً نان و آب کسانی که همراه انقلاب نیستند در مضیقه بیفتند. در این صورت کار فرهنگی شما بسیار ضعیف رشد می‌کند زیرا در این فرض برخورد جدی با روش حجیت نشده است. به تعبیر دیگر اگر حوزه، دولتی شود و مثلاً مثل مراکز تحقیقات سپاه و امثال آن نیازمندیهای اعلان شده از طرف دولت را پاسخ بدهد، در این صورت ابزارهای حجیت از آن ضریب دقت لازم برخوردار نخواهند شد.

به عبارت دیگر اگر مراکز دولتی که نظر مذهب را پیرامون مثلاً مدیریت، فلسفه فقه،... بیان می‌کنند ملاحظه شوند با دید اولیه می‌توان پی برد که هر چند گرایش انقلابی و حکومتی کاملاً در آن مشاهده می‌شود ولی ابداً به ملاک حجیت نمی‌توانند برسانند و لذا هرگز نمی‌توانند در حوزه و حتی در نزد سمپاتهای خودشان جان بگیرند زیرا نتوانسته‌اند «دقت فرهنگی» را به ضریب لازم برسانند. بنابراین ما می‌گوئیم دقت فرهنگی باید بیش از دقت فرهنگی زمان قبل باشد.

۲/۴/۲- وجود ضعف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در حوزه

نکته دیگری که در «عوامل متغیر حوزه» باید به آن توجه داشت این است که اگر نسبت «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» حوزه را به جامعه ملاحظه کنیم، حوزه از کمبودهایی نسبت به وضعیت سیاسی خودش برخوردار می‌باشد. یعنی نه فرماندهی و فرمانپذیری مثل سابق در حوزه می‌باشد و نه فرماندهی و فرمانپذیری اش به شکل مطلوب در جامعه وجود دارد. همچنین نتیجه دقتهای حوزه این نیست که وقتی پا در دانشگاه گذاشت دانشگاه فتح بشود، در سیاسی عقیدتی‌ها پاسخگو نمی‌باشد و

و «روش تحقیق» می باشد که برای هماهنگی سازی، باید هر سه اینها حول یک محور هماهنگ شوند تا هماهنگی عمومی انجام بگیرد و گمانه های هماهنگ تولید شود در آخر هم پاسخ به نیازمندیهای واقعی ارائه شود.

۲/۷- «ضرائب کمی» در طبقه بندی فعالیت های حوزه، وسیله تبدیل

سطح فعالیتها

اگر ما «ضرائب کمی» نداشته باشیم نمی توانیم استراتژی مان را تبدیل بکنیم. لذا به هر مقدار هم که شده باید نظام کیفی و کمی ولو تخمینی تحویل بدهیم. طبیعتاً ابتدای کار نمی توانیم نظام دقیق ارائه دهیم ولی به نظر ما برای طبقه بندی کردن موضوعاتی که باید حول محور استراتژیک (یعنی انقلاب فرهنگی و مقابله فرهنگی با فرهنگ کفر) شکل بگیرند جدول ۶۴ تایی ما مناسب می باشد و لاقبل به عنوان یک تخمین برای کاری که می خواهیم اینجا انجام بدهیم می توانیم آن را قبول کنیم. البته ممکن است ابتدا این اولویت را قبول کنیم ولی در عمل به این نتیجه برسیم که باید این اولویت مقداری تغییر بکند که این کار عیبی ندارد زیرا الگوی برنامه می گوید اینگونه کار بکنید و در صورت وجود بن بست چقدر تنازل بکنید.

۲/۸- «الگوی تخصیص در فعالیتهای حوزه»، وسیله اولویت بندی

فعالیت های فرهنگی در حوزه

یعنی مثلاً همیشه «انگیزه» را ۴، «اندیشه» را ۲، «انجام» را ۱ بدهید. به نظر می آید که باز درون درگیری به «فرهنگ سیاست» و «فرهنگ فرهنگ» و «فرهنگ اقتصاد»، باید ۴، ۲، ۱ رعایت کنید. اگر این کار را انجام بدهیم، یک الگوی تخصیصی می توانیم معین کنیم که بگوئیم: بر روی چه

موضوع» را معین بکنیم؟ یعنی آیا نسبت بین منزلت حوزه (که از نسبت بین وضعیت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی حوزه با وضعیت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی جامعه مشخص می شود) با انگیزه، اندیشه، انجام فعالیت تحقیقاتی استراتژی، «تغییر موضوع» را تحویل می دهد؟ مثلاً اگر درگیری فرهنگی با کفر به عنوان استراتژی فرض شود آیا این درگیری منشأ بالا رفتن منزلت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می شود؟ آیا شاخصه انقلاب فرهنگی، قدرت درگیری با فرهنگ کفر می باشد به اینکه باید سهم تأثیر دستگاه خودمان را از نظر دقت بالا ببریم؟ بیان شد که در انقلاب فرهنگی باید متناسب با «هدف» به «نیازمندیها» پاسخ داده شود. حال اگر در انقلاب فرهنگی باید قدرت مقابله دقت ما «نسبت» به «دقت کفار» و یا ضریب دقت ما نسبت به ضریب دقت کفار افزایش پیدا بکند آیا درگیری ما با کفار درگیری سیاسی است یا اینکه درگیری، درگیری فرهنگی می باشد؟ اگر شما گفتید ریشه ای ترین تعاریف ما در استراتژی معلوم می شود، باید کار فرهنگی شما درگیری با ریشه ای ترین پایگاههای دقت کفار باشد. به عبارت دیگر باید بتوانید در مقابل کفار «لشکر آرائی فرهنگی» در «گمانه زنی» بکنید. طبیعتاً این درگیری در سطوح مختلف واقع خواهد شد. بنابراین در استراتژی متناسب با انقلاب فرهنگی، تکامل معنا می شود که در این صورت انقلاب فرهنگی می تواند به محققین موضوع تحقیق ارائه دهد که لازمه این کار هماهنگی تحقیقات محققین می شود.

مطلب مهمی که باید در اینجا به آن دقت داشت این است که هر تحقیقی شامل «انگیزه تحقیق»، «زمینه تحقیق»

۳- توضیح عناوین مقطع تکامل در الگوی تنظیم

طرح حوزه

اینجا دیگر می‌خواهید ارزیابی‌های عینی را برای مقدمات برنامه خود، بیان کنید. چند نفر داریم که بتوانند در «نقد» کار کنند؟ ممکن است سرفصل اول کار را ما اینگونه قرار دهیم که ما در ابتدا به «نقد مصداقی» نیاز داریم، بعد «نقض مصداقی» را لازم داشته و سپس به «طرح مصداقی» نیاز داریم. یعنی همه اینها را در ابتدا بایستی «تمثیلی» کار کنیم تا جمع عظیمی متوجه بحث آسیب شده و یک امیدواری هم در فصل طرح آن پیدا کنند. بعد بگوئیم: همه اینها را بیائید و «استدلالی» بکنید. سپس طرح کنیم که همه اینها را به درون «روش» ببرید.

۳/۱- «مقدمات برنامه اصلاح حوزه» بیانگر میزان توانمندی نیروهای

انسانی در حوزه

«الگوی سازماندهی» را هم بایستی مورد دقت قرار بدهیم؛ ممکن است در ابتدای کار پیشنهاد کنیم که تعدادی از مراکز پژوهشی به صورت شبکه‌ای (نه متمرکز، نه وزارتخانه‌ای) به نسبتی که می‌توانند در «موضوعات»، «زمینه» و «روش» را که ما طرح میکنم، کارآمدند، آن هم نه موضوعات بیگانه از کار خودشان، بلکه ما در کار خودشان «موضوع» معرفی میکنیم که کم‌ترین تنش را دارا باشد «زمینه» و روش را نیز معین می‌نمائیم آن هم با نحوه مدیریتی که ابتدائاً خودشان دارند، به تحقیق بپردازند. جمعی از طلاب جوان را هم که در مدارس برنامه‌ای هستند، به آنها وابسته می‌کنیم. یعنی مقدمات انسانی در اختیار آنها قرار می‌دهیم و همچنین «مقدمات مالی» متناسب با «مقدمات انسانی» را هم، در اختیار آنها قرار

موضوعاتی و چه اموری کار بکنید. مثلاً «روشها» را ۴، «فلسفه‌ها و استدلالها» را ۲، «مصداقها» و «جمع‌آوریهای کمی و تنبعی» را ۱ بدهید. سپس از ضرب اینها معین می‌کنید که اگر عده‌ای خواستند به «روشها» و تأثیر آنها در جاهای مختلف بپردازند در «بالندگی» چه اثری دارند و به چه میزان باید به آنها بها داد، اگر بخواهند «استدلالتها» بپردازند چقدر و اگر خواستند کارهای «تطبیقی کمی تمثیلی» انجام دهند به چه میزان بایستی به آنها بها داد. البته باز خود اینها در «نقد، نقض، طرح» طبیعتاً تقسیم می‌شوند (که الان دیگر جای بحث آن نیست).

۲/۹- «کلیات برنامه حوزه» بیانگر اهداف سیاستها و سرفصل‌های

فعاليتها در حوزه

«کلیات برنامه» را در اینجا می‌توان نوشت. «مرحله نقد» در قسمت مثلاً «فرهنگ سیاسی»، «فرهنگ فرهنگی»، «فرهنگ اقتصادی» و کارآمدی «وضعیت موجود» و «وضعیت مطلوبی» که لازم داریم، اینها را می‌توان در «کلیات برنامه» آورد. «کلیات برنامه» بنا بوده که سه دسته از امور را نشان بدهد و «اهداف مرحله‌ای»، «سیاست مرحله‌ای»، «سرفصلهای برنامه».

به نظر می‌آید که اگر اینها را به همین صورتی که می‌گوئیم انجام بدهیم، تخمینی آن را نیز خودمان می‌توانیم بنویسیم. (اگر تعاریفی را که تا اینجا بیان کردیم، تمام شده باشد).

حالا فصل آخر هستیم، دیگر کلیات و بحث در «روش» تمام شده است. حالا باید معلوم کنیم که چند نفر داریم که می‌توانند در روشها کار کنند.

ما چند مرکز می‌باشد؟ طلاب ما چه کسانی هستند؟
الگوی گزینش ما چیست؟

بعد از آن مشخص می‌نمائیم که سازماندهی اینها را چه کسانی باید به عهده بگیرند؟ مثلاً ممکن است شما بگوئید: شورای مدیریت باید این کارها را انجام بدهد، کارهای بسیار، بسیار سطح بالا که اسم آن را توسعه می‌گذاریم، یعنی توسعه حوزه، مدیریت توسعه‌اش بدست شورای مدیریت خواهد بود بعد «مدیریت کلان» کارها را خود مراکز انجام داده و «عملیات تحقیقاتی» در انجام شدن تحقیق را طلاب و محققین بایستی انجام بدهند.

در «آئین‌نامه گردش عملیات» اگر ما بخواهیم بینیم شورا که وظیفه‌اش توسعه و انقلاب و تکامل فرهنگی بوده چقدر وظیفه‌اش را خوب انجام داده است؟ اگر بخواهیم بینیم که مدیران مراکز که وظیفه آنها مدیریت کلان تحقیق بوده چکار کرده‌اند؟ بعد از آن ملاحظه کنیم که عملیات خود تحقیقاتی که یک نفر با ۴ یا ۵ نفر، یک کمپ یا مجموعه تحقیقاتی را آغاز کرده‌اند آنها چه فعالیتی را انجام داده‌اند؟ باید بینیم که گردش عملیات برای هر سه آنها چگونه می‌باشد تا بتوانیم عملیات را کنترل نمائیم. البته شورای مدیریت در سطح دوم دخالت نمی‌کند (قرار شد شبکه‌ای انجام بگیرد) و در عین حال باید طلب کاری‌اش را هم در سطح اول خوب انجام بدهد. «مقدورات انسانی»، «امکانات مالی» و «اعتبارات سیاسی» لازم را هم در اختیار قرار بدهد، یعنی مرکزی را که روی موضوع و نحوه فعالیتی موفق شد طبقه‌بندی نمایم و برای آن امتیاز بندی کنیم؛ سپس ملاحظه کنیم که چه کارهایی «مدیریت کلان»

می‌گذاریم. «موضوع، روش، زمینه» با هم که از نظر نرم‌افزاری در اختیار آنها قرار داده‌ایم، بعد یک حوزه، درون آن حوزه بوجود می‌آید. البته نه اینکه بوجود می‌آید، بلکه زمینه بوجود آمدن آن درست می‌شود که طی یک برنامه ۵ ساله یا ۱۰ ساله در مرحله اول کسانی تحصیلاتی خاصی را خواهند داشت که می‌توانند در یک مؤسسه کار کنند. که در این صورت نسل دومی که وارد مؤسسه می‌شود (مقدورات انسانی‌ای که وارد می‌شوند) بهتر می‌توانند در آن موضوعاتی که شما معین می‌کنید کار کنند و دیگر مرحله مثلاً: «نقد مصداقی»، «نقض مصداقی»، و «طرح مصداقی» که همه آن «تمثیلی» است (در تحذیر از وضعیت و تفسیر وضعیت آینده) انجام گرفته و آنها دیگر می‌توانند وارد استدلال شوند و دوره بعد از آن، می‌توانند وارد «روش» بشوند.

حال اگر گفتیم: «الگوی سازماندهی» بهتر است شبکه‌ای باشد (یعنی؛ متمرکز بودنش (وزارتخانه‌ای) کارآمد نیست) بهتر است با آن قشری هم که به صورت سنتی هستند، اصلاً درگیر نشویم و مناسب است یک زمینه‌ای را در پیدایش یک نحوه ارتباطات جدید، در حوزه بنا کنیم.

آن وقت باید «برنامه فعالیت سازمان» را تنظیم کنیم، بنابراین الگوی سازماندهی، الگوی شبکه‌ای خواهد بود که در این صورت برنامه مناسب با الگوی شبکه‌ای باید ریخته شود.

۳/۳- توضیح فشرده‌ای در مورد سایر عناوین مقطع تکامل، در

الگوی تنظیم طرح حوزه

حال معین می‌کنیم که «مقدورات سازمان» یعنی شبکه

بایستی انجام دهند یعنی «نسبت بین کارها» را ملاحظه کند. مثلاً ۱۰ مجموعه ۵ نفری، ۵۰ نفر یا ۱۰ مجموعه ۷ نفری، ۷۰ نفر در یک مرکز تحقیقات مشغول تحقیق هستند یک بخش هم دارد که بخش آموزش آن می باشد، باید معلوم نماید که نسبت بخشهای مختلف آن با هم چگونه بوده و چگونه کار کرده اند؟ ما باید گردش عملیات اینها را در اینجا مشخص بکنیم.

پس از مشخص کردن باید بینیم «قدرت عملکردمان» را چگونه می توانیم در مجموعه حوزه در سطوح مختلف برآورد بکنیم؟ کنترل عملیاتمان چگونه انجام می گیرد؟ مثال ساده اش این است که این بیلان و کارنامه ای را که می خواهند ارائه دهند، آیا هر کس هر ادعایی را که داشت ما قبول بکنیم! یک سطح کار این است که الحمدلله رب العالمین خیلی از مراکز اصلاً مفید به بیلان دادن نمی باشند. خیلی از مراکز مفید هستند که آن کاری را که هزینه شده را بیان نمایند، در نمایشگاه مراکز پژوهشی شما دیدید که آورده بودند که مثلاً این مرکز در این محورها و این محورها تحقیق کرده، خوب اینکه چرا در این محورها تحقیق کرده؟ این محورها چه نسبتی با هم دارند؟ این مجموعه تحقیقات چه چیزی را در نظام کم و زیاد می کند؟ روش تحقیق چه بوده؟ حالا واقعاً آیا چیزی را به اطلاعات حوزه اضافه کرده اید یعنی چیزی را محقق کرده اید که قبلاً محقق نبوده؟ هیچ کدام از این مطالب در کار نبود! اگر مراکز تحقیقاتی، برای هزینه کردن پول بگیرند، غیر از این است که راندمان پول و نفر بگیرند. خوب بایستی برای راندمان امتیاز بگیرند این مراکز بایستی دستاوردهای خود در جهت انقلاب فرهنگی و مقابله با

فرهنگ کفر را ارائه دهند.

برادر محسنی: شاخصه قدرت عملکرد را چه چیزی می گیرید؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: به درون همه این عناوین ذکر شده که وارد می شویم بایستی ابزار داشته باشیم، ۳ تا ۳ تا گفتیم ولی اینجاها را تقریباً هیچ مطلبی نگفتم و عبور کردم. طبیعتاً وقتی که بخواهیم تولید برنامه داشته باشیم بایستی از شکل مدل کلی و نظام کلی برنامه بیرون آمده و به خود برنامه تبدیل بشود آن وقت باید بگوئیم نیازمندی پیاده شده این مدل این است که مثلاً «قدرت عملکرد»، حتماً «قدرت ارزیابی» می خواهد، البته «قدرت ارزیابی» چون از اینجا استفاده می کند، باصطلاح توجه و تابع این می باشد، چون اینجا گفته اید: «ارزیابی تکامل»، در اینجا هم می گوئید: «قدرت عملکرد» و لکن عین این نمی باشد بلکه با قید خصوصیتی است که باید برای خانه خودش می باشد. باید بدانیم «مقدورات انسانی» «مقدورات فرهنگی» و «مقدورات اقتصادی» ما به چه میزان می باشد؟ مثلاً ممکن است شما بگوئید که طالبی که استعداد و آمادگی عمل و وفاداری به انقلاب را دارند تعداد زیادی می باشند کسانی که این «روش» را بلد باشند بسیار محدود است! اصلاً به فکر این مطلب نبوده اند. پس باید بگوئیم برای مرحله اول قدرت عملکرد ما «آموزش روش تحقیق» می باشد. اگر بگویند روش تحقیق چیست؟ می گوئیم مثلاً هر موضوع را در ابتدا چگونه می توانیم به ۹ تا سپس به ۲۷ تا موضوع تبدیل کنیم که از جدول ۲۷ به «نظام تعریف» برویم. بعد چگونه می توانیم حرکت کنیم تا پیوستگی گمانه ها را معلوم نمائیم. مثلاً آن چیزی را که باید در اینجا

را که فرمودید (که ستون سوم قید موضوع بخورد ولی ستون قبل قید موضوع نداشته باشد و اعم باشد) این است که ما باید در یک جا ارتباط موضوع مورد بررسیمان را به سایر موضوعات معلوم کنیم و اگر بخواهیم از اول درون موضوع وارد شویم این کار منشأ بریدگی موضوعمان با سایر موضوعات می شود.

(ج): علاوه بر اینکه منشأ بریدگی موضوع می شود اگر بخواهیم خود این موضوع را هم تحلیل کنیم، آیا بیرون این موضوع، موضوعات دیگری هم می باشند یا خیر؟ اگر موضوع بخواهد به بیرون خودش تعریف بشود، فرض می کنیم که ما یک موضوع و یک بیرونی داریم آیا بیرون آن موضوع باز می تواند نظامی از تعریف نباشد؟ یعنی ما اولین خانه ای که داریم باید بگونه ای اصولی و پیش فرضهای نظر دادن ما باشد، که این «حد اولیه تولید مدل» ما باشد.

(س): با توجه به نکته ای که حضرت عالی می فرمائید از آن طرف به نظر بنده می آید که اگر ما بخواهیم اینگونه عمل بکنیم هم با بحثی که در مدل داشتیم سازگاری ندارد و هم اینکه این روال را تا آخر کار حفظ نکرده ایم و نمیتوانیم حفظ کنیم (این روالی را که اول پایه آن را گذاشته ایم) اینکه با مدل سازگاری ندارد به لحاظ این است که وقتی که ما می خواهیم در حد ۲۷ وصف، یک موضوع را بشناسیم طبیعی آن این است که به درون آن برویم و اگر بخواهیم ارتباط آن را با بیرون خودش بسنجیم این در زمانی است که می خواهیم آن را در یک مجموعه بزرگتر ببینیم. لذا طبیعی است وقتی ما می خواهیم برای یک موضوع ۲۷ وصف بگوئیم، ۲۷ وصف آن درونی باشد، ولی این به

تمام بشود این است که ستونها به همدیگر پیوستگی دارد، (که سطوح می باشد) مراحل آن یعنی سطرها باز به همدیگر پیوستگی دارد، کل بخشهای روند نیز به همدیگر پیوستگی دارد تا تمام می شود. پیوستگی ها باید به گونه ای باشد که از یک طرف منزلت هر کدام از آن به نظام و وحدتش برگردد علاوه بر آن باید پیوستگی موضوعی هم داشته باشد. فرق بسیار مهمی را که باید داشته باشد این است که پیوستگی انتزاعی کل و مصداق اصلاً نایستی در آن باشد که قسیم همدیگر شده و ربطی به هم نداشته باشند.

بنابراین باید کنترل عملیات انجام بگیرد که بینیم آیا در سطوح مختلف چگونه انجام می گیرد.

اینکه محصول چه چیزی می باشد در قسمت آخر است. سیر کلی بحث گفته شد. حال باید برگردیم و دقیق تر آن را دانه دانه بررسی کنیم که اگر بخواهید پاراگراف و متن بنویسید کار شما راحت باشد. البته اگر ابهامی داشته باشد فردا را برای پرسش و پاسخ ابهامات می گذاریم. مهمترین مطلب این است که به طرف چیزهایی برویم که مناسب تدوین مطلبی باشد که می خواهیم تحویل بدهیم.

۴- پرسش و پاسخ راجع به احتمال مطرح شده در مقدمه برادر پیروزمند: سرعت بحث به اختیار حضرت عالی می باشد، ولی قسمت اول که دو احتمال را فرمودید که عناوین مرحله پیدایشی چگونه باشد، حل نشد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی پیدایش را اگر منزلتاً بیرونی فرض کنیم موضوعاً اعم می شود، آن را نسبت به این موضوع که بسنجید حتماً درونی می باشد.

(س): آنچه مورد نظر حضرت عالی در تقویت احتمالی

معنای اینکه موضوع را از سایر موضوعات ببریم نمی باشد. به لحاظ اینکه می دانیم این موضوع جزو یک مجموعه بزرگتری می باشد وقتی این موضوع در آن مجموعه بینیم می توانیم ارتباطات آن را بگوئیم، لذا همانگونه که در بحث مدل هم نمی آمدیم اینگونه عمل کنیم که بگوئیم ۲۷ وصف درونی که حال می خواهیم برای یک موضوع بگوئیم، برای اینکه ارتباط این موضوع با بیرون حفظ بشود بگوئیم: این ۲۷ وصف ۳ تا ۹ تایی آن بیانگر اوصاف بیرونی هستند و بیرون موضوع را بیان می کنند مثلاً ۲۱ تایی آن مثلاً اوصاف درونی را معلوم می کند یا هر تعدادی بنابراین از این نظر، با بحث مدل سازگاری ندارد؛ از طرف دیگر اینکه ما ارتباط موضوعمان را با جامعه چگونه می توانیم ملاحظه بکنیم (که الان هم محققاً همینگونه می باشد که نمی توانیم مدل اجتماعی را ترسیم بکنیم، بعد جایگاه حوزه را در آن معلوم بکنیم، بعد بیایم درون خود حوزه و نسبت آن را به عوامل بیرونی را تقسیم بکنیم؛ چون آن کار یک کار گسترده ای را می طلبد که شاید الان مقتضی آن نباشد) ما می توانیم در تعیین جایگاه حوزه نسبت به تکامل آن، جامعه و تکامل اجتماعی به همین توصیفات که حضرت عالی می فرمودید اکتفا بکنیم گرچه آن را در مدل نبریم...

(ج): بنده حالا سؤالی را مطرح می کنم برای پاسخ به بنده کمی در آن دقت بفرمائید. ما مثلاً ۲۷ جدول را که همه اش را درون خودشان را نگاه کرده ایم.

(س): ۲۷ جدول راجع ۲۷ موضوع؟

(ج): بله، در این صورت آیا ربط هر جدول را به بیرون

فقط «کمی» نکرده اید؟

(س): یعنی چه کمی نکرده ایم!

(ج): (خوب عنایت بفرمائید) ما یک جدول بزرگی داریم که ۲۷ خانه دارد، هر تک خانه ای را داخل آن رفته ایم و ۲۷ تا بلوک دارد. این درونی ۲۷ تا، ۷۲۹ تا شده که دیگر ربطی به بیرون هم ندارد.

(س): خیر، این دیگر در جدول که می آید، نسبتشان به همدیگر معلوم می باشد.

(ج): نسبت کمی.

(س): هم کمی، هم کیفی، چون همان سؤالی را هم که آخر بحث معادله هم در خدمتتان داشتیم که اینها از طریق عناوین به هم نسبت پیدا می کنند.

(ج): عناوین حاکم...

(س): البته اینها بحث مدل می شود.

(ج): بذهن می آید که حضور و تأثیر کیفی آنها در درون هر یک چگونه ملاحظه می شود که متقوم هستند، یعنی یک ۲۷ تایی بریده در بالای سر ۲۷ تایی جدا جدا نگذاریم که فقط کمیت آنها را وصل میکند.

(س): خیر؛ مجموع آنها عنوان داشتند. در واقع نتیجه های آنها ربط کیفی بین آنها را برقرار می کردند.

(ج): اینکه نتیجه ها عناوین دارند سر جای خودش محفوظ. اینکه کمیت های آنها ارتباط پیدا می کنند در سر جای خودش قبول می باشد، عناوین نتیجه ۲۷ تا اگر مطلقاً از عناوین طبقه مادونشان بریده باشند.

(س): چرا بریده باشند؟

(ج): بریده باشند یعنی فرضاً چیزی را که ما در اینجا آورده ایم از روحانیت می باشد ولی ربطی به تکامل و فلسفه ندارد.

نمائیم. یعنی بحث ما، بحث تغییر حوزه می باشد. آیا تغییر حوزه بیرون خودش در پیدایش را می تواند معین بکند یا خیر؟ یعنی ما می خواهیم یک عملیاتی در نهایت کار داشته باشیم این آخر، آخر آن مربوط به تحقق عینی می باشد. اینجاست که صحبت از برنامه می شود. کارهایی را که در باره تغییر فکر می خواهد انجام گیرد در اینجاست که می گوید مقدور ما چیست؟ مثلاً مقدور سازمان و قدرت عملکرد ما چیست؟ چه چیزی داریم و در چند سطح؟ مقدرات برنامه برای کاری که می خواهد انجام بگیرد چیست؟ مقدور خود سازمانی که بخواند برنامه را انجام بدهد چیست؟ قدرت عملکرد سازمان باضافه «مقدرات برنامه» به چه میزان می باشد؟ این خانه آخری (تکامل) است که دارد الگوی برنامه را تمام می کند.

در بخش تکامل، کلاً از عوامل تغییر بحث می کند.

گاهی تغییر را تاریخی می بینید یعنی در گذشته می بینید، گاهی تغییر را آینده می بینید، زمانی متغیرهای موضوع ملاحظه می کند و گاهی عوامل تغییر می بینید، این بحث دیگر بحث موضوع روحانیت نمی باشد، بحث جامعه هم نمی باشد، بلکه بحث آن مدلی است که برای تغییر، برنامه می ریزد.

(س): ما از آن سطح عبور کرده ایم. الان که حضرت عالی دارید در باره حوزه صحبت می فرمائید...

(ج): می خواهم بگویم در باره حوزه که صحبت می کنیم بیرون از حوزه چه چیزهایی هستند؟ چه چیزهایی را لازم داریم تا بتوانیم در باره حوزه صحبت بکنیم؟ امور حداقلی را که می خواهیم در باره حوزه صحبت بکنیم چه چیزهایی می باشد؟

(س): خیر، ربط آن با تکامل و فلسفه از طریق ارتباط آن با جامعه معلوم می شود، یعنی برای جامعه یک فلسفه تکامل ذکر کرده ایم که آن مربوط به زمانی است که خود جامعه را موضوع قرار می دهیم. وقتی جامعه را موضوع قرار می دهیم، مثلاً ۲۷ شاخصه یا عنوان یا سرفصل پیدا می کند که بعد از آن بایستی ملاحظه کنیم که «حوزه» در رده چندم آن قرار می گیرد، حوزه را در هر جای آن که قرار دادیم، هم ارتباط کمی اش با سایر موضوعات معلوم می شود و هم ارتباط کمی آن به سایر موضوعات اجتماعی معلوم می شود.

(ج): شما می گوئید: خانه ای را که ما به آن «عوامل تغییر موضوع» می گوئیم که وضعیت سیاسی فرهنگی و اقتصادی حوزه به بیرون است را به جای نظام فلسفی بیاوریم؟

(س): بنده روی این مطلب فکر نکرده ام.

(ج): یعنی شما می گوئید وضعیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حوزه، حوزه را به بیرون خودش وصل میکند روی این مطلب تأمل فرمائید.

بینید ما چند بیرون در اینجا ذکر میکنیم یعنی باید ۹ تا بیرون برای حوزه ذکر نمائیم.

باید بیرون مفهومی و نظری را معین کنیم و ربط آن را بگوئیم.

بیرون در نظام اجتماعی را نیز باید برای آن معین بکنیم و ربط آن را هم بیان کنیم.

بیرونی را که در مقدمات خود الگو هم می باشد (که کاری به عوامل تغییر ندارد بلکه بیرون از عوامل تغییر می باشد در پیدایش موضوع می باشد) آن را نیز باید معین

(س): یعنی منزلت اجتماعی حوزه، کارائی و انتظاراتی که از آن می‌باشد معلوم شود.

(ج): به نظر بنده می‌آید شما یک کاری انجام بدهید. شما بیایید یک جدولی را خودتان پر بکنید و خودتان هم مقایسه نمائید. آن جدول را نزد ما هم نیاورید بلکه در آخر کار، فعلی را که باید برای انجام یک مقصدی انجام بگیرد، کنترل بشود. بعد دقت کنید که آیا این اشکالی که الان دارید، وارد می‌باشد یا خیر؟ بعد بیایید اشکال را به مدل برگردانید تا ببینید در جدول تعریف و امثال آن چگونه می‌شود؟ به نظر بنده، به میزانی بحث فلسفی آن قبلاً خدمتتان شده است. اینکه باید اینها یک چیزهای جدا جدایی باشد و لزوماً نباید موضوع آن واحد باشد، باید منتجه باشد و امثال آن که بحث آنها قبلاً شده است و الان نمیخواهیم بحث آنها را داشته باشیم.

(س): بنده فکر می‌کنم اگر اینگونه هم نگوئیم، یعنی از اول تا آخر به اینها قید حوزه بزنیم که بگوئیم نظام فلسفی... (ج): که بگوئیم: نظام فلسفی حوزه، فلسفه تکامل حوزه، الگوی تکامل حوزه.

(س): باز معنای آن، این نیست که یک موضوع را تا آخر کار حفظ کرده‌ایم بلکه معنای آن، این است که موضوع جدولی و موضوع طرحمان یکی می‌باشد و لکن در اینجا داریم نظام فلسفی در آنجا شرایط، در آنجا ضرورت و در آنجا روند آن را ذکر میکنیم چنانچه شما بعد از آن همین کار را نمودید یعنی از مرحله...

(ج): از مرحله پیدایش که گذشتیم آمده‌ایم تغییرات حوزه را اضافه کرده‌ایم، ولی باز حوزه مفروض را یعنی حوزه نظری را.

(س): بله یعنی آن موضوعی را که میخواهیم برای آن طراحی داشته باشیم.

(ج): آخر آن حوزه بحثی را آورده‌ایم. یعنی در حقیقت شما سه حوزه را مطرح کرده‌اید.

(س): آخر آن تغییری می‌باشد که عناوین ایجاد می‌کنند، یعنی وقتی که می‌گوئید: مقدور برنامه حوزه، این امر با روند تغییرات گذشته حوزه فرق می‌کند. این فرق فرقی است که این عنوان آن را ایجاد می‌کند ولی معنای آن این نیست که در اینجا موضوع حوزه بود اما در اینجا دیگر موضوع حوزه نمی‌باشد، به تعبیر خودتان باید وحدت نظام آن حفظ بشود.

(ج): ما وحدت چه نظامی را در اینجا نیاز داریم؟ (به سؤالی که دارم بیان میکنم خوب عنایت بفرمائید)

گاهی می‌گوئید وحدت نظام به وحدت «موضوع» برمی‌گردد. زمانی می‌گوئید وحدت آن به وحدتی که در «نظام الگوی» ما می‌باشد برمی‌گردد نه به وحدت موضوع.

(س): یعنی چه وحدت در نظام الگو؟

(ج): منزلتهای الگوی ما به هم متقوم بوده و یک وحدت را نتیجه می‌دهند. این بسیار فرق دارد. یعنی اگر همه این عناوین را پاک بکنیم و بنویسیم «پیدایش بیرونی موجود»، «پیدایش درونی موجود» والی آخر، این امر یک نظام را تحویل می‌دهد، هر چند این نظام از طریق عناوین برای افراد خودمان مقداری آن را ملموس کردیم ولی وحدت، وحدت الگوی ما می‌باشد نه وحدت موضوع ما. وحدت موضوع از طریق وحدت الگوی ما تحلیل می‌شود.

مثل نان یا شیرینی یا چیزهای دیگر صحبت می‌کنم. از اینجا یک لحظه کوتاه می‌گذریم و تا آخر فلسفه می‌رویم تا اینکه شما یک تأملی نسبت به مدل بفرمائید. اولش می‌گوئید «گمانه» چگونه پیدا می‌شود؟ بعد می‌گوئید: هماهنگی گمانه می‌رسد در تبدلهایی که در آن می‌باشد، بعد به تمثیل آن می‌رسید، یعنی کارآمدی گمانه تمام می‌شود، اصلاً در فصل کارآمدی صحیح نیست لقب گمانه را به آن بدهید. در تحقیق، پس از اینکه کارآمد شد دیگر قاعده و ابزار تصرف شده است، ولی قبل از «تبدل» حتماً ابزار تصرف نمی‌باشد چون خودش دستخوش تغییرات می‌باشد و قبل از آن نیز که بروید در حال بیان شرایط تکون آن می‌باشید. حال آیا بگویم: زمینه‌ها برای پیدایش گمانه مؤثر نمی‌باشند؟ خیر، حتماً مؤثر می‌باشند. اگر زمینه نباشد چگونه گمانه پیدا بشود. ولایت و تولی نیز مؤثر می‌باشند. در عین حال روی آن باز تأمل بفرمائید که فردا انشاءالله تعالی به جای اینکه تشریح کنیم این مطالب را مباحثه کنیم تا آن را به یک جایی برسانیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

لذا ابتدائاً موضوع را به عنوان محور بحث قرار نمی‌دهیم. بلکه تحلیل ما چیزهایی را کنار هم می‌چیند که موضوعی را که ما موضوع نظرمان در احتمال بود، برای آن تغییرات ایجاد بشود. شما وحدت آن را روی مدل و منزلتها ببرید. آنگاه بگوئید که ما یک نظام تناسباتی داریم که آن تناسبات چیزهایی که در آن جا می‌گیرند اگر متناسب با آن منزلت باشند خودش مثل یک مجموعه، یک نتیجه خاص دارد، نتیجه شما باید «قدرت برنامه‌ریزی» داشته باشد.

(س): چرا همین کار را در مقطع تغییرات و تکامل انجام

نمی‌دهیم؟

(ج): اگر شما در اینجا دقت کرده باشید که در اینجا عنوانی را که در ابتدای کار به آن داده‌اید گفته‌اید: پیدایش، پیدایش قبل از وقوع و حین وقوع را تمام می‌کند، مثل این است که بنده می‌گویم که اگر یک بذری تبدیل به جوانه و محصول بشود، البته بعد در باره تغییرات گندم شروع به صحبت می‌کنم در اینجا دیگر موضوع کار گندم می‌شود. بعد از آن هم در باره محصولاتی که از گندم حاصل می‌شود

تکمیل		تغییرات				پیدایش			روند
تکامل	تکامل	تغییرات	تغییرات	تغییرات	پیدایش	پیدایش	پیدایش	مراحل	سطوح
موضوع	عوامل	موضوع	عوامل	شرایط	موضوع	عوامل	شرایط	۱	
۱/۹	۱/۸	۱/۶	۱/۵	۱/۴	۱/۳	۱/۲	۱/۱		
قدرت عملکرد	مقدورات برنامه سازمان	ضرورت کمی	عوامل تغییر موضوع	روند تغییرات گذشته	ضرورت	نظام توصیف شرایط موجود	نظام فلسفی	موجود	
۲/۹	۲/۸	۲/۶	۲/۵	۲/۴	۲/۳	۲/۲	۲/۱		
کنترل عملیات	سازماندهی الگوی سازماندهی	الگوی تخصیص	عوامل تغییر موضوع	روند آینده	هدف	نظام توصیف شرایط مطلوب	فلسفه تکامل	مطلوب	
۳/۹	۳/۸	۳/۶	۳/۵	۳/۴	۳/۳	۳/۲	۳/۱		
کنترل انتقال	آیین نامه فعالیتهای انتقالی	کلیات انتقال	ابزار هماهنگی انتقال	مراحل انتقال	موضوع انتقال	نیازمندیهای انتقال	ابزار انتقال	انتقال	
کنترل محصول	آیین نامه گردش عملیات سازمان	کلیات برنامه	استراتژی تغییر موضوع	مراحل تغییر	موضوع	نظام نیازمندیها	الگوی ارزیابی تکامل	انتقال	

تغییرات

الگوی تنظیم برنامه حوزه

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بررسی عناوین مقطع تکامل در الگوی تنظیم طرح حوزه

فهرست

* = مقدمه

۱

۱- مشابهت «برنامه» با «احتمال» در پیمودن مراحل «پیدایش، تغییرات، تکامل»

۱

۲- عدم امکان ارائه مدل برنامه موضوع، مستقل از سایر موضوعات

۱

۳- اشتراک بیشتر عناوین جدول الگو، در موضوعات مهم اجتماعی و اشتراک کمتر عناوین در موضوعات جزئی

۲

۳/۱- ثابت بودن «نظام فلسفی» در تمامی موضوعات اجتماعی

۲

۴- مراحل لازم به بررسی در شکل‌گیری جدول الگو

۳

۵- توجه به عناوین مقطع تکامل و عدم توجه عناوین و مقطع «پیدایش و تغییرات» در برنامه‌ریزی‌های رایج

۳

* - اصل بحث: بررسی عناوین مقطع تکامل، در الگوی تنظیم طرح حوزه

۴

۱- «مقدورات برنامه حوزه» بیانگر میزان نیروی انسانی و امکانات مالی در حوزه

۴

- ۵ ۱/۱- احتمال ۱: احتساب نیروهای بالقوه حوزه به عنوان مقدر بر نامه
- ۵ ۱/۲- احتمال ۲: احتساب نیروهای داوطلب پی گیری فرمایشات رهبری، به عنوان مقدر بر نامه
- ۶ ۱/۳- احتمال ۳: استفاده از نیروهای داوطلب در متوجه ساختن بخش دیگری از نیروهای حوزه
- ۷ ۲- «برنامه فعالیت حوزه» بیانگر «موضوع، روش و زمینه» فعالیتها در حوزه
- ۷ ۲/۱- احتمال ۱: تعیین «موضوع» بدون تعیین روش و زمینه
- ۹ ۲/۲- احتمال ۲: تعیین «موضوع، روش و زمینه» فعالیت افراد و مراکز
- ۹ ۲/۳- معنای «زمینه» و «روش» تحقیق
- ۹ ۳- «الگوی سازماندهی حوزه» بیانگر «شبکه ای، تمرکزی یا تجزیه ای بودن» سازماندهی فعالیتها در حوزه
- ۱۰ ۴- «مقدورات سازمان در حوزه» بیانگر مقدورات مرکز مدیریت، مراکز پژوهشی و محققان حوزه
- ۱۱ ۴/۱- تفاوت مقدر بر نامه و مقدر سازمان
- ۱۲ ۵- «سازماندهی سازمان در حوزه» بیانگر نظام وظائف و اختیارات در آن
- ۱۲ ۵/۱- ضعف حوزه در سازماندهی مقدورات
- ۱۳ ۶- «آئین نامه گردش عملیات سازمان در حوزه» بیانگر نحوه گردش کار در داخل سازمان مدیریت حوزه
- ۱۳ ۶/۱- «الگوی تخصیص» وسیله تنظیم برنامه و «الگوی سازماندهی» وسیله تنظیم سازمان
- ۱۴ ۶/۲- ضرورت هماهنگی الگوی تخصیص و الگوی سازماندهی بر یک مبنای منطقی

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۱۶
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۱/۳
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۱/۱۵
ویراستار:	برادران محسنی، جمالی	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۱/۱۵
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۷۴/۱۱/۳

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۱۶

بررسی عناوین مقطع تکامل در الگوی تنظیم طرح حوزه

* - مقدمه

۱ - مشابهت «برنامه» با «احتمال» در پیمودن مراحل
«پیدایش، تغییرات، تکامل»

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث در این باره بود که برنامه مثل یک گمانه یا احتمال می‌باشد. هیچگونه فرقی بین یک احتمال یا یک نظام احتمالات یا یک نظام احکام، در اینکه حتماً تکون و تغییرات و تکامل دارد و اینکه نحوه تکون آن برپایه فلسفه شما تعریف شود، وجود ندارد؛ یعنی مثلاً شما می‌گویید: بنابر علت و معلول تجریدی آن را بیان نمی‌کنیم بلکه مستقوماً باید پیدا باشد، پس باید «زمینه» را تعریف کنید، یعنی هم باید زمینه مفهومی را (یعنی پیش فرضهای مفهومی را) هم زمینه عینی را بر پایه زمینه مفهومی تعریف نمائید و سپس مطرح کنید که در این شرایط ذهنی، نسبت به این شرایط عینی این حالت تولی در پیدایش اولین مرحله بوجود می‌آید.

۲ - عدم امکان ارائه مدل برنامه موضوع، مستقل از سایر

موضوعات

بنابراین مبنای، اگر بخواهید مدل برنامه یک موضوع از

سایر موضوعات را بیان کنید (ولو ارتباط آن را بعداً طرح کنید) در حقیقت نتوانسته‌ایم «تکیف و تبدل و تمثیل اجتماعی» را برای آن بیان کنیم.

حال اگر این کار را انجام ندهیم، چه نتیجه‌ای به دنبال دارد و تالی فاسد آن چیست؟ تالی فاسدش این است که حتماً بنابراین مبنای به تجرید مبتلا می‌شویم ممکن است بیائیم و بگوئیم چه قسمتهایی از این باید بر روی آن در برنامه کار بیشتری انجام شود، یعنی بگوئیم، کمترین کار در مقطع پیدایش هست، بعد کار در مقطع تغییرات و بیشترین کار در مقطع تکامل می‌باشد، هر چند اینجا کمترین کار هست ولی کمترین کار کمی است ولی تأثیر آن از نظر کیفی بسیار زیاد است، یعنی باید تکامل را «۱»، تغییرات را «۲» و پیدایش را «۴» بدهیم و لکن از لحاظ کمیت کاربری، قضیه درست برعکس می‌باشد یعنی در موضوع برنامه به تکامل «۴» به تغییرات «۲» و به پیدایش «۱» داده می‌شود. هر چند کارهای زیادی که در جاهای دیگر انجام گرفته در اینجا نیز انجام می‌گیرد و به نتیجه می‌رسد. در عین حال من منتظر نظرات جناب عالی هستم.

تبعی هشتاد و یکی هم داشته باشیم باز منزلت سه تا تبعی این خانه، تعریف نظام فلسفی نسبت به آن موضوع است؟ (س): خصوصاً با توجه به این تعریفی که بیان کردید که نظام فلسفی ای که در تمام موضوعات بیان می شود باید یکی بشود چون بیرون همه آنها جامعه می شود (نسبت به تکامل اجتماعی) زیرا قرار است که دیگر قید موضوع نخورد.

(ج): درست است نبایستی قید موضوع نخورد. البته تکامل اجتماعی در همه جا نیست، مثلاً اگر بحث تاریخ باشد دیگر باید «تکامل تکوینی» را ذکر کنیم و اصول آن را بیاوریم که در این صورت فقط اولین خانه تغییر نمی کند، از خانه دوم تغییرات آغاز می شود...

(س): یعنی در موضوعاتی که زیر مجموعه موضوعات اجتماعی باشد سه عنوان اول الگوی تنظیم طرح بلکه شش تای اولی نباید مختلف باشد.

(ج): زیر مجموعه اجتماعی که شد، حالا می خواستم همین نکته را عرض کنم که هر چه زیرمجموعه را پائین تر بیاورید، مقدار عنوانهای ثابت جدول در موضوعات مختلف بیشتر خواهد شد هر چه زیرمجموعه را بالا ببرید عنوانهای ثابت کمتر خواهد شد.

۳/۱- ثابت بودن «نظام فلسفی» در تمامی موضوعات اجتماعی

تا به خانه ای می رسید که ثابت است، که آن خانه، نظام فلسفی شماست، مگر اینکه در خود نظام فلسفی بحث شود که اگر بحث در خود نظام فلسفه قرار گیرد، حتماً دیگر نمی توانیم نظام فلسفی را بگذاریم ولی در مادون فلسفه نظام ولایت، حتماً فلسفه نظام ولایت باید بگونه ای در خانه اول به صورت ثابت وجود داشته باشد.

برادر پیروزمند: بنا بر عرائضی که دیروز خدمت شما داشتم، یک پیشنهاد هم به نظر می رسد که این نوع سؤالات را اصلاً مطرح نکنیم تا فرصت بیشتری پیدا شود که حضرت عالی بحث را کاربردی تر نمائید که انجام این پیشنهاد منوط به موافقت حضرت عالی می باشد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: فعلاً برای کاربردی شدن آن عبور می کنیم.

(س): یعنی امر، دار مدار دو طرف می شود که اگر بخواهیم سؤالاتی را برای فهم خودمان و فهم دیگران بپرسیم و انسجام بیشتری را در داخل بحث ایجاد کنیم در این صورت دقت بحث بیشتر شده و بحث منطقی تر می گردد اما زمان بیشتری را بخود اختصاص می دهد اما اگر...

۳- اشتراک بیشتر عناوین جدول الگو، در موضوعات مهم اجتماعی و اشتراک کمتر عناوین در موضوعات جزئی

(ج): در حقیقت برای کامل بودن مراجل بحث یک مرتبه از بحث در باره ارتباط مبانی اصلی و فلسفی می باشد.

یک بحث در باره ملاحظه انسجام خود الگوی طرح می باشد.

بحث دیگر این است (به فرض که هم ربطش تمام است و هم انسجام آن تمام است) که آیا الگوی برنامه همین است یا خیر؟ آیا کلاً ما به هر موضوعی که می رسیم، باید بیاییم در کلی ترین و جزئی ترین امور آن موضوع از یک پیش فرضهای فلسفی آغاز کنیم، یعنی در حقیقت با حفظ قید تنزل بعضی از سطوح آن، آیا نظام فلسفی در تمام مدل‌های ما وجود خواهد داشت یعنی اگر ما تبعی تبعی

ما می‌خواهیم «مقدورات حوزه» را بیان کنیم یعنی اگر بخواهیم عینی عینی کار کنیم باید بگوئیم: مقدورات برنامه ما چه چیزهایی می‌باشد.

۵- توجه به عناوین مقطع تکامل و عدم توجه به عناوین دو

مقطع «پیدایش و تغییرات» در برنامه‌ریزی‌های رایج

حالا قسمت «تکامل» را نوعاً برنامه‌ریزها به آن می‌پردازند. ولی چون دو قسمت پیدایش و تغییرات در اختیار نیست، سؤالات آنها بلاجواب می‌ماند! نوعاً کسانی که طرح می‌کنند که مقدورات ما چه چیزهایی می‌باشد، به همین امر می‌پردازند، به الگو ولو ساده «الگوی سازماندهی»، «برنامه فعالیت سازمان» و اینکه چه کارهایی می‌خواهیم بکنیم و چگونه می‌خواهیم تقسیم کنیم، همه به همه این امور می‌پردازند و لکن در پرداختن اینها سؤالاتی که با آن مواجه می‌شوند این است که وضعیت مطلوب چیست؟ کجا باید معین شود؟ با چه پیش‌فرضهائی می‌خواهید این برنامه را معین کنید؟ ضرایب ما چیست؟ الگوی تخصیص ما چیست؟ اصلاً استراتژی داریم یا نداریم؟ زمانی که این امور و موضوعات مورد دقت قرار نگرفته باشد در بن‌بست گرفتار می‌شوند! الان که شما در وزارتخانه که تشریف ببرید، در قسمت تکامل کار می‌کنند اما در دو قسمت تغییرات و پیدایش نیستند و به همین جهت است که بسیار متشتت صحبت می‌کنند! یعنی شما در یک وزارتخانه که تشریف ببرید می‌بینید که طرف کاری را به یک طریقی انجام می‌دهد، به دلیل اینکه الگوهای غربی را خودشان به صورت تام و تمام هم نمی‌توانند بپذیرند! آنجائی هم که می‌پذیرند، در عمل کارآمدی آن به مشکل برمی‌خورد! چون انگیزه اجتماعی با آن هماهنگ

بله اگر خود آن فلسفه زیر سؤال رفت و خواست تحقیق انجام بگیرد که چرا آن فلسفه در بیاید، در این صورت حتماً آن هم نمی‌تواند باشد، (به فرض محال، آیا غیر قابل انکارها اینجا قرار می‌گیرد یا بدیهی‌ها یا هر چیز دیگری که اینجا قرار می‌گیرد هر چه که قرار گیرد ما الان دنبال آن نیستیم) یعنی حد اولیه بعد از فلسفه ولایت، خود فلسفه نظام ولایت می‌باشد، اصولی هم که از فلسفه بدست آمده همان سه اصل است که گفته شد. دیگر در مادونش هر چه بیاید معنایش این است که کدام زیربخشها می‌باشد؟ مثلاً ما در فلسفه تکامل، دیگر تکامل تکوینی را ذکر نکرده‌ایم بلکه به ارتباط آنها از طریق نظام ولایت، اکتفا کردیم، یعنی تکامل را در کل، در سه قاعده «زمان و مکان» و «وحدت و کثرت» و «اختیار و آگاهی» تمام کرده‌ایم، دیگر نیامده‌ایم بگوئیم که اینجا خانه دوم تکامل تکوینی، خانه سوم تکامل اجتماعی می‌باشد بلکه دومین خانه، تکامل اجتماعی و سومین خانه، الگوی ارزیابی می‌باشد.

۴- مراحل لازم به بررسی در شکل‌گیری جدول الگو

حالا این شیوه چگونه است؟ گفتیم که برای تکامل بحث، باید مراحل طی شود.

- ۱- ارتباط الگو با فلسفه معلوم شود.
- ۲- ارتباط و انسجام داخلی خودش معین گردد.
- ۳- اینکه آیا الگو برای همه موضوعات میتواند باشد یا خیر؟
- ۴- آیا موضوع از چه سطحی عملی‌تر و اجرائی‌تر دیده می‌شود؟

به نظر می‌رسد که آن سطحی که می‌توانیم آن را اجرائی، نامگذاری کنیم به خانه آخر منتقل می‌شود. یعنی

جزو سرمایه جاری شما تلقی می‌گردد. خوب حالا که این مقدرات را دارید، یک «الگوی سازماندهی» هم لازم دارید که چگونه کارها را به «موضوعات» و «سطوح» تقسیم نمایید، یعنی معلوم شود که چه کارهایی داریم و چه دسته‌بندی‌ای بایستی انجام دهیم؟ و در چه سطوحی می‌توانیم اینها را به همدیگر یکپارچه نماییم؟

برادر محسنی: آیا مقدرات فرهنگی و علمی جزو مقدرات برنامه قرار نمی‌گیرد؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: قاعدتاً شما یک مقدرات ارتباطی دارید که بگوئید کلاً منابع انسانی مقدرات و ابزارهایی که می‌خواهیم اینها را ارتباط بدهیم، ولی قاعدتاً آنها را ابتدائاً در مقدرات برنامه ذکر نمی‌کنند، مثلاً وقتی می‌گویند: امسال بودجه چقدر است؟ بله وقتی که شما ریز آن را بررسی می‌کنید، می‌گوئید: در مقدرات انسانی، اینقدر نیروی متخصص، به این میزان نیروی ساده و به این میزان نیروی فنی داریم. متخصصان نیز کسانی هستند که قدرت و اطلاعات خاصی دارند که کارهای خاصی را می‌توانند با مقدرات انجام دهند.

(س): بنابراین مقدرات فرهنگی را جزو مقدرات انسانی می‌گیریم.

(ج): باید در مقدرات انسانی خودتان بتوانید یک چنین دسته‌بندی‌هایی را داشته باشید. می‌شود بگوئیم: مقدرات را به سه قسمت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی می‌کنیم، ولی نوعاً این را جزو مقدرات برنامه ذکر نمی‌کنند بلکه می‌گویند: امسال چقدر پول و بودجه دارید؟ به چه میزان سرمایه جاری و چقدر انسان در اختیار دارید؟ آن اطلاعات قبلی که شما دارید زیاد هست که کار فرهنگی

نیست! لذا تقریباً در اکثر وزارتخانه‌ها، بخش برنامه درست کرده‌اند که فعال نیز می‌باشد، بانک اطلاعات دارند و از اساتید دانشگاهها استفاده می‌کنند، باز با همه تلاشهایی که انجام می‌دهند، مطلب غیر منسجم وارد سازمان برنامه می‌شود و سازمان برنامه نیز قدرت هدایت کلیه مراحل تولید را ندارد!

* - اصل بحث: بررسی عناوین مقطع تکامل، در الگوی تنظیم طرح حوزه

حالا ابتدائاً به بررسی عناوین مقطع تکامل می‌پردازیم (یعنی برعکس آن سیری که از فلسفه آمده‌ایم) تا تدریجاً ببینیم که آیا نیازمندیهای ما به عناوین مقطع پیدایش و تغییرات به چه میزان خواهد بود؟ یعنی فرض می‌کنیم که ما جدولی را که می‌خواهیم بنویسیم می‌خواهیم این آخری (تکامل) را بزرگ کنیم و تبدیل به ۲۷ عنوان نمایم، کاری به آن دو تا (تغییرات و پیدایش) نداریم، یعنی می‌خواهیم برای «مقدرات برنامه» سه شاخصه، برای «الگوی سازماندهی» هم سه شاخصه و برای «فعالیت سازمانی» نیز سه شاخصه ذکر کنیم.

۱- «مقدرات برنامه حوزه» بیانگر میزان نیروی انسانی و امکانات مالی در حوزه

«مقدرات برنامه»، طبیعتاً یک نیروی انسانی و یک امکانات مالی و مادی خواهد بود که این امکانات مالی در درون خودش به اعتبارات، (یعنی پول) و امکاناتی تقسیم می‌شود که این امکانات جزو اعتبارات جاری شما نیست مانند ساختمان و اساس و ابزار و نظیر اینها که آنها همه جزو سرمایه ثابت شما تلقی می‌گردد. این اعتبارات هم

مثل الگوی تخصیصیتان چه چیزی است؟ مثلاً عرض می‌کنیم: ضرایب شما چیست؟ (به هر حال آن چیزهایی که قبلاً خدمتان عرض کردم)

در «الگوی سازماندهی» می‌خواهید بگوئید که موضوعات را چگونه به سطوح و تنوع موضوعی و بعد برنامه‌ فعالیت سازمانی تقسیم می‌کنیم.

۱/۱- احتمال ۱: احتساب نیروهای بالقوه حوزه به سؤال مقدمات برنامه

حالا به سراغ حوزه آمده و سؤال می‌کنیم که مقدمات انسانی چقدر است؟

دو احتمال را شما می‌توانید به عنوان مقدمات برنامه ذکر نمائید.

می‌توانید بگوئید که کل تمایلات جهانی که به طرف ما می‌باشد به عنوان یک قدرت می‌باشد. می‌شود احتمال داد که تمایلات انسانها به طرف ما می‌باشد.

تقاضاها یک مقدور است. برای یک کارخانه تقاضا ارزش دارد، اصلاً مسئولین کارخانه سرمایه‌گذاری می‌نمایند تا بتوانند برای کالای تولیدی خودشان ایجاد تقاضا پیدا نمایند!

آیا «تقاضا» می‌تواند در برنامه شما نقش مؤثر پیدا کنید؟ می‌گوئیم مثل پیش خرید کردن و پیش فروش کردن، شما می‌توانید بگوئید که ما بورسیه می‌پذیریم از کسانی که بخواهند بورسیه بفرستند و آنها حاضرند افراد زیادی برای شما بفرستند! تقاضا در دنیا زیاد است! اگر شما قدرت ارتباط گرفتن به تقاضاهایی که نسبت به پاسخگوئی به مسائل اسلام داشته باشید، قضیه تغییر می‌کند. ما ارتباط درستی نمی‌گیریم بلکه خودشان به اینجا مسافرت

می‌کنند. (این هم خیلی بد است که بگوئیم همه آنهایی که به اینجا می‌آیند برای جاسوسی می‌آیند، بین آنها بسیار معدود است که جاسوس می‌آید الحمدلله رب العالمین تمایل نسبت به انقلاب اسلامی زیاد شده است، یعنی سهم بیشتر آنها به قصد یادگیری و برگشتن به اینجا مسافرت می‌کنند.

حالا آیا عرضه تقاضائی که هست اگر ما بخواهیم استفاده مالی از آن نمائیم و بتوانیم یک ارتباطی برای تأمین اعتبارات بگیریم، کسانی هستند که حاضرند سرمایه‌گذاری نمایند. اما کسی با آنها تماس نمی‌گیرند و آنها مسجد و مدرسه و غیره می‌سازند! حوزه اگر بتواند ارتباط درست داشته باشد (به نظر من) مشکل مادی نخواهد داشت. حوزه خیال می‌کند که از لحاظ نفر، شور و اخلاص و امکانات مالی و پولی مشکل دارد! خیر! مشکل در اینجا نیست! سراسر جهان شیعه، قدرت اداره حوزه را دارند، دولت هم حاضر به اداره حوزه می‌باشد، آن هم نه به صورتی که اختیارات حوزه را حذف کنند.

به نظر من می‌آید که «حوزه قم» از جاهایی است که تقاضا نسبت به متاعش به اندازه‌ای است که اگر برنامه درستی سر جایش باشد، می‌تواند به اندازه یکی از پایتختهای بزرگ دنیا، اعتبارات جاری و عمرانی جذب کند! به عبارت دیگر ارتباط الهی اداره بشر، چیزی نیست که انسان متدین نسبت به آن بی تفاوت باشد!

۱/۲- احتمال ۲: احتساب نیروهای داوطلب پی‌گیری فرمایشات رهبری، به عنوان مقدور برنامه

این را می‌شود مقدور دانست ولی حتماً مقدور بالفعل نیست اما می‌تواند در فاز دوم، سوم یا دهم برنامه مقدور

باید شورای مدیریت پاسخ دهد که چند مدرسه داریم که اینها حاضر هستند که کار کنند.

بعد قسمت دوم این است که مراکز پژوهشی نیز معلوم گردد. چند مرکز هست که حاضر می‌باشند کارشان را محض در حل معضلات انقلاب سیاسی اسلام در جهان نمایند و بگویند که اگر می‌خواهیم در فقه یا کلام کار کنیم بایستی فقه و کلامی باشد که به این نیازها پاسخگو باشد. نظام سؤالاتی را که ما تنظیم می‌کنیم باید در آن نوشته شده باشد که این مراکز و مدارسی که در سطح شهر هستند کدام یک حاضرند در این مطلب جواب دهند؟ آیا واقعاً برای این کار هیچگونه طرح صورت مسئله‌ای برای حوزه لازم نیست؟

۱/۳ - احتمال ۳: استفاده از نیروهای داوطلب در متوجه ساختن بخش

دیگری از نیروهای حوزه

یعنی این امر، تفریط و افراط دارد طرف افراط آن، این است که بگوئیم که جلب تمام امکانات و مقدرات جهانی و تفریط آن نیز این می‌باشد که بگوئیم الان هر کسی به هر میزان اطلاعاتی که دارد اعلام آمادگی نماید. یا اینکه خوب است که زمینه‌های اطلاعاتی فراهم شود، تا لااقل مقدرات موجود بالفعل حوزه به یک نسبتی در اختیار قرار بگیرد.

بنابراین پیش نیاز برنامه ما این است که مجلات حوزه و رسانه‌های جمعی حوزه، مطالبی را مورد توجه قرار بدهند، یعنی اولین قسمتی که ما در زمینه‌سازی برنامه لازم داریم، در جریان قرار دادن طلاب و مراکز پژوهشی است. الان به دنبال فرمایش مقام معظم رهبری چیزهایی را باید نشر داد تا متوجه بشوند که آنچه را که دنیا از آنها می‌طلبد،

قرار بگیرد. یعنی ما بگوئیم یک سیر داریم که در آن زمان قدرت جذب قدرتهایی که در دنیا به طرف ما هست و قدرت آرایش در آن و تبدیل کردن آن به محصول را داریم. الان ما فعلاً چیزهایی را که در درون خودمان و پهلوی دست خودمان نیز می‌باشد از همان قدرت بهره‌برداری نداریم.

الان مقدر برنامه چیست؟ که ما به سراغ چیزهایی نرویم که بخواهیم آنها را جذب نمائیم تا بعداً بخواهیم در باره آنها صحبت نمائیم بلکه بایستی معلوم کنیم که در حال حاضر مقدرات ما از نظر نیروی انسانی، امکانات اعتباری و امکانات سرمایه‌های ثابت چیست؟ مثلاً در قم یکسری مدرسه می‌باشد که یک سری طلاب در آن درس می‌خوانند (حال چه برنامه‌ای و چه غیر برنامه‌ای) تعدادی مراکز پژوهشی وجود دارد؛ تعدادی منزل است که عده‌ای از طلاب در آن اسکان دارند و یک عده نیروی انسانی هست که در حوزه برای کار کردن وجود دارند. به میزانی هم امکانات مالی برای هر یک از اینها فراهم است. شناسایی اینکه ما نسبت به چه سهمی از آن می‌توانیم برنامه‌ریزی کنیم و نسبت به چه سهمی از آن لازم است برنامه‌ریزی نموده و نسبت به چه سهمی از آن اصلاً نباید به آن دست بزنیم! کار لازمی است. مثلاً شما نسبت به کل مقدرات حوزه، کاری نداشته باشید، یعنی هر جا که مدرسه هست نیروی اعمال قدرت کنید و بگوئید همه مدارس را ما می‌خواهیم بگیریم یا اینکه همه باید تحت نظر ما باید کار بکنند! بلکه بپذیرید که عده‌ای متوجه مطنّب شما نباشند! آیا مدارس داوطلبی که حاضرند خودشان اعلام آمادگی بکنند چند تا هستند؟ این امر را

چیزهایی نیست که آنها انجام می دهند. تا حداقل تعداد کسانی که اعلام آمادگی می کنند بیشتر بشود! مگر اینکه بگوئید: فعلاً یک کار ابتدائی در فاز اول لازم است با همین کسانی که حاضر هستند انجام دهیم برای اینکه از دیگران دعوت نمائیم. این فرض سوم است.

فرض اول این بود که از دنیا جلب کنیم، فرض دوم این است که کسانی در اینجا داوطلب می شوند، فرض سوم آن است که آن داوطلب ها در موضوع اولیه ای که کار می کنند، بیدار کردن و از غفلت در آوردن بقیه حوزه را انجام دهند.

۲- «برنامه فعالیت حوزه» بیانگر «موضوع، روش و زمینه»

فعالیتها در حوزه

۲/۱- احتمال ۱: تعیین موضوع بدون تعیین روش و زمینه

حالا برنامه فعالیت سازمان، در شرایط حوزه به نظر می آید که می تواند چند تا فرض داشته باشد.

یکی اینکه بگوئیم: شورای مدیریت ضوابط عامی را قرار بدهد که این ضوابط عام را به مراکز پژوهشی بدهد و آن مراکز پژوهشی نیز در روش و زمینه مختار باشند، فقط ضابطه هایی را که حوزه قرار داده است عمل نمایند. مثلاً «هر مرکزی به تعداد رساله های تحقیقاتی که در موضوعات خاص بیاورند، ما به آنها این امتیازات را می دهیم. لطفاً برنامه های خودتان را در تحقیق این موضوعات برای ما بیاورید»، که این امر ارشادی تشویقی محض باشد. بگوئیم بعضی از مراکز در گوشه برنامه هایشان این برنامه را به نحو تبعی می آورند، می گویند ما یک کاری را خودمان انجام می دهیم حالا چهار نفر را هم می گوئیم روی این موضوع کار کنند، یا اینکه بعضی از مراکز نیمی از وقتشان یا کل وقتشان را در پاسخ به

این سؤالات قرار می دهند، در اینجا فقط سؤالاتی طرح می شود که احیاناً مطرح کردن خود این سؤالات را هم می شود جزو اختیارات این مراکز پژوهشی قرار داد اگر این سؤالات را خودشان طرح کنند، فقط ضابطه این باشد که هر مرکزی که رساله تحقیق آورد، ما به آن امتیاز می دهیم، در اینجا اصلاً نمی شود انتظار داشت که پاسخ به سؤالات داده شود، برای اینکه اولاً: کارها با تحقیقات فردی انجام می گیرد و هر کسی می رود یک رساله ای می نویسد و می آورد و ثانیاً: خیلی از موضوعات تکراری واقع می شود و ثالثاً: کارها بدون ابزار هماهنگ سازی صورت می گیرد. مهمترین عامل در اینکه کار خوب انجام نگیرد و خوب تفهیم نشود و خوب در حوزه جریان پیدا نکند همین عامل آخر می باشد. یعنی هماهنگی در حوزه صورت نمی گیرد. شورا مسئول این می شود که مثلاً سؤالات کلامی و فقهی را طرح بکند و بعضی را مسئول کار در قسمت کلام و بعضی را مسئول کار در فقه یا تبلیغ می کند و سپس برنامه ها را با حفظ ارشاداتی تصویب می کند، رساله های هر گروه هم مستقل از همدیگر و هر مرکزی مستقل از مرکز دیگر نوشته می شود. در این صورت آیا انتظار می رود که این جوابها، جوابهایی باشند که بتوانند نسبت به نیازمندیها پاسخگو باشند؟

به نظر ما مشکل حوزه این است که «مشکلات

جهانی» را عملاً به «ارتکازات خود» ترجمه

می کند و این ترجمه هم ترجمه صحیحی

نمی باشد.

در دانشگاه وقتی جواب فلسفه دیالکتیک را می دادند

برش پیدا نمی کرد زیرا سؤالی را که او طرح کرده بود، در

روی مین رفتند، این امر را هم براساس هوی تفسیر می‌کنند و می‌گویند میل به قهرمان شدن و شهرت طلبی باعث این کار شده است! می‌گوئیم: بعضی از آنها اصلاً نخواستند اسمشان را کسی بفهمد، می‌گویند: به هر حال بشر یک حالتی دارد و گاهی دچار عجب می‌شود و خودش، خودش را می‌پسندد و این پسند برای او کافی است. نمی‌گوید من خودم مبتلا به پسند و اصطلاحات خودم شده‌ام، بلکه او را متهم می‌کند که مبتلا به پسند خودش شده است. علت این تفسیرها این است که واقعاً نمی‌تواند تحلیل بکند که چگونه امام خمینی (ره) توانست این انقلاب را جلو ببرد.

بنابراین در برنامه فعالیت حوزه چند احتمال قابل طرح است.

اولین احتمال این است که اختیار تحقیق و تعیین موضوعات تحقیقاتی و تعیین زمینه و روش به خود مراکز واگذار شود.

و با اینکه موضوعات را شورای مدیریت معین نموده و نظام موضوعات را طبقه‌بندی کند و یا شورا با مشارکت خود مراکز اینکار را انجام بدهد. خلاصه اینکه «موضوعات»، طبقه‌بندی بشوند و معلوم شود که در چه محورهایی می‌خواهیم سؤال جواب داده شود. آن وقت هر مرکزی موضوع تحقیق خودش را گزینش و انتخاب کند، مثلاً ۲ موضوع کلامی و یا ۴ موضوع فقهی را برمی‌گزیند در این احتمال فقط موضوعات به مراکز پیشنهاد می‌شود ولی نسبت به روش و زمینه تحقیق هیچگونه توصیه‌ای وجود ندارد.

«ملاحظه نسبتها» و «طرح مکانیزم تکامل» بود اما جوابی که حوزه می‌داد بر این اساس بود که مطلب را از مبنای او تجزیه می‌کرد و بر مبنای خودش می‌گفت: این کلام اصلاً دلالتی بر این معنی ندارد و می‌گفت: این مغالطه می‌باشد. او کارآمدی خودش را نشان می‌داد و کارش را به شواهد عینی مستند می‌کرد و این طرف اصلاً استدلال و استنباط از شواهد عینی را برای احراز یک مطلب نظری باطل می‌دانست! حال اگر ما تا آخر کار سؤال آنها را که از نسبت بین امور می‌باشد به انتزاع امور از یکدیگر ترجمه بکنیم آیا می‌توانیم به دنیا جواب بدهیم؟ یا اینکه «قدرت تفاهم» بین ما و آنها قطع می‌باشد؟

بنابراین اولین قسمت در پاسخ به سؤالات، فهم صورت مسئله می‌باشد و دومین قسمت اینکه اگر بخواهد ارتباط واقع شود باید کارآمدی منطقی در حل آن ملاحظه گردد. به تعبیر دیگر فعالیت نظری برای جواب بدون ملاحظه ارتباط آن به سؤال و کارآمدی ابزار استنتاج برای حل سؤال، نمی‌تواند کار را تمام بکند و اگر چه شبانه روز هم کار شود و کتب را جمع‌آوری نمایند! لذا اگر این ملاحظه صورت نگیرد در آخر کار چون حرف را تمام نمی‌بینند می‌گویند: اینها نمی‌خواهند اجراء بکنند و یا نمی‌خواهند بپذیرند و دلشان دنبال حرفهای دیگران رفته و چشم آنها به زرق و برق دنیا و دهانشان به مزه‌های مختلف دنیا دوخته شده است. جالب اینکه عدم قبول را دو باره با منطقی خود توجیه می‌کند و ارزیابی نمی‌کند که آیا اصلاً او توانسته با من رابطه بگیرد و یا من توانسته‌ام با او رابطه برقرار کنم؟ آنها بسیاری از روحانیون انقلاب را برآمده از هوای نفس می‌شناسند و اگر هم به آنها بگوئیم: جوانها به قصد خدا

۲/۲- احتمال ۲: تعیین «موضوع، روش و زمینه» فعالیت افراد و مراکز احتمال دوم اینست که برای مراکز هم «موضوع» (ولو با مشارکت) معین بشود و هم بحث روی «روش» و «زمینه» انجام بگیرد، یعنی «موضوع، روش، زمینه» در شورا و مراکز تحقیقاتی، موضوع سؤال قرار بگیرد.

۲/۳- معنای «زمینه» و «روش» تحقیق

(س): منظورتان از زمینه چیست؟

(ج): معنای زمینه این است که مثلاً با این روش و این موضوع آیا باید همه اطلاعاتی را که مورد تحقیق قرار می‌دهم، اطلاعات حسی و میدانی باشد و یا نظری محض و یا فقط برگرفته از آیات و روایات باشد؟ اگر عقلی بودن یا حسی و نقلی بودن اطلاعات مشخص شد آیا باید آن موضوع را بریده از موضوعات دیگر و مستقل ملاحظه کنیم و یا باید برای آن یک نظام موضوعات تعریف کنیم؟ چگونه باید آنرا جمع‌بندی بکنیم آیا باید به صورت انتزاعی کار بکنیم و یا اینکه باید بتوانیم نسبت بین امور را ملاحظه نمائیم؟ آیا تحقیق فردی انجام بگیرد. یا اینکه هر مجموعه‌ای یک قسمت و یا یک وصف از موضوع را در زمینه‌های متعدد فرضاً در ۳ زمینه بررسی کند و به دیگر مجموعه عرضه بدارد؟

(س): قسمت دوم بحث در روش می‌باشد.

(ج): بله، اگر حوزه این کار را انجام بدهد، آن وقت می‌توانید بگوئید که امکان تولید جدید می‌باشد. بنابراین ما باید مقدمات برنامه را مشخص کنیم و همچنین باید مقدمات سازمانی را که می‌خواهد اداره را بر عهده بگیرد مشخص شود.

(س): برنامه فعالیت چه می‌باشد؟

(ج): همین سه نحوه‌ای که الان بیان کردیم.

(س): آیا موضوع، روش، زمینه مربوط به این قسمت بود؟

(ج): بله.

۳- «الگوی سازماندهی حوزه» بیانگر «شبکه‌ای، تمرکزی یا

تجزیه‌ای بودن» سازماندهی فعالیتها در حوزه

(س): پس در الگوی سازماندهی چکاری انجام

می‌شود؟

(ج): در الگوی سازماندهی، موضوعات را برحسب سطوح تقسیم می‌کنیم. مثلاً ابتدا می‌گوئیم باید سازمان شبکه‌ای و یا متمرکز باشد که اگر شبکه‌ای شد باید مشخص کنیم که به چه میزان اختیارات به مراکز و به چه میزان به شورا و به چه میزان هم به محققین داده می‌شود؟ بعد از اینکه این را معین کردیم باید سطوح آن را هم معین کنیم. سپس صحبت کنترل که می‌آید باید بررسی کرد که آیا شورا خوب کار کرده است یا خیر؟ شورا باید بتواند خودش، خودش را کنترل بکند و مراکز و واحدهای تحقیقاتی محققین هم بتوانند خودشان، خودشان را کنترل نمایند.

(س): به چه وسیله‌ای کنترل بکنند؟

(ج): در گردش عملیات باید یک مقیاسی را معین بکنیم، مثلاً بگوئیم وقتی شورا خوب کار می‌کند که مترصد باشد که آیا مراکز پژوهشی در این موضوعات کار کرده‌اند یا خیر؟ و یا اینکه آیا به اندازه کافی برای کار کردن در این قسمتها، مراکز، داریم یا خیر؟ یعنی باید بتوانیم وظایف شورا را تعریف بکنیم. مثلاً اگر وظیفه شورا به صورت کلی تعیین «روشها، موضوعات و زمینه‌ها» باشد

خوانده‌اند ولی اگر شما بخواهید آنها را تحقیر نکنید و بگوئید شما صفر کیلومتر می‌باشید این آقائی که مجتهد می‌باشد می‌گوید: شما را به خیر و ما را به سلامت! بروید با افراد دیگری کار نکنید! بنابراین باید بررسی کنیم که آیا می‌توانیم با اینگونه افراد کار بکنیم؟ و یا مثلاً اگر داوطلب این کار، فرد انقلابی و خوبی باشد، بایستی دید از نظر ذهنی و از نظر انگیزه‌ای و از نظر فعالیت کاری چه مقدوراتی را دارد؟ ممکن است اول کار بگوئید همه این کارها را باید تمثیلی نقد بکنیم تا آقایان قدرت همراهی داشته باشند.

(س): چه چیزی را نقد بکنیم؟

(ج): وضعیت خود حوزه و کارآمدی حوزه را در حل معضلات انقلاب سیاسی نقد بکنیم. مثلاً در ابتدا با مناظره کار را شروع کنیم که نتیجه آن مثلاً در سه ساله اول آسیب‌شناسی خود حوزه می‌شود. چرا باید آسیب‌شناسی کنیم؟ برای اینکه انگیزه حوزویان ایرادی ندارد، در جهت‌گیری خداپرست هستند، اگر بفهمند آن چیزی را که دارند ناقص می‌باشد به دغدغه می‌افتند و قهر نمی‌کنند و از ما بریده نمی‌شوند و حتی به ما می‌گویند چه چیزی بخوانیم تا بتوانیم این مسائل را جواب بدهیم؟ به تعبیر دیگر خودشان به این نتیجه می‌رسند که در بعضی از امور اطلاعاتشان صفر کیلومتر باشد و لذا حاضر می‌شوند اطلاعات خاصی را فرا بگیرند زیرا ملکه راسخه‌ای که برای اینها پیدا شده این است که باید به کمک دین آمد و اگر بفهمند که در کمک به دین هیچ کارایی ندارند برای خودشان دغدغه پیدا می‌شود. به هر حال باید مقدورات شورا، مقدورات مراکز، مقدورات محققین در عملیات

آیا باید این کار را شورا با مشارکت انجام بدهد و یا مستقلاً به مراکز دیکته بکند؟ مثلاً ممکن است بگوئیم بهتر است مشارکت نماید، ولی در این مشارکت باید «سهم محوری» را در تأثیر داشته باشد.

بنابراین مرکز محترم مدیریت باید بتواند از طریق دادن اطلاعات سهم محوری، در تنظیم فعالیتها داشته باشد، نه اینکه سهم محوری را به صورت دیکته کردن و فرمان دادن داشته باشد.

برای انجام این کار هم بهتر است که شورا مرتباً مناظره فراهم نموده و تنور سؤالات را داغ نگه دارد و مطالبش را ارائه بدهد. باصطلاح غیرمستقیم آقا را رو به روی آقا تشجیع بکند و غیرمستقیم اعتبار سیاسی بدهد. یعنی برای اینکه ایشان حرفشان را بیشتر بزنند زمان بدهد و آن را نقض و نقد بکند. خلاصه اینکه شورا باید برای خودش «مکانیزم» معرفی بکند به اینکه چگونه می‌توان «انگیزه، اندیشه و انجام» محققین را به این طرف آورد؟ باصطلاح خودمان چگونه می‌توان کسی را کنف و تحقیر و یا تشویق و تجلیل کرد؟ البته این کار شورا نباید به صورت فرماندهی و فرمانبری متمرکز و یا صرف صدور بخشنامه و دستور باشد.

۴- «مقدورات سازمان در حوزه»، بیانگر مقدورات مرکز

مدیریت، مراکز پژوهشی و محققان در حوزه

بعد از بررسی برنامه فعالیت باید مقدورات خود شورا و مقدورات مراکز و محققین برای انجام این کارها بررسی شود. اگر واقعاً محققین شما چنین قدرتی را ندارند، کنف کردن آنها منشأ این می‌شود که از شما بریده شوند. یعنی آنها آدمهای خوبی هستند و اطلاعات خاصی را هم

پژوهشی مورد دقت قرار بگیرد.

۴/۱- تفاوت مقدر برنامه و مقدر سازمان

(س): تفاوت مقدورات برنامه که فرمودید نیروی انسانی و امکانات مادی است با مقدورات سازمان چیست؟

(ج): شما یک مقدروری برای فعلی که باید خارج از سازمان انجام بگیرد دارید. مثلاً می گوئید وزارت آب می خواهد برای رسانیدن آب به مردم، شبکه آب تولید بکند نه اینکه بخواهد به خود وزارتخانه آب برساند. بنابراین در «مقدر برنامه» می گوئیم برای حل معضلات نظام اسلامی چه مقدروری داریم، سپس در «مقدر سازمان» می گوئیم برای اینکه بتوانیم این کار را انجام بدهیم چه مقدروری داریم.

(س): کدام کار منظور نظر است؟

(ج): فعالیت پژوهشی در پاسخگویی به معضلات سیاسی و فکری جهان اسلام و انقلاب فرهنگی. به عبارت دیگر در مقدر برنامه بررسی می شود که چه قدرتی را داریم برای اینکه تغییراتی را در خارج انجام بدهیم، یعنی برای این فعل که ایجاد تغییر در خارج از حوزه و ارائه مفاهیم می باشد چه مقدروری را خود ما داریم که بتوانیم با آن مقدورات این کار را انجام بدهیم؟ موضوع تصرف در مقدورات برنامه، محصولات قابل ارائه به غیر سازمان می باشد ولی محصول موضوع قدرت در مقدورات سازمان، خود تحرک سازمان می باشد و نه ارائه محصول به غیر، به تعبیر دیگر توان ارائه می باشد و نه خود ارائه.

(س): در آنجا می گوئیم: «مقدر برنامه»، نمی گوئیم:

«مقدر حوزه» و اگر بگوئیم مقدر حوزه، این معنا را پیدا

می کند که الان حوزه چقدر قدرت در حل مسائل بیرونی دارد.

(ج): یعنی شما مقدوراتی به نام مقدر برنامه دارید که در آن فعالیت شما، یک قدرتی دارد. برنامه سازماندهی آن را هم دارید، یعنی چگونه می توان این قدرت را متشکل و به ظهور رساند.

(س): اینکه باید سازماندهی داشته باشد درست است ولی اینکه مقدر سازمان با مقدر برنامه تفاوت دارد، این را متوجه نمی شوم.

(ج): از طریق این مثال تفاوت روشن می شود. برنامه وزارت آب، ایجاد شبکه آبرسانی می باشد، سؤال می شود بودجه آن چه مقدار می باشد؟ گفته می شود اعتبارات آن صد میلیارد می باشد. سؤال می شود چکاری را باید انجام بدهد؟ گفته می شود یک شبکه مثلاً با چنین خصوصیتی باید بوجود بیاورد که بتواند چنین سدی را بزند که این مقدار لوله و کانالهای اصلی باید داشته باشد. سؤال می شود با این پول می خواهید چکار بکنید؟ گفته می شود با پیمانکار قرارداد بسته می شود برای اینکه بیایند خاک بیاورند و برای سد، آن را غلطک بزنند. البته کارهای دیگری هم مثل کارهای مطالعاتی دارد. در این قسمت ۵۰ شرکت پیمانکاری در نظر می گیرد که این ۵۰ شرکت را بعداً خواهیم گفت شبیه مراکز پژوهشی می باشند. مثلاً یکی از این شرکتها با اطلاعاتی که به آن می دهیم قبول می کند مثلاً با ۱۰۰ میلیارد این شبکه آب را درست بکند تا به اماکنی که مورد نظر است (زراعت، مصارف شهری، مصارف شخصی) آب برساند. بنابراین «برنامه فعالیت» ایجاد شبکه ای با این اوصاف می باشد. بعد در خود

«مفهوم کنترل عملیات» قائل است و نه «کنترل محصول» و نه «کنترل عملکرد» برای انجام کارها نه گردش عملیات می‌شناسد، نه «سازماندهی عملیات» و نه «مقدورات سازمان» یعنی اگر شما به آنجا تشریف ببرید می‌بینید که صرفاً موضوعاتی تقسیم شده و بعضی از طلاب (که اصلاً معلوم نیست در کارهای اجرایی بوده‌اند یا نبوده‌اند) اموری را به عهده گرفته‌اند. شما از پاسخ به این سؤال فنی که چگونه می‌خواهید کار را هماهنگ بکنید و چگونه می‌توانید نقص کار خود را ارزیابی بکنید می‌توانید به میزان قدرت سازماندهی موجود پی ببرید.

۱/ ۵- ضعف حوزه در سازماندهی مقدورات

به عبارت دیگر دستگاه اداره شورای مدیریت نسبت به کار خودش بسیار ضعیف می‌باشد. حال اگر ما بگوئیم مقدورات شورا در شناختن مقدورات برنامه، در شناختن سازماندهی و در شناختن کنترل عملیات ضعیف می‌باشد (یعنی چه ستون این طرف را بگیریم و چه ستون آن طرف را) در این صورت شما باید چه مشاوره‌ای را به آنها بدهید؟ مثلاً ممکن است الان امکانات مالی در اختیار شورا قرار بگیرد و یک عده جوان هم در مراکز یا غیر مراکز از فرمایشات آقا اعلان حمایت بکنند و بگویند ما حاضر هستیم کار بکنیم. در این صورت اگر شورا نتواند خوب مدیریت کند کار شورا حاصل اجرایی پیدا نمی‌کند. مثلاً شورا صرفاً به برگزاری سمیناری اکتفا بکند و بعد از آن، حاصل سمینار نیز این بشود که تعدادی طرح مختلف و غیر هماهنگ بدست بیاید که از جمع آنها یک طرح تلفیقی و تخمینی ارائه شود و در آخر کار به صورت کتابی مانند، سمینارهای گذشته عرضه بشود. خوب معلوم است که این

سازمان که می‌آئیم دیگر پولی یا کالایی نیست که بخواهد از سازمان بیرون برود مثلاً می‌گوئیم: خودتان چقدر پول دارید؟ آیا ساختمان برای چنین کاری کم دارید یا زیاد دارید؟ مثلاً می‌گوئید کم داریم زیرا مذاکرایی که باید با پیمانکارها انجام بگیرد مثلاً برای ۵۰ پیمانکار که کارشناسها بخواهند با آنها صحبت کنند روی قراردادها دقت بکنند و به آنها سفارش بدهند و تحویل بگیرند فرضاً ۱۵۰ اطاق لازم داریم و ما فعلاً ۱۰۰ اطاق بیشتر نداریم. در اینجا نمی‌گوئیم پول برای سد سازی کم می‌باشد بلکه می‌گوئیم برای مقدورات سازماندهی ۵۰ اطاق کم داریم. یا مثلاً می‌گوئیم مهندسینی را که بنده لازم دارم که بتوانند روبروی پیمانکارها قرار بگیرند ۵۰ مهندس در ۳۰ رشته می‌باشد که اینها حتماً حقوق مشاوره‌ای می‌گیرند و بالای سر آنها هم به مدیر لازم داریم؛ همچنین دفتردار و دبیرخانه‌ای هم لازم داریم که بتوانند به کارهای مدیر نظم بدهند. حالا این امکانات موجود برای ۳۰ مهندس کافی است ولی برای ۲۰ تای بعدی موجود نیست. بنابراین در اینجا مقدورات انسانی سازمان کم می‌باشد، نه مقدورات انسانی پیمانکار و یا مقدورات انسانی جامعه برای کار کردن. دقیقاً در سطح خرد تفاوت ایندو را بیان کردیم تا ملموس بشود.

۵- «سازماندهی سازمان در حوزه» بیانگر نظام وظایف و

اختیارات در آن

(این مطلب را با حفظ احترام حوزه بیان می‌کنم، خدای ناخواسته قصد هتک ندارم) به نظر بنده مقدورات شورای مدیریت بسیار ضعیف می‌باشد و اصلاً «مشاور برنامه» ندارد تا بشناسد که برنامه یعنی چه؟! برای برنامه نه

که مردم باید آن را اجراء بکنند و این دستگاه هم برای اجراء آن بوجود آمده است. ولی آئین نامه گردش عملیات مربوط به داخل سازمان می باشد. پولی را که سازمان برای خودش هزینه می کند غیر از پولی می باشد که برای واقع شدن یک پژوهش یا کاری خرج می کند. هزینه های مدیریتی که شورای مدیریت و مراکز پژوهشی برای انجام کار می خواهند و همچنین نفراتی را که در برنامه ریزی و تصمیم سازی و تصمیم گیری باید داشته باشند هیچ کدام کاری به عمل پژوهش ندارد. به تعبیر دیگر اینها مربوط به مدیریت تحقیقات می باشند.

(س): یعنی مقدراتی که برای مدیریت لازم می باشد.

(ج): برای مدیریت سازمانتان.

(س): مقدرات برنامه اعم از این می باشد.

(ج): خیر نگوئید اعم، بلکه آن جدای از این می باشد

به مقدرات برنامه «بودجه عمرانی» و به مقدرات سازمان «بودجه جاری» می گویند. یعنی اداره صبح تا شام این مقدار خرج دارد که این هزینه داخلی برای آن است که محصولات بیرونی درست در بیاید.

۱/۶- «الگوی تخصیص، وسیله تنظیم برنامه و الگوی سازماندهی،

وسيلة تنظیم سازمان

(س): تفاوت الگوی سازمانی با الگوی تخصیص در

چیست؟

(ج): یک الگوی تخصیص دارید که برنامه براساس آن

تنظیم می شود که متناسب با برنامه باید یک الگوی سازماندهی هم داشته باشید. مثال ساده آن را بیان کردیم، مثلاً شما می خواهید شبکه آبرسانی بسازید. اگر ۵۰

محصول اجرائی نمی باشد. بنابراین تفاوت مقدر برنامه با مقدر سازمان مشخص شد. مثلاً مقدرات برنامه حضور جوانها و اعلان آنها برای انجام کارهای پژوهشی می باشد و همچنین پولی که از طریق آقا ولو به عنوان تشویق در اختیار قرار می گیرد، با این مقدرات برنامه، می توان تدوین برنامه کرد. بعد از تدوین برنامه، مجری و سازمانی برای پیاده کردن این برنامه لازم داریم، یعنی به سازمانی نیاز داریم که بتواند مقدرات برنامه را به فعلیت برساند.

(س): یعنی یک مقدرات برنامه داریم و یک سازمانی

که این مقدرات را به گردش می اندازد. یعنی آن میزان مقدراتی که سازمان قدرت چرخش آن را دارد، مقدر سازمان می باشد.

۶- آئین نامه گردش عملیات سازمان در حوزه بیانگر نحوه

گردش کار در داخل سازمان مدیریت حوزه

(ج): «آئین نامه گردش عملیات» برای داخل خود سازمان می باشد، آئین نامه عمومی و قانون برای مردم نمی باشد. به وسیله «آئین نامه گردش عملیات»، تکلیف افراد داخلی نسبت به هم در فرماندهی و فرمانبری، تصمیم گیری، تصمیم سازی و اجراء مشخص می شود. البته این مجموعه کار می کند برای اینکه یک چیز دیگری در خارج واقع بشود. یعنی این مجموعه را درست نکرده اند تا خودش، خودش را بچرخاند، بلکه این مجموعه را درست کرده اند تا یک کاری انجام بدهد، که آن، برنامه فعالیت این مجموعه نسبت به ارتباط به بیرون می باشد. مردم باید قانون فعل برنامه، نسبت به افعال دیگران را حتماً بدانند. قوانین اجراء می شود که مردم اطاعت بکنند و دستگاهها آن قوانین را اجراء می کنند. مصوبه قانونی آن چیزی است

پیمانکار در کار شما مورد نیاز است باید به کار آنها در دستگاه، از قرارداد بستن تا تحویل گرفتن کار نظارت بکنید. مثلاً یک مدیر بالای سر آن می‌گذارید و به او می‌گوئید تو به عنوان وزیر یا مدیر کل مسئول می‌باشی و باید اینگونه این ۵۰ کار را به وحدت برسانی، به تعبیر دیگر اختیارات را در سطوح مختلف به صورت متمرکز با شبکه‌ای تقسیم می‌کنید که این تقسیم اختیارات و مشخص کردن حدود وظائف توسط الگوی سازماندهی صورت می‌گیرد...

(س): یعنی در خود الگوی سازماندهی این حدود و اختیارات معلوم شده است.

(ج): الگوی سازماندهی آن را معلوم و در سازماندهی آن الگو را پیاده می‌کنید، مثلاً می‌گوئید الگوی ما شبکه‌ای یا متمرکز می‌باشد البته همیشه الگوی تخصیص و الگوی سازماندهی براساس یک مبنای منطقی مشخص می‌شوند. در تطبیق به جدول، الگوی تخصیص، برنامه فعالیت و الگوی سازماندهی سازماندهی، را نتیجه میدهد.

۶/۲ - ضرورت هماهنگی الگوی تخصیص و الگوی سازماندهی بر یک مبنای منطقی

اگر «پایه منطقی» اینها به هم نخوانند و برنامه و سازماندهی هماهنگ نباشند کار حاصلی نخواهد داشت. این تفاوت در مبنا مثل این است که شما یک ژتونی را به

چرخ خیاطی بزنید که مخصوص آن چرخ نمی‌باشد. براساس الگوی سازماندهی، آئین‌نامه گردش عملیات نوشته و تنظیم می‌شود. یعنی براساس آن، حدود وظایف اختیارات و نحوه کنترل آنها معین می‌شود. آئین‌نامه گردش عملیات ابزار کنترل می‌باشد.

بعد از این مرحله قدرت عملکرد سازمان بررسی می‌شود به اینکه سازمان با این خصوصیات و مقدرات برنامه‌ای که دارد، و نسبت به این کاری که باید انجام بدهد چقدر قدرت دارد؟ ممکن است الان ما بگوئیم که لااقل شورا برای اینگونه کارها سابقاً ضعیف بوده است. بله یک کارهایی مثل درست کردن پرونده برای طلاب (آن هم پرونده‌های ساده) در توان فعلی شورا می‌باشد ولی برای انجام اینگونه کارها واقعاً ضعیف می‌باشد و اصلاً فکر آنها برای مدیریت با فکر ما برای مدیریت با چنین خصوصیتی خیلی فاصله دارد. می‌گوئیم این کارها برای تدارکات طلاب می‌باشد ولی اگر بخواهید «فکر» را مدیریت کنید تا اینها در آن موضوعات بیندیشند و بتوانند در آن افق از اندیشیدن هم کار کنند، بایستی برنامه دیگری داشته باشید. بنده چند مرتبه به بعضی از محترمین آنها گفتم که آیا شورا، شورای مدیریت نیازمندیهای مالی حوزه می‌باشد یا شورای مدیریت تحقیقات حوزه؟

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تعریف دو عنوان از نظام عناوین الگوی تنظیم طرح حوزه

فهرست

- ۱- بررسی احتمالاتی در تعریف «مقدور برنامه»
- ۱-۱- احتمال ۱: اقتصادی معنا شدن مقدور برنامه
- ۱-۲- احتمال ۲: سیاسی معنا شدن مقدور برنامه
- ۱-۳- احتمال ۳: فرهنگی معنا شدن مقدور برنامه
- ۱-۴- احتمال ۴: سیاسی، فرهنگی، اقتصادی معنا شدن مقدور برنامه
- ۱-۵- احتمال ۵: تعریف مقدور برنامه به «مقدورات اجرایی فعالیتها»
- ۱-۵/۱- مقدورات فرهنگی تعیین شده در مقطع پیدایش و تغییرات، زمینه‌ساز تعیین مقدورات در مقطع تکامل
- ۱-۵/۲- عدم امکان برنامه‌ریزی قابل اجرا، بدون تعیین مقدور برنامه
- ۱-۵/۳- وجود سه بعد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در مقدورات اجرایی

- ۳ - ۱/۵/۴ - تفاوت مقذور برنامه و الگوی تعیین مقذور برنامه
- ۴ - ۱/۵/۵ - تفاوت مقذور برنامه و سازمان اجراکننده برنامه
- ۵ - ۱/۵/۶ - تعیین قدرت «انگیزه، اندیشه و انجام» نیروهای انسانی در مقذور برنامه
- ۶ - ۱/۵/۷ - تعیین آنچه مستقیماً مفعول فعل برنامه است، در مقذور برنامه
- ۸ - ۲ - خصوصیات و علت برگزیدن «مدیریت شبکه‌ای» به عنوان «الگوی سازماندهی در حوزه»
- ۸ - ۲/۱ - واحد نبودن الگوی سازماندهی در شرایط مختلف
- ۹ - ۲/۲ - حاکمیت طولانی شرایط تقیه بر حوزه‌های شیعه منشأ استقرار رفتار فردی در حوزه
- ۹ - ۲/۳ - تناسب انتخاب الگوی شبکه‌ای با ظرفیت ذهنی فعلی در حوزه
- ۹ - ۲/۳/۱ - توزیع اختیارات (و نه سلب اختیارات) وظیفه اصلی در مدیریت شبکه‌ای
- ۱۰ - ۲/۳/۲ - هماهنگ‌سازی فعالیتها از طریق ارائه اطلاعات در مدیریت شبکه‌ای
- ۱۰ - ۲/۳/۳ - عدم دخالت در امور اجرایی سایر مراکز در مدیریت شبکه‌ای

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۱۷
اسناد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۱/۵
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۱/۱۸
ویراستار:	برادر جمالی	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۱/۱۸
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۲۴/۱۱/۵

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۱۷

تعریف دو عنوان از نظام عناوین الگوی تنظیم طرح حوزه

۱- بررسی احتمالاتی در تعریف «مقدور برنامه»

۱/۱- احتمال ۱: اقتصادی معنا شدن مقدور برنامه

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در این جلسه ابتدا مقدورات برنامه را تعریف می‌کنیم. در تعریف مقدورات برنامه چند احتمال وجود دارد. احتمال اول این است که مقدورات را صرفاً «اقتصادی» معنا کنیم و بگوئیم مثلاً چند نفر نیرو داریم که باز نفر را هم تعریف اقتصادی بکنیم و بگوئیم: که نفرت ما دارای کارآمدی در چند سطح می‌باشند و باز هر سطح را هم تعریف اقتصادی بکنیم، یعنی با توجه به «راندمان اقتصادی» هر سطح را تعریف بکنیم. همچنین اعتبارات و ابزارهای مورد نیاز را هم اقتصادی تعریف بکنیم.

۱/۲- احتمال ۲: سیاسی معنا شدن مقدور برنامه

احتمال دیگر این است که مقدور را «سیاسی» تعریف بکنیم و بگوئیم: در برنامه هیچ چیز نداریم مگر اینکه منشأ نحوه اعتباری باشد. به عبارت دیگر هر مهره‌ای در برنامه

«تهدید و تطمیع» را ایجاد می‌کند، که این تهدید و تطمیع را هم می‌شود معنوی تعریف کنیم، مثلاً بگوئیم میل به قرب حریم حضرت حق (ساحت قدس ربوبی) موجب میل می‌شود و در مقابل آن «خوف» از دوری و بعد از خداوند متعال موجب خوف می‌شود. عین همین را در تمام سطوح می‌توانیم معنا کنیم و بگوئیم اگر نبود خوف و طمع و یا خوف و رجاء «حرکت» محال می‌باشد. حد این خوف و رجاء، علت حرکت می‌شود و سطوح حرکت را تعریف می‌کند و اگر مقدوری هم می‌باشد، مقدور خوف و رجاء می‌باشد. همچنین می‌شود مادیات را هم سیاسی تعریف بکنیم و بگوئیم خوف و الم و عدم ارضاء و گرسنگی و نیازمندی، علت تسلیم شدن رفتار انسانها می‌شود. و همه مقدورات هم چه ابزار و چه مواد مقدورات خوف و طمع. بنابراین می‌توانیم همه را سیاسی تفسیر بکنیم.

حتی در «مفاهیم» هم بگوئیم هنر اصلی مفاهیم در شکل پیچیده‌اش این است که یا انسان را به توهم خوف و

۱/۵- احتمال ۵: تعریف مقذور برنامه به «مقدورات اجرایی فعالیتها»

۱/۵/۱- مقدورات فرهنگی تعیین شده در مقطع پیدایش و

تغییرات، زمینه‌ساز تعیین مقدورات در مقطع تکامل

احتمال پنجم این است که بگوئیم هر سه سهم دارند، ولی جای یا منزلت برنامه، منزلت «تعیین» می‌باشد و نه منزلت «شناسایی»، یعنی مشخص کردن اینکه واجد چه چیزهایی می‌باشیم.

در دو جدول قبل در بخش پیدایش و تغییرات، یک زمینه‌های فرهنگی مشخص شده که اصل در آن فرهنگ بوده و شما مفاهیم را در آنجا آورده‌اید و به اصلی‌ترین خانه سهم تأثیر را داده‌اید. به تعبیر دیگر بر پایه نظام فلسفی «تکامل» و «فلسفه تکامل» را تعریف می‌کنید و بر آن پایه برای شناسایی، «الگو» درست می‌کنید. بنابراین «فرهنگ» ستون اول از ستون پیدایش می‌باشد. حال در فرهنگ، تعلق یا ولایت یا سیاست اصل می‌باشد، حرف دیگری می‌باشد؛ ولی کار شما «کار پژوهشی» در تکون برنامه است. در این کار پژوهشی که می‌خواهید الگوی تولید برنامه را ارائه بدهید طبیعی است که اولین خانه «مفاهیم فرهنگی» می‌باشد، به هر اندازه آن حدود و تعاریف، ظرفیت داشته باشند تشخیصهای شما در تعیین مقدورات دقیقتر خواهد بود، ولی دیگر در اینجا مقدورات اجرایی و مقدورات تکامل مطرح می‌باشد و در مقذور اجرایی نباید از قدرت ظرفیت مفاهیم فلسفی صحبت شود. بلکه سازمان معاونت برنامه‌ریزی و معاونت تحقیقات و پژوهش دارد و بخشی از کار سازمان را هم انجام می‌دهد، مثلاً عده‌ای را برای آمار گرفتن می‌فرستد تا بتواند براساس آمار آنها برنامه بدهد و همچنین این

یا به توهم طمع می‌اندازد. مثلاً یک ریاضی‌دان یا یک فیلسوف که چیزی را در محاسبه می‌بیند، کنه این دیدن به یک کارآمدی برای آن چیزی را که او از هستی تعریف می‌کند، برمی‌گردد. خلاصه اینکه آخرش به خوف و طمع بازگشت می‌کند و البته پیچیده‌تر از خوف و طمع ساده می‌باشد. مثلاً یک نسبتی را که در یک منحنی رسم می‌کنید ممکن است یک وزیر را بترساند و یا امیدوار بکند ولی بچه شش ماه وزیر را نه بترساند و نه امیدوار بکند بلکه برای او فقط خطی روی کاغذ باشد. بلکه برای بچه شش ماهه اخم بکنند گریه می‌کند و لبخند بزنند می‌خندد و در این خط هم به ظاهر نه اخم می‌باشد و نه لبخند، ولی وزیر را یا امیدوار یا شدیداً متأثر می‌کند. بنابراین در این احتمال مقدورات برنامه، سیاسی معنا می‌شوند.

۱/۳- احتمال ۳: فرهنگی معنا شدن مقذور برنامه

احتمال سوم این است که بگوئیم مقذور برنامه «فرهنگی» صرف می‌باشد مثلاً انگیزه متناسب با دواعی انجام می‌گیرد و در کانالیزه کردن، کیفیت مربوط به فرهنگ می‌باشد. به تعبیر دیگر انسان عمل را انتخاب می‌کند ولی فرهنگ می‌باشد که نشان می‌دهد کدام طرف خوف و کدام طرف طمع می‌باشد. بنابراین می‌شود هر یک از این ۳ فرض را «مطلق» کرد.

۱/۴- احتمال ۴: سیاسی، فرهنگی، اقتصادی معنا شدن مقذور برنامه

احتمال چهارم این است که بگوئیم: هر سه با هم سهم دارند و جزو مقذور برنامه می‌باشند. بگوئیم: «مقدورات برنامه» یعنی «قدرتهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی».

می‌توانید سرفصل‌هایی را برای آنها تعیین بکنید؟ اگر ندانید که افراد چگونه هستند آیا پاره وقت یا تمام وقت هستند؟ آیا با تمام ظرفیت حاضر به همکاری هستند یا با بعضی از ظرفیت خود حاضر به همکاری هستند؟ آیا آمادگی ذهنی برای آموزش را دارند؟ و... خلاصه اینکه اگر ندانیم مقدرات ما چه چیزهایی می‌باشند نمی‌توانیم برنامه‌ای برای اجراء ارائه بدهیم. اگر برنامه، برنامه‌ای باشد که «قابلیت کنترل» نداشته باشد، مثل برنامه‌هایی می‌شود که قبلاً هم داده شده و تنها بدرد بایگانی می‌خورد. اگر بخواهیم برنامه‌ای داشته باشیم که قابلیت کنترل داشته باشد حتماً باید یک «نظام سؤالاتی» طرح کنیم تا براساس آن بدانیم چه چیزهایی داریم. خلاصه اینکه باید مقدرات اجرایی را تعیین بکنیم.

۱/۵/۳- وجود سه بعد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در

مقدرات اجرایی

خود مقدرات اجرایی، دارای ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هستند و تعیین کردن آنها هم قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌خواهد.

۱/۵/۴- تفاوت مقدر برنامه و الگوی تعیین مقدر برنامه

البته مقدر برنامه غیر از الگوی تعیین مقدر برنامه می‌باشد. به فرق بین این دو عنایت بفرمائید. فرض می‌کنیم که جواب سؤالات ما را دادند، مثلاً پنج مؤسسه می‌باشد و هر مؤسسه هم ۱۰۰ نفر را در اختیار می‌گذارد و فرضاً روی هم ۵۰۰ نفر می‌شوند. سطوحی را هم برای افرادشان ذکر می‌کنند فرضاً عده‌ای از آنها مجتهدین و یک عده قریب الجتهاد و یک عده هم سطح خوان می‌باشند. متناسب با اداره اینها هم بودجه‌ای را تعیین می‌کنند. فرض

معاونت در جای خودش هم بایستی روی الگوی تخصیص هم کار بکند، ولی در آنجا که می‌خواهد برای اجراء برنامه‌ای را تعیین بکند دیگر وقت این کارها نمی‌باشد.

در الگوی تخصیص (۲/۶) کیفیت آنچه را که داریم مشخص می‌شود ولی دیگر در اینجا آن چیزی را که داریم تعیین نمی‌شود. بلکه تعیین دارائی بر عهده خانه‌های قبلی می‌باشد. به عبارت دیگر براساس عوامل متغیر موضوع (۱/۵) و عوامل تغییر موضوع (۲/۵) و استراتژی تغییر موضوع (۳/۵) و ضرائب کمی (۱/۶) الگوی تخصیص تمام می‌شود. در الگوی تخصیص «قواعد تخصیص» مطرح می‌شود و نه خود تخصیص دادن. در آنجا که شما مقدرات برنامه را با قواعد تخصیص تنظیم می‌کنید برنامه فعالیت سازمانتان شکل می‌گیرد.

البته حتماً قواعد و تخصیص در سرفصل‌های برنامه اثر می‌گذارد و اینگونه نیست که تناسب نداشته باشد، ولی سرفصل هرگز قواعد تخصیص نمی‌باشد سرفصل، دسته‌بندی‌های کلی تخصیص دادن را معین می‌کند.

مقدرات برنامه به مقدرات اجرایی برنامه

فعالیت تحقیقات تعریف می‌شود.

۱/۵/۲- عدم امکان برنامه‌ریزی قابل اجراء بدون تعیین

مقدرات برنامه

بنابراین موضوع کار ما فعالیت تحقیقات می‌باشد که در خانه (۳/۳) معین شده و مقدرات ما، مقدرات اجرایی فعالیت تحقیقات می‌باشد که این مقدرات را باید تعیین بکنید و تا تعیین هم نکنید نمی‌توانید برنامه بدهید. اگر ندانید یک مؤسسه یا پنج یا ده مؤسسه داوطلب می‌باشند چگونه می‌توانید عناوین را بین آنها تقسیم بکنید؟ چگونه

هم این است که شیفتگی اینها نسبت به انقلاب و رهبری بسیار بالا می‌باشد و حاضر به هر گونه دستورپذیری هستند، بنابراین اینها مقدمات مفروض شما برای اجراء می‌باشند ولی هنوز مشخص نشده است که چگونه و نسبت به چه کاری، این مقدمات ارزیابی شده‌اند؟ با چه دیدگاهی می‌خواهیم بگوئیم: این مقدمات چه ظرفیتی از قدرت را دارا می‌باشند و چه ظرفیتی از قدرت را دارا نمی‌باشند؟

به تعبیر دیگر شما می‌خواهید اینها را تخصیص بدهید تا یک کارهایی را انجام بدهند و برای آنها نسبت به یک انتظاراتی کارآمدهایی را قائل هستید. حال تعریف شما از انتظارات و اهداف چیست؟ آیا در مقدمات برنامه باید هدف هم مورد سؤال قرار بگیرد یا اینکه هدف باید در یک جای دیگری معین شود؟ یادمان نرود که مقدمات برنامه منهای هدف، مقدمات برنامه نمی‌باشد زیرا اینها انسان می‌باشند و انگیزه و اراده دارند و می‌خواهند برای رفتن به یک جایی کار بکنند. بنابراین حتماً هدف جزو مقدمات شما می‌باشد ولی هرگز نمی‌توانید هدف را جزو مقدمات ذکر بکنید. همچنین الگوی دسته‌بندی هم جزو مقدمات شما می‌باشد ولی هرگز قابلیت ذکر جزو مقدمات را ندارد.

به عبارت دیگر اگر بخواهید «مقدمات برنامه» را مشخص کنید باید حتماً کارهای دیگری را قبلاً انجام داده باشید. اینکه ما سه فصل آخر را سه فصل تکامل قرار می‌دهیم می‌گوئیم در اینجا برنامه، کامل و محقق و عینی می‌شود به دلیل این است که در فصلهای قبلی (سه فصل پیدایش و تغییرات) کارهای لازم انجام گرفته است.

و لذا اگر آن کارها انجام نگرفته بود ما نمی‌توانستیم

بگوئیم فرضاً این چیزها مقدمات برنامه می‌باشند.

۱/۵/۵ - تفاوت مقدمات برنامه و سازمان اجراکننده برنامه

حال مقداری از سؤالاتی را که مرقوم فرموده‌اید پاسخ می‌دهم. آیا مقدمات فرهنگی یا خود سازمان به عنوان مقدمات شناخته می‌شوند یا خیر؟

خیر جزو مقدمات اجرایی نمی‌باشند، مقدمات مربوط به برنامه ریزهایی هستند که می‌توانند متصرف فیه سازمان قرار بگیرند و به «برنامه فعالیت» اضافه گردند.

مثلاً شما می‌گوئید: ما یک وسیله حمل و نقلی می‌خواهیم که یک تن بار را به بازار تهران ببرد و یا ۳۵ نفر سرنشین را به تهران برساند. در اینجا وزن ماشین جزو محموله محاسبه نمی‌شود. اما در جای دیگر که مقدمات کل عملیات را می‌خواهیم محاسبه کنیم حتماً وزن ماشین را به حساب می‌آوریم و می‌گوئیم ماشین چند اسب می‌باشد؟ وزن خودش چقدر می‌باشد؟ ایجاد تراکم احتراقی که می‌کند چه مقدار می‌باشد؟ وزن آن باضافه وزنی را که باید ببرد چقدر می‌باشد؟ به عبارت دیگر در آنجا که باید قدرت عملکرد را بدانیم باید وزن و خرج خودش و وزن و خرج چیزی را که می‌خواهد ببرد مشخص شود اما در آنجا که مقدمات خود برنامه را می‌خواهیم ببینیم این موارد لازم نیست. سازمان در اینجا طریقت پیدا می‌کند و نه موضوعیت، ما می‌خواهیم سازمانی را درست کنیم تا این کار، انجام بگیرد لذا باید به دنبال این باشیم که برای خود این کار چه مقدار قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در دست ما می‌باشد؟ نه اینکه برای شناختن خود کار، چه چیزهایی را از نظر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی لازم داریم؟ با الگوی تقسیم کیفیت تقسیم مقدمات

مشخص می شود ولی خود الگوی تقسیم جزو مقدمات نمی باشد. ماشینی که می خواهد حمل و نقل بکند، حتماً لازم می باشد ولی جزو خود موضوع نمی باشد.

۱/۵/۶- تعیین قدرت انگیزه، اندیشه، انجام نیروهای انسانی در

مقدور برنامه

برنامه می خواهد یک کاری را انجام بدهد و مقدمات آن هم باید تعیین بشود. مثلاً مشخص شود که چند نفر مجتهد، چند نفر قریب الاجتهاد و چند نفر سطح خوان می باشند. کارآمدی ذهنی اینها چقدر می باشد؟ فرمانپذیری و فرماندهی اینها چگونه می باشد؟ چه ابزاری را می خواهند؟ چه راندمانی را دارند؟ اینها مقدمات برنامه برای پیدایش یک نتیجه ای می باشند که آن نتیجه حاصل برنامه و هدف ما می باشد، آن نتیجه انتظاراتی را از جامعه برطرف می کند، یعنی هدف ما برطرف شدن انتظارات و یا مثلاً «ولایت فرهنگی» کردن بر جامعه می باشد و مقدمات ما برای این کار، این تعداد افراد می باشد. ماشینی که می خواهد این تعداد افراد را وسیله برای رسیدن به چنین نتیجه ای قرار بدهد «سازمان» می باشد و الگویی که می خواهد اینها را تقسیم بکند «الگوی تخصیص» می باشد.

بنابراین نباید حدود و تعاریف اینها خلط شود زیرا اگر در اینها خلطی صورت بگیرد کار برنامه ریزی شدیداً دچار تشتت می شود. به عبارت دیگر هرگونه اجمال و اهمالی در تفکیک کردن اینها موجب اجمال در برنامه ریزی می گردد. البته اینها به هم «متقوم» می باشند و بریده مطلق از هم نمی باشند ولی اگر جای اینها دقیقاً مشخص نشود باعث

این می شود که ندانیم چه چیزی را باید به چه چیزی تخصیص بدهیم؟ عامل تخصیص دادن چه کسی می باشد و چگونه راندمان آن را تحویل بگیریم؟

به عبارت دیگر باید حتماً تفاوت «فعالتهای مدیریت» تولید با «فعالتهای تولیدی» شناخته بشود و اگر چه مدیریت «مدیریت تحقیقات» باشد. در مدیریت تحقیقات سازمان حتماً اشراف بر تحقیقات دارد و می تواند برای تحقیقات سیاستگذاری و برنامه ریزی و آنها را کنترل بکند و از آنها نتیجه بخواهد ولی نباید اینها با خود عمل تحقیقاتی و موضوع خود مدیریت خلط بشود. بنابراین یک فعالیت، فعالیت پژوهشی و یک فعالیت، فعالیت مدیریتی می باشد و این دو با هم فرق دارند.

برادر محسنی: بنابراین می فرمائید تواناییهای ذهنی و علمی آقایان جزو مقدمات انسانی ای قرار می گیرند که آن هم جزو مقدمات برنامه می شود.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: احسنت و لکن باید توجه داشته باشید که شما به عنوان دستگاه برنامه ریز باید کل این مدل را داشته باشید. یعنی شما نمی توانید پیش فرض فلسفی، فلسفه تکامل، الگوی ارزیابی، قدرت شناسایی وضعیت موجود، قدرت تعریف مطلوب و قدرت تعریف نیازمندی را نداشته باشید.

(س): یعنی توانایی های علمی خود برنامه ریز مورد نظر است.

(ج): خود برنامه ریز باید متناسب با این الگو، قدرت داشته باشد. زمانی که برنامه ریز شما این قدرت را داشته باشد دیگر می داند که مقدمات فعالیتش چه چیزی می باشد. البته باز این تواناییها را مقدمات سازمان الگویی

تقسیم تفاوت دارد. مقدر، متصرفیه فعل برنامه می‌باشد. شما می‌گوئید: ما برای این نوع فعالیت آدمهایی را می‌خواهیم که دارای یک سطح خاصی از «انگیزه، اندیشه و قدرت انجام» باشند. بعد از مشخص شدن باید بتوانیم آنها را طبقه‌بندی بکنیم. بعد از اینکه طبقه‌بندی کردیم و گفتیم این تعداد مجتهد، این تعداد خارج خوان و این تعداد هم سطح خوان می‌باشند، در اینجا دیگر مقدر برنامه مشخص شده است.

ممکن است هیچ کدام از این جمعیت در سازمان شما به عنوان مدیریت کار نکنند و تنها بگویند: اگر کار تحقیقاتی به ما بدهید انجام می‌دهیم و باز ممکن است در کار تحقیقاتی که می‌خواهند انجام بدهند نیاز نباشد که هیچ کدام از آنها این مطالب را (مدل برنامه‌ریزی) بدانند. شما به عنوان شخص برنامه‌ریز تنها مدل برنامه دارید و این قبیل موارد، مقدرات قدرت برنامه‌ریزی شما می‌باشند و نه مقدرات برنامه‌ریزی شما. زمانی در باره مفعول فعل شما صحبت می‌کنیم که چیست؟ و زمانی است که می‌گوئیم «قدرت فاعلیت» شما چیست؟ به تعبیر دیگر زمانی می‌گوئیم متصرفیه شما چیست؟ و زمانی می‌گوئیم توان تصرفی شما چقدر می‌باشد؟ اینها در توان تصرفی شما می‌آید ولی در مقدر فعل شما نمی‌آید. مقدر فعل شما در اینجا میزان قدرت، روحی، ذهنی و عینی افراد شما (نیروی انسانی) و ابزارها و امکانات و پولها و اعتباراتی که در اختیار شما قرار می‌دهند می‌باشد.

(س): یعنی در الگوی تخصیص و کلیات برنامه نمود

نهایی قدرت برنامه معلوم شده است؟

(ج): قدرت برنامه‌ریزی شما به کل عناوین مقطع پیدایش و تغییرات تعریف می‌شود. مقدر برنامه شما در خانه (۱/۷) معین می‌شود. اگر شما هر کدام از اینها را نداشته باشید قدرت برنامه‌ریزی شما ضعیف می‌باشد. همچنین اگر شما تمام این خانه‌ها را داشتید اما ابزار تعریف و کنترل را نداشته باشید قدرت برنامه‌ریزی شما ضعیف می‌باشد و اگر چه احیاناً ممکن است مقدر برنامه‌تان هم مقدر بسیار بالایی باشد. به عبارت دیگر زمانی قدرت برنامه‌ریزی شما بسیار ضعیف ولی مقدر برنامه بسیار بالا می‌باشد و زمانی هم مقدر بسیار پائین ولی قدرت برنامه‌ریزی بسیار بالا می‌باشد.

پس اینکه سؤال شده بود آیا خود سازمان به عنوان مقدر برنامه محسوب می‌شود یا خیر؟ جواب می‌دهیم خیر، چون بین برنامه و ماشین اجرای برنامه تفاوت می‌باشد. زمانی می‌گوئید ماشین برای حمل و نقل و ماشین برای اجراء که اینها در مورد مقدرات سازماندهی شما می‌باشد. در مقدر برنامه اصل قدرت، مربوط به برنامه می‌باشد، هر چند محققاً مقوم به سازمان و مقوم به گذشته و آینده و شرایطی که در آن زندگی می‌کنید و مقوم به نظام فلسفی شما می‌باشد.

۱/۵/۷- تعیین آنچه مستقیماً مفعول فعل برنامه است، در مقدر برنامه برادر بیروزمند؛ مشخصه مقدر برنامه بدون چیست؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مقدرات اجرایی برنامه یعنی آن چیزی که مستقیماً مفعول فعل شما واقع می‌شود و نه سازمانی که به وسیله آن فعل را انجام می‌دهید. «سازمان»، سازمان فعالیت

شما برای اجرای برنامه تحقیقاتی می باشد و این مقدمات، مقدمات برنامه تحقیقاتی شما می باشد و نه مقدمات سازمان.

برادر محسنی: سؤال دیگری اینجا می باشد. فرمودید اعتبارات و روابط فرهنگی جزو مقدمات برنامه می باشد. حجة الاسلام والمسلمین حسینی: حتماً جزو مقدمات می باشند.

(س): پس در مقدمات برنامه، مقدمات انسانی و مالی مطرح می باشد.

(ج): برای مشخص کردن مقدمات اجرایی هرگز مستقیماً به بیرون نگاه نمی کنیم هر چند

مقوم به بیرون هم می باشند. مثلاً بنده می گویم چند نفر در روابط عمومی هستند؟ شما می گوئید: ۳ نفر، بنده، آقای بهداروند و آقای نیک منش، می گوئیم این مقدمات شما برای انتقال مطالب و این زمینه ها هم مقدمات اجتماعی شما برای ارتباطات می باشد. این کارها «منزلت فرهنگی» شما را هم بالا می برد ولی «فعالیت پژوهشی» نمی باشد. زمانی می گوئید: ما می توانیم با این ارتباط مدیریتی یک سهم هم از جای دیگری به خودمان متصل بکنیم مثلاً مدیریت فرهنگی می کنیم و ۵ نفر محقق در آن طرف دنیا جزو مقدمات فرهنگی ما می شوند که این مقدمات جزو ارتباط فرهنگی شما به بیرون و «مقدمات مدیریتی» شماست که به وسیله آن «مقدمات فرهنگی» بدست می آورید. مقدمات فرهنگی تحت سازماندهی شما کار فعالیت پژوهش را انجام می دهد. بنابراین ارتباطات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شما به سایر مراکز و سایر میدانهای فعالیت اجتماعی که شما را از یک منزلت پائین به منزلت بالاتری

می برد و منزلت شما را نشر می دهد هیچ کدام از اینها مقدمات اجرایی فرهنگی شما تلقی نمی شوند ولی مقدمات مدیریتی تلقی می شوند. بله هر زمانی چنین کارها به این منتهی شد که یک ساعتی از فکر تحت اداره شما بیاید به همان میزان مقدمات برنامه شما بالا رفته است. البته لزومی ندارد که محققین همراه، در ساعت خاص و متمرکزی با شما باشند. کسی که سفارشات تولیدی شما را می پذیرد به هر سهمی که روش و زمینه شما را می پذیرد به همان نسبت تحت مدیریت شما در می آید و جزو مقدمات اجرایی فعل شما قرار می گیرد.

(س): روی همین بیانی که می فرمائید، بجای مقدمات برنامه می توانیم مقدمات انسانی قرار بدهیم؟

(ج): خیر گاهی هم به ما امکانات می دهند. مثلاً شما یک قراردادی را با دفتر تبلیغات یا مدرسه امیرالمؤمنین یا باقرالعلوم یا مؤسسه در راه حق امضاء می کنید. بعد از قرارداد به آنجا تشریف می برید و می گوئید: خرج این انسانها صد هزار تومان در ماه می باشد و یک میلیون ساختمان هم دست آنها می باشد. ذهنیت نفرات آنها هم اینگونه در اختیار ما می باشد. لذا دیگر صحیح نیست که بگوئیم شما تنها مقدمات انسانی دارید بلکه امکانات یک مؤسسه تحقیقاتی به نسبت در اختیار شما قرار گرفته است. البته عیبی ندارد که محصول کار بنام آنها باشد و در کتاب آنها هم که بیرون می آید اصلاً اسمی از شما هم در آن نباشد زیرا آن هدفی را که شما دنبال می کردید محقق شده است. هدف شما این نبود که اسم شما بالای سر محصولات باشد، بلکه هدف شما این بود که یک نیازمندی خاصی به جامعه داده بشود.

سازماندهی را، الگوی شبکه‌ای معرفی کرده‌ایم؟ بله
الگوهای مختلفی می‌باشد، همانگونه که در الگوی
تخصیص هم الگوی مختلفی موجود می‌باشد در حقیقت
**الگوی سازماندهی، گزینش یک الگو و تعیین
یک الگوی سازماندهی خاص می‌باشد.**

بنابراین در اینجا (۱/۷) باید مقدراتتان و در اینجا
(۲/۷) باید الگویتان را معین بکنید و در اینجا (۲/۶) باید
الگوی تخصیص شما مشخص شود.

۲/۱ - واحد نبودن الگوی سازماندهی در شرایط مختلف

البته شکی در این نیست که شما نمی‌توانید هر الگویی
را برای هر شرایطی معین بکنید. اگر مقدراتتان معین شد
می‌توانید الگو معین بکنید. مثلاً در مقدر معین می‌شود
که حوزه بیش از هزار سال به دلیل شرایط تاریخی خاصی
که در روند گذشته‌اش داشته است مجبور بوده که فردی
تصمیم بگیرد و مستقل عمل بکند. البته برای واضح شدن
تحلیل بهتر است مثالی بزنم، یک ارتشی داریم که
کلاسیک و منظم و متمرکز می‌باشد و یک ارتشی هم داریم
که گره‌دار و پارتیزانی می‌باشد و در آن افراد همدیگر خیلی
محدود می‌شناسند. در ارتش کلاسیک در یک هنگ
اشکالی ندارد که گروه‌بانها همدیگر را بشناسند و حتی
برای این کار علائم و درجات خاصی هم مشخص شده
است و باید احترامات خاصی هم گذاشته شود. در این
ارتش باید در درون هنگ و بیرون هنگ هنگام جنگ
هماهنگی باشد مثلاً ده هزار نفر در یک لشکر بایستی با
هم هماهنگ عمل بکنند و هر کدام از آنها یک کاری را
انجام بدهد، لکن در همه جنگها نمی‌توانید از این نسخه
پیروی بکنید زیرا زمانی شما ده هزار نفر دارید و

بنابراین مقدرات انسانی، امکانات مالی (اعم از
امکنه، ابزار، ساختمان برای کار تحقیقاتی، ساختمان
کتابخانه، کامپیوتر، قلم و کاغذ ضبط صوت، تخته و... و کلاً
ابزارهای فرهنگی) و اعتبارات (یعنی آن پولی را که به
نسبت در اختیار شما قرار می‌گیرید) همه جزو مقدر
اجرائی پژوهش فعل شما می‌باشند.

بنابراین باید مقدرات فعل مدیریتی از مقدرات
اجرائی پژوهش تفکیک گردد و شما هم این مطلب را
بگونه‌ای در طرح ترسیم بفهمائید که خواننده آن براحتی به
مطلب منتقل بشود. خلاصه اینکه ما یک مقدراتی
داریم بنام مقدرات برنامه‌ریز و برنامه‌ریزی، که
در الگو یا مدل تولید برنامه بایستی همه آنها
مشخص شده باشند و یک مقدری هم مقدر
فعل شما می‌باشد، یعنی مقدر فعلی که باید
نسبت به موضوع خاص برای رسیدن به هدف
خاصی انجام بگیرد.

سؤال دیگری که شده است این است که آیا خود
سازمان مقدر برنامه می‌باشد یا خیر؟ خدمتتان جواب
داده شد که خود سازمان مقدر برنامه محسوب نمی‌شود
و بلکه مقدر مدیریت برای اجراء برنامه محسوب
می‌شود. مثل اینکه بنده می‌گویم علاوه بر توانایی
برنامه‌ریزی، توانایی اجرایی هم دارم.

۲- خصوصیات و علت برگزیدن «مدیریت شبکه‌ای» به
عنوان «الگوی سازماندهی در حوزه»

سؤال دیگر اینست که آیا لازم نیست برای الگوی
سازماندهی قبلاً الگوئی انتخابی مانند شبکه‌ای یا متمرکز
یا غیرذالک معرفی بشود، مثل اینکه ما در اینجا الگوی

می خواهید با ده میلیون مقابله بکنید یعنی هر یک نفر باید با هزار نفر مقابله بکند. در این صورت باید این تعداد به گروه‌های ده نفری تقسیم و هزار گروه بشوند و جنگ اینها هم باید جنگ پارتیزانی و گره‌دار باشد؛ به گونه‌ای که هیچ کدام همدیگر را نشناسند، که اگر یک گروهی اسیر شد اطلاعی نداشته باشند تا دشمن بتواند از آنها اطلاعات بگیرد و یا اگر یک گروه احیاناً تحت پیگرد دشمن قرار گرفت نتوانند سرنخی پیدا کنند. در این ارتش ارتباطات کاملاً پیچیده و گره‌دار می‌باشد و گره هم به یک نفر ختم می‌شود، یعنی ارتباط یک مجموعه به مجموعه دیگر با یک نفر آن هم با خصوصیات خاصی برقرار می‌شود که در صورت لزوم باید رابطه با او قطع بشود. الگوی تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در این ارتش محال است که مانند الگوی ارتش کلاسیک باشد.

۲/۲- حاکمیت طولانی شرایط تقیه بر حوزه‌های شیعه منشا استقرار رفتار فردی در حوزه

روحانیت شیعه در دوران بسیار زیادی در تقیه بوده و اصل اعتقادش را کتمان می‌کرده است و حتی در بدست آوردن و رسانیدن اخبار در مضیقه بوده و لذا نمی‌توانسته بیش از مبتلا به فرد را موضوع دقت و نظر قرار بدهد. این خصلت تاریخی حوزه‌ای را درست می‌کند که تصمیم‌گیری فردی و بریده از غیر در آن اصل می‌شود. حوزه برآمده از یک تاریخی می‌باشد که نمی‌توانسته وابستگی تحقیقاتی داشته باشد.

۲/۳- تناسب انتخاب الگوی شبکه‌ای با ظرفیت ذهنی فعلی در حوزه

شما الان با یک اخلاق تاریخی روبرو هستید، که اگر یک دفعه بگوئید صد در صد متمرکز عمل بکنید بافت

ذهنی و پرورشی آنها این را قبول نمی‌کند و اصلاً آنها را وحشت می‌گیرد و به نظرشان می‌آید که دین دارد از بین می‌رود. (الحمدلله پرچم دین در همه جای دنیا بلند شده است اما او ترس از بین رفتن دین را دارد). بنابراین شما حتماً باید الگویی متناسب با مقدرات معین بکنید. ما متناسب با ذهنیتی که از مقدرات حوزه داریم الگوی شبکه‌ای را پیشنهاد می‌کنیم. ذهنیت ما از مقدرات این است که هر روحانی مستقل در تحقیق می‌باشد و لذا شیء را که می‌خواهیم برای هماهنگ کردن اینها درست بکنیم حتماً شیب متمرکز نمی‌باشد. بر فرض محال هم اگر الگوی متمرکز^۱ لازم باشد پیاده کردن چنین الگویی مقدور ما نمی‌باشد، یعنی قدرت ما به چنین کاری نمی‌رسد. آن چیزی که مقدور و پذیرای فعل ما می‌باشد یک حد خاصی دارد که به نظر ما الگوی شبکه‌ای متناسب با مقدراتمان می‌باشد. به عبارت دیگر ذهنیت ما از عینیت، در معین کردن الگوی برنامه‌ریزی دخالت دارد. لذا باید یک ذهنیتی نسبت به کل اینها داشته باشیم و نمی‌توانیم نداشته باشیم، که ما هم تقریباً نسبت به کل این الگو را معین کردم. در اینجا موضوعات با یک نحوه ادراکی از عینیت انتخاب شده است و طبیعی است که معین کردن شاخصه، بدون آن نحوه ادراک ممکن نمی‌باشد.

۲/۳/۱- توزیع اختیارات (و نه سلب اختیارات) وظیفه اصلی در

مدیریت شبکه‌ای

برادر پیرومند: شاخصه شبکه‌ای بودن چیست؟

۱- البته در اینکه الگوی متمرکز صد در صد به صورت ارتش، الگوی اسلامی می‌باشد یا خیر؟ روی این مطلب سرجای خودش حرف داریم و در اینجا جای مطرح کردن آن نمی‌باشد.

یعنی به نفع خودش می‌داند که به شما وابسته باشد. شما در «خدمت رسانی» سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مدیریت می‌کنید و وضع او را دگرگون می‌کنید.

بنابراین اگر گفتید مدیریت به معنای ابزارها رفع نیازمندیهای کسی که تحت اداره می‌باشد؛ لازم نیست این ابزارها همیشه به معنای ابزارهای متمرکز باشد، بلکه می‌تواند ابزارهای غیر متمرکز هم وجود داشته باشد.

حال اگر مؤسسه‌های حوزه بدانند که اراده شما می‌خواهد به صورت متمرکز در این امر دخالت بکند مثلاً طی یک حکم شما رئیس مرکز دفتر تبلیغات یا حوزه یا دارالقرآن نصب و عزل بشود می‌گویند: حوزه دولتی شده است و این را برای خودشان هم نمی‌پذیرند. ولی اگر بگوئید ما خدماتی را ارائه می‌دهیم که قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شما بالا برود حتماً آنها پذیرای این خدمات می‌شوند. به نظر ما در این شیوه رفع نیاز صورت می‌گیرد ولی نهایت شما مسئولیت رفع نیاز را از هر جهت نمی‌پذیرید، بلکه شما خدماتی را ارائه می‌دهید و طرف مقابل مسئول رفع نیاز می‌شود. به عبارت دیگر شما «بستر سازی» می‌کنید و لذا دیگر احراز مقام به وسیله انتصاب شما نمی‌شود و بلکه احراز به وسیله فعالیت خود واحد تحقیقاتی انجام می‌گیرد.

البته این نحوه مدیریت بسیار پیچیده‌تر از مدیریت متمرکز می‌باشد. در این مدیریت بیشتر تحریک به عمل و ایجاد انگیزه صورت می‌گیرد. لذا اگر زمینه‌هایی که بستر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را فراهم می‌کنند ایجاد شود، گزینشها خیلی طبیعی‌تر انجام می‌گیرد. بله شما می‌توانید الگوی متمرکز داشته باشید و اعلان بکنید کسانی که واجد

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: اولین حسنی را که الگوی شبکه‌ای دارد این است که در این الگو برای سلب اختیارات تقسیم موضوع نمی‌شود. به عبارت دیگر گاه شما برای سلب اختیارات، تقسیم موضوع می‌کنید و گاه برای تقسیم اختیارات، تقسیم موضوع می‌کنید که این دو نحوه از دسته‌بندی در موضوعات می‌باشد. موضوعاتی که برای سلب اختیارات، دسته‌بندی می‌شوند بریده از نیازمندیها و مطلق ملاحظه می‌شوند. مثلاً می‌گوئید مردم در شکلهای مختلف نیاز به آب دارند و لذا وزارت آب ضرورت دارد و یا مردم به راه احتیاج دارند و لذا وزارت راه نیاز داریم.

۲/۳/۲- هماهنگ سازی فعالیتها از طریق ارائه اطلاعات در

مدیریت شبکه‌ای

در مدیریت شبکه‌ای هماهنگی سازی فعالیتها از طریق ارائه اطلاعات و ایجاد زمینه برای توسعه فعالیت واحدهای مستقل صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر در این شیوه مدیریت افراد هم از نظر سیاسی، هم از نظر فرهنگی و هم از نظر اقتصادی رشد می‌کنند ولی همه زمینه‌هایی که برای آنها درست می‌شود تحت مدیریت شما برای آنها ایجاد می‌شود. یعنی مدیریت و اراده شما در رشد آنها حضور دارد.

۲/۳/۳- عدم دخالت در امور اجرایی سایر مراکز در مدیریت شبکه‌ای به عبارت دیگر مراکز از نظر کلیه خصوصیات که مربوط به اجراء می‌شود وابسته به تصمیم‌گیری شما نمی‌باشند. یعنی هیچ عنصری را نصب و عزل نمی‌کنید ولی هر عنصر می‌داند که اگر وابستگی به شما داشته باشد «قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اش» بالا می‌رود.

صلاحیت می باشند بیایند و عضو بشوند و بعد با بخشنامه
درجه کسانی را که دارای سوابق خاصی می باشند را بالا
ببرید و مثلاً آنها را در فلاستها برای خدمت کردن قرار
بدهید و لکن قطعاً چنین شیوه‌ای برای حوزه درست
نمی باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تعریف اوصاف مقاطع، مراحل و سطوح و ارتباط آنها با نظام عناوین

فهرست

- ۱ - تعریف «پیدایش، تغییرات، تکامل» به پیدایش شناخت، تغییرات شناخت و تکامل شناخت
- ۱/۱ - «مقاطع» بیانگر تغییرات اصولی
- ۱/۲ - ضرورت وجود سه مقطع پیدایش، تغییرات، تکامل برای هر موجود متغیر
- ۱/۳ - خصوصیات جدول الگوی تنظیم برنامه (مجموع سه مقطع، «پیدایش، تغییرات، تکامل»)
- ۱/۳/۱ - جدول الگو معین کننده توان برنامه ریز در طراحی
- ۱/۳/۲ - جدول الگو معین کننده مکانیزم شناخت عملی اجتماعی
- پاورقی - تفاوت نحوه استنتاج در ادراک نظری و ادراک عملی
- ۱/۳/۳ - جدول الگو معین کننده روند پژوهش (روند شناخت)
- ۱/۳/۴ - عمومیت جدول عناوین پیشنهادی نسبت به هر برنامه

- ۵ - ۱/۴ - معنا شدن پیدایش، تغییرات، تکامل در جدول طراحی، به «شناخت طرح، تغییرات شناخت طرح، تکامل شناخت طرح»
- ۵ - ۱/۵ - تفاوت «الگوی تولید برنامه» با «الگوی تخصیص»
- ۶ - ۱/۵/۱ - ملاحظه نشدن ربط برنامه با مبانی فلسفی آن در الگوهای برنامه‌ریزی رایج
- ۶ - ۱/۵/۲ - الگوی تولید طرح گواه اجتماعی واقع شدن تولید شناخت
- ۷ - ۱/۶ - عینی شدن توصیفات در مقطع تغییرات، منشأ تغییر شناخت حاصل شده در مقطع پیدایش
- ۷ - ۱/۶/۱ - اصطکاک یافتن برنامه ذهنی با عینیت، در مقطع تغییرات
- ۸ - ۱/۶/۲ - ملاحظه حضور سایر فاعلها در برابر فعل ما، در مقطع تغییرات
- ۸ - ۲ - کارآمدی و مراحل اصولی شکل‌گیری الگوی تنظیم طرح
- ۸ - ۲/۱ - بدست آمدن جدول زیرساخت از ضرب اوصاف «مقاطع، مراحل، سطوح»
- ۹ - ۲/۲ - بدست آمدن جدول عناوین (الگوی تولید برنامه) متناسب با جدول زیرساخت
- ۹ - ۲/۳ - امکان اداره سازمان مولد برنامه، با الگوی تولید برنامه
- ۱۰ - ۳ - تفاوت معنای «بیرون، درون، ارتباط» در سه مقطع «پیدایش، تغییرات، تکامل»
- ۱۰ - ۳/۱ - «تولی به یک مقطع» و «عدم انفعال» دو نکته لازم به توجه در تعریف «درون، بیرون، ارتباط»
- ۱۰ - ۳/۲ - امکان توجه به مجموعه با سه وصف «بیرون، درون، ارتباط»
- ۱۱ - ۳/۳ - «گرایشها»، بیانگر معنای بیرون در مقطع پیدایش
- ۱۲ - ۳/۴ - تغییرات مجموعه‌ای که شناخت به آن تولی دارد، بیانگر معنای بیرون در مقطع تغییرات
- ۱۲ - ۳/۵ - تفاوت معنای «مراحل تغییر»، «مراحل برنامه» و «درون آینده»
- ۱۴ - ۴ - امکان انتقال سریع به موضوعات اجتماعی از طریق دستیابی به الگوی شناخت اجتماعی
- ۱۵ - ۵ - معنا نمودن «موجود، مطلوب، انتقال» به «شناخت موجود، شناخت مطلوب، شناخت انتقال»
- ۱۶ - ۶ - نظام عناوین نمونه‌ای نظام‌مند از جدول زیرساخت
- ۱۶ - ۶/۱ - برهانی بودن جدول عناوین در صورت اثبات نسبت عناوین به هم و به جدول زیرساخت
- ۱۷ - ۶/۲ - جدول عناوین بیانگر ۲۷ «تشابه نسبی»

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۱۸
اسستاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۱/۷
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۱/۲۴
ویراستار:	برادران محسنی، جمالی	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۱/۲۴
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول

دین اسلام

تاریخ: ۷/۱۱/۷۴

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۱۸

تعریف اوصاف مقاطع، مراحل و سطوح و ارتباط آنها با نظام عناوین

۱- تعریف «پیدایش، تغییرات، تکامل» به پیدایش

شناخت، تغییرات شناخت و تکامل شناخت

۱/۱- «مقاطع» بیانگر تغییرات اصولی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: به نظر ما جدول و نسبتها،

براساس زیرساختی که منزلتهایش را نشان می‌دهد برای

شما محرز شده است لذا از این به بعد باید دقت بکنید که

آیا چیزی از قلم افتاده است یا خیر؟ به عبارت دیگر اولاً:

باید زیرساخت ما زیرساخت کاملی باشد که از ضرب

شدن «پیدایش، تغییرات، تکامل» در «بیرون، درون،

ارتباط» و در «موجود، مطلوب، انتقال» بدست آمده است

و در این زیرساخت هم منزلتها کاملاً تعریف شده است و

ثانیاً: باید عناوینی مناسب در منزلتها قرار داده شود. پس از

این دو کار باید دقت کنیم که آیا واقعاً می‌توان چیزی را به

جدول اضافه یا کم کرد؟ البته این مطلب سر جای خودش

محفوظ می‌باشد که این مجموعه (خاستگاه منطقی)

ضربدر دو مجموعه دیگر یعنی جایگاه موضوعی و پایگاه

ارزشی خواهد شد آن وقت طبیعتاً در یک مجموعه بزرگتر

قرار می‌گیرد. ولی خود این جدولی هم که از ضرب

اوصاف خاستگاه بدست آمد است باید موضوعاً کامل

باشد و باید بتواند موضوع خودش را تمام بکند.

فعلاً در قسمت اول می‌توانیم یک بار برگردیم و در

مفهوم تحلیل روند پژوهش منهای این جدول دقتی بکنیم.

اصل این بازنگری که در این جلسه می‌کنیم برای این

می‌باشد که «جامعیت زیرساخت» برای ما محرز بشود.

یعنی به هر حال ما بایستی بدانیم که آیا تعداد این عناوین

کم و زیاد می‌باشند یا خیر؟ آیا لازم و کافی می‌باشند یا

خیر؟ قاعدتاً این کار باید به وسیله زیرساخت مقیاس انجام

شود و باید با آن کنترل بشود.

بعد از این کار هم باز باید بررسی کنیم که آیا نسبت هر

عنوان به زیرساخت نسبت قابل قبولی هست یا خیر؟ یعنی

آیا می‌توانیم ربط منطقی آن را تعریف بکنیم یا خیر؟

به نظر می‌آید فعلاً با تمثیلی که ذکر شده معنای

فانی بشود بعد از تکامل هم باید تبدیل بشود، یعنی پیدایش دیگری پیدا بکند و حضور منزلتی اش عوض بشود. حال در این قسمت آیا در مبنای تغییر که مربوط به مقطع می باشد و همچنین تغییراتی که در مرحله ها انجام می گیرد، اجمالاً اشکالی می بینید یا خیر؟ یعنی آیا اجمالاً تعاریف مرحله پیدایش، مرحله تغییرات، مرحله تکامل یا حضور نسبی (حضور در نسبت بین ولایت و تولی) برای شما روشن می باشد؟

برادر پروزمند: جمله ای را در باره بازگشت بحث بیان می کنم و بعد وارد این قسمت می شوم. طبیعتاً در سیر بحث ما چند مرحله را مفروض گرفتیم و مذاکرات اجمالی هم در باره آن انجام گرفت ولی در عین حال معطل مشخص شدن جزئیات آن نشدیم و رد شدیم تا مطالب بعداً معلوم بشود اما در این بازگشت نمی دانم که حضرت عالی دنبال روشن نمودن چه مسئله ای هستید؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: البته در این بازگشت سراغ مباحث فلسفی عمیق نمی رویم و بلکه سراغ این می رویم که آیا مفاهیمی را که اینجا گذاشتیم به نظر اجمالی مفاهیم کاملی هستند یا خیر؟

(س): یعنی آیا می خواهیم مطالب بیشتری از دور اول بیان کنیم؟

(ج): بله می خواهیم دقت بکنیم. الان ذهنمان بوسیله تمثیلی که در جدول پیاده کردیم آماده تر می باشد. یعنی معنای سه بخش خیلی روشن تر از روز اول می باشد.

۱/۳ - خصوصیات جدول الگوی تنظیم برنامه (مجموع سه مقطع، پیدایش، تغییرات، تکامل)

(س): در معنای پیدایش، تغییرات و تکامل چندین

پیدایش، تغییرات، تکامل (یعنی اولین تقسیماتی که در مقاطع داریم) واضح شده باشد. بیان کردیم که یک سیر تکاملی را ابتدا باید تقطیع بکنیم که اولین قسمت آن مرحله مقاطع است. تغییرات در مقطع تقریباً به صورت اصولی در موجود پیدا می شوند. مثلاً در تکلیف و پیدایش هرگز نمی توانید کارآمدی نهایی را ببینید، مثل احتمال که در مرحله پیدایش بوجود می آید که این احتمال یک روزی برهان غیر قابل انکار می شود، یعنی خودش احتمالات دیگر را ولایت و سرپرستی می کند. عین اینکه شما می گوئید انسان در مرحله حیات جنینی بگونه ای نیست که بتواند تصمیم گیری اداره جامعه را به دست بگیرد؛ گرچه روح انسانی هم در آن باشد. جنین در ۴ ماهگی تکمیل و روح در آن دمیده می شود و بعضی از احکام بشر را هم دارا می شود مثلاً قتل او جایز نیست ولی حتماً یک دسته از تکالیفها را ندارد. حتی متولد هم که می شود و دوران بچگی اش را می گذراند معظم تکالیف را ندارد. بله اگر بالغ بشود تکالیف زیادی پیدا می کند ولی باز نمی تواند به صرف بلوغ متصرف در امور عالم باشد و بلکه وقتی به دوره تکاملش رسید می تواند متصرف بشود.

۱/۲ - ضرورت وجود سه مقطع پیدایش، تغییرات، تکامل برای

هر موجود متغیر

هر موجودی که تغییر را بپذیرد (که ما در مفاهیم و قوانین و اختیارات هم تغییر را می پذیریم، یعنی می گوئیم ما سوی الله حتماً متغیر، حادث و محتاج به خالق هستیم) حتماً تکامل در آن فرض دارد و هر چه تکامل در آن فرض داشته باشد، هم حدوث و پیدایش و هم تغییرات و هم تکامل را دارا می باشد. البته اگر قرار باشد شیء ای باشد که

مقدورات خود طرح باید در خانه مقدورات (۱/۷) معنا بشود ولی کل جدول بیانگر مقدور خودتان می باشد. چه کسی توانایی ارائه طرح را دارد؟ کسی که بتواند در این ۲۷ خانه حرکت درستی داشته باشد. بنابراین مقدور ما به عنوان توان برنامه ریزی می باشد و نه توان برنامه. موضوع ما به عنوان مثلاً برنامه ریزی برای فعالیتهای پژوهشی، خود یک خانه دارد که این غیر از این است که بگوئیم: موضوع ما تغییر می کند. شما ادراکاتی را که نسبت به برنامه دارید تا آخر کامل می شود.

(س): متعلق پیدایش چه چیزی قرار گرفته است؟

(ج): بفرمائید توان ما، قدرت تحرک یا تکامل دارد و

توان ذهنی ما بالاخره کامل می شود.

۱/۳/۲ - جدول الگو معین کننده مکانیزم شناخت عملی اجتماعی

(س): پیدایش، پیدایش چه چیزی می باشد؟

(ج): بنده به عنوان یک فاعل هستم و می توانم ایجاد

یک احتمال یا نسبت یا برنامه بکنم؛ که این ابداع احتمال را هم می توانم در کوچکترین حد انجام بدهم و هم می توانم در بزرگترین سطح و یک برنامه پیچیده ایجاد بکنم، ولی این قدرت ایجاد من در سه مرحله تغییر می کند. یعنی متغیری که ابتدا باید پیدا بشود و سپس تغییر و تکامل پیدا بکند شناخت خود شما می باشد. به تعبیر دیگر شناخت خود شما در سه مرحله تغییر می کند.

(س): یعنی پیدایش یک احتمال، در طرح ریزی؟

(ج): خیر، یک احتمال می تواند سیری را بگذراند تا

استدلال بشود. شما می توانید برای تکامل شناخت

خودتان نسبت به یک برنامه یا موضوع، مکانیزم معین

کنید. به عبارت دیگر می توانید مکانیزم پیدایش آگاهی را

احتمال مورد توجه بود. آخرین مطلبی که عنوان فرمودید این بود که ما تعریف را به همان تکلیف، تبدیل و تمثیل نزدیک کنیم و بگوئیم که مثلاً تکون طرح، تغییرات طرح که تغییرات طرح همان معنای تبدیل و برخورد این طرح با سایر طرحها...

(ج): نه سایر طرحها بلکه سایر عواملی که موضوعمان

را تغییر می دهند. یعنی کلاً صحبت از این نیست که ما

شخصاً چه کار می کنیم؛ بلکه ما یک توانمندی در

برنامه ریزی داریم که این توانمندی باید برنامه عینی

تحویل بدهد و نه برنامه ذهنی که قابلیت پیاده کردن را

نداشته باشد. بنابراین وقتی ما به شرایط برخورد می کنیم،

معنایش این است که فاعلهای دیگر برای ما شرط

می باشند. یعنی در نظام فاعلیت تنها ما نمی باشیم و بلکه

کفار هم هستند. لذا ما نمی توانیم مطلق گرایی ذهنی داشته

باشیم و بلکه وضعیت تصمیم گیری ما به حضور آنها حد

می خورد. بله ممکن است یک مطلوبی در نظر ما باشد ولی

اگر آن مطلوب بخواهد مطلوب عینی بشود دیگر نمی تواند

به آن صورت ذهنی تعریف بشود. بنابراین باید یک

تغییراتی انجام بگیرد که این تغییرات توسط قوانینی

صورت می گیرد که بعضی از این قوانین از طرف فاعل

محوری و بعضی دیگر از طرف فاعل تصرفی و بعضی دیگر

هم از طرف فاعل تبعی می آیند که همه آنها در نظام ولایت

معین شده است.

۱/۳/۱ - جدول الگو معین کننده توان برنامه ریزی در طراحی

(س): آیا موضوع پیدایش، تغییرات و تکامل، طرح

است یا خود موضوع؟

(ج): قرار شد این برگه توان شما را مشخص کند.

در شکل اجتماعی بیان نمائید.^{۱)}

۱/۳/۳ - جدول الگو معین کننده روند پژوهش (روند شناخت)

(س): آیا برای خود شناسایی موضوع معرفی

نمی‌کنیم؟

(ج): موضوع واحد معین می‌کنید یا مجموعه؟

(س): تا اسم موضوع را می‌آوریم نباید تصور شود که

منظور ما موضوع بسیط می‌باشد و ما می‌خواهیم تنها لوازم

ذات آن را بیان کنیم، بلکه موضوع می‌تواند ناظر به یک

وحدت باشد.

(ج): روند پژوهشی لقبی می‌باشد که خود به خود یک

مجموعه را در درون خودش دارد.

(س): مجموعه آن یک روند پژوهش را دارد.

(ج): احسنست، که یک مقطع آن مثلاً مقطع پیدایش

می‌باشد. لذا باید بگوئیم «پیدایش شناخت طرح» که این

شناخت معنای عامی را باید داشته باشد تا بتوانیم موضوع

آن را برنامه یا تحقیق و یا هر چیزی را که می‌خواهیم

بشناسیم قرار بدهیم. بنابراین شناخت دارای یک روند

می‌باشد و دفعی واقع نمی‌شود.

۱/۳/۴ - عمومیت جدول عناوین پیشنهادی نسبت به هر برنامه

البته در بحث جاری (طرح حوزه) موضوع کار ما

شناخت یک طرح یک برنامه می‌باشد. البته لزوماً همیشه

لازم نیست این شکلی را که در پایان بدست می‌آوریم به

«عناوین منطقی ایمان» هم بدهیم. بله متناظر با این را در

یک سطح عالی برای منطقمان باید معرفی بکنیم.

(س): یعنی این عناوین عمومیت را که دارند...

(ج): در برنامه‌ریزی این عمومیت را دارند البته ممکن

است لزوماً موضوع کار ما برنامه نباشد. ولی هر چیزی که

برنامه باشد این عمومیت را دارد. به عبارت دیگر اگر

بخواهد یک دسته از فعالیتها مجموعه‌ای انجام بگیرد

(گرچه برای تحقیق باشد) حتماً این عمومیت را لازم دارد.

(س): پس می‌فرمائید همیشه شناخت موضوع دارد

ولی ما موضوع آن را معلوم نمی‌کنیم تا عمومیت آن حفظ

بشود.

(ج): یعنی می‌توانید خود شناخت را موضوع مطالعه

قرار بدهید.

(س): وقتی می‌خواهیم شناخت را مطالعه بکنیم

شناخت معلق نمی‌باشد بلکه شناخت چیزی می‌باشد،

۱ - تفاوت نحوه استنتاج در ادراک نظری و ادراک عملی

آنچه که در پیدایش، تغییرات و تکامل در شناخت شناسی واقع می‌شود هرگز

نمی‌توان آن را نسبت به یک موضوع قرار داد، بلکه یک مجموعه امور می‌باشد

که در شناخت شناسی تکامل پیدا می‌کند. بنابراین یک امر بسیط را پیدا نمی‌کنید

که آن امر بسیط لا یتغیر باشد تا بعد بگوئید تکامل پیدا کرده است. هرگاه

موضوعی را تجرید و لا یتغیر و هرگونه تغییر را از نفسش خارج

کردید دیگر برای او تکامل معنا نمی‌شود و در شناخت شناسی

هم فقط می‌توانید «لوازم ذات» برای آن معرفی بکنید. به عبارت

دیگر اگر در شناخت شناسی، یک موضوع یا یک ماهیت بسیط معرفی شود و تنها

لوازم ذات برای آن بیان گردد هرگز مکانیزم تکامل شناخت معرفی نشده است.

فرق بین «ادراک عملی» و «ادراک نظری» هم در همین مطلب می‌باشد. در

ادراک نظری مانعی ندارد که شما یک موضوع را بسیط لحاظ بکنید و تنها لوازم

مختلف و نسبتهای آن را ببینید. ولی در ادراک عملی باید چیزی را که

معرفی می‌کنید یک مجموعه مرتبط به هم باشد که در مراحل

مختلف کامل می‌شود. به تعبیر دیگر شناسایی شما در مراحل

مختلف کامل می‌شود. بنابراین مجموعه شاخصه‌هایی که از خانه اول تا

خانه ۲۷ معرفی کرده‌اید باید شناسایی اجرایی عملی کاملی را به شما تحویل

بدهد. یعنی مکانیزم تکامل شناخت شما نسبت به اجراء این جدول می‌باشد.

بنابراین با توجه به این جدول و دو جدول دیگر کاربردگ بانک اطلاعات

می‌توانید غایت و تعاریف عملی را که اجراء می‌کنید را بیان کنید. به عبارت

دیگر اگر بتوانید مکانیزم و ساختار یک حرکت را ترسیم بکنید (هر چند به نسبت)

می‌توانید منطبق کار خودتان را تعریف کنید و ادعا کنید که نظام منطقی شما ساخته

شده است. بنابراین «پیدایش» را به «پیدایش شناسایی» تعریف

می‌کنیم.

یعنی شناخت تعیین دارد.

(ج): گاهی شناخت به عنوان یک وصف و بدون موضوع اش قابل طرح می باشد، مثل اینکه آهن را گاهی به عنوان یک ابزار (آچار، چاقو و...) مورد مطالعه قرار می دهید که در این صورت شناخت آچار با شناخت چاقو تفاوت دارد و گاهی خود آهن را موضوع شناخت قرار می دهید. یعنی هر چند آهن نسبت به بکارگیری آن در هر یک از افعال باید خصوصیتی را داشته باشد ولی می شود خود آهن را بنفسه موضوع مطالعه قرار داد.

بنابراین صحبت بر سر این است که آیا برای شناخت عینی بنفسه می توان مکانیزم معرفی کرد؟ وقتی می خواهیم عینیت را بشناسیم چکار باید بکنیم؟ به عبارت دیگر وقتی می خواهیم روش بدهیم، باید مکانیزمها مورد توجه قرار بگیرد. لذا گاهی ممکن است روش، روش پیدایش آگاهی نظری محض و گاهی ممکن است روش، روش شناخت یک آگاهی عملی اجرایی و عینی باشد. بنابراین در اینجا تقسیمات برای خود شناخت می باشد هر چند شناخت در اینجا موضوع خاص پیدا می کند و به شناخت طرح فعالیت های یک مجموعه تفسیر می شود.

۱/۴ - معنا شدن پیدایش، تغییرات، تکامل در جدول طراحی به «شناخت طرح، تغییرات شناخت طرح، تکامل شناخت طرح»

(س): پس اگر بخواهیم قید طرح به آن بزیم پیدایش طرح و تغییرات طرح می شود. تغییرات یعنی برخورد این طرح با عوامل دیگری که در این طرح مؤثر می باشند.

(ج): اگر بخواهید قید بزید باید بگوئید: شناخت ما از طرح و نه پیدایش طرح. به عبارت دیگر شناخت ما نسبت به طرح یا پیدایش طرح در شناخت ما، تغییرات طرح در

شناخت ما یا تغییراتی که در شناخت ما نسبت به طرح اجرایی پیدا می شود.

(س): آیا خود طرح در این مرحله (مقطع تغییرات) تغییر می کند یا شناخت ما از آن؟

(ج): در این طرف که می آید حتماً باید تغییر بکند. در مرحله اول یک شناسایی عین احتمال هست ولی در مرحله بعدی که می آید به گونه دیگری خواهد شد. پس اگر قید طراحی به شناخت بزید، سه مقطع آن چنین خواهد بود.

پیدایش شناخت طرح، «تغییرات شناخت طرح»، «تکامل شناخت طرح».

۱/۵ - تفاوت الگوی تولید برنامه، با الگوی «تخصیص»

البته این سه روی هم الگوی تولید شما می شوند و نه الگوی تخصیص، الگوی تخصیص را در یکی از خانه ها باید بررسی کنیم. الگوی برنامه را برخی الگوی ملاحظه کردن عوامل درونزا و برونزا تخصیص دادن نسبت های بین آنها می دانند، یعنی در نظر آنها الگوی تخصیص، الگوی برنامه می باشد ولی به نظر ما الگوی تخصیص با الگوی برنامه زمین تا آسمان فرق دارد. اگر در فضایی که خود تئوریسین حضور ندارد کارشناس بخواهد کار بکند بیچاره می شود. تئوریسین یک «تئوری» یا «فرضیه ای» را متناسب با پیش فرضهای فلسفی خاص، نسبت به جامعه خودش تنظیم می کند، یعنی خود تئوریسین بنفسه دارای یک اعتقاداتی می باشد که نوعاً در جوامع غربی و امثال آن تئوریسینها یهودی و اعتقادات و ادراکات آنها از انسان مادی می باشد که به هیچ کدام از این ادراکات الگوی تخصیص اطلاق می شود.

۱/۵/۱ - ملاحظه شدن ربط برنامه با مبانی فلسفی آن در الگوهای

برنامه ریزی رایج

این نکته، نکته ظریف و قابل تأملی می باشد لذا توضیح بیشتری می دهم. بعضی ها خیال می کنند کارشناسان به آقای هاشمی خیانت کرده اند به اینکه گفتند مثلاً ما اینگونه درست می کنیم و بعد به یک بن بستهایی خوردند. اما به نظر ما این کارشناسان اطلاعاتشان از ابزارها و الگوهایشان تا یک سقفی می باشد. حداکثر می توانند الگویشان را استدلالی بیان کنند و در سأل خود را ارائه دهند، ولی هرگز نمی توانند سراغ فلسفه این الگوها بروند. بله در حد مقاله نوشتن و تحلیل ارائه دادن می توانند فلسفه و زیربنای طرحهای کارشناسی را بررسی کنند ولی این هرگز به معنای وجود یک تئوریسین و یک فیلسوف برنامه نمی باشد. فیلسوف برنامه در جای دیگری نظریه ای را متناسب با عقیده و جامعه خودش و اعتقاداتی که در آنجا بوده تنظیم کرده است و وقتی این کارشناس بخواهد این نظریه را در روابط دولتش بکار بگیرد، نظریه جواب نمی دهد و به بن بست می رسد و این هم دلیل بر خیانت او نمی باشد.

بنابراین الگوی تخصیص الگوی برنامه نمی باشد، همچنان که الگوی سازماندهی نظام مدیریت نمی باشد. به عبارت دیگر به شناسایی برنامه از پیدایش تا تغییرات و تکامل، «مدل تولید برنامه» گفته می شود. در هیچ جای دنیا مرسوم نیست که پایه های فلسفی و فلسفه تکامل را در مدل تولید برنامه بیاورند؛ ولی به نظر ما اگر بخواهد شناسایی هماهنگ انجام بگیرد نمی تواند ریشه در آنجا نداشته باشد.

۱/۵/۲ - الگوی تولید طرح گواه اجتماعی واقع شدن تولید شناخت

پس پیدایش، تغییرات و تکامل مکانیزم شناخت را بیان می دارند. البته این شناخت فردی نمی باشد، یعنی این مکانیزم شناخت نه برای فعالیت فردی و نه برای شناسایی فرد و نه به صورت فردی انجام می گیرد. مکانیزم پیدایش شناخت اجتماعی می باشد، یعنی یک فرهنگ است و تا آخر کار فرهنگ برنامه ریزی را تحویل می دهد. به عبارت دیگر محال است که فردی بتوان این کارها را انجام داد، مثلاً بدست آوردن عوامل تغییر موضوع یا عوامل متغیر موضوع و نمونه برداری کردن از عهده یک فرد بر نمی آید، بلکه یک مجموعه باید این کار را انجام بدهد و یا مثلاً ملاحظه روند گذشته و روند آینده نمی تواند توسط یک فرد صورت بگیرد. اگر همه کارها را بخواهد یک فرد انجام بدهد اولاً عمرش کفاف نمی دهد و ثانیاً اگر هم عمرش کفاف بدهد بدرد نمی خورد زیرا وقتی به یک قسمت می رسد قسمت دیگر آن تغییر کرده است و اصلاً آن احکام بر آن صادق نمی باشد. لذا باید یک مجموعه همزمان روی این مباحث کار بکند تا نتیجه بدهد، یعنی باید روی بحثهای فلسفی و تحقیقات نظری و تحقیقات میدانی گروههای متفاوتی هماهنگ کار بکنند.

به عبارت دیگر اگر شما سازمان برنامه داشته باشید و بخواهند کار بکنند می توانید موضوع کار آنها را دقیقاً مشخص کنید به اینکه هر کدام از این خانه ها را چه معاونت هایی بر عهده بگیرند. البته این جدول را می توانید کوچک کنید ولی باید توجه داشته باشید که به هر مقدار که آن را کوچک کنید ضریب کارآمدی اش را تضعیف می کنید. بله در جامعه ای که اصلاً درون آن برنامه وجود

اجرای و لذا محال است که برنامه اجرایی با صرف مفروضات شما بدست بیاید.

۱/۶/۱ - اصطکاک یافتن برنامه ذهنی با عینیت، در مقطع تغییرات

(س): اجرایی شدن آن در آخر کار می باشد.

(ج): خیر. عینی شدن آن از مقطع تغییرات شروع

می شود. یعنی نمی توان مثلاً روند گذشته را ذهنی معین کنیم. لذا همینکه شما می گوئید باید عیناً مطالعه بکنیم تا

بینیم حوزه چگونه بوده، دیگر موضوع در عینیت می رود،

یعنی یک شواهدی از خارج نیاز دارید که با بدست این

شواهد حتماً نظریات شما نسبت به «شرایط مطلوب» تغییر

می کند، هر چند شما در پیدایش شرایط موجود، شرایط

مطلوبی را تعریف و مطلوبتان را بدون روند آینده بنابر

مبنای فلسفی اتان معین کرده اید. البته در شرایط موجود هم

باز نظری به عینیت داشته اید و اصولاً مطلوبتان را از فلسفه

تکاملتان گرفته اید که در این مطلوب با توجه به عینیت در

مقطع تغییرات تغییراتی ایجاد می شود. لذا به مراحل تغییر

که حاصل روند گذشته و آینده می باشد مراحل تغییر عینی

گفته می شود و نه ذهنی. خلاصه اینکه آن چیزی را که در

نظام فلسفی اثبات می کنید مرتباً در مرحله تطبیق

نسبتهای کم و زیاد می شود.

(س): این مطلب روشن می باشد.

(ج): بعد از این سراغ ضرائب کمی می آید. اصولاً

ضرائب کمی هم در الگوی تخصیص و هم در الگوی

سازماندهی وجود دارد؛ نهایت در الگوی تخصیص

نظر به فعالیت برنامه و در سازماندهی نظر به فعالیت

افراد در خود سازمان دارد. یعنی در الگوی تخصیص

کیفیت تخصیص اجتماعی جامعه و تغییر آن مشخص

نداشته باشد و کار جمعی در آن قاعده مند و هماهنگ

انجام نگرفته باشد و تنها کار فردی انجام گرفته باشد مثل

جامعه روحانیت باید شبیهی برای انجام کار بوجود آورد.

لذا تدریجاً یک حرکت مجموعه ای را نسبت به کل اینجا

بوجود می آوریم تا بعدها شورای مدیریت بتواند یک

معاونت برنامه ریزی قوی پیدا بکند و کارها را انجام بدهد.

۱/۶ - عینی شدن توصیفات در مقطع تغییرات، منشاء تغییر شناخت

حاصل شده در مقطع پیدایش

(س): بنابراین وقتی قید طرح بخود پیدایش شناخت از

طرح، تغییرات شناخت از طرح و تکامل شناخت از طرح

می شود. تغییرات شناخت طرح یعنی چه؟

(ج): یعنی شما به یک پارامترهای عینی می رسید که

باعث تغییر مفروضات نظری شما می شوند.

(س): یعنی منشاء تغییر را می گوئید؟

(ج): به عبارت دیگر شما یک پیش فرضهایی دارید که

مطلق نمی باشند و دقیقاً برابر با عینیت هم نمی باشند بلکه

حتماً عینیت آنها را کم و زیاد می کند و اصلاً محال است

تغییری پیدا نکنند.

(س): هنوز که به عینیت نرسیده ایم مگر تا آخر جدول

بحث در خود تکون طرح نمی باشد؟

(ج): خیر، در مقطع پیدایش یک شناختهایی از طرح

بدست می آید اما در مقطع تغییرات باید یک کارهایی در

عینیت انجام بگیرد. مثلاً برای بدست آوردن عوامل تغییر

موضوع یا متغیر موضوع باید سراغ عینیت رفت و نمی توان

تنها فرضی بحث کرد زیرا اگر بخواهید فرضی بحث کنید

باید استراتژی فرضی هم بنویسید و اگر همه خانه ها ذهنی

باشند در آخر آن باید بنویسید «برنامه مفروض» و نه برنامه

می‌خورند و این حد خوردن و زیورود شدن هم نقص کار شما نمی‌باشد زیرا سیر، سیر تحقق کمالی می‌باشد. یعنی قرار نیست که شما در عالم خیال، خیال کنید یک هدف و یک موضوعی دارید و می‌توانید هر کاری را انجام بدهید. اگر این تغییرات در آن پیدا نشود کار شما ناقص می‌شود. اگر شما به نسبت، حاکم بر نسبت خودتان نشوید مجبورید تبعی عمل بکنید و قدرت کنترل عملکرد خود را نداشته باشید و روزمره کار بکنید. شکی نیست که آرمانها، اعتقاداتها، اخلاصها و ایثارهای درجه یکی در این کشور در سطوح مختلف وجود دارد ولی به قول فرمایش حضرت امام (ره) که فرمودند: اینان هم معتقد به آرمانهای الهی هستند و هم تلاش می‌کنند مع ذلک ابزاری برای هماهنگی تلاشهایشان ندارند و مجبورند از ابزارهای دیگران استفاده کنند که آن ابزارها برای هماهنگ کردن کارشان بدرد نمی‌خورد و مرتباً آنها را به تصمیم‌گیربهای روزمره می‌کشاند.

بنابراین مقطع تغییرات کاملاً روشن شد. پشت سر آن عوامل بیرونی، درونی و ارتباطی (بنابر مبنایی که قبلاً بیان کردیم) در شناخت مؤثر می‌باشند و بعد از این دو قسمت، موجود، مطلوب و انتقال در شناخت مؤثر هستند. اگر ما بخواهیم به همین مقدار بسنده بکنیم یک جدول ۲۷ خانه بدست می‌آید که نظام منزلتهای شما می‌باشند که آن جدول در آخر جلسه سه آورده شده است. البته اگر بخواهید این جدول را تنظیم کنید بهتر است خانه‌ها را نصف کنید و منزلتهای هر خانه را هم مشخص کنید که این منزلتها، زیرساخت عناوین برنامه می‌باشند.

می‌شود و در الگوی سازماندهی کیفیت تخصیص سازمانی و نحوه تغییر سازمان معلوم می‌شود. بنابراین کل عوامل در مقطع تغییرات هر کدام به گونه‌ای شناخت شما را از برنامه تغییر می‌دهند. به عبارت دیگر در مقطع تغییرات برنامه‌ریزی فرضی و ذهنی با عینیت اصطکاک پیدا می‌کند و با آمدن اطلاعات دیگری در دستگاه شما برنامه از ذهنی بودن خارج و متناسب با عینیت می‌شود. وقتی تناسب برنامه با عینیت بدست آمد در بخش تکامل باید تناسبات اجرایی آن مشخص بشود. به عبارت دیگر شناخت شما در مقطع تکامل، شناختی اجرایی می‌باشد.

۱/۶/۲ - ملاحظه حضور سایر فاعلها در برابر فعل ما، در مقطع تغییرات بنابراین در مقطع تغییرات، حضور فاعلهای دیگر برابر فعل شما مطرح می‌شود. به عبارت دیگر وقتی می‌گوئید آن چیزی که ذهنی بود عینی شد، یعنی با فاعلیت کفار، فاعلیت تکوینی و فاعلیت محوری و خلاصه با فاعلیتها برخورد کرده و در نظام فاعلیت آمده است.

مقطع تکامل محل تثبیت آن می‌باشد و منزلت ولایت و تولی پیدا می‌کند.

۲- کارآمدی و مراحل اصولی شکل‌گیری الگوی

تنظیم طرح

۲/۱- بدست آمدن جدول زیرساخت، از ضرب اوصاف «مقاطع، مراحل، سطوح»

یعنی همیشه موجود و مطلوب، آن چیزی را که در انتقال می‌باشد را حد می‌زنند و زیر و رو می‌کنند. به عبارت دیگر آن چیزی را که در مقطع پیدایش پیدا کرده بودید و قرار بود موضوع فعل شما باشد و همچنین هدفی را که معین کرده بودید حتماً در مقطع تغییرات حد

۲/۲- بدست آمدن جدول عناوین (الگوی تولید برنامه) متناسب با

جدول زیرساخت

در مرحله بعد باید متناسب با منزلتهای زیرساخت عناوین برنامه یا شناخت برنامه را مشخص بکنید تا بتوانید برنامه تولید برنامه و یا برنامه شناخت یا مکانیزم شناخت برنامه را ارائه بدهید.

۲/۳- امکان اداره سازمان مولد برنامه، با الگوی تولید برنامه

حال اگر مکانیزم شناخت برنامه را داشته باشیم آیا برنامه را داریم؟ یا اینکه اگر مکانیزم شناخت را داشته باشیم آیا می توانیم سازمانی را بوجود بیاوریم که تولید برنامه بکند؟ آیا می توانیم وظائف معاونت برنامه ریزی هر مجموعه ای را مشخص کنیم به اینکه مثلاً چه کارهایی را باید انجام بدهند تا برنامه از عالی ترین سطح تا نازلترین سطح آن تولید بشود؟

البته باید توجه داشت که این برنامه هرگز به معنای آئین نامه اجرایی نمی باشد. بله در اصطلاح روز مقداری از این کارها را تحت آئین نامه اجرائی و مقداری را هم به عنوان سازمان سازماندهی مطرح و همه را از یکدیگر تفکیک می کنند. یعنی اصلاً موضوعاً الگوی سازماندهی و کنترل عملیات و آئین نامه را در برنامه قرار نمی دهند ولی به نظر ما اگر در برنامه همه اینها را کامل نداشته باشید (ولو اینکه هر قسمتی به اداره ای واگذار شود) قدرت آسیب شناسی نخواهید داشت.

به عبارت دیگر اگر همه اینها کامل در برنامه لحاظ نشوند برنامه متهم به ضعف می شود، در حالی که شاید ضعف برنامه نبوده و ضعف گردش عملیات و یا ضعف نظام سازماندهی بوده باشد. بنابراین همه اینها باید

توسط یک ماشین تولید بشود ولو اینکه هر قسمتی بر عهده یک اداره باشد. مثلاً مدیریت استخدام کشوری برای گردش کار خود یک مدلی دارد که این مدل باید هماهنگ با الگوی تخصیص سازمان برنامه باشد و هر دو از یک جا تغذیه شوند. حال اگر شما مخروط فرهنگی را از بالای سر اینها بردارید و برای هر کدام مدیری با اختیارات تام قرار دهید مثلاً: آقای دکتر محمد رضوی را مسئول سازمان مدیریت استخدام کشوری و آقای روغنی زنجانی را مسئول سازمان برنامه، و به هر کدام هم گفتید که خودتان مدل برنامه سازمانتان را تنظیم کنید، در این صورت نه تنها احتمالاً و بلکه حتماً کارهای این دو سازمان با هم هماهنگ نخواهد شد زیرا در هر سازمان هزاران، هزار تصمیم گرفته می شود و اگر برای هماهنگی اینها تحقیقی خاص صورت نگیرد هماهنگ شدن همه اینها با هم خلاف «قانون احتمالات» می باشد. البته به یک نسبت بسیار ضعیفی می توانند هماهنگ باشند و آن هم بدین خاطر است که در آرمانها مشترک می باشند ولی به میزانی که اختلاف ابزار و اختلاف سلیقه و اختلاف نگرش وجود داشته باشد طبیعتاً سازماندهی یک گونه و برنامه به گونه دیگری خواهد شد. انشاءالله که بحث کاملاً روشن شده باشد.

(س): آیا بهتر نیست همانگونه که از زاویه «پیدایش، تغییرات و تکامل» کلیه عناوین را اجمالاً ملاحظه فرمودید از زاویه «بیرون، درون، ارتباط» و «وجود، مطلوب، انتقال» هم عناوین جدول را ملاحظه کنیم؟

(ج): بله می شود برای آنها یک جلسه تخصیص بدهیم تا به یک نسبت زیرساخت برنامه برای ما تمام بشود.

۳- تفاوت معنای «بیرون، درون، ارتباط» در سه مقطع

«پیدایش، تغییرات، تکامل»

البته یک وقت ما می‌خواهیم ربط آن را با فلسفه متقن بکنیم که جای این مباحث، فعلاً این جلسات نمی‌باشد و باید در بحث معادله مطرح شود.

حال آیا «بیرون، درون و ارتباط» و یا «موجود، مطلوب، انتقال» می‌توانند عین «پیدایش، تغییرات و تکامل» دلیلی برای خودشان داشته باشند یا خیر؟ آیا مراحل را که نسبت به مقاطع بیان شده است قابلیت ضرب در مقاطع را دارند؟ آنچه که یقینی می‌باشد این است که پیدایش، تغییرات و تکامل سه مقطع بودند و اینگونه نبود که پیدایش عام باشد و بتواند تغییرات را پوشاند و یا تغییرات نسبت به تکامل عام باشد و بلکه سه مقطع بودند. یک تعریف بسیار اجمالی از آنها در جلسات قبل شد و تعریف تفصیلی آنها در این جلسه مطرح شد. حال آیا ما می‌توانیم بگوئیم که نسبت «بیرون، درون و ارتباط» به «پیدایش، تغییرات و تکامل» نسبتی می‌باشد که در هر سه به سه معنا جاری می‌باشد؟ با توجه به عناوین هر خانه می‌توان به این مطلب پی برد که هر مقطع درون، بیرون و ارتباط دارد ولی مراحل هر مقطع هم معنایی غیر از مراحل مقاطع دیگر دارد. لذا «بیرون، درون، ارتباط» اگر به پیدایش اضافه بشوند معنایی غیر از بیرون، درون و ارتباطی دارند که به مقطع تغییرات یا تکامل اضافه شده‌اند و هكذا اگر به تغییرات اضافه شوند معنایشان فرق دارد با زمانی که به تکامل اضافه می‌شوند.

به عبارت دیگر شبیه آنچه که در باره زمان و مکان گفتیم اینجا هم می‌گوئیم به اینکه ترکیبات، مکان یک زمان

محسوب می‌شوند که به تغییر موضوع زمانیشان تولی دارند و موضوع زمانی هم حضور ولایتی در این سه عنوان دارد. به عبارت دیگر بگوئیم مفاهیم هم از قبیل انسانها دارای اثر خاصی هستند و لذا بعضی از مفاهیم می‌توانند حاکم باشند و ولایت کند، یعنی معنای مفهوم دوم را هم‌رنگ و متعلق به خودش بکند. بنابراین حتماً مکانیزم شناخت در مرحله پیدایش «درون، بیرون و ارتباط» دارد و در مرحله تغییرات و تکاملش هم بیرون، درون، ارتباط دارد.

۳/۱- «تولی به یک مقطع، و عدم انفصال، دو نکته لازم به توجه در

تعریف «درون، بیرون، ارتباط»

البته در هر رتبه از مفهوم «درون، بیرون و ارتباط» باید به دو نکته دقت داشت.

اولاً: اینکه خود این مفاهیم نباید مفاهیمی بریده از هم ملاحظه بشوند، یعنی بیرون بریده از درون، درون بریده از بیرون و ارتباط بریده از هر دو نداریم، بلکه بیرون، درون و ارتباط متقوم به هم می‌باشند.

ثانیاً: هر سه با هم به منزلت و مقطعی که در آن قرار دارند متولی می‌باشند، یعنی متولی به مقاطع می‌باشند و منزلت آن مقطع بر اینها منزلت ولایتی می‌باشد. البته منزلت مقطع (ولایت مقطع) بر اینها منزلت زمانی می‌باشد و نه مکانی.

۳/۲- امکان توجه به مجموعه با سه وصف «بیرون، درون، ارتباط»

اگر چنین مطلبی ثابت باشد باید ببینیم خود «درون، بیرون، ارتباط» در منطق ما چه جایگاهی را دارند؟ اگر ما به پدیده‌ها بسیط نگاه نکنیم حتماً هر پدیده‌ای دارای سه مجموعه می‌باشد، مجموعه‌ای برونی و مجموعه‌ای

دیگر را شامل می‌شود، یعنی بیرون را، بیرون مکانی بگیریم و بگوئیم که این میکروفون، بیرون دارد و بیرونش یعنی همین شرایطی که بر آن در این لحظه محیط است، این یک معنای دیگری از بیرون می‌شود که طبیعتاً حضرت عالی معنای اول را مد نظر قرار دادید...

(ج): یعنی حتماً در ابتدا معنای عام‌تر را در مفهوم «درون، بیرون، ارتباط» بکار می‌گیریم سپس مفهوم عام به مناسبت بکارگیری آن در سه بخشی که هست، نسبت‌های آن باید عوض بشود، یعنی شما آن مفهومی را که عام بود و می‌توانست به شکلهای متکیف و مختلف باشد، همیشه آن را، عام حفظ نمی‌کنید بلکه می‌گوئید: بیرون کدام بیرون است مثلاً می‌گوئید: در این جدول ۹ جا بیرون بکار رفته است که باید به ۹ معنا باشد. سه تای از آنها باید با «پیدایش» تناسب داشته باشد و ۳ تا از آن با «تغییرات» و سه تای بعدی با تکامل تناسب داشته باشد. بعد باز بین خود آن سه تا هم فرق می‌گذارید، بنابراین ابتدائاً عنوان را به معنای عام بکار می‌گیریم. ولی اینگونه نیست که آن معنایی را که به صورت عام بکار گرفتیم همان معنا را باید در اینجا بکار بگیریم. بلکه متناسب با جایی که در آن قرار می‌گیرد قیودی را به آن می‌زنیم.

(س): با این مطلب اگر قید پیدایش به آن بخورد چه معنایی خواهد داشت؟

(ج): شناختی را که شما دارید یک پیدایشی دارد. به عبارت دیگر دیدی که شما دارید، آن دید حتماً در شناخت شما مؤثر است، «گرایش» شما حتماً در «شناخت» شما مؤثر می‌باشد. هر چیزی را که بخواهید نسبت به آن شناختی داشته باشید گرایش شما نمی‌تواند

درونی و مجموعه‌ای که از نتیجه اینها بدست می‌آید. این مکانیزم نه تنها برای شناسایی بلکه باید به عنوان یک نظام و یک مکانیزم برای پیدایش هر پدیده‌ای بیان شود و اگر چه خود شناسایی هم یک پدیده می‌باشد.

بنابراین پیدایش یک فاعل، حتماً پیدایش و ایجاد یک مجموعه‌ای می‌باشد که در حین ایجاد هم متولی به یک مجموعه دیگر می‌باشد، یعنی برای آن مجموعه ایجاد شده و حتماً نسبت و تقومی هم بین ایجاد این و آن وجود دارد. در تغییرات و تکامل آن فاعل هم باز همین سخن جاری می‌باشد.

(س): بنابراین عناوینی را که بعد ذکر می‌کنیم باید همین معنا را برسانند.

(ج): سراغ عناوین هم می‌رویم، ولی فعلاً بیان می‌کنیم که هر مقطع دارای سه منزلت می‌باشد. یعنی «بیرون، درون و ارتباط» مکانیزم ساختار، منزلت و مراحل گردش یک شناخت در مقاطع سه گانه می‌باشند.

۳/۳- «گرایشها، بیانگر معنای بیرون در مقطع پیدایش

(س): بنابراین توجیه ما در باره تقسیم درون و بیرون این شد که خود موضوع پیدا شد یک مجموعه است، درونش می‌شود «درون پیدایش».

(ج): بیرونش می‌شود شرایط پیدایش آن، یعنی به عبارت دیگر مفاهیمی که اولویت و لائی بر آن دارند.

(س): حالا، ما بیرون را که می‌خواهیم معنا کنیم یک وقت بیرون را علی‌المبنا معنا می‌کنیم یعنی مجموعه‌ای که این موضوع به آن تولی دارد که در این صورت کل منزلت‌های شامل بر این را اعم از تاریخی و غیر تاریخی را دربر می‌گیرد، اما اگر بخواهیم شرایط را مکانی معنا کنیم معنای

در آن تأثیری نداشته باشد.

به عبارت خودمان، نظام فلسفی یا نظام اعتقادات شما، دیدی را به شما می‌دهد، که مسلماً در تعریفتان از کم و در تعریفتان از خود برنامه و فعالیت شما اثر دارد. یعنی مکانیزم شناخت موصوف به وصف‌گرایی است. پایه‌های فلسفی شما، پایه‌های گرایشی مکانیزم شناخت شما می‌باشد. به عبارت دیگر جهت‌داری شناخت اجتماعی از اینجا ناشی می‌شود.

۳/۴- تغییرات مجموعه‌ای که شناخت به ولی دارد، بیانگر معنای

بیرون در مقطع تغییرات

(س): آن وقت «بیرون تغییرات» باید بشود تغییرات مجموعه‌ای که این به آن تولی دارد.

(ج): احسنت! حالا با این دید و نگرشی که دارید چه چیزهایی را مانع دنیا می‌دانید؟ چه چیزهایی را مقدر می‌دانید؟ می‌خواهید بگوئید که روند گذشته چگونه شد؟ مثلاً آیا به ما ظلم شده است یا ما افراط کردیم و به دیگران ظلم کرده‌ایم؟ این قضاوتها بر پایه مکانیزم گرایشی شما مشخص شود. به عبارت دیگر تحلیل تاریخی شما (غیر از فلسفه تکامل شما) از گرایش شما برمی‌آید. مثلاً شما کنار دست یک ملی‌گرا می‌نشینید اصلاً توجه ندارد که طرفداران مصدق اعتنایی به اعتقادات مردم و روحانیت نداشتند، بلکه دائماً در این فکر است که آزادیخواهی، ملیت و این حرفها چطور شد! ^۱

حتماً آن چیزی را هم که در مانع ذکر می‌کنید بایستی معلوم نمائید که چه کسی برای چه چیزی مانع می‌داند؟ در این امورات است که اختلاف برنامه‌ریزیها دقیقاً مشخص می‌شود.

۳/۵- تفاوت معنای «مراحل تغییر»، «مراحل برنامه» و «روند آینده»

من خودم تردیدی که در ذهن دارم این است که آیا بهتر است خانه ۳/۴ (مراحل تغییر) را بجای ۲/۵ (عوامل تغییر موضوع) عوض کنیم یا خانه ۲/۵ را به جای خانه ۳/۴ عوض کنیم. آیا این بهتر است؟ یا اینکه بیایم «استراتژی» را جای «عوامل» ببریم، یعنی ۳/۵ جای ۲/۵ برود و ۳/۴ جای ۳/۵ و ۲/۵ هم جای ۳/۴ بیاید یعنی همچنین تغییری را انجام دهیم، آیا لازم است یا نه؟ برای هر سه احتمال، استدلال، می‌باشد. (دو احتمال را که الان بیان کردیم یکی هم احتمالی است که در جدول ذکر شده است). یعنی ما «مراحل تغییر» را به صورت مشخص «مراحل برنامه» ندانیم، بلکه این طور تصور کنیم که مرحله‌ای که در برنامه است، در اهداف و سیاستها معین می‌شود. شما به صورت کیفی می‌توانید نسبت بین آینده و گذشته را مرحله‌بندی بسیار بزرگ بکنید، یعنی تخمین خود را از مرحله‌بندی برنامه خارج نمائید.

(س): یعنی مرحله‌ای را که موضوع، خارج از تصرف ما

دارد؟

(ج): یعنی ما بگوئیم که یک گذشته و آینده و مرحله‌ای

دارد که تغییر چنین موضوعی (نه به صورتی که خودمان را

۱- ذکر شده که بنده خدایی در تشییع جنازه یک نفر آمده بود زمانی که جنازه را در جایی گذاشته بودند بجای «بسم الله الرحمن الرحیم» گفته بود «بنام ایران!» بالای سر جنازه فاتحه که نخوانده بودند، هیچ! بلکه به عنوان تعریف از او گفته بود «بنام ایران!» بعداً کسی بلند شده بود و گفته بود: بابا این مرده مسلمان بود! «رحم الله من قرأ الفاتحه»!! او که می‌گوید: «بنام ایران»، حکومت را نسبت به ملیت مانع می‌داند و استغفرالله می‌گوید: قوم عرب به ایران هجوم آوردند و عقاید خودشان را به ایرانیان تحمیل کردند! او هنوز خمپازه «اوستا و زند و پازند» را می‌کشد که بر عالم حاکم شود! می‌گوید: ما خودمان اعتقاد و فرهنگ و سابقه تاریخی داشتیم حالا اینها آمده‌اند و چه کارها که نکرده‌اند!

می‌گوئید در دورانی آنها به ابزار فرهنگی مجهز می‌شوند. بعد می‌گوئید در دورانی هم به ابزار اقتصادی مسلط می‌گردند. این سه مرحله را شما می‌توانید معین کنید که مراحل بزرگتر از این به عنوان مرحله برنامه شمرده می‌شود که «استراتژی» نیز می‌تواند از چنین مرحله‌ای بدست بیاید و کاملاً بیرونی نیز می‌باشد.

اگر ما بخواهیم بگوئیم فعالیت پژوهشی مراحل تغییر پژوهش در زمان سلطه شما از نظر سیاسی و فرهنگی و اقتصادی (یعنی منسجم بودن فعالیتهای شما) می‌باشد در آن موقع هم پژوهش حتماً انجام می‌گیرد فعالیتهای پژوهشی دیگری هم دارید ولی حتماً تعاریف دیگری خواهد داشت.

یک وضعیت هم فعلاً دارید که در مرحله اول است می‌توانیم در مرحله اول در کلیات برنامه، اهداف را داشته باشیم که آن را ریز بکنیم و سیاست داشته باشیم و خصوصیات خاصی را برای آن ذکر کنیم.

لذا این احتمال که مراحل تغییر را مراحل تغییر تاریخی بگیریم و تغییرات را در این مراحل به مراحل تغییر و بخش تاریخی و بیرونی بگیریم این قوی‌تر است و ما را مسلط‌تر می‌کند. مثلاً پژوهش در مرحله انسجام فرهنگی و انسجام اقتصادی شکی ندارد که تحقیق و فعالیت تحقیقاتی اجتماعی است و فردی اصلاً نیست و مشکلات فردی را هم کاملاً پشت سر گذاشته‌ایم، ولی خوب برای رسیدن به خود آن مرحله مسلماً باید یک برنامه تغییر در فعالیتی داشته باشیم تا بتوانیم به آنجا برسیم. حالا انشاءالله تعالی تأمل بفرمائید. روی هم رفته به نظر من می‌رسد که این دور دوم را که مرور می‌کنیم، سریعتر جلو می‌رویم و مفاهیم هم

دخالت بدهیم یا خارج بکنیم، به صورت خیلی کلی که در موضوع) به صورت کلی هم قابل طبقه‌بندی می‌باشد. یعنی ولو ما فعالیت بکنیم اما تغییرات ما به میزانی نیست که مراحل تغییر موضوع را زیر و زبر کند.

(س): یعنی به عنوان برنامه ریز و متصرف نیستیم.

(ج): خیر، تصرفات ما در آنجا رنگ کمی دارد. اگر مراحل را بزرگ بگیرد (ولو که تصرف بکنید) می‌گوئیم: این موضوع، به عنوان یک موضوع تاریخی، گذشته و آینده‌ای و مراحل تغییراتی دارد، شما هر کاری را که بتوانید انجام دهید، شق القمر که نمی‌توانید بکنید!

(س): خوب که چه فرقی با روند آینده داشته باشد؟

(ج): روند آینده روندی است که شما نمی‌توانید برای آن مرحله ذکر کنید، مثلاً می‌گوئید آینده روحانیتی که فردگرا باشد، انزوا می‌باشد اما روحانیتی که همه ابعاد را زیر سایه «دین» بداند، وضع آنها وضعی است که با وضع کفار درگیر می‌باشند. حالا برای آنها که روند انزوا ذکر می‌کنید آنها عملاً از سرپرستی دینی مردم کنار می‌روند. (ولو اینکه باقی هم باشند و نگوئیم که حذف می‌شوند بلکه منزوی می‌شوند اما به صورت فرقه‌های منزوی کوچک در خواهند آمد). اما برای آینده عده‌ای که روبروی کفار هستند دوران خاصی معرفی می‌کنید، آن هم بدون اینکه خودتان فعالیت کنید، یعنی فعالیت خود را مطلقاً حذف نمی‌کنید بلکه می‌گوئید: دوران قبل از دسترسی این افراد به انقلاب فرهنگی، ابزار مقابله‌های آنها فقط اخلاص‌ها و ایثارها می‌باشد یعنی منحصرأ با ابزار سیاسی رو در روی دشمن می‌ایستند. نمی‌گوئید که اینها نیست و نآبود می‌شوند بلکه می‌گوئید این یک دوران است. سپس

برنامه ریزی بکنید، یعنی مدل معادله درست کنید برای این کار باید مدل معادله شما منتهی به این شود که تخمینها را چگونه نظام بدهد؟ و شناسائی چگونه پیدا شود؟ به هر حال همه اینها احتمالات است ولی این نظام احتمالات چگونه پیدا می شود؟

گاهی می گوئیم که موضوع برنامه اداره حوزه پس از موضوع برنامه اداره حکومت و موضوع برنامه اداره حکومت اسلامی پس از موضوع اصل جامعه و موضوع جامعه پس از ملاحظه انسان بدست می آید بنابراین فاصله بسیار زیادی است که ما به موضوع حوزه برسیم لذا مجبوریم حذف بکنیم این مدل کوچکی را که برمی داریم، چگونه تخمینها در آن انجام می گیرد.

اما اگر ما موضوع جدول الگو را عوض کنیم و آن را روی مکانیزم شناخت و آگاهی ببریم، آگاهی اجتماعی است و آگاهی اجتماعی مقدم بر انسان شناسی است. بعد از آنجا می توانیم سریع در حوزه بیائیم.

(س): این فرمایش شما صحیح است که وقتی که می خواهیم آگاهی اجتماعی را موضوع قرار دهیم و خود آگاهی اجتماعی نیز در سطوح مختلف می تواند قرار بگیرد، می شود در سطح ۲۷...

(ج): مکانیزم شناخت آن را تمام بکنید، مکانیزم شناخت آن را روی زیربنای آن را تمام بکنید، این تا ۱۹ هزار تا جلو می رود.

(س): صحبت اینجا بود که اگر ما بخواهیم ۱۹ هزار را به ۷۲۹ تبدیل کنیم و ۷۲۹ را به ۲۷ تبدیل کنیم، این نحوه انتخابی که باید از اوصاف داشته باشیم تا مقیاس را کوچک کنیم و در عین حال کامل باشد چیست؟

به ذهن شما نزدیکتر است یعنی مفاهمه راحتتر انجام می گیرد.

۴- امکان انتقال سریع به موضوعات اجتماعی از طریق

دستیابی به الگوی شناخت اجتماعی

(س): این سؤال از دور قبل باقی ماند که اگر بررسی ما در عین کوچک شدن مقیاس آن بخواهد کامل هم باشد چگونه ممکن است؟ یک صحبتی آنجا انجام گرفت که بنا به یک احتمال ما نمی توانیم اوصاف، خاستگاه منطقی را جدا کنیم و بعد در هم ضرب بکنیم و سپس ادعای کمال آن را بنمائیم. یعنی نمی خواهیم الان آنرا موضوع بحث قرار دهیم. بلکه به عنوان یکی از موضوعاتی که از آن عبور کردیم آن را ذکر می کنم.

(ج): اگر مکانیزم آن از مکانیزم های بزرگ باشد مثل مکانیزم شناخت .

(س): که چطور نشود؟

(ج): مثل موضوع آگاهی یا اختیار از موضوعاتی است که ولو یک موضوع است ولی در زیربنای فلسفه شما جای دارد، یعنی پشت سر بحث شما هست، وحدت و کثرت و زمان و مکان می توانید بحث اختیار و آگاهی را بکنید، با اینکه اختیار و آگاهی جزو موضوعاتی است که تفصیلاً باید به آن پردازید، ولی جایگاه فلسفی آن خیلی بلند است در آنجا که باید با حداقل قدر متیقن ها به آن پردازید.

(س): حداقل اوصاف چه باشد، مورد بحث است.

(ج): قدر متیقن بگوئید، نه حداقل، حالا قدر متیقن این است که شما برای فرهنگ اجتماعی هم، باید یک مدلی داشته باشید تا بتوانید خود آن را هدایت کنید و به جلو ببرید، یعنی شما می خواهید برای تحقیقات میدانی

(س): مجبورید از طریق زیرساخت پیگیری کنید و زیرساخت غیر از چیز است و آنچه که در کار برگ زیرساخت تمام شده بنظر می‌رسد که همان مکانیزم شناخت را تا آخر به جلو برده است (شناخت اجتماعی را) که روند پژوهش باشد، از اول تا آخر کار برگ روند پژوهش ۱۹ هزار وصف تحویل می‌دهد.

(س): یک بحثی چند جلسه قبل داشتیم احتمالی را حقیر مطرح کردم که «مقاطع، مراحل، سطوح» را نمی‌شود در هر سه «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» به یک صورت تکرار کنیم، یعنی در واقع یک احتمال کوچک کردن مقیاس، به این صورت بود که ما بگوئیم ۹ وصفی که در کار برگ «مقاطع، مراحل، سطوح» نوشته شده‌اند در هم ضرب بشوند و ۲۷ وصف را تحویل بدهند که ناظر بر کل مجموعه باشد. منظورم این است که لااقل از مباحثی که مانده که باید در جای خودش بحث شود، انتخاب نحوه گزینش اوصاف برای کوچک کردن مقیاس است.

(ج): به عبارت دیگر آیا ما باید بیائیم که مقاطع و این تنها را در هم ضرب بکنیم و بگوئیم مقاطع پیدایش را، مقاطع خاستگاه و جایگاه و ارزش را در هم ابتدا ضرب بکنیم یا اینکه نه، مکانیزم شناخت آن خود موضوعاتش، موضوع شناختی است، اینطوری لازم نیست مثلاً اگر «ولایت، تولی، تصرف» بود که قائل هستیم که ولایت از اعم از موضوع شناخت نه اخص، چگونه باید کار بشود؟ مثلاً عرض می‌کنم که اگر بگوئیم آن تعاریف در هم ضرب می‌شوند، برابر ۳۶۰۰ میلیارد قرار می‌گیرند و ولایت با هشتاد و یک فکر، ولایت مطلقه ربوبیه الهی که مثلاً مسلط بر همه است.

فعلاً آنچه را که می‌خواهم برای شناخت تولید برنامه می‌باشد که اگر سؤالاتی روی خود این موضع باشد.

(س): بنابراین باید ما روی مرور مجدد از دو باره فکر کنیم؟

(ج): نه تعریفات برای شما کاملاً روشن و نکته‌ای برای شما مبهم نمانده باشد.

(س): یعنی دو باره برگردیم روی همین «نظام عناوین و تعریفات آنها را نسبت به همدیگر...»

(ج): بله، تعریفات نسبت به همدیگر و تعریفاتشان نسبت به جدول یک مرتبه دیگر بازنگری شود، الان خود اینها برایتان تمام شده است، یعنی یک مرتبه بیان شده است و می‌دانید که غرض از آنها چیست و تقریباً نسبتها هم گفته شده، بدانیم که دنبال چه چیزی هستیم به دنبال یک نظام تشابه که چه الگویی و زیرساختی می‌تواند آن را تأیید کند، می‌باشیم در این حد نه در حدی که ربط زیرساخت با فلسفه چقدر تمام شده است.

۵- معنا نمودن «موجود، مطلوب، انتقال» به «شناخت موجود، شناخت مطلوب، شناخت انتقال»

(س): آن وقت «موجود، مطلوب، انتقال» را همان «شناسائی موجود، شناسایی مطلوب، شناسائی انتقال» معنا می‌فرمائید

(ج): موجود را خود شناخت می‌گیریم، لقب موجود بودن آن شناخت را ذکر می‌کنیم، باز با حفظ ۹ معنا داشتن آن؛ یک معنا داشت که شناخت مطلوبی را که ما داریم آن نسبت به مطلوب چه چیزی می‌باشد؟ و یکی هم نسبت به موضوع منتقل شونده، صفت انتقال،...

(س): یعنی برای اینکه اینها همزمان بشوند آیا به این

۶- نظام عناوین نمونه‌ای نظام‌مند از جدول زیرساخت

پس از توضیحاتی که راجع به اوصاف اصلی جدول زیرساخت داده شد مطلبی هم راجع به رابطه جدول زیرساخت و جدول عناوین بیان می‌گردد. بحثی قبلاً حضورتان داشتیم و در آن ذکر شد که تمثیل در منطق نظری حتماً دلیل نیست و نمی‌تواند باشد، تمثیل با نمونه در منطق عملی اگر مجموعه کنید و نسبت را تمام کرد حتماً عین دلیل می‌باشد نمی‌تواند دلیل نباشد. آنچه را در اینجا می‌خواهید وجود نسبت می‌باشد، نه یک تک دانه نسبت بریده شده، کل جدول، ۲۷ نسبت به هم متقوم را تحویل می‌دهد. یعنی جدول عناوین نمونه‌ای از زیرساخت یا مثالی از عملکرد زیرساخت می‌باشد.

۶/۱- برهانی بودن جدول عناوین در صورت اثبات نسبت عناوین به هم و به جدول زیرساخت

آنچه در ذیل جدول زیرساخت در عناوین وجود دارد باید از دو نظر مورد توجه قرار گیرد:

۱- «مثال» می‌تواند باشد یا نه؟

۲- آن مثالی را که در اینجا می‌گوئیم با مثالی را که در اینجا می‌گوئیم و با مثالی که در اینجا می‌گوئیم، ربط بین اینها با همدیگر به نحو تمثیلی شباهت دارد، یعنی آیا تمثیلی است که از ۲۷ وجه به هم و به ساختار متقوم است یا خیر؟ اگر تمثیلی شد که به هم و به ساختار، نسبت داشته باشد مثال و نمونه شما تمام است و به «نظام نسبت‌ها» تبدیل می‌شود.

برهان در نظر شما «نظام نسبت‌ها» می‌باشد. نظام نسبت‌ها چه خاصیتی دارد؟ نظام نسبت‌ها بنا به برهان شما باید نتیجه واحد داشته باشد، یعنی نتیجه شباهت‌ها را باید داشته

سه تا هم باید قید شناخت اضافه کنیم؟ منظورم همان بحثی که داشتیم.

(ج): بله باید قید شناخت اضافه شود، به طوری که «شناخت موجود»، «شناخت مطلوب»، «شناخت انتقال»، بشود.

(س): شناخت موجود یعنی وضع موجود و شناخت مطلوب یعنی وضع مطلوب و شناخت انتقال هم یعنی مراحل؟

(ج): یعنی شناسائی ما از موجود یعنی شناخت موجود و شناخت مطلوب یعنی شناسائی ما از مطلوب و شناخت انتقال یعنی شناسائی ما از انتقال. به عبارت دیگری در باره این مطلب که فکر می‌کنید، در باره اینکه مثلاً خود شناخت حوزه، برای شما یک موجودیتی از فعالیتها، برنامه‌ریزی و اطاعت از دستوراتمان یک مطلوبی هم دارد که شما می‌گوئید باید به این صورت آن را بشناسید. این که شناخت حوزه بخواهد از این وضع به وضع دیگر انتقال بشود چه کارهایی باید انجام دهیم؟

(س): این عنوانها برای کنترل همه نظام عناوین مناسب است، و اگر از این زاویه یکبار به اینها نگاهی بکنیم که ما این نوع عنوانی که جلوی ما موجود است، شناسائی موجود را مثل همان کاری که در باره «پیدایش، تغییرات، تکامل» فرمودید اگر روی این طرف هم ملاحظه‌ای بشود فکر می‌کنم برای ملاحظه هماهنگی عناوین مفید می‌باشد.

(ج): یعنی ببینیم که آیا کلمه «موجود، مطلوب، انتقال»

که ما به عنوان وصف منزلتی آنها، آنها را گرفتیم، اینها در این ۹ تایی مقابل آن چگونه جریان پیدا کرده است؟

می‌گوئید: زیرساخت من وسیله هماهنگ‌سازی کارهای عینی من خواهد بود.

(س): پس مثال بدون زیرساخت نمی‌تواند نظام نسبت تحویل بدهد.

(ج): بله، این را هم نمی‌توان بدون بحث «ظرفیت، جهت، عاملیت» (آن بحثهایی که قبلاً شده) بدست آورد. به عبارت دیگر، «تمثیل»، ادراک یک تشابه است، قاعده‌مند شدن آن، آن را قانون می‌کند؛ اگر نتوانید آن را قاعده‌مند نمائید، هیچ چیزی را نمی‌تواند تمام نماید، اصلاً نمی‌تواند کاری انجام دهد. قاعده‌مند کردن آن، این است که بتوانید مشابَهت‌ها را در یک نظام بیاورید. اگر مشابَهت‌ها را در «نظام» آوردید و نظام خودتان را در «جهت» بر پایه فلسفه بردید و تا پایان کار آن را ادامه دادید آن وقت آن، «وسیله هماهنگ کردن نسبت تقریب» و «حاکم شدن بر عینیت و کنترل کردن عینیت» می‌شود. جوهره بحث منطق عمل نیز باید همین باشد.

به خلاف منطق نظر است که شما می‌توانید در عالم ذهن خودتان برای خودتان یک ساختمان بزرگی بسازید که خودتان این طرف و آن طرف آن را نگاه کنید و تحسین نمائید. این غیر از این است که شما کاری را انجام می‌دهید که نسبت تغییر عینی را مرتباً قاعده‌مند و کنترل می‌کنید و در اختیار قرار می‌دهید.

(س): منطق نظر نیز به صورت آزاد نمی‌تواند باشد.

(ج): منطق نظر را اگر شما در جای خودش بحث کنید به این معنا نمی‌تواند خودش را تحویل بدهد، یعنی به عبارت دیگر بر کنترل عینیت نمی‌تواند مشرف باشد.

باشد. نتیجه شباهتها دیگر شباهت نیست.

۶/۲- جدول عناوین بیانگر ۲۷ تشابه نسبتی،

به عبارت دیگر در قانون احتمالات یک مثال ساده‌ای بیاوریم. تشابه اینها در عمل اگر به همدیگر ربط منطقی نداشته باشد، وقتی از ۲۷ نقطه آن را ملاحظه کنید نایستی هماهنگ در بیاید. مثلاً در اولین مرتبه‌ای که سکه‌ای را به بالا می‌اندازید ممکن است که ۵۰ درصد این طرف بیاید، ۵۰ درصد آن طرف بیاید، مرتبه دوم تا مرتبه بیست و هفتم که آن را پرتاب کنید معنا ندارد که به این شکل باشد که هر ۲۷ بار آن، احتمال داشته باشد که ۵۰ درصد آن، این طرف و ۵۰ درصد آن، آن طرف باشد. اگر امتیازبندی نمائیم باید وقتی به ۱۰ مرتبه رسید آن وقت امتیاز آن بسیار ضعیف شود که تشابه پیدا شود. بلکه باید تشابه آن قطع شود، احتمالی یکی یا دو تا یا سه تا از آن می‌تواند داخل این ۲۷ تا بشود.

ولی اگر شما بین این ۲۷ تشابه، نسبتی را بین هر یک از آن ۲۷ تا و خودشان را با مجموعه‌های زیرساخت آن پیدا کردید آن وقت حتماً نتیجه واحد دارد، آن وقت هر حکمی را در باره زیرساخت آن از نظر فلسفی قائل شدید، باید در باره نمونه هم قائل شوید. شاخصه‌های نمونه شما حتماً در جریان تکامل شناخت مرتباً تکمیل‌تر می‌شود ولی «هماهنگی منطقی» آن به وسیله «زیرساخت» حفظ می‌گردد.

اینجا یک مرحله از شناخت داشتید که کامل شد و آنرا اجرا کرده‌اید. در آزمون و خطا شاخصه‌هایی را که داشتید برای هر یک تعاریفی اصلاح شده داشته‌اید. دو باره برگشتید این کار را انجام داده‌اید، هر چه به جلوتر بروید

(س): باید کنترل نظری در آن وجود داشته باشد.

(ج): خودش می تواند خودش را کنترل نماید.

(س): یعنی در آنجا در واقع باید بتوان یک نسبت تأثیر

نظری را برایش تصور کرد؟

(ج): اگر بخواهید چنین چیزی را تصور کنید و پیدایش

منطق نظری را به وسیله منطق عمل بدانید، آن هم مطلب

دیگری است که غیر از کاری است که خود علمای نظری

نسبت به کارشان انجام می دهند.

(س): پس نظرتان در باره ربط زیرساخت یا عناوین

چیست؟

(ج): ربط زیرساخت با عناوین در حد تشابه و

نمونه سازی است یعنی کلاً کارمان نمونه سازی است؛

نمونه آنچه که در آنجا هست در اینجا نیز باید باشد، نمونه

که هست بدین معناست که هر ربطی را که بین خانه ها با

همدیگر ملاحظه می کنیم نمونه همان ربط باید در اینجا

باشد. به عبارت دیگر آنجا یک نظام دارد، اینجا یقینی

است که یک نظام را در اینجا می توانید ببینید، که اگر هر

کدام از آن را بخواهیم جدا کنیم جای آن خالی می ماند. آیا

در این هم می توانیم یک چنین مطلبی را بگوئیم؟ یعنی

اینها به همدیگر یک انسجامی دارند، این کار اولی است که

در فردا باید انجام بگیرد و تمام شود؛ بعد از آن باید بیائیم و

محور معین نمائیم و بگوئیم ما هستیم و وضع حوزه فعلی

که بایستی معلوم شود در چند محور می توانیم فعالیت کنیم

تا زمینه پیدایش اینها را بگذاریم. آنچه که در پایان باید

انجام بگیرد، باید یک معاونت برنامه ای باشد که برای

حوزه برنامه ریزی نماید. برای اینکه به آنجا برسیم الان در

چند محور می توانیم کار کنیم.

والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

جلسہ ۱۹

تاریخ: ۷۴/۱۱/۸

الگوی تنظیم برنامه حوزہ

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

ملاحظہ کنائے تناسب بعض عناوین مقطع پیدایش، با اوصاف اصولی جدول زیر ساخت

فہرست

- ۱ - ضرورت سه وصف «بیرون، درون، ارتباط»
- ۱ - ضرورت سه وصف «موجود، مطلوب، انتقال»
- ۱ - ۲/۱ - ضرورت «انتقال» برای تکامل
- ۲ - ۲/۲ - ضرورت «مطلوب» برای انتقال
- ۲ - ۲/۳ - محدود شدن انتقال به ظرفیت «موجود»
- ۲ - ۳ - ملاحظه نسبت بعض عناوین مقطع پیدایش، با اوصاف اصولی جدول زیر ساخت
- ۳ - ۳/۱ - ملاحظه نسبت «نظام فلسفی» با سه وصف «پیدایش، بیرون، موجود»
- ۳ - ۳/۱/۱ - تعیین ظرفیت شناسایی، با نظام فلسفی بیانگر نسبت آن با وصف «پیدایش»
- ۴ - ۳/۲ - ملاحظه نسبت «فلسفہ تکامل» با سه وصف «پیدایش، بیرون، مطلوب»

- ۲ - ۳/۲/۱- وابستگی «فلسفه تکامل» به «نظام فلسفی»
- ۵ - ۳/۲/۲- حاکمیت فلسفه تکامل بر عمل شناسایی، بیانگر نسبت آن با وصف «بیرون»
- ۵ - ۳/۲/۳- زمینه‌سازی ایجاد آگاهی با فلسفه تکامل، بیانگر نسبت آن با وصف «پیدایش»
- ۶ - ۳/۲/۴- تعیین درخواستهای تکاملی با فلسفه تکامل، بیانگر نسبت آن با وصف «مطلوب»
- ۷ - ۳/۳- ملاحظه نسبت «الگوی ارزیابی» با سه وصف «پیدایش، بیرون، انتقال»
- ۷ - ۳/۳/۱- وابستگی «الگوی ارزیابی» به «فلسفه تکامل»
- ۹ - ۳/۳/۲- وسیله بودن الگوی ارزیابی برای شناسایی، بیانگر نسبت آن با وصف «بیرون»
- ۱۰ - ۳/۳/۳- ابزار انتقال بودن الگوی ارزیابی برای شناسایی، بیانگر نسبت آن با وصف «انتقال»
- ۱۰ - ۳/۳/۴- زمینه بودن الگوی ارزیابی برای ایجاد شناسایی، بیانگر نسبت آن با وصف «پیدایش»
- ۱۱ - ۳/۴- ملاحظه نسبت «نظام توصیف شرایط موجود» با سه وصف «پیدایش، درون، موجود»
- ۱۱ - ۳/۴/۱- درونی بودن نظام توصیف شرایط موجود نسبت به نظام فلسفی، بیانگر نسبت آن با وصف «درون»
- ۱۱ - ۳/۴/۲- تفاوت «نظام توصیف شرایط» و «توصیف شرایط»
- ۱۳ - ۳/۴/۳- تعیین ظرفیت شناسایی شرایط موجود، در نظام توصیف شرایط بیانگر نسبت آن با وصف «موجود»
- ۱۴ - تغییر مفهوم اوصاف زیرساخت متناسب با جایگاه هر وصف

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۱۹
اسستاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۱/۸
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۱/۲۸
ویراستار:	برادران محسنی، جمالی	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۱/۲۸
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۸/۱۱/۲۴

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۱۹

ملاحظه تناسب بعض عناوین مقطع پیدایش، با اوصاف اصولی جدول زیوساخت

۱- ضرورت سه وصف «بیرون، درون، ارتباط»

می باشد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در جلسه قبل سه مقطع «پیدایش، تغییرات و تکامل» نسبت به شناخت مطرح شد. البته این سه مقطع، در خاستگاه مطرح می شود و این خاستگاه هم می تواند خاستگاه شناخت شما باشد و یا خاستگاه هر موجود و پدیده ای که به عنوان فاعل در نظام ولایت مطرح می شود. به عبارت دیگر پیدایش فاعل در نظام ولایت «پیدایش، تغییرات و تکامل» دارد که بعد از طرح این مقاطع باید بیرون، درون و ارتباط هر یک از این مقاطع مورد بررسی قرار بگیرد که در جلسه قبل اجمالاً این مطلب را هم بیان کردیم. یعنی در حقیقت توسط «پیدایش، تغییرات و تکامل» نظام به صورت بسیار ساده بیان می شود که دقیقتر شدن آن به این است که مفهوم بیرون درون و ارتباط هر یک از این مقاطع هم طرح بشود؛ البته با حفظ دقتی که قبلاً در مفهوم درون، بیرون و ارتباط نسبت به این مفاهیم انجام گرفته است. یعنی نباید بیرون بریده از درون و درون بریده از بیرون و ارتباط بریده از هر دو فرض شود که در جای خودش این بحث هم محفوظ

۲- ضرورت سه وصف «موجود، مطلوب، انتقال»

۲/۱- ضرورت «انتقال» برای تکامل

حال آیا مفاهیم «موجود، مطلوب و انتقال» را هم ما می توانیم در جدول بینیم یا خیر؟ و اگر می توانیم بینیم ربط آنها همین ربطی می باشد که الان در جدول است؟ در سیر تغییر از پیدایش تا تغییرات و تکامل برای ما این مطلب واضح می باشد که باید انتقالی انجام بگیرد یعنی نمی شود انتقالی نباشد، و از پیدایش به تغییرات و از تغییرات به تکامل برویم. از خود این «توالی مفاهیمی» که برای سه مقطع ذکر می کنیم (سه مقطعی که خصوصیات آنها با همدیگر مختلف می باشد) مفهوم نقل بدست می آید؛ البته نه نقل بریده بلکه نقلی که متناسب با توسعه نظام ولایت باشد.

باز خود این نقل هم مانند وحدت و کثرت انتزاعی نمی باشد و از این بالاتر اینکه انتقال زمانی و انتقال مکانی بریده از هم نمی باشند. همانگونه که در ۹ انتقالی که در جدول داریم هر دو مفهوم مکان و زمان و نسبت بین زمان و

مکان مطرح می‌باشد.
 ۲/۲- ضرورت «مطلوب» برای انتقال
 فعلاً خارج از بحث ما می‌باشد. بنابراین ما یک «موجود»
 مطلوب و انتقالی» داریم که باید در همه این مراحل،
 ظرفیتی که طلب را محدود می‌کند مشخص باشد زیرا
 طلب نمی‌تواند فوق ظرفیت موجود باشد. همچنین
 مطلوب و موجود روی هم باید یک نسبتی بین آنها باشد که
 آن نسبت قدرت انتقال و جریان تکامل را نتیجه بدهد.

برادر پیروزمند: قدرت انتقال یا خود انتقال را؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مفهوم وصف انتقال را به ۹
 خصوصیت، متناسب با هر منزلتی نتیجه می‌دهد. مثلاً
 زمانی خود انتقال و زمانی ابزار انتقال را بر حسب
 خصوصیاتی که خواهیم گفت نتیجه می‌دهد.

۳- ملاحظه نسبت بعض عناوین مقطع پیدایش، با اوصاف

اصولی جدول زیر ساخت

حال در این ناظر بودن اوصاف نسبت به همدیگر در
 جدولهایی که قبل از جدول نظام تعریف مطرح می‌شود
 (یعنی قبل از بردن آنها در موازنه و نظامی که وزن هر کدام
 از آنها معین و کارآمدی آنها تعریف کمی می‌شود) باید
 بتوانیم نسبتهای اوصاف ستون عمودی و افقی را ملاحظه
 کنیم زیرا با تغییر نسبتها معانی تغییر می‌کنند. مثلاً اگر
 «مطلوب» در کنار «بیرونی» و «پیدایش» آورده شود یک
 معنا و اگر در کنار تغییرات و بیرونی آورده شود معنایی
 دیگر خواهد داشت.

به عبارت دیگر در نسبت بین سطر و ستون «ترکیب
 مفاهیم» صورت می‌گیرد که این ترکیب قدرت سنجش
 و تطبیق را نسبتاً بالا می‌برد.

به تعبیر دیگر فرق است بین اینکه بخواهیم این اوصاف
 را در یک خط بنویسیم که در این صورت کمتر می‌توانیم

اگر بخواهیم مطلب را دقیقتر بیان کنیم باید بگوئیم: در
 تکامل، فاعلیت فاعلها متقوم می‌باشند و تکامل یک طرفه
 انجام نمی‌گیرد و لذا حتماً وضعیت مطلوب داریم. انتقال،
 به طلب فاعلها ربط دارد و مفهوم طلب در انتقال حضور
 دارد. یعنی حرکت زمانی فاعلها به طرف بالاتر موجب
 توسعه منزلت خلافت برای آنها می‌شود. به عبارت دیگر
 انتقال مسبوق به طلب می‌باشد و اگر مسبوق به طلب شد
 حتماً باید در آن صفتی بنام مطلوب ذکر بشود. مطلوب ما
 حرکت زمانی را منزلت نشان می‌دهد زیرا زمان را به حرکت
 پائین به طرف بالا معنا کرده‌ایم.

۲/۳- محدود شدن انتقال به ظرفیت «موجود»

برای انتقال در منزلت خلافت نزدیکتر و قرب بیشتر
 حتماً این طلب محدود به ظرفیت موجود یعنی اعطا مولی
 می‌باشد. یعنی نمی‌تواند بالاتر از ظرفیت موجودش طلب
 داشته باشد و لذا مجبور است که در محدوده موجودیش
 (یعنی حرکت مکانی عنایت مولی به پائین‌تر) طلب داشته
 باشد.

بنابراین در تکامل، اعطا مولی «موجود» و
 درخواست و تولی عبد «مطلوب» و «انتقال» نسبت بین
 اعطا مولی و طلب عبد می‌باشد.

بنابراین این مطلبی را که نسبت به «ولایت، تولی و
 تصرف» در زیر بنای فلسفی مطرح می‌شود، حتماً باید آن
 را متناسب با بحث، تطبیق به شاخصه و عینیت کنیم. البته
 هر چند از این مطلب به شکل دیگر در پایگاه صحبت
 می‌کنیم ولی اینکه پایگاه چکاره است و چگونه می‌باشد،

که بتوانیم نسبت را هم در این عناوین ملاحظه کنیم نظام مفاهیم ما شکل می‌گیرد. البته باید توجه داشت که هرگز ما نمی‌توانیم برای عناوین بریده از سطر و ستون و یا بریده از بعضی از عناوین سطر و ستون معنایی تکمیلی تحویل بدهیم ولی در عین حال با یک نسبت تقریب می‌توانیم از آن بحث بکنیم.

۳/۱- ملاحظه نسبت «نظام فلسفی» با سه وصف «پیدایش»

بیرون، موجود»

۳/۱/۱- تعیین «ظرفیت شناسایی» با نظام فلسفی بیانگر

نسبت آن با وصف «پیدایش»

حال آیا نظام فلسفی، ظرفیت شناسایی و گرایش اعتقادی ما را می‌تواند معلوم بکند؟ به نظر ما ظرفیت حساسیتهای فاعلی که می‌خواهد شناسایی بکند یا فاعلهایی که می‌خواهند شناسایی بکنند بوسیله کیفیت فلسفی تعریف می‌شود مثلاً قرار است ۳۴۳ محقق در یک نظامی قرار بگیرند (فعالاً بر حسب نظام موازنه نفرها را کمی بیان می‌کنیم) و هر چند نفر از آنها با هم در یک موضوعی کار بکنند و یک نتیجه و شناختی را ارائه بدهند در این صورت گرایشهای اعتقادی و ظرفیتهای روحی آنها به وسیله نظام فلسفی تعریف می‌شود. یعنی قبل از آمدن آنها در نسبیتهای خاص (که در این نسبت متکیف می‌شوند و در آن کیفیت برای فعالیت ابزاردار می‌گردند) نمی‌شود آنها را در نظام فاعلیتهای شناسایی کرد؛ بلکه بررسی توان تحقیقاتی و توان ظرفیت شناختی آنها (البته اگر بخواهیم در باره شناخت شناسی آنها بحث بکنیم) باید بر پایه فلسفی صورت بگیرد. بنابراین در اولین خانه هم پیدایش و هم موجود ملاحظه شده است و هم بیرونی از موضوع

آنها را نسبت به یکدیگر بسنجیم و بین اینکه این اوصاف را در یک صفحه و به صورت سطر و ستون بنویسیم که در این صورت می‌توانیم تفاوت‌های مفاهیم و باصطلاح خودمان «مابه‌الختلاف و مابه‌الاشتراک» آنها را ملاحظه کنیم و نتیجه‌اش هم این می‌شود که یک مقدار نسبت تقریب برای ما پیدا می‌شود. خلاصه اینکه هدف ما از این کار این است که از این اوصاف یک نظامی بدست بیاوریم تا در آینده بتوانیم آنها را در جدول موازنه ببریم.

بنابراین یک جدول زیرساختی داریم که از ضرب عناوین «پیدایش، تغییرات و تکامل» در «بیرون، درون و ارتباط» و «موجود، مطلوب، انتقال» بدست آمده است که متناسب با آن زیرساخت باید مفاهیم و عناوینی را مشخص کنیم.

حال آیا می‌توانیم ربط این عناوین بدست آمده را با سطر و ستون ملاحظه کنیم؟ برای این کار باید یکبار دیگر سیری تطبیقی روی جدول داشته باشیم. اگر سوالی هست بفرمائید.

(س): اگر دنباله همین مطلبی را که فرمودید توضیح بدهید فکر می‌کنم برای مرور مجدد کافی باشد یعنی ما باید بتوانیم مثلاً بررسی کنیم که چگونه ۹ عنوان در خانه‌های موجود توانسته‌اند معرف موجود باشند؟ یا مثلاً عوامل تغییر موضوع چه ربطی به مطلوب دارد؟ یا الگوی تخصیص و الگوی سازماندهی چه ربطی به مطلوب دارد؟ یعنی اگر بتوانیم یک مرتبه هم از این زاویه جدول را ملاحظه بکنیم، انسجام آن بیشتر ملاحظه شده است.

(ج): یعنی عناوین را یک بار ستونی و یک بار هم از زاویه نسبت بین سطر و ستون ملاحظه کنیم که در صورتی

فعالیت می‌باشد.

(س): وجود خصوصیت موجود در نظام فلسفی

چگونه شد؟

(ج): مطلوب می‌تواند در این ظرفیت موجود واقع

بشود. یعنی مطلوب محدود به ظرفیت موجود و یا طلب

محدود به ظرفیت می‌باشد. به عبارت دیگر در آینده

خواهیم گفت که کارآمدی محدود به طلب و طلب هم

محدود به موجودیت موجود می‌باشد، مثلاً نمی‌شود

وضعیت موجود شما وضعیت موجود سند ۴۱۵ باشد و

مطلوب شما، مطلوب ظرفیت مثلاً سند ۲۰۰۰ باشد. حتماً

در روند تکاملی، طلب شما محدود به ظرفیت موجود شما

می‌باشد. به عبارت دیگر حالات روحی و سعه‌آنهايي که

گرایش دارند متناسب با منزلت تکامل و منزلت ولایت و

تولی شما می‌باشد. یعنی باید بررسی کنید که آنها متعلق به

چه دوره‌ای می‌باشند اگر متعلق به دوره موسی بن عمران

علیه السلام می‌باشند دیگر معنا ندارد طلب این دوره را

داشته باشند.

بنابراین گرایشها، پایه‌های فلسفی را نشان می‌دهند، لذا

ما در مطالعه و شناخت‌شناسی باید بررسی کنیم که

پایه‌های فلسفی محدود به چه حدی می‌باشند؟ به عبارت

دیگر نقش حد اولیه را از چند جهت باید ملاحظه کنیم

یکی از نظر عملی، به اینکه مکانیزم شناخت و تکامل

شناخت و پیدایش معرفتی شما نسبت به یک فعالیت

محدود به یک ظرفیتی می‌باشد. البته گاهی اوقات شما

می‌خواهید با این مکانیزم شناخت‌شناسی دیگری را کنترل

بکنید که در این صورت باز هم توان شما محدود به حدود

اولیه قدرت شما می‌باشد. بنابراین در نظام فلسفی حد

اولیه عمل یا قدرت و ظرفیت خودتان مشخص

می‌شود. البته اگر بخواهید دیگری را بشناسید دیگر کاری

به قدرت عمل ندارید و بلکه به فهم او کار دارید که در این

صورت هم همان شخص دارای یک حد اولیه‌ای می‌باشد.

یعنی باید بررسی کنید که این آقایان چگونه برخورد به این

مطالب می‌کنند؟

برادر محسنی: این توضیح برون آن می‌باشد؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: برون فعالیت تحقیقاتی و

برون مکانیزم شناخت شما می‌باشد؛ یعنی شناخت

محدود به ظرفیتش می‌باشد. به عبارت دیگر طلب درون

این ظرفیت واقع می‌شود و نمی‌شود بالای این ظرفیت

واقع بشود. یعنی مکانیزم شناخت که قرار است کامل شود

و در یک فعل تصرف بکند محدود به ظرفیت موجودش

می‌باشد.

۳/۲- ملاحظه نسبت «فلسفه تکامل» با سه وصف «پیدایش،

بیرون، مطلوب»

۳/۲/۱- وابستگی «فلسفه تکامل» به «نظام فلسفی»

حال درونی این نظام فلسفی چه چیزی واقع شده

است؟ یعنی اگر بخواهیم ستونی نگاه بکنیم آیا طلب آن و

درونی نظام فلسفی، فلسفه تکامل می‌شود؟ می‌گوئیم:

براساس همان فلسفه‌ای که وحدت، کثرت، زمان و مکان،

اختیار و آگاهی را تفسیر می‌کنید تفسیر از کمال را هم ارائه

می‌دهید. لذا هر کس برای زمان تعریف داشته باشد یقیناً

برای تکامل هم تعریف دارد و همچنین نمی‌تواند «تکامل

اجتماعی و تکامل تاریخی» را بر پایه دیگری تعریف بکند.

به تعبیر دیگر بر پایه تعریفی که از زمان و مکان، اختیار،

وحدت و کثرت دارید می‌توانید فلسفه تکامل یا تکامل

ذهنیت شخصی باید زمینه‌ای را داشته باشد تا بتواند چنین کار یا تطرق احتمالی را انجام بدهد. الان ما در خدمت شما در ابداع احتمال محض شده‌ایم، در اینجا متناسب با منزلت درگیریمان با کفر این احتمالات پیدا می‌شود. اگر شما بخواهید مقابل فرهنگ مادی بایستید و هیچگونه سازشکاری را نپذیرید و معنای تقوای فرهنگی در نظر شما «عدم اعتماد به کفار در کلیه سطوح»^۱ باشد، درگیری فکری متناسب با این سطح برای شما پیدا می‌شود. یعنی متناسب با موضوعی که شما برای موضوعگیری انتخاب می‌کنید اشتغال ذهنی و تطرق احتمالاتتان شروع به فعالیت می‌کند.^۲

بنابراین اگر شما موضوع ذهنتان را موضوع بزرگی قرار بدهید پیرامون همان، تطرق احتمالات پیدا می‌شود و پیرامون همان موضوع التفات به مطالبی پیدا می‌کنید و اگر موضع ذهنتان را یک موضوع کوچکی قرار بدهید و نسبت به مطالب بالاتر در غفلت بسر ببرید طبیعی است که برای شما نسبت به آن مطالب تطرق احتمالات حاصل

تاریخی را تعریف بکنید؛ به اینکه چگونه تاریخ اجتماعی کامل می‌شود و علت تکامل جامعه چیست؟

۳/۲/۲- حاکمیت فلسفه تکامل بر عمل شناسایی بیانگر نسبت آن با وصف «بیرون»

به نظر ما علت تکامل جامعه در مطلوب بیرونی قرار دارد، یعنی فلسفه تکامل غیر از فعل شناسایی که او دارد و کامل می‌شود، می‌باشد. البته این تفاوت بدین معنا نیست که فلسفه تکامل در عملی که شما انجام می‌دهید حضور نداشته باشد و به عنوان یک اصل تمام شده بر فعلتان حاکم نباشد. به عبارت دیگر با تعریفی که از تکامل ارائه می‌دهید قدرت ارزیابی پیدا می‌کنید به اینکه می‌توانید بگوئید وضع موجود چقدر خوب و چقدر بد می‌باشد؟ انسان نمی‌شود نسبت به کمال سخنی نداشته باشد ولی ارزیابی بکند. در ارزیابی و ارزش‌یابی باید بتوانید بگوئید چقدر واجد و چقدر فاقد می‌باشید؟ چه چیزهایی را کم و کاست داریم و چه دارایی‌هایی را داریم؟ لذا تا ارزش کمالی قیمت امور دست شما نباشد نمی‌توانید ارزش‌یابی کنید.

۳/۲/۳- زمینه‌سازی ایجاد آگاهی با فلسفه تکامل، بیانگر نسبت آن

با وصف «پیدایش»

برادر پیروزمند: خصوصیت بیرونی فلسفه تکامل، یعنی نسبتش با بیرونی بودنش معلوم شد اما نسبتش به پیدایش چیست؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: نسبتش به پیدایش این است که کلاً عناوین مقطع پیدایش به منزله «زمینه» هستند مخصوصاً قسمت آخری که می‌رسیم. یعنی آیا در پیدایش یک آگاهی، اینها حضور دارند یا خیر؟ مثلاً می‌گوئید برای پیدایش یک آگاهی حالت تفکر شخص دخالت دارد.

۱- همه چیز کافر نجس می‌باشد، اینگونه نیست که تنها جسمش نجس باشد و فکرش طاهر و بالاتر اینکه مطهر باشد و بخواهد یک فساد را از بین ببرد. زیرا فکرش انعکاس حالاتش می‌باشد و مفروض هم این است که او حالت طغیان و استکبار بر خدا دارد و نسبت به طاعت الله مستکبر می‌باشد. لذا کافر هم جسمش و هم فکرش نجس می‌باشد.

۲- حدود ۱۲ سال قبل به یکی از علماء اخلاق رسیدم و ابراز خستگی کردم و گفتم: گاهی به من فشار می‌آید و خسته می‌شوم. ایشان گفتند: چرا خسته می‌شوی؟ مگر چکار می‌کنی؟ گفتم انشاءالله می‌خواهم برنامه پیاده کردن اسلام را پیگیری کنیم. گفتند: اگر دعوای شما با بچه‌ها سر نخودچی و کشمش بود باید انتظار داشته باشی که بچگانه با شما دعوا بکنند. ولی وقتی سراغ این می‌روی که یک چنین چیزهایی را عوض بکنی باید انتظار فشارهای بزرگ را داشته باشی! سپس اشاره به روایاتی کردند که در مورد خواندن لا حول ولا قوة الا بالله در مشکلات می‌باشد.

نخواهد شد.

از ایندو می‌گذریم و سراغ فلسفه تکامل می‌آئیم. تعریفی را که از تکامل اجتماعی در فلسفه تکامل دارید در شناخت‌شناسی و در مکانیزم شناخت شما حضور بیرونی دارد. یعنی چه بخواهید شناسایی شخص دیگری را بشناسید (که شناخت‌شناسی بشود، مثلاً بگوئید: توان این چقدر می‌باشد) و چه بخواهید برای شناسایی، «روش» ارائه نمائید و چه اینکه خود شما جریان مکانیزم شناخت را نسبت به یک چیزی داشته باشید، در همه اینها تعریف از تکامل اجتماعی حضور دارد.

٣/٢/٤- تعیین درخواستهای تکاملی با فلسفه تکامل، بیانگر نسبت آن با وصف «مطلوب»

(س): خوب در این صورت نسبت آن با مطلوب

چیست؟

(ج): خوب عنایت بفرمائید. فرق فلسفه تکامل با آن

فلسفه‌ای که پایه‌های تکامل را تمام می‌کرد (نظام فلسفی) چیست؟

در نظام فلسفی بحث زمان و مکان کمال طرح می‌شود ولی موضوع بحث در کمال نمی‌باشد بلکه موجودیت عوامل مختلفی مثل نسبت بین وحدت و کثرت، تعاریف، نسبت بین زمان و مکان و نسبت بین اختیار و آگاهی می‌باشد ولیکن زمانی که در تکامل می‌آئید آن چیزی را که درشت می‌کنید حاصل و راندمان کار قبلی خودتان را ملاحظه می‌نمائید که کمال چگونه می‌باشد، اینکه اصل طلب چگونه انجام می‌گیرد، وضعیت طلب و تکامل حد اولیه‌اش در اینجا می‌باشد. هر چند خود این به حد فلسفی موجود تعریف می‌شود. برای چه این امر لازم می‌باشد؟

برای اینکه قرار شد که ما مثلاً مجموعه‌ای از افراد را داشته باشیم که بخواهند کار بکنند در این صورت نمی‌توانیم صرفاً طلب خودمان را ذکر نمائیم بلکه بایستی باید موضوع طلب را بحث کنیم که طلب تکاملی چگونه انجام می‌گیرد؟

به عبارت دیگر چه جامعه‌ای که به وسیله یک برنامه، موضوع تصرف شما قرار بگیرد و چه مجموعه افرادی که خودشان بخواهند برنامه‌ریزی نمایند و چه سازمانی که بخواهد آن را اجرا نمایند، برای آنها بایستی «نسبت کمال و طلب»، معین گردد. به عبارت دیگر باید معنای تکامل و تصرف معلوم شود، و معلوم گردد که «درخواستهای تکاملی» یعنی چه؟ اگر نسبت تکامل به درخواستها معلوم نشود، ابدأ «انتقالها» معلوم نخواهد شد.

بعدها خواهیم گفت که درخواست در یک مرحله (نظام نیازمندیها) متشکل شده خودش را نشان می‌دهد و معنای «نیازمندی» را بیان می‌کند. درخواست و طلب یعنی تقاضا، ولی در یک شکل دیگرش می‌خواهد خود آن طلب را به ابزار و ظرفیتش تعریف بکند، می‌گوید این جامعه در این سطح، بیشتر طلب ندارد؛ شما نمی‌توانید در باره آن ذهنی قضاوت بکنید.

مثلاً شما مطلوبی را دارید (که در مکانیزم شناخت، به شناسایی و ممحض شدن شما روی یک موضوع، بیان گردید) اگر ربط این مطلوب به عینیت بریده باشد و طلب شما با طلب اجتماعی خیلی فاصله داشته باشد (فرضاً طلب اجتماعی تعمیر یا حفظ باشد ولی طلب شما بالندگی باشد) در این صورت چگونه می‌خواهید فاصله بین این دو مطلوب را پر نمائید؟ طبیعی است که با شما

مقابله خواهد شد!

در پیدایش یک شناخت حتماً طلب تکاملی وجود دارد ولی باید طلب تکاملی را طرح کرده و بگوئید وضع جامعه، وضع قدرت و وضع سازمان آن چگونه می باشد؟ یعنی کلیه خصوصیات آن را طرح نمائید، به عبارت دیگر اگر بخواهیم به یک تعبیر، آنرا بین فرهنگ، سیاست و اقتصاد تقسیم بکنیم شما باید بتوانید آن را جاری نمائید که بعداً به آن می رسید.

در اینجا ما چند امر داریم، یکی تأثیر فلسفه تکامل در پیدایش شناسایی شما نسبت به فعل یا فعالیت که «شناسایی بزنامه» شما می شود؛ نسبت به جامعه، موضوعی که این برنامه در آن اجرا می شود؛ نسبت به عناوینی که بعداً آنها را در مراحل مختلف ذکر می کنیم. این تکامل به طلب هم نسبتی دارد.

در حقیقت فلسفه تکامل بایستی فلسفه طلب شما را هم ذکر کند هم برای طلب جامعه و هم برای طلب شما حتی در خود موضوع شناخت شناسی، فلسفه تکامل بایستی خود موضوع شناخت شناسی را نیز پوشاند یعنی بایستی دیگران توانایی مطالعه ذهنیت شما را داشته باشند.

(س): یعنی معلوم بشود که چرا این طلبها را دارید؟

(ج): شناسایی، پیدایش کیفیت و قرار گرفتن در یک نسبیّت می باشد که این حتماً رهین فلسفه تکامل است.

(س): می خواهم ببینم صبغه مطلوب بودنش به چه

چیزی می باشد؟

(ج): اگر نظام فاعلیت کار بکند، نسبت تکامل از طلب

قطع نمی باشد پس باید بتواند این خصوصیت طلبی تکامل

را هم برای پیدایش آگاهی و هم برای پیدایش تصرفات (یعنی ولایت شما برای اینکه می خواهید وضع به گونه دیگری و به نحو بهتر و کاملتری گردد را) بیان نماید.

(س): همانکه فرمودید، در خواستهای تکامل را معلوم می کند.

(ج): کل درخواستهای تکاملی چه در خود علم، چه در تصرفاتی که به وسیله این علم واقع می شود بر پایه فلسفه تکامل تعیین می شود.

(س): طبیعتاً درخواست تکامل صبغه مطلوبیت دارد، یعنی درخواستهایی که برای تکامل است.

(ج): بله، به عبارت دیگر، مطلوبیت را باز به معنای یک وصف می گیریم مثل وصف انتقال و وصف موجود که به

نسبت حضور دارند، نه معنای مطلوب به معنی هدف که خودش هدف باشد، بلکه می تواند در شکلهای مختلفی ظهور پیدا کند.

(س): می خواهیم همین شکلی را که در اینجا ظهور پیدا کرده را بفهمیم!

(ج): در اینجا درخواست تکاملی و طلب تکاملی است. طلب تکاملی شما در شناخت خودتان حضور پیدا

می کند؛ «طلب تکامل اجتماعی»، در «فعل» یا «برنامه» می تواند حضور پیدا کند. زمینه آن نیز زمینه طلب تکاملی و

هم منزلت با خود خانه در خانه پیدایش می باشد. این طلب در چه زمینه تکاملی می خواهد واقع بشود؟

۳/۳ - ملاحظه نسبت «الگوی ارزیابی» با سه وصف «پیدایش،

بیرون، انتقال»

۳/۳/۱ - وابستگی «الگوی ارزیابی» به «فلسفه تکامل»

بعد از این مطلب، این مسئله است که نسبت بین این

دو، دید انتقالی شما، یعنی «اصول ارزشیابی» شما می‌تواند تمام شود.

برای شکلهای مختلف آن مثالی می‌زنم.

کسی که به فلسفه مارکس قائل باشد به یک جامعه‌ای می‌رسد که ابزار تولیدشان، ساده ساده می‌باشد؛ مثلاً وارد جامعه افریقایی می‌شود، می‌بیند برای این افراد اصلاً مفهوم چرخ وجود ندارد. چرخ ریسندگی، چرخ بافندگی، چرخ سفالگری، می‌بیند اینها از قانون اینکه یک محور، یک محور انتقال نیرو داشته باشیم و قدرت متراکم کردن و منبسط کردن نیروها را داشته باشیم اصلاً اطلاعی ندارند؛ یعنی ابزار آنها «مکانیزم» و «ساختار» ندارد. ابزار آنها «ساخت» دارد نه «ساختار»؛ ابزار آنها نظام ندارد بلکه فقط

قطعه می‌باشند، یک قطعه بنام چاقو، یک قطعه بنام چکش، یک قطعه سنگ و امثال ذلک. بنابراین اثباتش شناخت او از

تکامل (که تکامل را طرح می‌کند و می‌گوید: تکامل، واسطه بین انسان و جهان می‌باشد) می‌باشد. برای اینها حکم شود که ابزارها را مبنی ننمائید، به نحوی که همه

چاقوها، چوبها و... متعلق به دولت باشند. او نمی‌تواند برای آنجا چنین نسخه‌ای را بدهد؛ اما وقتی در جامعه دیگری

می‌آید که چرخ آمده و چرخ هم تکمیل شده و کارخانه شده و سرمایه‌ای در کارخانه در حال چرخش است در

آنجا اینکه بپایید کارخانه‌ها را مصادره کنید تا همه آنها متعلق به دولت شود، معنا دارد.

بنابراین اگر شما این دو (نظام فلسفی و نظام تکامل) را

داشته باشید می‌توانید بگوئید اصول ارزیابی ما چه چیزی

می‌باشد. حالا اگر به هر دیدی مثلاً به دید الهی آمده و

ملاحظه کردید که آن افراد از نظر روحی بسیار ضعیف

هستند با آن چیزی که شما بخواهید به آنها بدهید خیلی فاصله دارند، بت‌پرستهایی هستند که اصولاً در فسادهای روحی خاصی قرار دارند، در ابتدا بایستی اینها را موحد نمائید، مطالبی مانند اینکه چگونه حکومت اسلامی انجام می‌گیرد را که نمی‌توان با آنها در میان گذاشت!

از اینجا پائین‌تر می‌آئیم، شما کشورهایی دارید که بلوغ فکریشان نسبت به ایمان و اعتقادات، در سطحی که باید

باشد نمی‌باشد ولو که از مستضعفین باشند ولی ظرفیت تفاهم شما بنسبت پائین می‌باشد. اینکه بیاید مثلاً از نظام

توزیع قدرت، نظام توزیع ثروت براساس تکامل ایثار بحث بکنید، او از این حرفها چیزی متوجه نمی‌شود؛ بنابراین

حتماً شما باید در فلسفه تکاملتان بتوانید علت و مراحل کمال را بیان کنید، نه مراحل تغییری که در ۳/۴ بیان

می‌کنیم، بلکه فلسفه تکامل تاریخ و مراحل کمال تاریخ را باید ذکر کنید. مثلاً یک فرض این است که شما به این

صورت بگوئید: ادیان قبل از نوح (علیه السلام) ادیان بعد از حضرت نوح (علیه السلام)، (در تکامل کل نظام تکوین،

بیان عالم ذر و عالم دنیا و عالم آخرت را ذکر نمود اما در تکامل اجتماعی احتمال فوق مطرح است) ادیان بعد از

حضرت نوح، جناب حضرت ابراهیم خلیل الرحمان علیه و علی نبینا صلوة الله، مثلاً دوره حضرت موسی (ع) دوره

حضرت عیسی (ع)، دوره حضرت ختمی مرتبت (ص) و دوران غیبت دوره‌هایی را ذکر می‌کنید، دوره آینده هم

زمان ظهور موفور السور حضرت بقیة الله الاعظم (عج) می‌باشند. آنگاه برای خود داخل اینها بایستی شاخصه‌های

اصولی ذکر نمائید. در جای خودش تفصیلی این کار بایستی انجام بگیرد که این حرف دیگری می‌باشد ولی

انتقال چیست؟

(ج): در الگوی ارزیابی شما برای چه می خواهید ارزش را پیدا کنید؟ نسبت به فعالیت شناختی، خط کش و قاعده پیدا کرده‌اید که به وسیله آن قاعده، شناسایی را انجام می دهید، نسبت خود این قاعده با تکامل شناسایی شما چیست؟

(س): اگر در اینجا، قاعده را بیرونی گرفتیم آنگاه جاهای دیگر هم همین کار را انجام می دهیم.

(ج): بینیم قاعده در اینجا چه قاعده‌ای می باشد و چگونه می توانیم آن را بیرونی و چگونه می توانیم آن را درونی بگیریم. زمانی که می خواهد این قاعده، ابزار تصرف شما بشود با زمانی که می خواهد متصرف فیه آن خود شناخت شما واقع شود تفاوت دارد. پیش فرضها و قواعدی داریم که متصرف فیه و باور داشتن آنها در فعالیت شما تأثیر دارد، از طرفی ابزارهایی داریم که شما شخصاً در متصرف فیه خودتان آنها را بکار می گیرید. باید این تفاوت را بین این دو قائل شویم. تفاوت بین آنجا که ما متصرف فیه قانون هستیم با آنجایی که قانون ابزار تصرف ما می باشد. می گوئیم: شناخت ما در گرو چگونگی اصولی است، در این صورت «بیرون از شناسایی» است. شناخت ما برای یک اندازه گیری، قوانینی را بکار می گیرد در این صورت وسیله می باشد.

بین وسیله شدن قانون در تکامل شناخت و حاکم شدن قانون بر شناخت تفاوت وجود دارد.

اینکه علت کمال در این مراحل چیست، حرف دیگری است که به صورت تفصیلی لازم نیست طرح شود بلکه باید «قدر متیقنی» را داشته باشید. حال به هر میزان این قدر متیقنها را کم رنگ بکنید، تعریفتان از «توسعه اجتماعی» کم رنگ خواهد شد. خوب حالا کم رنگ می کنیم و با یک نسبت تقریب حرکت می کنیم، وقتی که فلسفه تکاملتان را کم رنگ نمودید در این صورت مجبورید مقیاسهایتان را نیز کم رنگ بکنید آنگاه مسلماً دید شما در الگوی ارزیابی با یک نسبت تقریب انجام می گیرد؛ ولی اگر برنامه ریزهای ما بخواهند در این قسمتها کار نمایند، (البته نه تنها در اینها بلکه در کل آن بایستی کار بشود) در این صورت به هر نسبتی که کار جلوتر برود دقیق تر می توانند نسبت آن را به شرع تمام نمایند، بنابر اعتقادی که ما داریم که جهان و انسان را دارای مشعل هدایتی می دانیم که «وحی» است، قدرت کنترل و توسعه ایمان را بهتر می توانیم داشته باشیم»^۱

به هر حال فلسفه تکامل و موجودیت و ظرفیتی را که از پایه های فلسفی خودمان داریم، «اصول ارزش یابی» را تعریف می کند، یعنی نسبت بین این دو، اصول ارزشیابی را تحویل می دهد.

بعد سراغ تطبیق آن که می آئیم امیدوارم مطلب را نزدیک ببینید. به عبارت دیگر اگر نسبت به آن تخمین داشته باشیم می توانیم کار را جلو ببریم. اینگونه نیست که کار به بن بست بخورد.

۳/۳/۲ - وسیله بودن الگوی ارزیابی برای شناسایی، بیانگر نسبت آن

با وصف «بیرون»،

(س): الگوی ارزیابی نسبتش با بیرون، پیدایش و

۱ - این نکته تذکر داده شود که این مطلب بگونه ای در ذهن دوستان بزرگ نشود که بگویند با این وجود نمی شود راه رفت! خیر می توان حرکت کرد و می شود مطالب را پیش برد ولی حتماً بایستی اموری را که لازم داریم بشناسیم.

می باشد، بعداً می گوئیم ارزیابی مرحله تکاملی که ما در چه مرحله ای می باشیم، البته هنوز این را بکار نگرفته ایم، فقط الگوی آن را درست کرده ایم، الگوی ارزیابی شرایط نه بکارگیری الگوی ارزیابی.

(س): چون الگو می باشد. نسبت به آن عمل شناسایی

بیرونی می شود.

(ج): یادمان نرود که هنوز به شرایط تطبیق نکرده ایم.

(س): یعنی آن را در شناسایی شرایط بکار نگرفته ایم.

(ج): الگوی ارزیابی هر چند قاعده است اما در

موضوع پیدایش شناسایی ما، مانند پیش فرضها، بیرونی

می باشد از قبیل (منزلاً می گویم نه عیناً) خود منطق

می باشد. اگر نظام فلسفی را فلسفه منطق بگیریم و فلسفه

تکامل را استدلالاً بگیریم، این از قبیل خود منطق می باشد

که آن را در موادی بکار می گیریم تا یک نتیجه و استنتاجی

پیدا بشود، آنگاه منطق سازی در محصول سازی حتماً

بیرونی محسوب می شود.

۳/۳/۳- ابزار انتقال بودن الگوی ارزیابی برای شناسایی، بیانگر

نسبت آن با وصف «انتقال»

الگوی ارزیابی در عین حال حتماً وسیله انتقال هم

می باشد. منطق وسیله استنتاج یعنی وسیله انتقال یک

مفهوم به مفهوم دیگری می باشد.

۳/۳/۴- زمینه بودن الگوی ارزیابی برای ایجاد شناسایی، بیانگر

نسبت آن با وصف «پیدایش»

(س): پیدایش آن هم همان توجیهی را دارد که نظام

فلسفی فلسفه تکامل داشت یعنی زمینه شناسایی...

(ج): احسنست! فقط باید در یک نکته دیگری دقت

بفرمائید که این بایستی بتواند از نسبت بین آندو نشأت

(س): الگویی که ما می گوئیم همیشه وسیله شناسایی

ما می باشد گرچه خودش همیشه با پیش فرضهایی درست

شده است، در واقع تابع ادراکات دیگری می باشد، ولی

هرگاه الگوی ارزیابی را طرح می کنیم همیشه الگوی

ارزیابی، ابزار شناخت می باشد.

(ج): چه فرقی با الگوی تخصیص دارد؟

(س): آنگاه ممکن است بگوئیم سطوح مختلف

شناسایی با این الگوهای مختلف...

(ج): ذقنی بفرمائید. الگوی تخصیص وسیله

مخصوص نمودن امور و الگوی ارزیابی وسیله

شناخت چیزهایی که هست، می باشد.

ما در یکجا، برای ارزشیابی آنچه که داریم، الگو داریم

در جایی الگو داریم برای تقسیم چیزهایی که می خواهد

منشأ تأثیر بشود، بین این دو چه فرقی می باشد؟

(س): یعنی بین الگوی شناسایی و الگوی تغییر تفاوت

می گذارید؟

(ج): الگوهایی که داریم در همان منزلتهای مختلفی که

هستند معانی مختلفی را از الگو می بینید. به بیان دیگر؛

الگوهایی که در پیش فرضهای تصمیم سازی است با

الگوهایی که در خود تصمیم سازی می باشد با الگوهایی

که در اجراء تصمیم می گیرد، حتماً جاهای آن بایستی فرق

داشته باشد. چون لقب آن الگو، قانون و نظام شده است.

نظامهایی است که می گوئید من این اصول را برای شناخت

وضعیت می خواهم، در جایی می گوئید اصولی را برای

تغییر و تصرف در وضعیت می خواهم نه شناخت وضعیت.

(س): بعد، اینجا الگوی شناسایی می باشد.

(ج): اینجا الگوی ارزیابی، الگوی ارزیابی تکامل

بگیرد، محال است مستقل از آنها باشد.

(س): گاهی به نظر می آید به جای تعبیر «نسبت» باید بگوئیم به تبع فلسفه یعنی گویا ربط طولی بین آنها برقرار می شود.

(ج): اگر بخواهیم خطی بررسی بکنید؛ اگر بگوئیم این مجموعه همیشه در ذهن یک نفر حضور دارد، ضعیف و قوی دارد، اگر بگوئیم این مکانیزم یا منطق شناخت می باشد بایستی بگوئیم برای خودش، خود آگاه نمی باشد.

(س): آیا خود این روش خود آگاه نمی باشد؟

(ج): بله، بعدها خواهیم گفت این عمل بدون اینها انجام نمی گیرد. می گوئیم عمل بدون فکر انجام نمی گیرد و فکر نیز بدون انگیزه انجام نمی پذیرد. بعد می گوئیم هم انگیزه هم فکر و هم عمل همیشه می باشد. مجموعه این سیکل در حال کار کردن می باشد، شما مجبور هستید بین علاقه روحی و ایمان و گرایشان با عمل مکانیزمی معرفی نمائید، نه اینکه شما مکانیزم را تعریف می کنید که مکانیزم ندارد بلکه حتماً در واقعیت، مکانیزم دارد که شما با یک نسبت تقریبی آن را بیان خواهید کرد؛ به میزانی که شناخت شناسی شما غنی تر بشود و تناسب آن بیشتر گردد، بعداً بهتر خواهید گفت که این مکانیزم چگونه انجام می گیرد. بنابراین تا آخر که می رسیم باید هر شخص و هر مجموعه همه اینها را دارا و واجد باشد. باز نمی خواهیم بگوئیم همه به یک اندازه بایستی باشد.

۳/۴ - ملاحظه نسبت «نظام توصیف شرایط موجود» با سه وصف

«پیدایش، درون، موجود»

۳/۴/۱ - درونی بودن نظام توصیف شرایط موجود نسبت

به نظام فلسفی، بیانگر نسبت آن با وصف «درون»

حالا بایستی ببینیم که در نظام توصیف شرایط موجود،

اگر ما بخواهیم شرایط موجود را با یک نظام توصیف بکنیم، این نظام، با فلسفه هستی شناسی ما چه نسبتی خواهد داشت؟ آیا درون آن قرار نمی گیرد؟ یعنی اگر این نظام بالاجمال باشد که این را در خودش جا ندهد یعنی اگر کثرت مفاهیم در آن پیدا نشده باشد، تا این معلوم نشود، نمی توان شرایط موجود را توصیف کرد. اگر فقط پایه های اصلی یعنی نسبت زمان و مکان را ذکر کرده اید ولی نه نسبت به تکوین یا تاریخ یا به جامعه در این صورت مفهوم گسترده گسترده پیدا نکرده است به این دلیل حتماً این نظام نمی تواند درون آن واقع بشود چون در مرحله اجمال می باشد. اگر گسترده گسترده و سعه لازم تا اصول الگو سازیتان را پیدا نموده باشد در این صورت می تواند نظام توصیف را درون خودش قرار بدهد.

۳/۴/۲ - تفاوت «نظام توصیف شرایط» و «توصیف شرایط»

البته نظام توصیف شرایط غیر از توصیف از شرایط

است، چون هنوز ابزار توصیف را تحویل می دهد و این با توصیف شرایط فاصله دارد در نظام توصیف از شرایط، اصول توصیف قرار دارد، مثلاً می گوئید: «اسلامی، الحادی، التقاطی»، بعد این سه را در یک خط می آورید می گوئید هرگز در جهان فردی خالی از الحاد نمی باشد (مگر معصومین (ع)) خالی از التقاط و خالی از اسلام هم نمی باشد. سپس می گوئید: اسلام کفار مانند حیوانات،

تبعی می باشد زیرا به آثار تکوینی تسلیم می باشند. در شناسایی تکوینی آنها الحاد و انکار، حاکم و محور می باشد. بعد از آن جای التقاط را هم ذکر می کنید و می گوئید: آنچه‌هایی که با جوامع اسلامی و وجدان و حق‌گرایی رابطه دارند یک چیز التقاطی که تمایل آن به طرف الحاد می باشد، تحویل داده می شود. در جاهایی که می خواهند به مسلمین تماسی داشته باشند، باطن آن الحاد و ظاهر آن اسلام (یعنی نفاق) می شود. می شود «اسلامی التقاطی الحادی»؛ یعنی رو بنا اسلام می باشد و وسط آن التقاط (پافشاری بر اسلام ندارد تذبذب می باشد) زیر بنا و انگیزه اش نیز الحاد می باشد. به این فرد می گوئید: منافق. می خواهد اسلام را وسیله الحادش قرار دهد. شما این را ذکر می کنید و می گوئید: از این سطح انسان می باشد تا «اسلامی، اسلامی، اسلامی» پس برای شرایط موجود نظام تعریف می کنید.

(س): بنابراین شرایط موجود، بکارگیری الگوی ارزیابی در شرایط نمی باشد.

(ج): اول باید نظامش را تمام نمائید. نظامی را که در این مطلب ذکر می کنید، می گوئید ما یک نظام داریم که یک طرف پرچم روی دوش کفار و یک طرف پرچم روی دوش مسلمین می باشد. مستضعفین هم گاه به این طرف، گاه به آن طرف، گرایش دارند. این در شکل نظام اسلامی است. بعد معین شده که در جریان تکامل این امر خوبی است که مرتباً التقاط به نفع اسلام و الحاد به نفع التقاط حل گردد، بدین نحو که مرتباً مستضعفین به این طرف آمده و قدرت کفار گرفته بشود و تبعی بشوند. نظام توصیف ما این است که توصیف از شرایط در جریان تکامل، حاکمیت اسلام و

تابع شدن الحاد را تمام می کند.

حال در شرایط موجود، این نظام توصیف (گرچه فی الجمله و بسیار ساده و بدون بررسی دقیق) آیا می تواند این را تحویل بدهد؟

سؤال دیگری که در اینجا داریم این است که آنچه را فعلاً به آن نظام توصیف می گوئیم آیا شرایط موجود را هم توصیف اجمالی می کند یا خیر؟ یعنی با حداقل اطلاعات، قبل از ارزیابی دقیق، می تواند یک برآورد به ما تحویل بدهد؟ قاعدتاً باید تحویل بدهد. در اینجا لازم نیست نمونه برداری و کارهای آماری داشته باشید. در این مرحله از کارشناسی برآوردهای بسیار کلی کافی می باشد.

بنابراین با الگویی که دارید، نظام را نسبت به عینیت می سازید ولی نه تفصیلی بلکه بالاجمال؛ شما در تکامل، نظام ساخته‌اید و گفته‌اید علت کمالش چیست؛ ولی یک روند تاریخی را تعریف کرده‌اید، تعریفی که از تاریخ نموده‌اید بایستی عینی باشد؛ فلسفه تاریختان هم باید عینی باشد ولی حتماً کلی تر از توصیفی است که از موجود دارید. در اینجا الگوی ارزیابی را بکار می‌گیرید و توصیف می‌کنید ولیکن توصیف دقیق کارشناسی (که بعدها آن را ذکر می‌کنیم) نمی‌باشد؛ ولی حتماً یک قدر متیقنی را از عینیت و ذهنیت به شما تحویل می‌دهد.

(س): یعنی ما در اینجا غیر از بکارگیری الگوی ارزیابی امر دیگری مانند «اسلام، الحاد و التقاط» که فرمودید داریم، آیا این همان چیزی است که در الگوی ارزیابی هم بوده یا اینکه این به آن اضافه می‌شود؟

(ج): اینکه روند اسلام و التقاط و الحاد چیست، در فلسفه تکامل آمده باشد و اینکه الان در چه شرایطی

مثلاً در اینجا بایستی چه پیچی باشد و در آنجا چه مهره‌ای باشد، باید اینجا چه چیزی باشد تا منتجه‌اش این باشد (که قبلاً توضیح این مطلب داده شده است) اینکه اشاره کردم چون آن مطلبی که می‌گوئید درون همان فعالیت باشد، معنایش این می‌باشد که «نظام شناخت» را مطالعه نمی‌کنید بلکه «موضوع شناخت» را مطالعه می‌کنید. باید نظام شناخت را برای آن ذکر کنید و بگوئید شناسایی اینگونه تکامل پیدا می‌کند.

۳/۴/۳- تعیین ظرفیت شناسایی شرایط موجود در نظام

توصیف شرایط، بیانگر نسبت آن با وصف موجود،

(س): زمانی که ما می‌خواهیم بفهمیم درونی یا بیرونی یا ارتباطی می‌باشد اگر فرضاً نسبت به «الف» بیرون می‌باشد، بعد بگوئیم درون را می‌خواهیم بگوئیم بیائیم آن را عوض کنیم و بگوئیم مثلاً نسبت به «ب»، درون می‌باشد، این قاطی می‌شود و نمی‌شود تشخیص داد که کجا درون است و کجا بیرون؟

(ج): یعنی «شاخصه» لازم است. به عبارت دیگر شما چه شاخصه‌ای قرار می‌دهید؟

یک فرض این است که یک وصف از سطر و یک وصف از ستون می‌آید و سپس نسبت بین آنها را به عنوان شاخصه معین کنید. این یک فرض می‌باشد. این کوتاه‌ترین و ساده‌ترین نسبت می‌باشد. یعنی می‌گوئید پیدایش درونی موجود باشد. ما در پیدایش درون، موجودش را چه چیزی می‌توانیم قرار بدهیم؟ آیا موجودش را بایستی شرایط قرار داد یا موضوع فعل در پیدایش؛ یعنی یک ظرفیت به شما بدهد.

(س): یعنی موجودش را به ظرفیت معنا بکنیم.

هستیم این امور باید در نظام توصیف شرایط موجود گفته بشود. «الگوی ارزیابی» بایستی اصولی را تحویل بدهد که در اینجا بتواند بالاجمال آن را نشان بدهد، نظام را هم معرفی بکند. به عبارت دیگر به یک معنا مکان موجودی را بیان کند و یک ظرفیتی (از آنچه در آن می‌باشیم) را بالاجمال تعریف کند. که این ظرفیت، درون فلسفه ما قرار دارد. مفاهیم تعریفی که در اینجا دارید، دیدی را که از اینجا دارید، اگر این دید فلسفی عوض بشود، این دید نخواهد بود.

(س): لازم نیست تشخیص اینکه بیرون با درون می‌باشد را نسبت به یک چیز بسنجیم. یعنی در آنجا نظام فلسفی را گفتیم بیرون می‌باشد آن هم بیرون نسبت به فعالیت شناسایی ما، آن وقت درونی بودن درون را اگر بخواهیم بفهمیم لازم نیست که باز با همان مقیاس بفهمیم. یعنی ما باید نسبت به فعالیت شناسایی بسنجیم تا بگوئیم درون است یا بیرون.

(ج): یعنی آیا بگوئیم «موضوع فعالیت شناسایی» ما می‌باشد تا درونی بشود؟

(س): مثلاً.

(ج): می‌توانید بگوئید موضوع می‌باشد ولکن شناسایی شما در مرحله پیدایش، این درونش می‌باشد، نه در مرحله تغییرات و نه در مرحله تکامل و طبیعی است که باید در مراحل بعد عوض بشود یعنی مقید باشیم یک چیز را حفظ نکنیم بلکه نسبت را حفظ بکنیم.

معنای «حفظ نسبت» این است که «موضوع» را حامل نسبت نگیرید، بلکه «وحدت نظام» را حامل نسبت بگیرید.

(ج): همیشه موجودش. ظرفیت می باشد.

(س): یعنی ظرفیت شناسایی ما از شرایط موجود هست.

(ج): ظرفیت شناسایی شما از شرایط موجود، اینجا می باشد که این از قبل در فلسفه تکامل و الگوی ارزیابی، نسبت به مقدرات ذهنی شما، درون می باشد. به عبارت دیگر متأثر از آنها می باشد، آنها نظام تعاریفتان را تحویل می دهند که این تعریف در آن قرار دارد که هرگاه آنها را بکار بگیرید...

(س): این درست است، اینکه نسبت به آنها، درون محسوب می شود روشن می باشد ولی ابهام من از این ناحیه می باشد که گویا معیار تشخیص درون و بیرون را تغییر می دهید.

(ج): در اینجا که می گفتیم بیرون، می گفتیم بیرون از چه چیزی؟

(س): بیرون از فعل شناسایی.

(ج): همچنین بیرون از موضوع شناسایی خودتان، همچنین حاکم بر شناسایتان؛ در اینجا هم الان حاکم بر شناسایی هست یا خیر؟

(س): خود شناسایی هست.

(ج): آیا خود شناسایی است یا حاکم بر شناسایی؟

(س): آن حاکم بر این می باشد.

(ج): حکومت آن به معنای ظرفیت وسیعتری است که

این درونش قرار می گیرد؟

(س): بله.

(ج): آنگاه به نظر ما می آید که عوض نشده است!

۴- تغییر مفهوم اوصاف زیرساخت متناسب با جایگاه

هر وصف

فراموش نکنیم انتقال موضوع به تطابق حفظ نمی شود.

(س): اگر هم بخواهید آن را تغییر بدهید باید بگوئید به

این دلیل تغییرش می دهیم.

(ج): در اولین تغییر، بایستی به وسیله سطر و ستون

شناسایی بشود. در دومین تغییر، باید نسبت کلیه اینها به

همدیگر دیده بشود. انشاءالله تعالی در آنچه که امروز بیان

شد (در تعریف سرفصلهای ستون و مقداری هم که مطالب

بیشتری بیان شد) دقتی بفرمائید. به نظر می رسد که از این

به بعد جلو رفتن در بحث برای شما ساده می باشد.

وقتی می گوئیم هر چیز در جای خودش معنای خاصی

را دارد، معنایش حتماً هرج و مرج و بی قاعدگی نمی باشد.

شما زیرساخت آن را هم که ملاحظه بفرمائید یعنی درون،

بیرون و ارتباطش را مطرح کنید، نمی توانید آن را به معنای

واحد بیان نمائید؛ یعنی اگر بخواهید اینها را حفظ بکنید و

پیدایشها را تفسیر مطلق بدهید بیرونی ها و ارتباطی ها را نیز

مطلق بکنید، یعنی بخواهید مفاهیم را مفاهیم تجریدی

نمائید، محال است این جدول توضیح داده بشود، مثلاً

بگوئیم وصف پیدایش همیشه معنای زمینه ای تنها را دارد.

(س): ممکن است زمینه در اینجا زمینه یک چیزی

باشد و در آنجا زمینه چیز دیگری.

(ج): که فقط به معنای عوض کردن اضافی بشود! اگر

عوض کردن اضافه بشود حتماً نظام را تحویل نمی دهد.

(س): خیر، می خواهم بگویم دو احتمالی که در اینجا

می باشد زمانی می گوئیم این تغییر را تک وصفی نگاه

می کنیم یعنی یک قید را جدای از یک قید دیگر نگاه

چوب؛ یکی نمی باشد. در عینیت کل آن چیزهایی را که دارید همین است. محال است در عینیت بگوئید من می خواهم نظام درست بکنم و راه قاعده مند کردن آن، این است که اینها را در منزلت ثابت حرکت بدهم! چگونه می توانید در منزلت ثابت حرکت قرار بدهید؟

بنابراین اولین جایی که قاعده درست می شود ربط بین سطر و ستون می باشد.

دومین جا که قویتر می باشد این است که ربط بین این را تنها نمی بینید بلکه ربط به پائین تر و قبل تر و بعدتر آن را هم می بینید. یعنی در این ۹ تا می توانید آن را ببینید. اول در ۳ تا بعد در ۹ تا می بینید. اول آن را بین دو تا می بینید، بعد بین سه تا و سپس بین ۹ تا آنرا می بینید. اگر تعاضد آن به ۹ و سپس به ۲۷ رسید طبیعی است که قاعده مند شده است. اولین تعاضد آن نبایستی اجمال شما را مطلقاً برطرف بکند. دنبال این نباشید که در اولین ارتباط، آخرین نتیجه را بگیرید! یعنی احراز هماهنگی به این نیست که «تناسب» بین دو خانه مطلق بشود.

این توصیفی را که دو باره داریم برمی گردیم و روی ساختار می دهیم نظم دقیق تری را ارائه می دهد می توان مستقیماً آمد و خیلی سریع گفت که یک جدول طبقه بندی موضوعات تحقیقاتی می خواهیم، ولكن باید به میزانی در جدول طبقه بندی تمرین کرده باشیم تا بتوانیم جدول طبقه بندی موضوعات تحقیقاتی را برای برنامه نوشتن حوزه تحویل بدهیم. مثلاً یک جدول برای «سازماندهی» می خواهیم. حداقل یک جدول «پرورش نیرو» می خواهیم. آنگاه بگوئیم در سه محور هم می شود وارد شد و برنامه را تحویل داد.

می کنیم. نهایت تغییری که در آن واقع می شود همین است، یعنی اضافه اش عوض می شود. ولی زمانی که این قید را در کنار دو قید دیگر می بینیم در این صورت حتماً یک قیدش با یک وصف دیگر متفاوت می باشد و مجموعش و وحدت ترکیبی اش باید معنای جدیدی را منتقل بکند. این یک احتمال می باشد...

(ج): اگر به زبان منطق صوری بخواهیم بیان کنیم می گوئیم عناوین زیرساختی از قبیل مفاهیم مشکک می باشند که در جاهای مختلف سهم حضورشان تفاوت دارد. باید دید در چه خانه ای ترکیب شده اند تا بتوان گفت چه سهمی را دارا می باشند. اگر عناوین از قبیل مفاهیم مشکک شدند در این صورت «بیرون» همیشه به یک گونه تفسیر نمی گردد، بلکه زمانی شدیداً بیرون می باشد و گاهی بسیار نزدیک به درون است.

(س): اگر این امر بدست آید که انقلاب خوبی شده است!

(ج): مهم همینجاست که شما در فصلهای کلیتان (اگر در خاطر مبارکتان باشد) جدول را که برای نظام تعریف نوشته اید محال است دفعتاً واقع بشود و کثرت به وحدت تبدیل گردد، زمانی که در نتیجه های اصلی می رسید، می گوئید مثلاً این خانه ۱۶ زیربخش بخشی است که اصل بخشش فرضاً ۵۴ می باشد؛ معنایش ۱۶ از زیر بخشی است که بعداً ۵۴ می شود، در جای دیگر دو برابرش را می گوئید و در جای دیگری چهار برابرش را ذکر می کنید. در جایی که چهار برابر را بیان می کنید اصلاً وزن مخصوص ۱۶ عوض می شود. مثلاً شما نمی توانید بگوئید وزن و حجم مخصوص ۱۶ کیلو از طلا یا از آهن یا از

برای آنها توضیح بدهیم، (مگر اینکه بخش برنامه آنها از ما بخواهند، یا اینکه مثلاً پیشنهاد بدهیم که ضمناً در برنامه ریزی مدیریت هم می‌توانیم در خدمتتان خدمت بکنیم) ولیکن این قدرت را به ما می‌دهد که چه چیزهایی را باید مورد دقت قرار بدهیم، مثلاً یک چیزی را پیشنهاد نکنیم که مجری آن در حوزه وجود نداشته باشد. مقدور موجود ما همین مراکز پژوهشی، همین طلاب جوان می‌باشند. اینها چکاری را می‌توانند انجام بدهند و بایستی چه شیبی داشته باشند تا به حرف آقا برسند. یعنی شما نمی‌توانید بگوئید من منهای این حوزه‌ای که وجود دارد، یک حوزه در عالم ریاضی در ذهن می‌خواهم بسازم و برای آن می‌خواهم بگویم که این کارها را انجام بده! خیر! حوزه اینها هستند. نظر اینها در اینجا این، در اینجا این است؛ بررسی خودشان این امور می‌باشد، حال ما با اینها چه کار می‌توانیم انجام دهیم؟ چگونه می‌توانیم اینها را تغییر بدهیم؟ لزوماً تغییر به وسیله خواندن نمی‌باشد، اگر کار تحقیقاتی آنها، آنها را به جاهایی بکشاند که برای آنها ادراکات و پرورشهایی پیدا بشود، کافی است؛ لزومی ندارد که ما برای آنها یک دوره بحث فلسفی بگوئیم و بیان کنیم که یک چنین چیزی است! آنها به این امر برسند که آنچه را که دارند پاسخ نیازهای موجود را نمی‌دهد! یعنی بگوئیم: ما سه مرحله برنامه می‌دهیم که برنامه مرحله اول آن، رسیدن به صورت مسئله‌ها می‌باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

(س): به هر حال، عقب رفتن، جلو رفتن و سرعت بحث به دست حضرت عالی است، سعی می‌کنیم در آن دخالتی نکنیم، با توجه به شرایط کار بفرمائید ما روی چه چیزی فکر بکنیم تا در ادامه ذهنمان را متمرکز نمائیم.
(ج): روی این فکر بکنید که آیا در ابتدا می‌توانید بین سطر و ستون، «نسبت» برقرار کنید.

(س): یعنی این تناسب را تا آخر جدول ملاحظه کنیم.
(ج): بله، بعد بین هر ۳ تا به همدیگر، بعد بین هر ۹ تا به همدیگر، بعد بین چند دسته ۹ تایی، این تناسب را در این دو روز مورد دقت قرار بدهید. انشاءالله تعالی بعد هم من در خدمتتان هستم. در این صورت اولین جدول تمام می‌شود.

این جدول که کنار برود برنامه آینده ما این می‌باشد که سراغ این بیائیم که خوب حالا که شورا می‌خواهد برای تحقیقات تصمیم بگیرد، با چه چیزهایی بایستی آشنایی داشته باشد تا بتواند فرمایشات مقام معظم رهبری را انجام بدهد. ما چه طبقه‌بندیهایی برای خودمان و برای آنها که این طرح را می‌خواهیم ارائه دهیم، لازم داریم، همچنین زیرساخت و معنای ربط زیرساخت به عناوین روشن شده است.

(س): آن طبقه‌بندی‌ای را که می‌خواهیم ارائه بدهیم با این جدول عناوینمان چه ربطی پیدا می‌کند؟
(ج): این جدول عناوین برای خودمان که به عنوان برنامه ریز می‌باشیم، ابزار مهمی است که لازم نیست آن را

جلسه ۲۰

تاریخ: ۱۰/۱۱/۷۴

الگوی تنظیم برنامه حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

۱- تعریف سه وصف بیرون، درون، ارتباط
۲- تعیین محورهای کلیات برنامه بالندگی حوزه

فهرست

- ۱- تعریف بیرون به «امور نظری»، درون به «امور حسی» و ارتباط به «کیف فعل» در الگوی شناخت
- ۱/۱- شناخت برنامه، موضوع الگوی تنظیم طرح
- ۱/۲- متنازل شدن تعریف بیرون، درون، ارتباط، متناسب با شناخت برنامه، در تعریف فوق
- ۲- تعیین محورهای کلیات برنامه بالندگی حوزه
- ۲/۱- نهادینه شدن امر برنامه ریزی در حوزه
- ۲/۱/۱- ضرورت بهینه مستمر برنامه ها
- ۲/۱/۲- ضرورت تبدیل کار فردی به کار گروهی و کار گروهی به کار سازمانی در حوزه
- ۲/۱/۳- ضرورت ایجاد کارآمدی لازم تحقیقی و تبلیغی به وسیله درسهای جنبی

- ۸ - ۲/۱/۴- ضرورت تشریح اهمیت همکاری حوزه با حکومت برای طلاب
- ۹ - ۲/۱/۵- نقد طرز تفکری که سازمانی شدن فعالیت حوزه را موجب ضربه پذیری آن می‌داند
- ۱۰ - ۲/۱/۶- لزوم اجتناب از برخورد شدید با فرهنگ افراد متنسک
- ۱۰ - ۲/۲- آشنا سازی طلاب با نارسائی‌ها و قدرت کنترل محصولات از طریق مناظره
- ۱۲ - ۲/۳- ارائه «الگوی شبکه‌ای» به عنوان الگوی مدیریت سازمانی در حوزه

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۲۰
اسستاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۴/۱۱/۱۰
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۴/۱۱/۱۸
ویراستیار:	برادر نیک منش	تاریخ بایگانی:	۷۴/۱۱/۱۸
حروفچینی:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه
تکثیر از:	بخش تکثیر دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر:	اول



تاریخ: ۷۴/۱۱/۱۰

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۲۰

۱ - تعریف سه وصف بیرون، درون، ارتباط

۲ - تعیین محورهای کلیات برنامه بالندگی حوزه

۱ - تعریف بیرون به «امور نظری»، درون به «امور حسی» و

ارتباط به «کیف فعل» در الگوی شناخت

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یکی از احتمالات قابل توجه این است که ما سه موضوع را منزلتاً نسبت به تکامل شناخت برنامه مورد دقت قرار دهیم. لذا می‌گوئیم گاهی موضوع «اصول نظری» شناخت است و گاهی هم موضوع آن، «امور عینی» است. (البته غرض از امور عینی این است که ما مبادی آن را از فلسفه آورده‌ایم لکن در این بخش، نظر به عین می‌کنیم هر چند که مستقل مطلق از نظر نیست. ولی در عین حال نظر، نسبت تأثیر اصلی را در آن ندارد بلکه این عینیت است که چنین نسبت تأثیری را دارد). و بالاخره موضوع شناخت در صورت سوم، «فعلی» باشد که در واقع رابطه بین ذهن و عین است. البته اینکه تعریف ذهن براساس نظام ولایت چیست امری است که الان قصد پرداختن بدان را نداریم هر چند طبیعی است که این

مفاهیم ذهنی در نظام ولایت، اموری تعریف شده هستند. ولی آنچه مسلم است این است که منزلت و مرتبت این مفاهیم، «محوری» و بالاتر است ولو اینکه به عنوان فاعل تبعی و یا در (مقام) تولید فاعلهای تصرفی باشند. به تعبیر دیگر نسبت نظری که همان نسبی است که در ارتباط مفاهیم پیدا می‌شود بنابر منطق نظام ولایت، بر نسبی است که تبعی تلقی می‌شود حاکم است؛ یعنی آن چیزی را که می‌گوئید از اجرام و اجسام و امثال آنها هستند به بیان دیگر کل فاعلهای تبعی را طبقه‌بندی کرده و آن بخشی که به عنوان «محسوس» هستند در واقع نازلترین طبقه بشمار می‌رود. ولی بخش بالاتر از آن، «روابط انسانی» است و از این دو طبقه بالاتر هم همان «مفاهیم» خواهند بود.

پس در واقع هر سه تای رابطه فاعل تصرفی با یکدیگر و برای فاعل محوری وجود دارد ولی از همین سه تا، یکی از آنها محوری است و یکی هم تصرفی و دیگری تبعی.

بیرونی است «امور نظری» می‌باشد. البته برای این امور ما ۹ سطح را تمام می‌کنیم ولی به هر حال باید اموری باشند که موضوعشان امور نظری باشد؛ مثل فلسفه، منطق و کل اموری که بعداً به توضیح بیشتر پیرامون آن می‌پردازیم.

و اما اگر بخواهیم دقیقتر شویم در ستون بعد که ستون درونی می‌باشد باید اموری باشد که «مفعول فعل» شما قرار می‌گیرد. حال چون فعل شما برنامه تغییر در عینیت است لذا مفعول فعل شما امور حسی می‌شود ولو اینکه موضوعی که در حال تکامل است نفس شناخت می‌باشد. ولی گاهی متعلق و موضوع شناخت، امر نظری است و گاهی امری حسی است و گاهی هم یک امر ارتباطی یا یک فعل است. یعنی منزلت فعل، منزلت ارتباط است. اما گاهی است که می‌گوئید خود فعل، تقسیم به غایتداری و موضوعداری است که مثلاً غایتداری آن، هدفش می‌باشد و علت فاعلش هم ضرورتش می‌شود و بالاخره موضوعی باید داشته باشد و... که کلاً می‌توان از این طرف هم تقسیماتی را ارائه داد. یعنی می‌توان آن را در قالب نظری، حسی و فعل (یا ارتباط) است که هر کدام از این سه تا را هم سه تقسیم دیگر می‌توانیم بکنیم.

پس بیرونی در اینجا «مفعول» از فعل ما و درونی هم «موضوع» فعل ما و ارتباطی هم «کیفیت» فعل ما شد. یعنی بیرونی عبارت از بیرون موضوع فعل، و درونی هم مفعول فعل و همان موضوعی که فعل بر آن واقع می‌شود و ارتباطی هم عبارت از کیفیت فعل یا کیفیت ارتباط گردید. پس یک فعل، مسبوق به اموری که بیرونی است می‌باشد و نمی‌تواند که چنین نباشد چرا که

برادر پیروزمند: برای ایجاد ارتباط بین فاعلهای تصرفی... (ج): یعنی (به صورت) رابطه بین فاعل تبعی و تصرفی با یکدیگر و ارتباط آندو با فاعل محوری است. چه اینکه در استدلالی که بر ضرورت فاعل تبعی ذکر شده است این مطلب آمده است که فاعل تصرفی، متقوم به فاعل تبعی می‌تواند قدرت توسعه پیدا کند. یعنی حضور اراده‌ها در هم بدون اینکه فاعلهایی باشد که فعل اینها از طریق افعالشان ناظر به آنها باشد (ممکن نیست) یعنی اینها از طریق افعال و جنودشان به یکدیگر مرتبند که این جنود در یک رتبه بالای بالا نسبت به اراده‌ها، همان «حالات» است. از اینرو ما اراده را حاکم بر انگیزه می‌گیریم. حال اگر از حالات و انگیزه پائین بیائیم، «اندیشه» و اگر از آن هم پائین تر بیائیم «عین» خواهد شد.

پس در حقیقت حالات انسانی، متصرفیه اراده است چرا که ما فاعلیت را به خود اراده تعریف می‌کنیم. ولی اگر برای تکامل و توسعه و به عبارت دیگر تقرب که ضروری نظام ولایت است قرار باشد که همواره فاعل تبعی ایجاد بکنند آنگاه معنایش این است که در اینجا اصلاً تصرف و تقومی واقع نشده و خلافتی هم در کار نیست. هم چنین اگر خلافت وجود داشته باشد اما فاعل تبعی در کار نباشد باز نظام بوجود نمی‌آید تا بتواند ضرورت فاعل تبعی را در تمام سطوح تمام کند. کل این مطالب، طرداً للباب مطرح شد که می‌توانید آن را به عنوان پاورقی به حساب بیاورید. و اما اگر بخواهیم در خود بحث بیائیم و از نظر فلسفی، دقیقتر به مسئله نگاه کنیم می‌توان ستون اول از هر مقطع را تا آخر به عنوان «امور نظری» قلمداد کرد هر چند که در سه سطح چنین چیزی مطرح باشد. یعنی ستون اول که ستون

«بیرون، درون و ارتباط» آن را به نظام تعاریفمان حواله دادیم. اما جای سؤال است که چه عنوانی منزلتاً می‌تواند متناظر با «بیرون» و نسبت به مثلاً فعل برنامه‌ریزی و یا شناخت برنامه باشد؟

(س): این هم نکته‌ای است که آیا باید ما شناخت را موضوع قرار دهیم یا فعل را؟

(ج): این را الان خدمتتان عرض می‌کنم (فرقی ندارد) که ابتدائاً شما بگوئید شناخت فعل برنامه‌ریزی را و سپس بگوئید که شناخت، تکامل پیدا می‌کند (چه اینکه) در الگو باید چنین باشد. یعنی در الگو، لقب شناخت را پیدا می‌کند ولی در برنامه، این فعل است که تمام می‌شود.

(س): پس این برنامه برنامه فعل است.

(ج): احسنت! برنامه، برنامه فعل است و الگو هم الگوی شناخت برنامه است. یعنی ابزار شناخت محسوب می‌شود لذا می‌توان صحبت از تولید برنامه کرد.

۱/۲ - متنازل شدن تعریف بیرون، درون، ارتباط، متناسب با شناخت برنامه، در تعریف فوق

پس اینجا را باید توجه کرد که «بیرون و درون و ارتباط» هر چند که مفاهیمی ارتكازی بودند که به راحتی مورد قبول دوستان هم قرار گرفتند ولی عنوانی که بتواند بگوید «بیرون شناخت» یعنی چه، مورد بحث قرار نگرفت. بلکه کلمه «شرایط، عوامل و موضوع» را به تناظر ذکر کردیم. (بهتر است که بگوئیم به تنازل، یعنی با تنزل کردن از یک مرتبه از تعریف فلسفی و به صورت تمثیلی سخن گفتن به منظور تسهیل در ارتباط ذهنی با دیگران) ولی اگر بخواهیم

شما فعل بدون تفکر را ندارید و حتماً باید نقشه و تفکری را داشته باشید. از اینرو یک طرف فعل همیشه تفکر شماست و یک طرف هم مفعول فعل شماست. یعنی اولاً فعل (نمی‌تواند) من حیث لایشعر باشد لذا فعلی که عن شعور می‌باشد یک طرفش شعور است و یک طرفش هم موضوع فعل است که همان متصرفیه فعل محسوب می‌شود و البته خود آن هم حتماً دارای کیفیت است. در حقیقت اراده از طریق حالت، وارد اندیشه شده و اندیشه را کیف گردش حرکات اندامی شما می‌کند اما به صورتی که نسبت به یک مفعول یا موضوع فعلی است تا نهایتاً بتواند آن تغییر واقع شود.

حال اگر چنین چیزی گفته شود آنگاه حتماً باید جای روند تغییرات گذشته و آینده و مراحل تغییر را عوض بکنیم.

۱/۱ - شناخت برنامه، موضوع الگوی تنظیم طرح

(س): حضرت عالی در مورد درون، بیرون، ارتباط مطالبی را فرمودید. اگر ممکن است در مورد «موجود، مطلوب و انتقال» نیز توضیحاتی را بفرمائید تا تغییراتی که لازم است در جدول صورت بگیرد مشخص شود.

(ج): بله! اما قبلاً در مورد «موجود مطلوب و انتقال» تعریفی را ارائه داده‌ایم لکن علت اینکه مجدداً به ارائه تعریفی پیرامون «بیرون و درون و ارتباط» پرداختم این است که ما در آنجا فقط به جدول اتکاء کرده و گفتیم که محقق شدن یک مجموعه، به درون و بیرون است ولی اصلاً تفسیری از درون و بیرون فعل نکردیم. یعنی ما ربط فلسفی «پیدایش، تغییرات و تکامل» را تمام کردیم و هکذا در «موجود، مطلوب و انتقال» نیز چنین کردیم و در

آن حتماً کلمه «بیرون و درون و ارتباط» را بکار می‌بریم. و البته بلاشکال است که در آنجا هم زیرساخت را به صورت علیحده در یک صفحه بیاوریم و بگوئیم که این زیرساختی است که زیرساخت آن هم اوصاف «توسعه، ساختار و کارآئی» می‌باشد. البته بعداً هم می‌توان آن را در جدول دیگر آورد.

آنچه که می‌خواستیم در این جلسه عرض کنم چند مطلب بود: اولین آنها همان مطلبی بود که دو سطر و ستون را معنا کردیم و یک ستونی را که در اینجا به عنوان ضمیمه سطر وجود دارد ذکر کردیم. به عبارت دیگر معنای «بیرون، درون و ارتباط» را به صورتی که با عنوان خاصی همراه بوده و بتواند متنازل با سطح بحث باشد بیان کردیم. دیگر اینکه براساس این معنا حتماً تغییراتی در عناوین صورت می‌گیرد. یعنی فقط روشنتر شدن چارچوب نیست بلکه وضوح بیشتر عناوین داخل این چارچوب نیز انجام می‌گیرد. چنین احتمالی باعث می‌شود که بحث را تکمیل کرده و مثلاً پیش‌نویس ۹ یا ۱۰ را تحویل دهد.

و اما مطلب سوم این است که باید به این امر پرداخت لکن باید به صورت کتابی باشد که در واقع مبین «مدل برنامه» است. هر چند که بهتر است که بر آن، عنوان مدل برنامه را نگذاریم چرا که قرار است اینها جداول و طبقه‌بندیهای متناسب با خودشان را پیدا کنند به صورتی که در ابتداء باید سه شاخصه برای هر کدام از آنها تعریف کرد و سپس ضرائب خود آنها هم مشخص گردد و اگر احیاناً عوامل تغییر است و یا هر نوع خصوصیتی که در آن باشد باید دقیقاً تبیین گردد تا نهایتاً به کتاب مدل برنامه تبدیل شود هر چند که فاصله زیادی تا تدوین چنین کتابی

دقت کنیم باید همان توجهی را که در «پیدایش، تغییرات و تکامل» و یا «موجود، مطلوب و انتقال» داشتیم باید در مورد «بیرون، درون و ارتباط» هم داشته باشیم. بله اینکه حتماً منزلتی بیرونی یا درونی یا ارتباطی لازم است امری بدون تردید است اما اینکه چه عنوانی در اینجا نمونه آن بیرون را در این فعل به عهده بگیرد (امری نیازمند دقت مجدد است).

حال اگر چنین باشد شما الان می‌توانید یک جدول ماتریستی را که بیشتر به اذهان نزدیک است برای مدل برنامه خود تنظیم کنید. یعنی هر چند که کلمه «بیرون، درون و ارتباط» کلماتی ریشه‌ای و ارتکازی در دستگاه تعریف ماست اما حتماً نمی‌تواند انبساط به اذهان عرف پیدا کند؛ بر خلاف اینکه اگر آن را به «نظری، حسی و ارتباطی» تعریف کنید (آنگاه مفاهمه با عرف ساده‌تر خواهد بود) خصوصاً که این توضیح را هم با آن همراه کنید که این بخش آن مسبوق به فعل است و موضوعش امور نظری و تئوریک است و بخش دیگر آن مربوط به حس و امور عینی است و بالاخره بخش آخر آن که مربوط به کیف فعل و ارتباط است.

البته شما در مدل برنامه حتماً کلمه «عوامل برون‌زا» را دارید ولی بیرون به این معنا که بخواهد در تمام جدول مرتباً تکرار شود ندارید خصوصاً آنچه را که شما ذکر می‌کنید خیلی اعم از عوامل تغییر و عوامل متغیر بیرونی و الگوی تخصیص و... است چرا که شما در این مدل، از فلسفه تا کنترل محصول را آورده‌اید، یعنی بنظر می‌آید که مدل مدل کاملی است اما کلمه بیرون، سعه ارتکازی و عرفی شمول این را دارا نیست هر چند که ما در زیرساخت

کلیات برنامه است و هر کسی هم می‌تواند آن را «نظری» بخواند و مدعی شود که چنین چیزی ربطی به وضعیت فعلی ندارد. اما می‌توان در کنار چنین برنامه‌ای، کتابی نیز تدوین کرد و گفت که ما هم می‌فهمیم که چنین چیزی نظری است اما باید مقدمات و اطلاعاتی را نسبت به آن مقدمات و اطلاعاتی که فعلاً برای سازماندهی و برنامه وجود دارد پیدا کنیم. چرا که ما علم غیب نداریم که واقعا چه مقدار مرکز پژوهشی می‌تواند به عنوان مقدر ما در عمل باشد.^۱

۲- تعیین محورهای کلیات برنامه بالندگی حوزه

بنابراین ما هم می‌توانیم کلیاتی از برنامه و هم یک کتاب برنامه را تدوین کنیم که چنین کتابی می‌تواند به صورت جزوه‌ای ۵۰ - ۴۰ صفحه‌ای باشد که مشتمل بر ۲۷ صفحه توضیحی پیرامون هر کدام از این (خانه‌های جدول) و یک مقدمه و یک نتیجه‌گیری است. البته می‌توان با کار بیشتر، چنین جزوه‌ای را به یک کتاب دقیق مستدل تبدیل کرد و یا اینکه آن را در حد همان جزوه خلاصه و مختصر ارائه دهیم و بحثهای اثباتی و مبسوط آن را به جای خود حواله کنیم. چرا که فعلاً می‌خواهیم به همین مقدار به عنوان دیدگاه خود نسبت به برنامه‌ریزی اکتفاء کنیم. لذا تنها در این کلیت برنامه به ذکر محورهایی می‌پردازیم که باید در آنها کار انجام شود.

داریم. اما می‌توانیم آن را به «اصول تئوریک مدل برنامه» بنامیم که بذهن می‌آید از کتاب «مقدمه‌ای بر برنامه‌ریزی» که قبلاً نوشته شده است بسیار قویتر باشد تا جایی که اصلاً قابل قیاس با آن نیست.

(س): اصلاً در آن کتاب وارد روش برنامه‌ریزی نشده بود و تنها توصیفی از برنامه ارائه داده است.

(ج): تازه توصیفی هم که در آن کتاب است توصیف قوی‌ای نبوده و متناسب با مطالب همان زمان است. بنظر می‌آید که اگر علاوه بر ارائه برنامه‌ای که برای حوزه صورت می‌گیرد بتوانیم به تدوین چنین کتاب برنامه‌ای نیز همت گماریم بسیار نافع است. البته اینکه زمان تدوین آن کی باشد بحث دیگری است اما اگر بتوان همین مباحث فشرده ماه مبارک رمضان و قبل از آن را به صورت ۲۷ تا سه صفحه‌ای (به اندازه همین صفحه‌ها) تدوین کرد آنگاه همین امر ثابت می‌کند که «دفتر»، حرفهای زیادی در عمل برای برنامه‌ریزی دارد و در آن صاحب‌نظر است. به تعبیر دیگر گاهی از شما برای امر برنامه‌ریزی دعوت می‌شود که به ارائه یک برنامه و مصداق مبادرت می‌ورزید که در واقع ادراک شما را از برنامه بذهن مخاطب منتقل می‌کند که چنین امری کمتر از ارائه خود برنامه نیست.

البته پس از آن هم می‌توان برنامه ساده‌ای را به صورت «کلیات برنامه» ارائه داد که در صورت ضرورت نیز می‌توان به جزئیات آن هم پرداخت تا دیدگاه خود را به دیگران منتقل کنیم که نظر ما نسبت به برنامه چنین است و مثلاً این هم کلیات برنامه می‌باشد. علت چنین شیوه‌ای این است که شما نمی‌توانید بدون ارزیابی عینی به تدوین برنامه بپردازید. یعنی هر برنامه‌ای که ارائه می‌دهید همان

۱ - مثلاً برگه‌ای را که ذیل آن محل امضای سرپرستان مراکز بیش از ۲۰ پژوهشگاه حوزوی در قم است آورده‌اند تا با گرفتن امضاء از ایشان، بنحوی فرمایش مقام معظم رهبری را تأیید و پشتیبانی کنند. اما این چنین کارهایی مشخص نمی‌کند که واقعا چند مرکز را حاضرند در اختیار بگذارند و یا چه ظرفیتهایی را دارا هستند، چه رسد به اینکه از ایشان بخواهیم که به چه صورت در تعیین موضوعات تحقیقاتی با یکدیگر همکاری کنند.

۲/۱- نهادینه شدن امر برنامه ریزی در حوزه

۲/۱/۱- ضرورت بهینه مستمر برنامه

بنظر ما می آید که کار برنامه ریزی در تمامی دستگاهها به صورت «نهادینه» می باشد. بدین معنا که هم اکنون در دنیا جای این بحث را برای خود باز نگاه می دارند که پیرامون تکامل برنامه ریزی سخن بگویند. لذا نمی گویند که شما یک برنامه را برای امروز تدوین کنید ولی دیگر کاری به تکامل و بحث پیرامون آن نداشته باشید! بلکه می گویند ما همواره نیازمند دقت در امر برنامه هستیم. از اینرو علاوه بر مرکز پژوهشی و آموزشی برنامه، پستی را به عنوان معاونت اجرایی برنامه معین می کنند تا مرتباً بتواند ابزار بهینه شده ای را که در اختیار او می گذارند بکار گیرد. یعنی در هر نهاد، منزلت برنامه منزلتی خاص است همچون تفکر، در کار یک انسان. چگونه است که کسی همچون یک کاسب، آخر شب و یا هفته و ماه به محاسبه دخل و خرج خود می پردازد تا بتواند میزان نقدینگی و یا هزینه ها و قرضهایی را که داده و یا گرفته است مشخص کند و از ورشکستگی و یا زیان اقتصادی خود جلوگیری کرده و نسبتی را بین مثلاً قرض دادن و یا قرض گرفتن خود تعیین کند؟ ممکن است پس از این محاسبه چنین نتیجه بگیرد که باید با در پیش گرفتن سیاستی قانعانه، مانند یک شاگرد زندگی کند تا بتواند قسمتی از درآمد خود را به گسترش کسب خود اختصاص دهد تا با این سرمایه گذاری بتواند در آینده از عهده مخارج سنگین ازدواج و سرپرستی فرزندان خود برآید. اما همین شخص می تواند بگونه ای دیگر عمل کرده و همچون یک فرد متمول زندگی کند و احیاناً سرمایه خود را که از قبل درآمد کسبش بدست آمده است به خرید

خانه بزرگتری اختصاص دهد به این امید که در آینده قیمت خانه زیاد شود. غافل از آنکه با این محاسبه غلط، آبروی خود را در خطر انداخته است چرا که نمی تواند فردا برای تهیه مثلاً جهیزیه دخترش، از چنین خانه بزرگی بهره لازم را ببرد. چون چنین کسی خود را در سطح جدیدی از مصرف قرار داده است و از طرف دیگر سرمایه خود را در جایی گذاشته است که هر چند می تواند ترقی کند اما هیچگاه قابل قیاس با سرمایه گذاری در جایی مثل محل کسب نیست. چون در محل کسب، آن سرمایه جزء سرمایه های غیر ثابت و به عنوان ابزار عمرانی و چیزی که شأنیت ابزار شدن را دارد محسوب می شود ولی در خانه و... چنین شأنیتی را دارا نیست. از این مطلب می گذریم.

۲/۱/۲- ضرورت تبدیل کار فردی به گروهی، و کار گروهی به کار

سازمانی در حوزه

شما باید ضرورتاً این مسئله را تفهیم کنید که توجه حوزه به مسئله برنامه باید به صورت نهادینه شود؛ یعنی در سطوح مختلف باید این امر را بپذیرد که در امور مسلمین تأمل کند که این امر هم بنوبه خود متوقف بر تأمل در وضعیت خودش می باشد. بنابراین اگر می بینید که قبل از تشکیل حکومت اسلامی و در قالب زندگی فردی، برنامه حوزه متناسب با سابقه تاریخی خود شکل «پارتیزانی» و گره دار داشته است، در این زمان که حکومت تشکیل شده است باید به شکل کلاسیک نظام یافته و مجموعه ای درآید. یعنی همانگونه که می گویند فقه و اصول و کلام برای جامعه اسلامی لازم است و علمی مثل اصول را علم ابزاری می نامند باید به این مطلب هم توجه کنند که ابزارها همیشه به صورت نظری نیستند. چرا که «ابزارهای فعالیت

از یک موضوع کار کنند ولی نسبت به موضوع دیگر لازم نیست که این مقدار بها داده شود لذا تنها کافی است که مثلاً ده نفر را نسبت به آن فعال کنید و در موضوعی دیگر فقط دو نفر. در این صورت است که تخصیص و طبقه‌بندی موضوعات محقق می‌شود.

۲/۱/۳- ضرورت ایجاد کارآمدی لازم تحقیقی و تبلیغی به وسیله

درسهای جنبی حوزه

پس ما باید مثل علم اصول و یا صرف و نحو که آنها را به عنوان مبادی و مقدمات استنباط محسوب می‌کنیم بر این نکته نیز واقع شویم که معرفی برنامه برای نهادینه شدن آن ضروری است. از اینرو مجموعه کتاب برنامه همراه با مقدمه و نتیجه‌گیری آن که از سوی ما پیشنهاد می‌شود بر این مطلب تأکید می‌کند که نباید حوزه به درسهای «جنبی» خود به عنوان دروس لوکس که تنها برای ژست گرفتن مناسب است نگاه کند آن هم بدین هدف که ادعا کنیم ما هم بر اصطلاحاتی از علوم مسلط شده‌ایم! والا معنا ندارد که مثلاً این اقتصادی را که به عنوان یکی از دروس جنبی مطرح است بتوان به عنوان علمی که قدرت اداره یک تحقیقاتی میدانی را داشته و از عهده تمام کردن نسبت آن با اسلام برمی‌آید قلمداد کرد. آیا غیر از این است که اینها صرفاً محفوظاتی ساده و مقدماتی از اقتصاد است که به منظور آشنایی با این علم خوانده می‌شود؛ غافل از آنکه همین امر:

اولاً مقداری ایشان را تحقیر می‌کند.

ثانیاً آنچه را نصیب ایشان می‌کند تا اندازه‌ای منس

لیبرالی و ژست همزبانی است؟

ولی اگر به دیده تأمل بنگریم ایشان واقعاً با صاحبان آن

و تحقیقات اجتماعی» نیز مورد نیاز جامعه اسلامی می‌باشد. اما راستی این نوع ابزارها چه هستند؟ مسلم است که چنین ابزارهای تحقیقاتی جز داشتن برنامه و سازمان نیست، یعنی تبدیل شدن کار فردی به کار گروهی و تحوّل کار گروهی به کار سازمانی، امری است که باید مورد توجه حوزه قرار گیرد. و اما منظور از کار گروهی همین شیوه‌ای است که مثلاً در تدریس فعلی حوزه انجام می‌گیرد و یک استاد کفایه، هزار نفر را در پای کرسی استادی خود تربیت می‌کند. اما کار سازمانی، کار نظام یافته‌ای است که بتواند تولیدات سازمانی نیز داشته باشد چرا که تنها سازمان است که قدرت پاسخگویی به نیازمندیهای سازمان را داراست نه اینکه ما بخواهیم با شیوه فردی و جایگزینی آن بجای سازمان، آن انتظارات بزرگ را برآورده سازیم. لذا اگر شما ده هزار نیروی متفرد جدا جدا در اختیار داشته باشید که بخواهند روی یک موضوع کار کنند مسلماً ممتنع است که توان پاسخگویی به ده هزار موضوع را داشته باشند چرا که همگی به صورت تکراری روی یک موضوع کار می‌کنند. و اگر هم بخواهید آنها را روی موضوعات متنوع متمرکز کنید اما هماهنگی در نتیجه را در کار آنها ایجاد نکنید باز نمی‌توانید کاری از پیش ببرید. حال اگر بخواهید هماهنگی در کار و نتیجه را ایجاد کنید تا سازمان بتواند امور متعدد هماهنگ را پاسخگو باشد حتماً باید روش هماهنگی در اختیار داشته باشید؛ همچنان که باید سازمان هماهنگی را نیز ایجاد کنید. پس هم باید طبقه‌بندی موضوعات کارتان با یکدیگر و هم روش و هم سازماندهی شما هماهنگ باشد. یعنی در طبقه‌بندی موضوعات باید مثلاً صد نفر در مورد صد بعد

مبانی و دستگاهها نه همزمان هستند و نه می‌توانند بدین وسیله قدرت اجرایی قوی‌ای را از آن خود کنند. شما در همین شکل غربی آن اگر نگاه کنید می‌بینید که دانشجوی مثلاً اقتصاد حداقل ۴ سال را به فراگیری این علم می‌پردازد تا نهایتاً بتواند مقداری با مفاهیم این علم آشنا شود نه اینکه این اطلاعات عمومی را در کنار درس خارج او بگذارند تا خیال کند که اقتصاد خوانده است. تازه اگر هم شما ۴ سال بخوانید باز در حد یک لیسانس خواهید بود که اطلاعات چندانی هم ندارد چرا که این رشته دارای گرایشهای مختلفی همچون اقتصاد خرد و کلان است و خود اقتصاد کلان هم به دو نوع مالی و پولی تقسیم شده و هر یک از آنها نیز تخصیص‌های دیگری دارد.

لذا اگر به دروس جنبی به عنوان ارائه اطلاعات عمومی به طلاب نگاه کنیم نباید انتظاری بیش از آنچه اکنون وجود دارد داشته باشیم. آیا بهتر نیست که بجای این اطلاعات لوکس، اطلاعاتی را که کارآمدی فعالیت‌های تحقیقی یا تبلیغی یا کلامی را بالا می‌برد به طلاب حوزه تعلیم دهیم؟ از اینرو باید قبل از هر چیز «برنامه» را به عنوان رکن اصلی کار طلبه قرار داد و آن را به صورت نهادی در حوزه در آورد تا معنای همکاری کردن با یکدیگر را بخوبی بفهمد و دیگر استقلال در امر تحقیق را برای خود به عنوان اولین فرض قلمداد نکند.

۲/۱/۴- ضرورت تشریح اهمیت همکاری حوزه با حکومت
برای طلاب

و اما در رتبه دوم باید اهمیت همکاری «حوزه» را با «نظام» برای طلاب تشریح کرد تا نگوید صرفاً وظیفه ما، در فراگیری و بیان حکم خداست بدون آنکه تأمل لازم در

شناخت موضوعات مبتلابه حکومت صورت نگرفته و تنها به تکرار احکام کلی فردی خودمان بسنده کنیم تا نهایتاً آن را به وسیله طعن به دولت اسلامی قرار دهیم. به تعبیر دیگر با این شیوه بخواهیم دولت را متخلف معرفی کنیم. و حال آنکه اگر کسی تنها به اظهار درد اکتفاء کند و تلاشی برای یافتن راه درمان آن نکند زمانی که آن را به صورت علنی اعلام می‌کند نباید آن را جز «شماتت» به چیز دیگری تفسیر کرد. چه اینکه اگر کسی از دوست خود اما در نزد دشمن، نقضی را بگیرد بدون آنکه راه حل آن را هم ارائه دهد، به عمل شماتت متصف می‌شود. آیا آن شیوه غیر از تحقیر اجتماعی دولت اسلامی است؟ بنابراین اگر حوزه واقعاً بتواند مقدرات نظام را بخوبی تشخیص دهد آنگاه در می‌یابد که همه مردم ایران مقلد نیستند. چرا که بخش قابل توجهی از جمعیت آن را اقلیت‌های مذهبی، سنی‌ها، لائیک‌ها و افراد لائیک‌گرا تشکیل می‌دهد. از اینرو نمی‌توان برخورد دقیق نسبت به کل را بدون محاسبه انجام داد.

حال به بیان محورهایی که باید روی آن کار شود می‌پردازیم: یک محور، مرور جزئی بر تنظیم مجدد (جدول) می‌باشد که وقت چندانی را از ما نمی‌گیرد. چرا که اصل آن عناوینی که در خانه‌های جدول می‌باشد تغییر نمی‌کند بلکه تنها جای آنها در جدول عوض می‌شود.

و اما محور دیگر، تصمیم بر این است که این مطالب، تبدیل به یک کتاب شود. هر چند که این کتاب کتابی خلاصه باشد و نه به صورت مبسوط و استدلالی.

و اما محور سوم کار ما عبارت است از تعیین محورهای کار حوزه که یکی از آنها مسئله «برنامه» است و باید آن را در اختیار جوانان شکل‌پذیر حوزه قرار داد. یعنی اگر قرار

تشکیل حکومت صحیح نیست چرا که ممکن است فرد فاسدی کنترل چنین دولتی را بدست گیرد و ما هم خود بخود تابع آن شویم!^۱

پس تا زمانی که تفکر ترس از نظام یافتن حوزه وجود دارد و آن را خطرناک می داند وضعیت حوزه همان خواهد بود که الان می باشد. اصلاً جای این سؤال است که با این تفکر، با خود نظام اسلامی چگونه برخورد خواهد شد؟ آیا غیر از این است که ضرورت تشکیل و یا تداوم نظام نیز به زیر سؤال خواهد رفت چرا که ممکن است روزی فردی فاسد، زمام امور را بدست گیرد!

(س): خصوصاً که اگر این امور به صورت شبکه‌ای باشد ضایعات آن بسیار کمتر خواهد بود.

(ج): بله! بسیار کم خواهد بود. البته این نکته را نباید فراموش کنیم که همکاری در سطح کلان به صورت شبکه‌ای می باشد اما در سطح خردش، همکاری سازمانی می شود. اگر بخواهید شبکه را بگونه‌ای تعمیم

باشد که مدارس، وابستگی شبکه‌ای (و نه متمرکز) به مراکز پژوهشی، و خود این مراکز نیز چنین وابستگی به شورای مدیریت حوزه پیدا کنند باید آنچه که به عنوان علوم پایه تا آخر کار پیشنهاد شود مسئله برنامه باشد تا بتوان ادراک همکاری و فهم از آن را در یک نظام برای افراد حوزوی تسهیل کرد. در این صورت است که به نیازمندیهای نظام اسلامی، نیازمندیهای نظام حوزه و نیازمندیهای همکاری از نظر فکری واقف می شوند. یعنی طلبه باید همانگونه که آداب استنباط احکام را فرا می گیرد به تحصیل آداب همکاری و مبانی و ریشه‌های آن نیز بپردازد. البته در کنار آنها باید آن استنباطی را که در یک کار سازمانی انجام می گیرد نیز مشخص کرد.

شایان ذکر است که مدل برنامه ما باید در آخرین کلاس خود بتواند قدرت تنظیم کمی و کیفی زمانها و استعدادها را نسبت به موضوعات داشته باشد و کار سازماندهی و همکاری و نیز ثمرات آن را به تصویر کشیده و مشخص کند که اگر ضریب آن عوض شود چه وضعیتی پیش می آید.

۲/۱/۵ - نقد طرز تفکری که سازمانی شدن فعالیت حوزه را

موجب ضربه پذیری آن می داند

بسیار نامطلوب است اگر این تفکر در میان حوزویان باشد که اگر ما بنا را بر همکاری و وابستگی به یکدیگر بگذاریم احتمال خطر افزایش پیدا می کند چرا که ممکن است عنصری از دشمن در رده‌های بالا نفوذ کند و بدین طریق بر رده‌های پائین نیز تسلط یابد! مسلماً چنین تفکری صحیح نیست چرا که اگر این استدلال صحیح باشد دیگر معنا ندارد که حتی یک دولت سالم نیز تشکیل شود و اصلاً

۱ - حدود ۵ سال پیش بذهنمان رسید که می توانیم برنامه‌ای ارائه دهیم که بتدریج بتواند کار فعالیت سازمانی را در «دفتر» آغاز کند. یعنی از بکارگیری و تعلیم اولین ادراکات ساده شروع کنیم تا کم کم آن را پیچیده کنیم. این کار شروع شد و افرادی را به عنوان مسئول معرفی کردیم تا بتوانیم روش همکاری سازمانی را همراه با تفکرش، در دفتر پیاده کنیم. اما با دو مشکل برخورد کردیم که لاجرم دست از این کار برداشتیم: اول اینکه این مسئله، امری قابل هضم و حل شده برای خارج از فرهنگستان نبود؛ چه اینکه بعضی از محترمین نیز همین اشکال را کردند که اگر شما کار را به صورت سازمانی درآوردید چه بسا افراد فاسدی در شما نفوذ کرده و اداره امور را بدست بگیرند! و دوم اینکه بعضی از افراد داخل دفتر نیز حاضر به رعایت اصول و انضباط سازمانی نبودند. لذا به این نتیجه رسیدیم که الان زمان صرف وقت برای ایجاد یک دستگاه پرورشی نیست به همین خاطر به ادامه کار تولید مفاهیم پرداختیم هر چند که آن کار را هم به صورت رسمی کنار نگذاشتیم اما خود را هم به پی گیری آن ملزم ندیدیم.

پاسخهایی است که نمی‌توانند خود را به لوازم آن ملتزم کنند. مثلاً اگر چنین پاسخ دهند که توزیع قدرت، ثروت و اطلاع از ناحیه شرع نیازمند نصاب نیست باید بتوانیم مطالبی را که از قیل این تفکر بر جامعه اسلامی تحمیل می‌شود به ایشان نشان دهیم و اگر بگویند که می‌توان این امور را با انصاف و عقل و به صورت انقیاد (و نه طاعت) ساماندهی کرد باید بتوانیم نشان دهیم که در این حالت دین، وسیله انقیاد و ابزار توجیه خواهد شد.

۲/۲- آشناسازی طلاب با نارسایی‌ها و قدرت کنترل محصول از

طریق مناظره

البته همه این امور را باید از طریق نمونه‌ها و آثار به ذهن ایشان منتقل کرد. اما اینکه چگونه این نمونه‌ها و آثار را از جامعه نقل کنیم تا بتواند موضوع فکر آقایان قرار گیرد امری است که بنظر می‌رسد با تعیین محور، برنامه و مراحل «مناظره» می‌توان به آن رنگ تحقق داد. در این صورت می‌توان آثار چنین برخورداردی را به نمایش گذاشت. مثلاً جزوه‌های ساده و کوچکی را در بدو امر برای جوانانی که می‌توانند با شورا کار کنند درست می‌کنیم. سپس به ایشان می‌گوئیم هر سه ماه یا شش ماه یکبار باید این مصادیق را در کارگاههای آموزشی و در حضور ما تمرین کنند. یعنی ایشان در ابتداء جزوات آموزشی کوچکی را (مثل جزوات کوچک اعتقادی که از طرف مؤسسه در راه حق انتشار می‌یابد) بدقت خوانده و به نظام سؤالات همراه هر جزوه نیز پاسخ دهند. سپس ما بهترین جوابها و مستعدترین جوانها را بدین طریق انتخاب کرده و آنها را هر چند ماه یکبار ملزم می‌کنیم که یکی از نمونه‌ها را در کارگاه آموزشی تمرین و حل کنند. سپس به ایشان اجازه ورود در

دهید که فقط افراد به صورت تک تک بخواهند در شبکه کار کنند باید سطح فرهنگ جامعه، منظم شده باشد. یعنی در آنجائی که قرار است از طریق هدایت، کار انجام شود و نظارت نیز به صورت فرهنگی باشد معنایش این است که ضریب دقت و انضباط بالا رفته است. به عبارت دیگر فرهنگ جامعه، «فرهنگ نظم» و «فرهنگ تعهد» و مسئولیت شده باشد. البته چنین وضعی را ایجاد کردن بسیار مشکل است و سیر طولانی را می‌طلبد.

لذا در بدو امر می‌توانید آن را از قالب متمرکز به صورت ادارات کوچکی درآورید که مسئولین این ادارات، تحت اداره شبکه‌ای قرار دارند ولی خود واحدها باید اداره تشکیلاتی شوند والا اگر بخواهید از الان اعلام کنید که ما می‌خواهیم به صورت شبکه‌ای عمل کنیم دیگر کسی خود را در برابر شما مسئول نخواهد دانست. بله گاهی است که می‌گوئید مسلمین همگی احساس وظیفه شدید می‌کنند و کار خود را انجام می‌دهند که انشاءالله روزی چنین وضعی پیش می‌آید.

۲/۱/۶- لزوم اجتناب از برخورد شدید با فرهنگ افراد متنسک و

سعی در همراه نمودن آنها

و اما محور چهارم کار ما باید چنین باشد که نباید اجازه دهیم که وضعیت روحی و ذهنی آقایانی که متنسک به فرهنگ قبل هستند بالمره آسیب بخورد. یعنی ما نباید خود را در مقابل فرهنگ عمومی جامعه قرار دهیم. بنابراین باید نیازمندیها را بگونه‌ای طبقه‌بندی و مطرح بکنیم که تدریجاً این قشر بتوانند کمبود را درک کرده و در مقابل سؤالی که پاسخ آن را نمی‌دانند قرار بگیرند. اگر هم احیاناً پاسخی دارند جوابهایی متناقض است و یا

نظارت (و به تعبیر دیگر این کنترل را) به صورت نهادی در آوریم آنگاه باید شکل نظارتی به آن بدهیم چرا که مثل برنامه، یک نهاد آموزشی نیست بلکه یک نهاد نظارتی است. یعنی اگر بخواهیم بگوئیم که کار برنامه‌ریزی در یک سازمان، کار «محاسبه» است باید در کنار آن هم یک بخش «مراقبه» براساس محاسبه انجام گرفته و نسبت به آن تعبیه کرد. اما باید بتوان از این مراقبت، کنترل و نظارت، تعریفی عام ارائه داد و آن را نهادینه کرد.

البته مسئله مناظره در فرمایش مقام معظم رهبری ذکر شده بود ولی بگونه‌های مختلفی می‌توان با آن برخورد کرد. چه اینکه از مناظره‌های غیر سازمانی و ساده‌ای که بین دو فرد انجام می‌شود (و تازه در شکل مطلوب آن به صورت مباحثه است و در شکل نامطلوب آن به صورت جدل و بحثهای سیاسی در می‌آید) می‌توان آن را اجراء کرد تا مناظره‌های سازمانی و پیچیده. لذا ضروری است که دستگاهی متکفل نظارت بر همین مناظرات باشد تا مانع از سیاسی و جدلی شدن آنها شده و در عین حال بتواند درجه اعلی‌ت آنها را هم برای عموم مشخص کند تا بدین وسیله بتواند چنین امر مهمی را سازماندهی کند. بنابراین ضرورت دارد که آن را به صورت یک نهاد در آورده و به عنوان یک محور مستقل از کار به حساب بیاوریم.

و اما نکته دیگر این است که هم کنترل محصول و هم برنامه تنها در محور تحقیقات مطرح نیست بلکه در امور «تبلیغی» یا «آموزشی» نیز می‌توان عین جدول برنامه را ارائه دهید. لذا اگر سؤال شود که روند گذشته یا آینده

مناظره داده می‌شود که متن کامل آن را هم در روزنامه‌ای منتشر می‌کنیم تا بدین طریق بتوانیم قشری از جوانان را جلب کنیم.

پس قبل از هر چیز باید برای انجام هر مناظره‌ای، زمینه‌سازی کرد. اگر بخواهیم مثال ساده آن را بیاوریم چنین است که باید در ابتدا، بازی فوتبال را تعریف بکنیم و سپس عده‌ای منتخب را به صورت خصوصی تمرین بدهیم تا بازی کردن را یاد بگیرند. در مرحله بعد که مطمئن شدیم با اصول اولیه فوتبال آشنا شده‌اند به انجام مسابقه تشویق می‌کنیم. و نهایتاً با آوردن جمعیتی سعی کنیم که افراد مستعد از ایشان را تشویق و افراد ضعیف را بگونه‌ای تنبیه کنیم تا کم کم در میان همه رغبت به این کار ایجاد شود.

پس علاوه بر محور اطلاع داشتن کلاسیک نسبت به برنامه باید محور دیگری را که همان ایجاد قدرت نقد یا نظارت بر کارآمدی محصولات از طریق مناظره است به عنوان یکی از وظایف خود بحساب بیاوریم. مثلاً عده‌ای می‌گویند همین رساله‌های عملیه موجود کافی است و به چیزی بیش از این نیاز نداریم. اما با این شیوه می‌توان چنین تفکری را مورد نقد و نظارت قرار داد. چه اینکه «نقد محصول» را به عنوان آخرین خانه جدول خود قرار دادید چرا که نمی‌توانستید این کار را قبل از طی نمودن خانه‌های قبلی جدول انجام دهید. پس می‌توان محصول حوزه را به صورت سازمانی و عمومی مورد نقد و نظارت قرار داد تا متوجه شوند که آنچه داریم آن چیزی نیست که بتواند از عهده پاسخگویی به نیازمندیها برآید. البته اگر این نقد و

آموزش چگونه است و الگوی تخصیص شما چگونه حکم می‌کند و چه اوقاتی را برای تحصیل چه مطالبی اختصاص می‌دهید، کمیت و کیفیت آن چگونه باشد، و وضعیت سازمانی که به تهیه آن مواد می‌پردازد باید چگونه باشد، همگی با تهیه جدول آموزش قابل جواب خواهد بود. هم چنین همین امر در مورد تبلیغ نیز قابل تکرار است. لذا بنظر ما نمی‌آید که آنچه را که به عنوان جدول برنامه در اینجا آمده است تنها اختصاص به یک فعل داشته باشد بلکه می‌تواند افعال متعددی اعم از پژوهش و تبلیغ و آموزش را نیز در برگیرد.

۲/۳- ارائه الگوی شبکه‌ای، به عنوان الگوی مدیریت سازمانی در حوزه

و اما محور دیگر کار ما باید طرح سازمانی و مدیریتی تحول فرهنگی باشد که غیر از این الگوی برنامه است؛ یعنی همان چیزی را که به عنوان الگوی شبکه‌ای ذکر کرده‌ایم بتوانیم بخوبی تشریح کنیم که چگونه می‌تواند یک دانشجو با این شاخصه‌ها به مراکز پژوهشی وابسته شود و چنین کاری چه حسنی را بدنبال دارد. به تعبیر دیگر باید در پرورش نیرو، مراقبت را مراقبت تخصصی کرده و بگوئیم که این مرکز، تعداد نفراتی را که لازم دارد باید چگونه‌ای باشد که این مقدار افراد متخصص در ادبیات را در خود داشته باشد لذا باید علاوه بر کتب معمولی، یکی دو کتب صرف و نحوی نیز به عنوان مواد تحصیلی آنها قرار گیرد. چرا که قرار نیست در اینجا تتبعات ساده‌ای صورت پذیرد. ولی در مرکز دیگر که ضرورتی ندارد که کار ادبی آن در این حد باشد و باید بیشتر به کار فلسفی یا منطقی بپردازد نباید آن حجم از سرمایه‌گذاری را برای ارتقاء سطح ادبی افراد

انجام داد. پس تخصصی شدن آموزش و «گرایش» پیدا کردن آموزش و پرورش باید بگونه‌ای باشد که از همان مدارس آموزشی شروع شود چرا که قرار است در آخر یک کار سازمانی انجام شود. از اینرو آخرالامر، مسئله تخصیص نیروها ضروری خواهد بود.

باید متوجه باشیم که با قدرت «فرهنگ» ملت بود که انقلاب «سیاسی» در کشور انجام شد و متصدیان نظام طاغوت جای خود را به افرادی متدین و انقلابی داده‌اند. لذا این تحولات، بزور فرهنگ عمومی بوده است چرا که در ایام مذهبی همچون عید فطر، عید قربان، عاشورا و تاسوعا و... تظاهرات سنگین برپا می‌شده است و خطباء و وعظ مذهبی بودند که مردم را به قیام تحریک می‌کردند. بله در کنار این حرکت عظیم، جوانه‌های هم فعالیت داشته‌اند اما آنها به تنهایی هرگز از عهده چنین حرکت عظیمی برنمی‌آمدند. لذا نباید «انقلاب فرهنگی» بگونه‌ای انجام شود که در مقابلش آن «انقلاب سیاسی» قرار گیرد که از دامن چنین فرهنگی نضج گرفته است هر چند که بخواهیم آن را به عنوان ابزار تکامل چنین انقلابی مورد استفاده قرار دهیم. از اینرو باید کار را به صورتی جلو برد که خود آنها به عنوان پشتوانه انقلاب فرهنگی محسوب شوند تا نظام مجبور نشود که برای پیشبرد فرهنگ کشور و ایجاد تحول در آن، از وجاهت سیاسی خود مایه بگذارد و از مرتبه‌ای که دارد تنزل پیدا کند. بله تحول و تکامل امور فرهنگی لازم است اما باید این امر با مهارت خاصی انجام شود. از اینرو صحیح نیست که ما بگونه‌ای حرکت کنیم که خدای ناکرده رهبری را در مضیقه قرار دهیم. مسلماً این شیوه، برخورد بسیار نامطلوبی با چنان امر بزرگی است.

بیاوریم، حال این محورها را از درون الگو درآوریم یا همچنان که فرمودید از همان اول بگوئیم که محورهای کار حوزه، تبلیغ و آموزش و تحقیق است، آنگاه می توان برای این سه محور که کل فعالیت های حوزه است برنامه داد. در این صورت می توان گفت که آموزش و تبلیغ و تحقیق حوزه به چه صورت نظام مند می شوند. مسلماً اگر چنین امری صورت گیرد و به این محورها متنازل شود مورد پذیرش همگان قرار می گیرد.

(ج): یعنی ما باید محورها و سطوح فعالیت حوزه را مشخص بکنیم.

(س): و اگر چنین کنیم در واقع کار را در یک سطح به نتیجه رسانده ایم.

(ج): البته به نتیجه رساندن کار مفهوم خاص آن نیست که مثلاً بگوئیم چه مبلغی با چه افرادی و چند نفر و چند ساعت کار باید به این صورت تخصیص پیدا کند.

(س): اما آنچه مسلم است این است که طرح های ارائه شده توسط دیگران از این حد بالاتر نخواهد بود. لذا اگر بتوانیم در این سطح یک طرح قویتر ارائه دهیم در واقع کار خود را انجام داده ایم. چرا که آن طرف قضیه این مشکل است که اگر بخواهیم صرفاً به عناوین و مفاهیمی که در این کتاب برنامه است و برای حوزویان، مفاهیم نامأنوس است اکتفا کنیم متاعی است که دیر به بازار می رسد.

(ج): سعی می کنیم که انشاءالله در جلسه بعد تغییرات جدول را خیلی سریع تمام کنیم. لذا آن جدول جدید به عنوان احتمال پنجم پس از احتمالات ۴ گانه قبلی قرار می گیرد. با این وصف مبانی دسته بندی ما تکمیل می شود هر چند که بحث در باره سطر و ستون آن را باید به بعدها

ایشان حتماً حضور دارند و رهبری هم می کنند اما ما نباید تمام بار دعوا را روی دوش ایشان بگذاریم و به شکلی برخورد کنیم که ایجاد مضیقه کند.

(و اما آنچه که می تواند در کنار ارائه کلیات برنامه انجام شود) این است که به صورت خرد بتوانیم فرمان نامه مقام معظم رهبری را در قالب تفصیلی و در امور تبلیغ و سپس آموزش و تحقیق برده و پس از آن امر تحقیق را در علم کلام و فقه ببریم. چنین شیوه ای باعث می شود که صورت کلی برنامه را مصداقی و ملموس تر کند و لو که کماکان بر آن نام کلیات برنامه را بگذاریم. لذا می توان کلیات را در قالب فقه و کلام و آموزش و تبلیغ و کلاً سرفصلهایی که ایشان فرموده اند ارائه داد.

(س): آیا منظور حضرت عالی از کلام اخیرتان این بود که کلیات برنامه در این محورها تنظیم شود؟
(ج): بله.

(س): اما اشکالی که بنظر می آید این است که ارتباط این بیان با آنچه که قبلاً در مورد الگوی برنامه گفته شد روشن نیست.

(ج): اما می توان الگوی برنامه را دقیقاً در امر تبلیغ آورد. یعنی می توان در جلسات آن، این خانه ها را عوض کرده و تشریح نمود که چگونه می توان به الگوی برنامه، قید تحقیق یا تبلیغ یا مناظره زد؟ اصولاً (این مدل) چه ربطی به مناظره دارد؟ آیا برنامه مناظره هم، چنین کارهایی را می طلبد؟ آیا می توان برنامه مناظره را در مبادی، مبانی و مقاصد آورد؟ یعنی آیا باید این برنامه، در «پایگاه» باشد یا «جایگاه»؟

(س): اگر بتوانیم کل فعالیت های حوزه را در چند محور

بخواهید این جدول را برای برنامه ریزی تبلیغات یا آموزش مورد استفاده قرار دهید چگونه خواهد شد. یعنی در آن تمرینات، ابهامها روشنتر می شود.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

موکول کرد چرا که الان فرصت آن را نداریم. پس اجمالاً آن را تنظیم و تمام می کنیم و بعداً به تطبیق آن می پردازیم تا بتوانیم کارآمدی آن را معین نمائیم و ملاحظه کنیم که اگر